

تأملی بر رباعیات منسوب به خیام



تحقیق و تحلیل از : محمد نقی تسکین دوست



خداوند مهربان و حکیم که نظام عظیم خلقت را بنا نهاد ، همه پدیده های عالم را برای استفاده انسان در تسخیر او قرار داد و خود یار انسان و حامی و پشتیبان او گردید و به او کرامت و عزت بخشید تا دوران زندگی خود را در کمال عزت و کرامت و با تدبیر و ایمان درونی سپری نماید، زندگی ای که همه عناصر خلقت را برای تحقق آن بسیج و سازماندهی نموده است، برادرم مرحوم خلد آشتیان رضا تسکین دوست که با نگاه مهربانانه اش تسلی و آرامش خاطر می شد در گردونه شدائد و سختی های روزگار گرفتار آمد و در سحرگاهان هفتم اسفند هشتاد و شش از این دنیای دلتنگی ها به سرای باقی کوچ نمود و جان مهربانش از قفس تنهایی تن به ملکوت اعلی پیوست این مجموعه را به نام مبارکش مزین می کنم ، امید است یادش مستدام و جایگاهش رضوان الهی باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم
به نام آنکه جان را فکرت آموخت

- ❖ شرح حال خیام (خیامی) از لغتنامه دهخدا
- ❖ دیدگاه فلسفی خیامی (عمر بن ابراهیم)
- ❖ آغاز و انجام کتاب های علمی و فلسفی عمر بن ابراهیم خیامی
- ❖ مسائلی در باره روحیه مذهبی عمر بن ابراهیم خیامی
- ❖ نقد کتاب ترانه های خیام تألیف صادق هدایت
- ❖ نحوه تدوین و تنظیم رباعیات به قلم دکتر بهاء الدین خرمشاهی
- ❖ فهرست عناوین رباعیات منسوب به خیام
- ❖ نقدی بر رباعیات خیام (بر اساس تحقیق محمد علی فروغی و قاسم غنی)

شرح حال خیام (خیامی) از لغتنامه دهخدا

(از ص ۸۹۳۸ الی ص ۸۹۴۱)



شهرت و لقب و تخلص ابوالفتح و بقولی ابو حفص غیاث الدین عمر بن ابراهیم نیشابوری است. از مشاهیر حکماء و ریاضیین اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم هجری و یکی از مفاخر بزرگ ایران است. خیامی لقب دیگر خیام شاعر و فلکی معروف ایران است. علماء عصر وی او را گاه دستور و گاه امام و گاه حکیم و حجة الحق و فیلسوف می نامیده اند. وی را در امر تهیه زیج ملکشاهی (۴۶۷ هـ) در شمار دانشمندان ذکر کرده اند که خالی از اشکال نیست.

قدیم ترین مأخذی که ذکر او در آنها آمده است غیر از یک نامه منسوب به سنائی غزنوی کتاب میزان الحکمه عبد الرحمن خازنی و چهارمقاله نظامی عروضی و تتمه صوان الحکمه ابوالحسن بیهقی است. (نویسنده) چهارمقاله عروضی سمرقندی معاصر خیام بوده و در سنه ۵۰۶ هـ در بلخ در مجلس انس به خدمت او رسیده است و در سنه ۵۳۰ هـ در نیشابور قبر او را زیارت کرده و دو حکایت را که در باب عمر خیامی ذکر می کند اصح (صحیحتر) و اقدم (قدیم تر) مأخذ ترجمه حال اوست. (نقل دو حکایت از مقاله سوم کتاب چهارمقاله عروضی سمرقندی (مجمع النوادر) به تصحیح محمد قزوینی)

حکایت (۷)

[در سنه ست و خمسمایه بشهر بلخ در کوی برده فروشان در سرای امیر ابو سعد جره خواجه امام عمر خیامی و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول اجلال کردند و من بدان خدمت پیوسته بودم در میان مجلس عشرت از حجة الحق عمر شنیدم که او گفت: گور من در موضعی باشد که هر بهاری بر من گل افشان می کند. مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنوبی گزاف نگوید. چون در سنه ثلاثین بنشابور رسیدم چهار (چندن) سال بود تا آن بزرگ روی در نقاب خاک کشیده بود. و عالم سفلی از او یتیم مانده و او را بر من حق استادی بود. آدینه ای به زیارت او رفتم و یکی را با خود بیردم که خاک او به من نماید. مرا به گورستان

حیره بیرون آورد و بر دست چپ گشتم ، در پائین دیوار باغی خاک او دیدم نهاده و درختان امرو و زردآلو سر از باغ بیرون کرده و چندان برگ و شکوفه بر خاک او ریخته بود که خاک او در زیر گل پنهان شده بود. و مرا یاد آمد آن حکایت که به شهر بلخ از او شنیده بودم . گریه بر من افتاد که در بسیط عالم و اقطار ربع مسکون او را هیچ جای نظیری نمی دیدم. ایزد تبارک و تعالی جای او را در جنان کناد. بمنه و کرمه.

حکایت (۸)

اگر چه حکم **حجة الحق عمر** بدیدم، اما ندیدم او را در احکام نجوم هیچ اعتقادی. واز بزرگان هیچ کس ندیدم و نشنیدم که در احکام اعتقادی داشت. در زمستان سنه ثمان و خمسمایه بشهر مرو سلطان کس فرستاد بخواجه بزرگ صدرالدین محمد بن المظفر رحمه الله که **خواجه امام عمر** را بگویی تا اختیاری کند که بشکار رویم که اندر آن چند روز برف و باران نیاید و **خواجه امام عمر** در صحبت خواجه بود و در سرای او فرود آمدی. خواجه کس فرستاد و او را بخواند و ماجرا با وی بگفت. برفت و دو روز در آن کرد و اختیاری نیکو کرد و خود برفت و با اختیار سلطان را برنشانند و چون سلطان بر نشست و یک بانگ زمین برفت، ابر در کشید و باد برخاست و برف و دمه در ایستاد. خنده ها کردند ، سلطان خواست که بازگردد **خواجه امام** گفت: پادشاه دل فارغ دارد که همین ساعت ابر باز شود و در این پنج روز هیچ نم نباشد ، سلطان براند و ابر باز شد، و در آن پنجروز هیچ نم نبود و کس ابر ندید. احکام نجوم اگر چه صنعت معروفست اعتماد را نشاید و باید منجم در آن اعتماد دوری نکند و هر حکم که کند حواله با قضا کند.]

خیام بنا بر مشهور در عراق و خراسان سفر کرد و غالباً بتدریس حکمت و مطالعه در علوم ریاضی اشتغال داشت . از جمله آثار وی رساله ای در جبر و مقابله و رساله ای فی شرح ما اشکل من مصادرات اقلیدس و همچنین مختصری در طبیعیات و رساله ای در وجود و رساله ای در کون و تکلیف است.

در تذکره ها چند رساله به او نسبت داده اند و از جمله است **نوروز نامه** که در صحت انتساب آن بدو تردید کرده اند و غیر ازینها چند شعر عربی و تعدادی رباعی فارسی است.....احتمال دارد که به سبب اشتغال به علم و حکمت تا حدی شاعری را دون شأن خود می دانسته است. مضافاً به اینکه در قدیم هم نیز شهرت او به شاعری نبوده است. چنانکه معاصر وی نظامی عروضی سمرقندی با آنکه به وی ارادتی داشته است و از او با احترام و تقدم در علم نجوم نام می برد از شاعری او سخنی نمی گوید. در حالیکه اگر خیام را رباعی مشهور بود و یا به شاعری شهرت داشت قاعده باید نظامی این دقیقه را فرو نگذارد.

باری در باب رباعیات منسوب به خیام و اینکه چه مقدار از این رباعیات از اوست و چه مقدار بنام اوست بین محققان قرن حاضر اختلاف است تا آنجا که تنی چند انتساب این رباعیات را به حکیم عمر خیامی منکر شده اند! و خیام ریاضی دان و خیام شاعر را دو تن پنداشته اند.

از رباعیات خیام که آنهمه باعث شهرت او شده تا کنون نسخه جامع و کامل و موثقی در دست نیست و بسیاری از آنچه بدو منسوب می باشد مجهول و منحول است. و به اینجهت در تعداد واقعی رباعیات او جای بحث است و از قرن نهم و دهم هجری قمری تعداد این رباعیات در نسخ مختلف رو به فزونی نهاده است و به جهات مختلف هر رباعی مجهول القائلی را که مضمونش با بعضی سخنان خیام منسب داشته به او نسبت داده اند چندانکه تعداد رباعیات منسوب به او که در مجموع ماخذ **نسبیه** به سیصد رباعی نمی رسد رفته رفته از هزار نیز تجاوز می کند.

شهرت فوق العاده رباعیات خیام در ادوار اخیر چه در ایران و چه در جهان تا حدی زیاد مدیون ترجمه معروف انگلیسی ادوارد فیتز جرال است که قبول و رواج آن خیام را در اروپا بعنوان یکی از گویندگان بزرگ عالم مشهور کرده است و به این منتهی شده که رباعیات او به زبانهای مختلف منجمله فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و ایتالیایی و روسی و عربی و ترکی و ارمنی و آنهم غالباً و مکرر ترجمه شود. و متن آن نیز در ایران و غیره همراه با ترجمه یا بدون آن مکرر چاپ گردید. و از جمله این چاپ ها می توان چاپ ژکوفسکی و چاپ آربری را نام برد. مضمون عمده غالب رباعیات او شک و حیرت و توجه به مرگ و فنا و تذکار دارد و این موارد شباهت نیز قابل توجه است.

این ترجمه در سنه ۱۸۵۹ میلادی در لندن منتشر شد. وچنان مطبوع طباع خواص گردید و چندان مقبولیت عامه بهم رسانید که پس از آن چندین مرتبه کرة بعد اخری و مرة بعد اولی در انگلستان و آمریکا طبع شد و نسخ آن بزودی تمام گردید. جمعی کثیر از ادباء و فضلاء نیز به ترجمه رباعیات او پرداختند و بسیاری دیگر به تقلید و سبک رباعیات خیامی رباعیات ساختند و طبع نمودند به اندازه ای که می توان گفت از حیز احصا بیرون است.

وفات خیام - امام محمد بغدادی داماد عمر الخیامی می گوید(رسائل رشید ص ۶۷ ج ۱) مطالعه کتاب الهی الشفاء می کرد چون بفصل واحد و کثیر رسید چیزی در میان اوراق مطالعه نهاد و مرا گفت جماعت را بخوان تا وصیت کنم چون اصحاب جمع شدند بشرایط قیام نمود و به نماز مشغول شد و از غیر اعراض کرد نماز خفتن بگذارد و روی بر خاک نهاد و گفت : اللهم انی عرفتك علی مبلغی المکانی فاغفرلی فان معرفتی ایاک وسیلتی . و جان بحق سپرد.

انجمن عمر خیام (عمر خیام کلوب)

اکنون در انگلستان و امریکا (ادبیات عمری) خود یک طریقه و سبک مخصوصی از ادبیات و اشعار گردیده است. و هر کس خواهد که از تفصیل ترجمه ها ی رباعیات عمر خیامی به السنه مختلف اروپا و مقایسه آنان با یکدیگر و شرح حال مترجمین و ترجمه حال عمر خیامی و شرح مشرب و مسلک او در فلسفه و غیر ذلک به تفصیل و اشباع تمام مطلع شود باید رجوع نماید به کتاب نفیس که **مستر نئان هسکل دول** در این موضوع تألیف نموده و در سنه ۱۸۹۸ میلادی در دو مجلد مصور در لندن بطبع رسانیده است. و بعد از ترجمه فیتز جرالده تا کنون اقبال عمومی مردم از عوام و خواص به رباعیات عمر خیامی و طرز خیالات و مسلک او روز به روز در تزیید است تا اینکه در این اواخر انجمنی بنام عمر خیام در لندن منعقد شد.

انجمن عمر خیامی : در سنه ۱۸۹۲ میلادی در لندن انجمنی تأسیس شد بنام (عمر خیام کلوب) یعنی انجمن عمر خیام و مؤسسات آن از فضلاء و ادباء بعضی ارباب جراید بودند در سنه ۱۸۹۳ میلادی انجمن مذکور با رسوم و تشریفات شایان اهمیت دو عدد بوته گل سرخ بر سر قبر فیتز جرالده مترجم رباعیات عمر خیامی نشانیده و سرلوحه ای که حاوی کتیبه ذیل بود در آنجا نصب کردند.

[این بوته گل سرخ در باغ کیو پرورده شده و تخم آنرا سیمپسن از سر مقبره عمر خیامی در نیشابور آورده است و بدست جندین تن از هواخواهان ادوارد فیتز جرالده از جانب انجمن عمر خیام غرس شد].

ادوارد فیتز جرالده

فیتز جرالده از پدری ثروتمند ارث گزافی نصیبش شده است این ارث آنقدر بود که می توانست تمام عمرش را به راحتی بگذرانند. در دهستان **ورد بریج** خانه وسیعی داشت در آن خانه کتاب های دلخواه خودش را فراهم کرده بود. که مطالعه آنها او را از جهان دون و روزگار بوقلمون غافل می ساخت. در این خانه تعدادی حیوانات اهلی وجود داشت که مایه سرگرمی او بودند و تنی چند نوکر و دهقان که وسائل راحتی او را فراهم می کردند .

گاهی برای دیدن دوستان و خرید کتاب و پرده نقاشی و رفتن به تأثر به لندن می آمد. اما هیاهو و قیل و قال این شهر بزرگ را هیچوقت دوست نداشت . خلاصه تمام وسائل و اسبابی که آنها را لازمه یک زندگی سعادت مند می دانیم برای او جمع شده بود و خوش نیز قدر این نعمت ها را می دانست. در نامه ای که به یکی از دوستان نوشته است دوران خوش خود را بیان می کند :

در اینجا به رضامندی زندگی می کنم و شاید اثر کسانی که راضی و خوشنودند از من خوشتر نباشند و نیز اگر بخواهیم حق نعمت را ادا کنم باید بگویم که سعادت کامل دارم. روزی آفتابی است و همه روز روی نیمکتی در باغ دراز می کشم و از کتاب **تاست شرح حال نرون** را می خوانم .

بلبلی می خواند و کمی دورتر گل شقایقی گستاخانه به خورشید نگاه می کند. با اینهمه از اوضاع زمانه که دائم در حال دگرگونی است غافل نیست و به خوبی می داند سعادتی که در آن غوطه ور است دوامی نخواهد داشت . دیر یا زود اقبال بدل به ادبار خواهد شد! به همین جهت در پایان نامه می نویسد :

خیال نکنید که در کمال نعمت و راحت زندگی می‌کنم؟ اما امروز اتفاقاً روز خوشی است. انسان همیشه تندرست و سرخوش نیست و هوا نیز همیشه صاف نیست و بلبلان هر روز نمی‌خوانند. (مجله روزگار نو، به قلم سعادت علیخان)

دیدگاه فلسفی خیامی (عمر بن ابراهیم)

در کتاب تحلیل شخصیت خیامی تألیف مرحوم علامه محمد تقی جعفری

شخصیتی که به نام عمر بن ابراهیم خیامی در تاریخ فلسفه و علوم بعنوان فیلسوف و دانشمند برجسته ثبت شده است، مردی است که قطعاً از تفکرات فلسفی و علمی والائی بر خوردار بوده است. این تفکرات هیچگونه ابهام و پیچیدگی ندارد، بطوریکه اگر از عده رباعیات نهیلیستی (پوچ گرایی) و لذت پرستی (هدونیستی) قطع نظر کنیم با یک فیلسوف و دانشمندی روبرو خواهیم گشت که مانند دیگر فلاسفه و دانشمندان با پذیرش مقداری از اصول کلی و مبادی بنیادین در باره هستی اظهار نظر کرده است. در این مبحث برای توضیح طرز تفکرات خیامی مقداری از مبانی و دیدگاه‌ها و دلائلی را که برای مدعاهای فلسفی از دیدگاه خود می‌آورد مطرح می‌کنیم.

یک: وجود خداوند احتیاج به علت ندارد

عمر بن ابراهیم خیامی در تفسیر اصول سه گانه در فن فلسفه، پس از توضیح سه مطلب:

مطلب (هل) که سؤال از وجد شیئی است.

مطلب (ما) که سؤال از حقیقت و ماهیت شیئی است.

مطلب (لم) که سؤال از علت شیئی است.

چنین می‌گوید:

إِلَّا أَنْ مَطْلَبَ مَا يَنْقَسِمُ بِحَسَبِ الْقِسْمَةِ الْأُولَى الَّتِي قَسَمِينَ لِأَبْدٍ مِنْ ذَكَرْهُمَا: مَا هُوَ خَالَ عَنِ الْمَيْتَةِ وَ هِيَ الْأَشْيَاءُ الْوَاجِبَةُ الَّتِي لَا يُمْكِنُ أَنْ لَا تَكُونَ مَوْجُودَةً وَإِنْ فُرِضَتْ غَيْرَ مَوْجُودَةٍ لَزِمَ مِنْهُ مَحَالٌ وَ الشَّيْءُ الَّذِي يَكُونُ بِالْحَقِيقَةِ عَلَى هَذِهِ الصِّفَةِ لَا يَكُونُ لَهُ سَبَبٌ وَ لَمْ يَكُنْ فِيكَوْنِ إِذَنْ وَاجِبُ الْوُجُودِ بِذَاتِهِ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْحَيُّ وَ الْقِيمُ الَّذِي عَنْهُ الْوُجُودُ لِكُلِّ مَوْجُودٍ وَ بَجُودِهِ وَ حِكْمَتِهِ فَاضٍ كُلِّ خَيْرٍ وَ عَدْلٌ جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَقَدُّسَتْ أَسْمَاؤُهُ... وَ قَدْ تَبَيَّنَ فِي الْعِلْمِ الْهَيِّ إِذَا السَّبَبُ الَّذِي لَهُ هُوَ وَاجِبُ الْوُجُودِ بِذَاتِهِ وَاحِدٌ مِنْ جَمِيعِ جِهَاتِهِ وَ بَرَى مِنْ جَمِيعِ جِهَاتِ النَّقْصِ وَ إِلَيْهِ يَنْتَهِي جَمِيعُ الْأَشْيَاءِ وَ عَنْهُ تَوْجِدٌ. فَتَبَيَّنَ أَنَّ سَوَالَ الْمَلِّ لَا يَعْتَرِضُ عَلَى كُلِّ مَوْجُودٍ، بَلْ عَلَى مَوْجُودَاتٍ إِذَا فُرِضَتْ غَيْرَ مَوْجُودَةٍ لَمْ يَلْزِمَ مِنْهُ مَحَالٌ، وَ أَمَا عَلَى الْمَوْجُودِ لَوَاجِبِ الْوَاحِدِ، فَلَا.

(رساله الكون و التكليف، در پاسخ قاضی ابو نصر محمد بن عبد الرحيم نسوی. صفحات ۷۴ و ۷۵)

مطلب (ما) با نظر به قسمت اولی به دو قسم تقسیم می‌شود که باید به آن متذکر شویم (خیامی در این مبحث فقط یک قسم را بیان نموده است و به نظر می‌رسد که قسم دیگر را با توجه به همین قسم واضح دیده و آن را بی‌نیاز از تذکر دانسته است) قسم اول حقیقتی است که خالی از لمیت است (لم=علت و سبب) اشیاایی هستند که واجب‌اند و ممکن نیست موجود نباشند و فرض عدم این اشیا مستلزم محال است. و آن شیئی که حقیقتاً دارای این صفت باشد برای آن سبب و لمیتی وجود ندارد. در نتیجه چنین چیزی واجب الوجود بذاته است. آنچه که ذاتاً و بدون نیاز به علتی واجب الوجود می‌باشد (و این واجب الوجود آن حی قیوم است که وجود هر موجودی از اوست و با احسان و حکمت اوست که فیض همه خیرات و عدل بر موجودات جاری می‌گردد، این خداوند است جل و جلاله و تقدست اسماؤه.

و در علم الهی ثابت شده است که آن سبب که برای آن سببی نیست (آن علت که برای او علتی نیست) آن واجب الوجود بذاته و واحد از جمیع جهات و بری از همه اقسام نقص است و آن خداوند است که همه اشیا به او منتهی می‌گردد و از او بوجود می‌آید. پس واضح شد که سؤال لم (سؤال از علت) بر هر موجودی عارض نمی‌گردد بلکه برای آن

موجودات عارض می گردد که از معدوم فرض کردن آنها محال لازم نمی آید. و اما برای موجود واجب واحد این سؤال (سؤال از علت) عارض نمی گردد.

عمر بن ابراهیم خیامی در این مبحث چند مسئله از عالی ترین مسائل الهی را بیان نموده است :

مسئله یکم : سؤال از علت برای وجود خداوند غلط است. خیامی برای اثبات این مدعا بهترین دلیل را بیان نموده است و توضیح آن دلیل این است که موجود از آن جهت که موجود است یعنی فقط از آن جهت که موجود است احتیاجی به علت ندارد ، بلکه از آن جهت که ممکن است معدوم باشد و ضرورت در ذات او نباشد به علت نیاز است. یعنی موجودی که وجوب و ضرورت در ذات او نباشد و امکان نیستی برای آن موجود به هیچ وجه راه ندارد سؤال از علت بوجود آورنده آن منطقی نیست. و چون خداوند جل جلاله واجب بالذات است و فرض نیستی بر آن ذات اقدس فرضی محال است لذا از علت بوجود آورنده خدا خلاف حکم عقل است .

دو نتیجه بسیار با اهمیت که از این بحث و استدلال می توان گرفت بدین قرار است:

نتیجه یکم : اینکه وجوب و ضرورت در ذات خداست. یعنی آن ذات اقدس بدون نیاز به ضمیمه چیزی به آن که واجب الوجود است ضروری الذات است و لذا اگر کسی آن قدرت مغزی و روانی را داشته باشد که بتواند مفهوم واجب الوجود را دریابد ، حکم قطعی به هستی او در دنبال دریافت آن مفهوم قطعی خواهد بود این مسئله را که اینجانب با اصطلاح (برهان وجوبی و کمال) طرح کرده ام در مجلد چهاردهم از (تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی) مشروحاً مورد بررسی قرار داده ام.

نتیجه دوم : که بسیار مهم است پاسخ عده ای از اشخاص است که می گویند : خدا را که بوجود آورده است؟! و متأسفانه این سؤال فکر دو شخصیت معروف مغرب زمین را (داروین در نامه ای که به بختر و امانوئل کانت نوشته است) که می گوید : اگر ما از راه قانون علیت به اثبات وجود خدا بپردازیم این سؤال برای ما پیش خواهد آمد که آن خدا را که بوجود آورده است؟! به خود مشغول داشته است. در صورتیکه اگر این دو متفکر به مطلبی که عمر بن ابراهیم خیامی آورده است و در مغرب زمین دکارت آنرا مهمترین مقدمه اثبات وجود خدا (در برهان وجوبی یا کمالی) دانسته و بحث نموده است متوجه می شدند غیر منطقی بودن سؤال را می یافتند!

مسئله دوم : مطالب بسیار با اهمیتی است که خیامی می گوید: همه خیرات و عدل از فیض خداوندی بر موجودات جاری است چنانکه هستی همه موجودات مستند به وجود آن ذات اقدس است. آیا با این خدا شناسی که در عبارات خیامی دیده می شود با نظر به چند رباعی بی سند ، باز می توان گفت : خیامی فیلسوفی است شکاک ، خیامی فیلسوفی است پوچ گرا؟!

دو : موجودات عالم هستی واقعیت دارند

با نظر به متن فلسفی خیام ، این شخص نه تنها پوچ گرا نیست بلکه جهان هستی را با قطع از ذهن درک کننده و تخیلات بازیگرانه دارای واقعیت می داند و به اصطلاح غربی ها عمر بن ابراهیم خیامی رئالیست (واقع گرا) است نه ایده آلیست (ذهن گرا) از هر مکتبی خواه ایده آلیسم برکلی و خواه ایده آلیسم نیچه و شلینگ و هگل . در رساله **الکون و التکلیف** می گوید:

و اما مطلب هل مثل قول القائل : الموجودات هی علی الصفة المذكورة حاصلة أم لا؟ فیکون الجواب عنه بنعم. فان طالبنا بالبرهان علی حصول هذه الموجودات ، فان ذلك ظاهر جداً یعیننا الحس و المشاهدات الضرورية و القضايا العقلية عن الاستدلال علیه بشئ غیرها.

(رساله الکون و التکلیف ص ۷۴)

و اما مطلب (هل) مانند اینکه گوینده ای بگوید : موجودات با صفات مذکوره (با تمایز و مشخصات) وجود و واقعیت دارند یا نه؟ پاسخ از این سؤال به (آری) است و اگر برای واقعیت این موجودات برهان بخواهد این امر (ثبوت واقعیت موجودات) جداً واضح است. حس و مشاهدات بدیهی و قضایای عقلی ما را از استدلال برای امر مزبور بغیر از حس و مشاهدات بدیهی و قضایای عقلی بی نیاز می کند.

از این تفکر عالی فلسفی نیز به این نتیجه می‌رسیم که خیامی نمی‌تواند واقعیت موجودات را به شوخی گرفته و آنها را هیچ و پوچ قلمداد کند. لذا همه آن رباعیاتی را که دارای محتوای نفی واقیت موجودات باشد با قوانین جاریه در آن را بی اساس تلقی کند، حتماً باید از دیدگاه خیامی مردود شناخت.

سه : جریان فیض وجود از خداوند بر موجودات

خیامی در این مسئله بسیار با اهمیت چنین می‌گوید:

و اما لَمَيَّةُ الكون المطلق و هو فيضان هذه الموجودات منتظمة في ترتيب السلسلة النازلة من عند المبدأ الأول الحق عزوجل طولاً و عرضاً ، فهي جود الحق المحض التام الذي بفيض عنه كل ممكن. فوجود الباري تعالى سبب هذه الموجودات ، فان طولبنا بالجواب عن لَمَيَّةِ جوده ، قلنا لا لَمَيَّةَ له لانه واجب و كما أن ذات واجب الوجود لا لَمَيَّةَ له فكذلك جوده و جميع اوصافه لا لَمَيَّةَ لها

(رساله الكون والتكليف)

و اما سؤال از علت (کون مطلق) که عبارت است از جریان فیض این موجودات در ترتیب سلسله نزولی از مبدأ اول حق عزوجل چه در امتداد طولی و چه در پهنه عرضی. این فیض عبارت است از جود حق محض کامل که هر ممکنی فیض خود را از او می‌گیرد. پس جود و فیض الهی سبب بوجود آمدن این موجودات است. اگر از ما پاسخ سؤال از علت وجود او مطالبه شود ، می‌گوئیم : برای جود او علتی نیست، زیرا جود از خداوند واجب است و چنانکه ذات واجب الوجود علت ندارد ، همچنان جود و جمیع صفات خداوندی علتی ندارد.

در جملات فوق دو مطلب بسیار مهم دیده می‌شود که خیام با کمال قاطعیت بیان می‌دارد :

مطلب یکم : فیض وجود که بر همه عالم هستی جاری شده ناشی از جود و کرم و احسان خداوندی است . پس جود خداوندی است که سبب بوجود آمدن همه موجودات است. این مطلب بسیار عالی است و همه حکمای اسلامی و منابع معتبر اسلام نیز همین نظریه را تأیید می‌نمایند.

مطلب دوم : جود و کرم و احسان خداوندی احتیاج به علت ندارد، خیام بی‌نیازی جود خداوندی از علت را تشبیه به بی‌نیازی ذات خداوند سبحان از علت یا یکی از لوازم آن می‌داند. این مطلب دوم مورد بحث و مناقشات متنوع است. اگر گفته شود : خداوند سبحان در افاضه وجود بر موجودات هیچ‌گونه اختیاری نداشته است در این صورت یا باید بگوئیم عامل قوی‌تر از ذات پاک ربوبی ، موجب به فعلیت رسیدن افاضه بر موجودات شده است. که محال است زیرا اوست قدرت بخش همه موجودات . و هیچ عاملی مافوق او وجود ندارد که بتواند او را مجبور نماید. و یا بگوئیم : افاضه هستی بر موجودات صفت ذاتی او بوده و از آن ذات اقدس تفکیک نمی‌گردد، در این فرض باید به قدم موجودات معتقد شد که آن هم نه از دیدگاه عقل صحیح است و نه اسلام آن را می‌پذیرد و یا بگوئیم : قدرت بر افاضه هستی بر همه موجودات صفت ذاتی خداوند است مانند علم ، ولی افاضه و مفیض بودن از صفات فعلی او است. به نظر می‌رسد این نظریه اخیر منطقی‌ترین نظریات است که در باره این مطلب گفته شده است .

[توضیح: فرق مابین صفات ذاتی خداوندی و صفات فعلی او در این است که صفات ذاتی قابل تفکیک از ذات اقدس ربوبی نمی‌باشند، مانند علم و قدرت و این صفات عین ذات خداوندی هستند. که از افعال خداوندی انتزاع می‌شوند، مانند رزاقیت. این صفت از فعل روزی دادن انتزاع می‌شود و همچنین محیی و ممیت که از زنده کردن و میراندن و دیگر جانداران انتزاع می‌شود و این صفات فعلی مسبوق به اراده خداوندی هستند یعنی اگر خدا اراده کند زنده می‌کند و می‌میراند در صورتیکه صفات ذاتی مسبوق به اراده نبوده و مساوی ذات اقدس ربوبی می‌باشند و این مسئله را هم باید در نظر گرفت که قدرت بر صفات فعلی یکی از صفات ذات خداوندی می‌باشد.]

لذا اینکه خیام بی‌نیازی جریان فیض خداوندی از علت را بر موجودات تشبیه به بی‌نیازی وجود خداوندی از علت می‌نماید ، قابل تأمل است زیرا جریان فیض وجود را بر موجودات نمی‌توان مضمول قانون علیت و وسیله هدفی که ما انسانها محکوم به آن می‌باشیم، تلقی نمود یعنی چنان نیست که علتی از ذات اقدس خداوندی چه به عنوان علت فاعلی و چه به

عنوان علت غائی (هدف خواهی) موجب افاضه وجود از خداوند سبحان بر موجودات بوده باشد. اینگونه تصورات در باره افعال خداوندی ناشی از انس شدید ما با مفاهیم (علت و معلول، وسیله و هدف) در کارها و شئون زندگی ماست. و اگر اشخاصی از تصور چگونگی جریان فیض وجود از آن ذات اقدس ربوبی بر کائنات ناتوان بوده باشند نباید چنین نتیجه بگیرند پس وجود موجودات مستند به فیض خداوندی نیست، چنانکه ناتوانی ما از شناخت دقیق (تحلیلی و ترکیبی) چگونگی صدور معلولات از علل آن ها مخصوصاً فعالیت های مغزی و روانی که به عنوان معلولاتی بوجود می آیند موجب آن نمی شود که منکر وجود علل آنها بوده باشیم.

مثالی را برای توضیح این مطلب در نظر می گیریم:

آیا تا کنون چگونگی بروز شهود و اکتشافات جدید از علل مغزی و روانی ما روشن شده است؟ گمان نمی رود که کسی چنین ادعایی داشته باشد که چگونگی جریان قانون علیت را در بروز شهودها و اکتشافات می فهمد. با اینحال هیچ کس نمی تواند تردید داشته باشد در اینکه همه این پدیده ها معلولاتی هستند که از عللی صادر می شوند. تا اینکه روشن شد که عمر بن ابراهیم خیامی دارای تفکرات عالی در فلسفه الهیات بوده است. پس از مطالب فوق، وی مطلب مهمی را درباره ترتیب خلقت با نظریه اختلاف موجود در شرف و ارزش متذکر می شود.

چهار: تقدم در خلقت به ملاک اشرفیت است

یعنی موجود اشرف در خلقت تقدم به دیگر موجودات دارد

وقد تشعب من هذا القبيل مسألة هي اهم المسائل و اصعبها في هذا الباب و هي في تفاوت الموجودات في الشرف. فاعلم ان هذه مسألة قد تحير فيها اكثر الناس حتى لا يكاد يوجد عاقل الا ويعتريه في هذا الباب تحير و لعل و معلمی افضل المتأخرين الشيخ الرئيس أبا علي الحسين بن عبد الله بن سينا البخاري اعلى الله درجته قد أمعنا النظر فيها وانتهى بنا للبحث الى قنعت به نفوسنا ، اما لضعف نفوسنا القانعة بالشئ الركيك الباطل المزخرف الظاهر ، و إما لقوة الكلام في نفسه يجب أن يقتنع به و سنأتى بطرف من ذلك على سبيل الرمز. فنقول : ان البرهان الحقيقي اليقيني قائم على ان هذه الموجودات لم يبدعها الله تعالى معاً بل أبدعها.....مذهب قوم من الحكماء فان تحقق اصولها بالبرهان يهديك سبيل تحقيقها باليقين.

(رساله الكون و التكليف صفحات ۷۷ و ۷۸)

از مطالبی که گفتیم مسئله ای بروز می کند که مهمترین و مشکل ترین مسائل در این باب است. این مسئله عبارت است از تفاوت موجودات در شرف. پس بدان این مسئله ای است که اکثر مردم در آن متخیرند، بطوریکه عاقلی پیدا نمی شود مگر اینکه در این باب حیرتی برای او عارض گردد. شاید من و معلم افضل فلاسفه و دانشمندان متأخر شیخ اریس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینای بخاری که خداوند درجه او را متعالی بدارد در این مسئله نظر دقیق نمودیم و کاوش و بررسی در این مبحث ما را به مقصدی رسانید که نفس ما به آن قانع گشت، شاید بجهت ضعف نفس ما بود که به چیز محقر و پست و باطل که ظاهرش آراسته است قانع می گردد و شاید سخنی که ما به آن رسیده ایم فی نفسه قوی و محکم بوده و شایستگی اقتناع داشته است که ما را قانع نموده است. و ما مقداری از این بحث را می آوریم. پس می گوئیم :

برهان حقیقی یقینی اثبات می کند که خداوند متعال این موجودات را با هم و یکبار ابداع (ایجاد موجود مسبوق به نیستی) فرموده است. بلکه خداوند متعال این موجودات را از نزد خود در سلسله ترتیب در مجرای سیر نزولی ابداع فرموده است. آنچه که نخست و پیش از همه آفریده شده است عقل محض است و عقل محض اشرف موجودات است. زیرا که بزرگ ترین موجود به مبدأ حق جل و علا است. سپس بدین ترتیب فیض خلقت ابداعی از اشرف به موجودات پائین تر از آن در شرف تا پست و پست تر جریان پیدا کرده تا به پست ترین موجود می رسد که عبارت است از طبیعت کائنات رو به فساد. سپس ایجاد را از شرف به اشرف آغاز فرمود و به انسان رسید که اشرف موجودات مرکب و آخرین موجودات در عالم کون و فساد است.

نزدیک ترین موجودات ابداعی به خدا اشرف آن موجودات است. و آنچه که دور از عالم طینت (طبیعت) در مرکبات است، اشرف آنها است. خداوند تعالی ایجاد این مرکبات را در برهه ای از زمان مقدر فرمود زیرا عدم اجتماع اضداد، بلکه عدم اجتماع اشیاء متقابل در یک شیئی و در یک زمان و از یک جهت ضروری است.

اگر گوینده ای بگوید: چرا خداوند اشیاء متضاد را که در وجود غیر قابل اجتماعند آفرید؟ پاسخ این گوینده چنین است که خود داری از ایجاد خیر کثیر بجهت شر قلیلی که دارد، خود شر کثیر است. حکمت کلی حق و جود کلی حق برای همه موجودات کمال ذاتی خود را بدون اینکه از سهم یکی از آنها کاسته شود عطا نموده است. الا اینکه موجودات بحسب نزدیکی خدا و دوری از او در شرف متفاوت می باشند، و این نه به جهت بخل از طرف حق عزوجل است بلکه به جهت حکمت سرمدی است که چنین اقتضاء می کند. این ها مطالبی هستند که اگر چه با پیروی از طرز تفکرات گروهی از حکماء آنها را وارد کردم ولی تحقیق اصول این مطالب بوسیله برهان ترا به راه تحقیق یقینی آنها رهنمون می گردد.

برای آشنایی مفید با دیدگاه های فلسفی عمر بن ابراهیم خیامی مطالبی را که در جملات فوق آورده است مورد بررسی قرار می دهیم:

(۱) نخستین مطلبی را که مورد توجه قرار می دهیم، همان است که در تفسیر جملات گذشته خیامی نیز متذکر شدیم و آن این است که آیا این مطالب فلسفه الهی با آند دقت نظر و استدلال که مشاهده نمودیم با شکاکیت و پوچ گرایی و لذت پرستی که در مقداری از رباعیات دیده می شود سازگار است؟ نه هر گز. واقعاً اگر برخی از رباعیات نامعقول و پوچ گرایی منسوب به خیامی را در برابر مطالب این جملات قرار بدهیم فاصله تضاد و تناقض آن دو فاصله عقل و جنون است. یعنی اگر کسی با داشتن عقیده به مطالب فوق مطالبی را در پوچی هستی بگوید لاجرم باید اختلالی در روان او بوده باشد.

(۲) مسئله ای که مورد تحقیق خیامی در این مبحث است از مشکل ترین مسائل فلسفه است که به قول وی اکثر مردم که خواسته اند این مسئله را بفهمند دچار حیرت شده اند. در اینجا مجبوریم به این نکته بسیار ضروری اشاره کنیم که آیا آن شخصیت برجسته به نام عمر بن ابراهیم خیامی که در چنین مسئله مشکل که اکثر مردم را در حیرت فرو می برد بدون تردید و حیرت آن را حل و فصل می نماید، بطوریکه مبنای حل مسئله را به برهان استوار می سازد. آیا ممکن است بوسیله ناسازگاری مقداری از رویدادهای هستی و زندگی با خواسته های انسان و همچنین بوسیله ناسازگاری محدودیت علم با اشتیاق جدی درون به معرفت همه جانبه برخیزد و علم و فلسفه و حکمت و بلکه جهان هستی را به باد مسخره بگیرد و به سبویی پر از می پناه ببرد و در کنار چشمه ساری دست به گردن یاری بنشیند و خود را تخدیر و دیگران را هم با توصیه به این کار عامیانه مست و ناهوشیار بسازد؟!

(۳) می گوید: من و معلمم ابن سینا در باره این مسئله دقت کرده و به راه حلی قانع شده ایم. اینکه به این راه حل قانع شده ایم ممکن است به یکی از دو عامل مستند باشد: یا من و ابن سینا به جهت ضعف نفس که موجب قناعت به چیزهای پست می باشد به آن راه حل قناعت کرده ایم و یا واقعاً مطلبی که به نظر ما رسیده است چنان قوی و محکم است که شایستگی اقناع را داراست.

اعتراضی که در این مسئله می توان به خیامی نمود این است که خیامی با این حال در سطرهای بعدی با کمال صراحت می گوید: **ان البرهان الحقیقی الیقینی قائم علی أنّ هذه الموجودات لم یبدعها الله تعالی معاً بل ابداعها نازلة من عنده فی سلسلة الترتیب**. یعنی برهان حقیقی یقینی اثبات می کند که خداوند متعال این موجودات را باهم و به یکبار ابداع نفرموده است. بلکه خداوند تعالی این موجودات را از نزد خود در سلسله ترتیب مجرای سیر نزولی ابداع فرموده است. توضیح اعتراض چنین است که اگر واقعاً برهان حقیقی یقینی جریان موجودات را به ترتیبی که خیامی و ابن سینا بیان می دارند اثبات می کند تردید در این ممکن است من و معلمم ابن سینا بجهت

- ضعف به آن قانع شده ایم بی معنی خواهد بود. ولی همین مطلب از آن جهت که دلالت به وسعت دیدگاه خیامی دارد باقطع نظر از موردی که آن را تطبیق کرده است مطلبی جالب توجه و بسیار آموزنده است.
- (۴) خیامی برای حل مسئله ترتیب نزولی عقل را اولین مخلوق می داند. داستان **عقل عشره** را که گروهی دیگری از فلاسفه مخصوصاً مشائون پذیرفته اند و گروه های دیگری از فلاسفه عقول عشره را رد کرده و می گویند: **ادلة وجودها مدخولة كقولهم الواحد لا یصدر عنه الا الواحد** یعنی دلائل وجود عقول عشره مورد اشکال است مانند گفتارشان: از واحد جز واحد صادر نمی گردد. البته چنانکه اشاره کردیم خواجه نصیر رحمة الله علیه عقول مجرده را نفی قطعی نمی کند. خیامی برای اثبات عقل اول به **قاعده اشرف استدلال** می کند
- (۵) خیامی در این عبارت که مورد تحلیل قرار داده ایم خلقت ابداعی را با کمال صراحت می پذیرد در صورتیکه در عبارات قبلی (الکون و التکلیف ص ۷۷) گفته بود: **فجود الباری تعالی سبب هذه الموجودات ، فان طولبنا بالجواب عن لَمِيَّة جوده قلنا له لا لَمِيَّة له لانه واجب و كما ان ذات واجب الوجود لا لَمِيَّة له فكذلك جوده و جميع اوصافه لا لَمِيَّة لها.** (پس وجود و فیض الهی سبب به وجود آمدن این موجوداتست. اگر از ما پاسخ سؤال از علت جود او مطالبه شود می گوئیم برای جود او علتی نیست زیرا جود او واجب است و چنانکه ذات واجب الوجود علت ندارد. همچنان جود و صفات خداوندی علتی ندارد). مفهوم وجوب مخصوصاً با مقایسه وجوب جود و فیض خداوندی با ذات او ، با ابداع که خلقت غیر مسبوق به هستی است سازگار نمی باشد مگر اینکه گفته شود: وجوب جود در نظر خیامی فقط از آن جهت شبیه به وجوب ذات ربوبی است که بی نیاز از علت یعنی بی نیاز از غرض و غایت خارج از ذات خود جود می باشد و این منافاتی با ابداعی بودن آن ندارد. البته این مسئله در خور تأمل بیشتری است.
- (۶) بیان خیامی و بعضی دیگر از فلاسفه الهی در آغاز خلقت ابداعی این است که خداوند متعال چون محض خیر و شرف و کمال است لذا آنچه که مستقیماً باید از خدا صادر شود حقیقی است که بهترین و شریفترین و کامل ترین موجود باید باشد و این موجود عقل است. در این مسئله می توان گفت آیا ذات باری تعالی برای ایجاد ابداعی بنا بر مبنای سنخیت مجبور بوده است که از اشرف آغاز کند تا به مراتب پست برسد؟ از دیدگاه فلسفه و حکمت چنین جبری برای خدا محال است و رابطه پست ترین موجود با خدا از نظر مخلوقیت با رابطه اشرف موجودات در تقدم و تأخر وجودی تفاوت نمی کند. یعنی هیچ قانون عقلی اثبات نمی کند که باید خداوند نخست اشرف را ابداع کند سپس موجودات پائین تر را. مقصود ما از منتفی ساختن وجوب وجود که با ابداع منافات دارد نفی وقوع ابداع موجودات اشرف نیست یعنی می توانیم بدون اینکه مجبور به قبول وجوب جود به موجود اشرف باشیم بپذیریم که **اولین موجود ابداعی حقیقت عقل یا حقایق شریف مانند نور محمد (ص) بوده است** چنانکه در بعضی از منابع حدیثی آمده است.
- (۷) در جریان خلقت پس از مرحله ابداع ، مسیر تکوین ایجاد از پست ترین موجودات طبیعی که در معرض کون و فساد است آغاز و به اشرف آنان که انسان است منتهی می گردد. در این مورد خیامی تعبیر بسیار جالبی می نماید که می گوید: **نزدیک ترین موجودات ابداعی به خداوند متعال اشرف آنها است که عقل محض است و دورترین موجودات از طبیعت مرکبات اشرف آنها است که انسان است.**
- (۸) خیامی در عبارات مورد بحث ، مسئله تضاد را که در عالم مادیات وجود دارد پیش می کشد و می گوید: اگر کسی بگوید چرا خداوند سبحان موجودات متضاد را که در وجود مانع و مزاحم همدیگرند آفرید؟ پاسخش این است که خود داری از بوجود آمدن خیر کثیر به جهت شر قلیل خود شر کثیر است و حکمت کلی حق و جود کلی حق برای همه موجودات کمال ذاتی آن را بدون کاستن از سهم کمال موجود دیگر عنایت فرموده است.
- خیامی این مسئله را بار دیگر در سؤال از علت جریان تضاد در عالم مطرح نموده است. ما برای اینکه نظریه کامل خیامی را طرح کنیم مطالب او را در این مسئله از رساله دیگر وی در اینجا می آوریم و مورد بررسی قرار می دهیم . سؤال این است :

و هو أنّ ضرورة التضاد إن كانت ممكنة الوجود كان لها علة و تنتهي ال الواجب الوجود بذاته و إن كانت واجبة الوجود بذاتها كان في الواجب الوجود بذاته كثرة و قد قام البرهان على أنّ واجب الوجود بذاته واحد من جميع جهاته ثم إن كانت ممكنة كان سببها و موجدتها هو الواجب الوجود الواحد و قد قطعتم بأنّ الشرور لا تفيض من عنده.

(رساله جوابیه از سه مسئله ص ۸۲)

اگر ضرورت تضاد ممکن الوجود باشد قطعاً علتی خواهد داشت. زیرا ممکن الوجود بدون علت تحقق پیدا نمی کند. این علت که بوجود آورنده تضاد است به واجب الوجود که خداوند است منتهی می گردد. و اگر ضرورت تضاد واجب الوجود بذاته باشد مستلزم کثرت در واجب الوجود خواهد بود، در صورتیکه برهان اقامه شده است بر اینکه واجب الوجود بذاته واحد است از جميع جهات. سپس اگر ضرورت تضاد ممکن الوجود باشد سبب به وجود آورنده آن خداوند واجب الوجود واحد خواهد بود در صورتیکه شما قطع دارید به اینکه شرور از طرف خداوند جاری نمی شود. من در جواب می گویم:..... خیامی پس از بیان یک مقدمه مشروح در باره اقسام صفاتی که در موصوفات وجود دارد پاسخ تضاد را که علت شرور است چنین بیان می دارد):

پنج: تضادی که منشأ بروز عدم که منشأ شر است

مخلوق بالذات الهی نیست

و تحلیل المسئلة على الوجه الكلى هو إنّ الموجودات الممكنة فاضت من الوجود المقدس على ترتيب و نظام، ثم من الموجودات ما كان متضاداً بالضرورة لا يجعل جاعل و اذا وجد ذلك الموجود وجد التضاد بالضرورة وجد العدم بالضرورة و اذا وجد العدم وجد الشر بالضرورة و اما من قال إنّ واجب الوجود اوجد السواد و الحرارة حتى وجود التضاد لأنّ (ا) اذا كان علة ل (ب) و (ب) علة ل (ح) فيكون (ا) علة ل (ح) فانه قال صواباً حقاً لا مجمعة فيه، لكن الكلام في هذا الموضوع ينساق الى غرض و هو إنّ واجب الوجود اوجد السواد فوجد التضاد بالضرورة، فيكون واجب الوجود قد اوجد التضاد في الاعيان بالعرض لا بالذات، هذا لا شك فيه، الا أنّه لم يجعل السواد مضاداً للبياض و انما اوجد السواد لمضادته للبياض بل بكونه ماهية ممكنة الوجود و كل ماهية ممكنة الوجود، فان واجب الوجود يوجد لها لأن نفس الوجود خير، لكن السواد ماهية لا يمكن الا أن تكون مضادة لشيء آخر. فكل من اوجد السواد لاجل كونه ممكن الوجود فهو الذي اوجد التضاد بالعرض و لا يكون الشر منسوباً الى موجد السواد بوجه من الوجوه، اذا القصد الاول (و جل عن القصد) بل العناية السرمدية الحقّة توجهت نحو الخير، الا أنّ هذا النوع من الخير لا يمكن أن يكون مُبرراً خالياً من الشر و العدم، فليس الشر منسوباً اليه الا بالعرض و ليس الكلام ههنا فيما بالعرض بل فيما بالذات. و اتى اوصى كل من اعرفه من الحكماء بتقديس ذلك الجنب عن الظلم و الشر و ههنا من التفصيل والتحصيل ما لا تفهمه العبارة و لا يقدر المخبر عن الاخبار به لقصور البيان عنه و الحدس المصيب ينال من ذلك الروح ما تقتنع به النفس الكاملة و تذوق به اللذة العقلية القصوى. و ههنا سؤال آخر ركيك جداً عند معنى النظر في باب الالهيات و هو إنه لم اوجد امراً كان يعلم أنّه يلزمه العدم و الشر؟ فيكون الجواب عنه ذنّ السواد مثلاً فيه الف خير و شر واحد و الامساک عن ايراد الف خير لاجل لزوم شرّ واحد اياه شرّ عظيم. على أنّ النسبة بين السواد و شرّه اعظم من نسبة الف الى واحد و اذا كان هذا هكذا فقد بان أنّ الشرور موجودة في مخلوقات الله بالعرض لا بالذات و بان أنّ الشر في الحكمة الاولى قليل جداً لا نسبة له في الكمية والكيفية الى الخير.

و تحليل مسئله بطور کلی چنین است که موجودات ممکن از وجود مقدس الهی با ترتیب و نظم بوجود آمده اند. سپس قسمی از موجودات بالضروره با یکدیگر در تضادند نه اینکه تضاد مستقیماً مستند به خداوند بوده باشد. و زمانی که موجودی که منشأ تضاد است بوجود آمد تضاد بالضروره موجود خواهد گشت و هنگامی که تضاد بالضروره بوجود آمد بالضروره عدم موجود خواهد گشت و وقتی که عدم موجود گشت بالضروره شر نیز بوجود خواهد آمد.

و اما آن کسی که می گوید: خداوند واجب الوجود سیاهی و حرارت را بوجود آورده است و در نتیجه (میان آن دو و سفیدی و سرما) تضادی بوجود آمده است. زیرا اگر (الف) علت (ب) باشد و (ب) علت (ح) در نتیجه (الف) علت (ح) می باشد. سخنی درست و حق گفته است. سخنی که پوشیدگی و ابهامی در آن نیست. ولی سخن در این موضع بسوی هدفی متوجه

است و آن این است خداوند واجب الوجود سیاهی را ایجاد کرده است (نه تضاد را) و تضاد با سفیدی به ضرورت تحقق سیاهی بروز کرده است. بنا بر این خداوند واجب الوجود تضاد را در عالم موجودات عینی بالعرض بوجود آورده است. نه بالذات و این مورد شک نیست و خداوند سیاهی را ضد سفیدی قرار نداده است و سیاهی را برای تضاد با سفیدی بوجود نیاورده است. بلکه بدان جهت که ممکن الوجود بوده و هر ممکن الوجودی را بدانجهت که وجود خیر است، هستی بخشیده است.

از طرف دیگر سیاهی ماهیتی است که ممکن نیست ضد چیز دیگری نباشد، پس هر کسی که سیاهی را بدانجهت که ممکن الوجود است بوجود آورده است، در حقیقت تضاد بالعرض را هم همان کس بوجود آورده است. و شر به ایجاد کننده سیاهی به هیچ وجه مستند نیست، زیرا قصد خداوندی - که مافوق قصد است - بلکه عنایت سرمدی توجه به خیر نموده است الا اینکه این نوع خیر ممکن است بری و خالی از شر و عدم بوده باشد.

پس شر منسوب به خدا نیست مگر بالعرض و در اینجا سخن در (بالعرض) نیست بلکه (بالذات) است. و من همه حکماء را که می شناسم توصیه می کنم که خداوند را از ظلم و شره منزّه بدانند. و در این مبحث تفصیلات و استنتاج هایی وجود دارد که عبارات گنجایش آنها را ندارد و کسی که می خواهد خبری از آنها بدهد ناتوان است. زیرا بیان از آن قاصر است و (فقط) حدس صائب است که از روح بزرگ می گیرد آنچه را که نفس کمال یافته به آن راضی می شود لذت اعلاّی عقلانی را می چشد.

و اینجا سؤال دیگری وجود دارد که جداً برای کسی که در الهیات دقت نظر دارد رکیک و زشت است و آن این است که چرا چیزی را بوجود آورده است که می دانسته که لازمه آن عدم و شر است! پاسخ این سؤال این است که در سیاهی مثلاً هزار خیر و یک شر وجود دارد و خود داری از آفریدن هزار خیر بجهت اینکه لازمه آن یک شر است خود شری است بزرگ. به اضافه اینکه نسبت میان خیر سیاهی و شر آن بزرگتر از نسبت هزار هزار (یک میلیون) به یک است حال که واقعیت چنین است پس روشن شد که شرور در مخلوقات خداوندی بالعرض وجود دارد نه بالذات و روشن است که شر در حکمت اولی جداً اندک است بطوریکه قابل سنجش با خیر نمی باشد نه از نظر کمی و نه از نظر کیفی.

ملاحظه می شود که خیامی با کمال خلوص و جدیت می کوشد تا اسناد شر را به خدا بوسیله اسناد تضاد به ذات اقدس ربوبی منتفی سازد و حاصل مطلب خیامی این است که اولاً روابط و اموری که لوازم وجود مخلوقات است نسبت مستقیم به خداوند ندارند و تضاد و شر و عدم از این قبیل امورند و نانیاً اگر هم نسبت غیر مستقیم را مانند نسبت مستقیم بدانیم و بگوئیم: بالاخره تضاد و عدم و شر و لو بالواسطه به خداوند واجب الوجود منتهی می گردند، این پاسخ وجود دارد که نسبت شر به خیر در عالم هستی نسبت بسیار بسیار اندک است و امتناع از به وجود آوردن خیرات بسیار کثیر بجهت اجتناب از بوجود آوردن شر بسیار کم هود شر بسیار است.

خیامی در این مبحث مانند دیگر فلاسفه قاطع به معتقدات خود و معتقد به اصالت مبانی هستی در دفع اشکال شر می کوشد و نسبت دادن آن را به خدا منتفی می سازد و شر قلیل را در برابر خیر کثیر داخل در نظام کل هستی می داند. این مطالب هم با آن رباعیاتی که وجود شر را در جهان هستی برخ می کشد و از این راه آدمی را به پوچی هستی یا پوچی حیات می کشاند سازگار نمی باشد.

آیا واقعاً در جهان هستی واقعیتی بعنوان شر وجود دارد؟

به نظر میرسد اگر چه خیامی در نظر خود با اعتقاد به بالعرض بودن شرور و بسیاری اندک بودن آنها در برابر خیرات بسیار کثیر مشکل وجود شرور را حل و فصل می نماید ولی به نظر اینجانب دو راه منطقی تر و مختصرتر و قابل تر از مطالب خیامی وجود دارد که شرور را از عالم هستی منتفی می نماید. بدون افتادن در مشکلات دیگر که مطالب خیامی ممکن است بوجود آورد.

یکی از آن دو راه این است که اگر مقصود از شر آن پدیده یا موضوع ناشایستی باشد که باردار پلیدی و زشتی بوده باشد، اسناد این شر به خداوندی که خیر محض و بی نیاز مطلق از آن است که در اجرای فرمان خلقت احتیاجی به ادخال شر در

سلسله طولی و عرضی هستی داشته باشد امکان ناپذیر است. ای کاش عمر بن ابراهیم خیامی در توصیه ای که به حکماء می کند و می گوید: از نسبت دادن شر به خداوند متعال پرهیز کنند استدلال مختصری را که طرح کردیم برای آنان ارائه می داد. **راه دوم** اولاً این سخن خیامی که (چون تضاد منشأ عدم است و عدم منشأ شر است پس خود تضاد را خداوند نیافریده است) صحیح نیست زیرا جعل هر چیزی جعل لوازم ضروری آن نیز می باشد در نتیجه اگر تضاد منشأ عدم فرض شود و عدم منشأ شر، قطعاً بوجود آمدن شر مستند به خدا می باشد. پس از توجه به بطلان سخن خیامی، راه دوم را مطرح می کنیم و آن این است که چنانکه تضاد فی نفسه شر نیست، عدم نیز شر نیست و در نتیجه اصلاً شری وجود ندارد، زیرا اگر مقصود از شر ضد قانون حکمت است چنین چیزی که ضد قانون حکمت است از خداوند حکیم مطلق بوجود نمی آید و نسبت دادن آن به خدا ضد مطلق الهیات است که خیامی در کمال اعتقاد آن را قبول دارد و اگر مقصود از شرم عدم و تضادی است که سازگار با وجود نمی باشد عدم و تضاد هم بدانجهت که در سلسله نظام کلی قرار گرفته اند شر به معنای آن امر ناشایستی که پلید و زشت است نمی باشد.

به نظر می رسد در باره شر اصل مطلب را گم کرده اند حتی فلاسفه و حکمایی مانند ابن سینا و خیامی علت شر بودن یک چیز را بیان ننموده اند یا اصلاً شر را تعریف صحیح ننموده اند. در تصور مفهوم شر ما انسان ها عینکی از حیات خود با معلومات محدودی که داریم به چشم خود می زنیم و هر پدیده ای را مخالف حیات ما بوده است و یا به خواسته ای از خواسته های حیات ما خللی وارد بیاورد، شر می نامیم! این خاصیت مغزی و روانی ما انسان ها تکامل نیافته است که ملاک ها و علل واقعیت ها را بر محور حیات خود مورد تفسیر و توجیه قرار می دهیم.

یک مثال ساده را در این مورد در نظر می گیریم: فرض کنید امروز ناگهان به ما خبری برسد که همه کرات فضایی - ثابت و سیار - و همه کهکشانشها و کازارها وضع حرکات و موقعیت های فضایی و طبیعی خود را از دست داده با وضع دیگری حرکت می کنند و طبیعت و موقعیت دیگری را پیدا کرده اند ولی در این تغییر و دگرگونی شگفت انگیز کیهانی هیچ جاننداری صدمه و ناگواری ندیده است، گمان نمی رود هیچ خردمند دانایی بحثی از شر به میان آورد، بلکه بمجرد شنیدن این حادثه بزرگ خواهد گفت: قطعی است که عواملی موجب تغییرات مزبور گشته و حادثه مزبور را بوجود آورده است. چنین حادثه ای در مجرای قانون (علیت) امری است طبیعی، نه ناله دارد و نه شیون.

اما اگر در موقعی که راه می رویم خاری به پای ما فرو برود و آن را به درد بیاورد، حادثه به این کوچکی را شر نامیده و در اطراف آن فلسفه ها می بافیم. شوپنهورها اعتصاب می کنند و ابوالعلاءها عصا زنان به راه پیمایی می پردازند! و گروهی از رباعیات و دیگر اشعار در باره حاکمیت شر در جهان هستی بوجود می آید که این به گردن آن شاعر می اندازد و آن دیگری به گردن این شاعر، غوغا راه می افتد و کتاب ها و مقالات نوشته می شود که بگوید: شری در دنیا وجود دارد. شما هر پدیده و واقعیت وجودی و عدمی را در نظر بگیرید خواهید دید هنگامی که به آن شر گفته می شود که تزاممی با حیات داشته باشد که لازمه آن این است که خیر عبارت است از هر پدیده ای و واقعیتی که ملایم و گواری حیات بوده باشد! این طرز تفکر سطحی را باید کنار گذاشت.

شش: تکلیف دستور صادر از خداوند متعال است

برای تحریک انسان ها در جهت کمالات

و اما مسئله التکلیف فلعلها أسهل من مسألة الكون و إنی أعرض عليك ما أعرفه فی ذلک مستفیداً فأقول: إن لفظة التکلیف لا یبعد أن یكون لها معان مختلفة حسب الاصطلاحات و الحکماء یریدون بها ما أذکره: التکلیف هو الامر الصادر عن الله تعالى السائق للاشخاص الانسانية الى کمالاتهم المستعدة لهم فی حياتهم الاولى و الاخرة الرادع اياهم عن الظلم والجور و ارتكاب القبائح و الکتساب النقائص و الانهماک فی مبالغة القوى البدنية المانعة اياهم عن اتباع القوة العقلية. و اما هلیة التکلیف فانها مندرجة فی لمیة لأن لمیة الاشياء متضمن هلیتها. فنقول فی لمیته: إن الله عز و جل خلق النوع الانسانی بحيث لا یمكن الامکان الاکثری أن تبقى اشخاصه و یحصل لهم کمالاتهم الا بالتعاوض و التعاون و الترافد لأن غذائهم و

لباسهم و مسکنهم ما لم تکن مصنوعة و هذا اکثر ما يحتاجون اليه من اصناف التعيش لم يمكنهم الاستكمال و ليس يمكن لواحد منهم أن يتولى بنفسه جميع ما يحتاج اليه من اصناف التعيش ، فاضطروا الى أن يتولى كل منهم شيئاً مما يحتاج اليه في التعيش ، فيفرغ صاحبه عن مهم لو تولاه بنفسه لازدحمت على الواحد اشغال كثيرة . و اذا كان الأمر كذلك فبالواجب أن يضطروا الى سنة عادلة يتعاونو فيما بينهم .
(رسالة الكون والتكليف ، جوابيه از سوالات قاضی ابو نصر محمد بن عبدالرحيم نسوی)

و اما مسئله تکلیف ، شاید آسان تر از مسئله عالم هستی باشد. و من آنچه را که در این مسئله میدانم برای تو عرض می کنم در حالیکه خود جویای فائده هستم. پس می گویم : لفظ تکلیف بعید نیست که بحسب اصطلاحات معنی مختلفی داشته باشد و حکماء از لفظ تکلیف آنچه را که من متذکر می شوم اراده می کنند. تکلیف آن دستور صادر از خداوند است که اشخاص انسانی را تحریک می کنند به کمالات خودشان که در حیات دنیوی و اخروی برای آنان آماده و مهیا است . تکلیف آنان را از ظلم و جور جلوگیری می کند و مانع از ارتکاب زشتی ها و اندوختن پستی ها و فرورفتن در افراط گری در برخورداری از قوای بدنی می باشد . چه افراط آنان را از پیروی قوه عقل مانع گردد. اما اهلیت تکلیف پس مندرج است در لمیت آن ، زیرا لمیت اشیاء اهلیت آنها را در بر دارد

در لمیت تکلیف می گوئیم : خداوند عزوجل ، نوع انسانی را طوری آفریده است که اکثر آنان در بقاء و به دست آوردن کمالات بدون همیاری و هماهنگی نمی توانند زندگی کنند، زیرا اگر غذا و لباس و مسکن آنان ساخته نشود - و این است اکثر نیازهای معاش آنان - استكمال آنان امکان نمی پذیرد. برای هر یک از آنان ممکن نیست که به تنهایی بر آوردن هر آنچه را که در زندگی نیاز دارد بعهده بگیرد و انجام دهد تا دیگری از کاری که اگر خود او بعهده بگیرد اشتغالات زیادی برای او روی می آورند، فارغ باشد و چون وضع چنین است واجب شده است که آنان به عمل به قانونی عادلانه مجبور شوند که میان خود با همدیگر تعاون داشته باشند.

[در اینجا یک توضیح مختصر در باره اهلیت و لمیت ضرورت دارد. اهلیت که به معنای سؤال در باره یک شیء است بر دو قسم می باشد :

اهلیت بسیطه که عبارت است از سؤال از وجود شیء، مثلاً وقتی که گفته شد : هل الانسان كائن ؟ یعنی آیا انسان موجود است؟ سؤال از کون تام و وجود انسان شده است.

اهلیت مرکبه که عبارت است از سؤال از صفات شیء با فراغت از وجود آن و در مثال مزبور موقعی هل مرکب می شود که مثلاً سؤال از خنده انسان شود: هل الانسان ضاحك؟

لمیت عبارت است از سؤال از علت آن شیء . در حقیقت از خود آن شیء که معلول آن است نیز آگاه می شویم. اگر مقصود از اهلیت شیئی وجود آن است با علم به وجود علت که با سؤال از لمیت بدست آورده ایم ، علم بوجود آن شیء پیدا می کنیم. و اگر مقصود از اهلیت شیئی شناخت اوصاف آن بوده باشد با علم به ماهیت آن شیء با تمام خصوصیاتش به صفات آن شیء نیز علم پیدا می کنیم.]

چنانکه خیامی در مباحث آینده خواهد گفت ، تکلیف عبارت است از عمل به این قانون در اقسام مختلفی که دارد. از بیانات فوق خیامی روشن شد که چگونه با شناخت لمیت (علت) تکلیف ، یعنی خود تکلیف روشن می شود.

آیا عمر بن ابراهیم خیامی در این عبارت با کمال صراحت ضرورت تکلیف را برای انسانها تأکید نمی کند؟ آیا خیامی در این عبارت فرو رفتن در شهوات و برخورداری افراطی (غیر قانونی) از قوای بدنی را محکوم نمی سازد؟ آری . بطور کاملاً جدی تکلیف را ضروری می داند و علت آن را لزوم اجتناب انسانها از ارتکاب زشتی ها و فرورفتن در شهوات و برخورداری افراطی (غیر قانونی) معرفی می نماید. آیا این شخصیت با سرودن رباعیات مشوق به لذت پرستی و بی اعتنائی به تکلیف با مطالب فوق تناقض گویی نمی کند؟ آیا می توان باور کرد که انسانی با این معرفت و عظمت روحی که مطالب گذشته را می گوید با آن رباعیات نخست خود را بفریبد و سپس دیگران را؟!]

هفت : ضرورت بعثت انبیاء**و بیان صفات آنان**

و تلك السنة انما تكون من عند واحد منهم يكون اقواهم عقلاً و ازكاهم نفساً لا يُهمّه من امور الدنيا الا الضروريات و مالا يُد منه في الحياة و ليس همّه فيما يتوخاه الرياسة او التمكن من امر شهوانى او غضبى ، بل يكون همّه ابتغاء مرضات الله تعالى فيما يأمره به من ايراد السنة العادلة، لا يلتفت فيها لفت عصبية و تفصيل بعض على بعض، و يمضى حكم الشرع فيهم على سواء ، فيكون هذا هو الحق الذى يفيض على نفسه من الوحي و مشاهدة الملكوت مما لا يفيض على نفس غيره ممن هو دونه فى المرتبة و يكون متميزاً باستحقاق الطاعة و ذلك التميز انما يكون بمعجزات و آيات تدلّ على أنها من عند ربه عز و جل ثم من المعلوم أنّ اشخاص الناس متفاوتة فى قبول الخير و الشر و الرذائل و الفضائل و ذلك بحسب امزجة ابدانهم و هينات نفوسهم معاً ، والاكثر من الناس يرون مالهم على غيرهم حقاً واجباً و يبالبغون فى استيفائهم ذلك و لا يرون ما لغيرهم عليهم و يرى كل واحد منهم نفسه افضل من نفوس كثير من الناس و احق بالخير و الرئاسة من غيرها ، و جب ان يكون هذا الشارع مؤيداً مظفراً لا يعجز عن امضاء حكم الشريعة فى جمهور الناس-بعضهم بالوعظ و بعضهم بالبرهان او الدليل و بعضهم بتأليف القلب و البدن و بعضهم بالتخويات و الانذارات و بعضهم بالزجر العنيف و القتال و لأجل أنّ وجود مثل هذا النبى لا يتفق أن يكون فى كل زمان ، و جب أن تبقى السنن المشروعة مدة ما ، و هى الى الوقت المقدر فيه اضمحلالها و لا يمكن استبقاء الشرايع و السنن العادلة الا بما يذكر الناس دائماً صاحب الشرع ففرضت عليهم العبادة المذكورة بصاحب الشرع و الحق عز و جل و كررت عليهم تلك حتى يستحکم التذكير بالتكرار المتواتر.

(كتاب الكون و التكليف صفحات ٧٩ و ٨٠)

و این سنت و قانونی از یکی از آن انسان ها صادر می شود که دارای نیرومندترین عقل و تزکیه شده ترین نفس بوده و از امور دنیا جز ضروریات هیچ چیزی برای او اهمیت نداشته باشد و اهتمام و هدف او در آنچه که پیش گرفته است ریاست و تمکن از امور مربوط به شهوات و غضب نباشد، بلکه اهتمام و هدف او در دستوری که در اجرای سنت عادلانه می دهد فقط طلب رضای خداوند متعال بوده باشد و هیچگونه تمایلات تعصب آمیز و برتری دادن بعضی از مردم بر بعضی دیگر نداشته باشد. حکم شرع را میان آنان مساوی اجرا نماید. این وضع روحی و رفتاری معلول همان حق بوده باشد که از وحی و مشاهده ملکوت بر نفس او سرازیر می شود و به نفوس دیگران که در مرتبه از او پائین ترند فیضان نمی کند و بدین ترتیب شایسته اطاعت می گردد. و جز این نیست که تمایز از دیگران بوسیله معجزات و آیاتی محقق می گردد که دلالت می کند آن تمایز از نزد پروردگار عز و جل است. پس معلوم است که اشخاص مردم در پذیرش خیر و شر و رذایل و فضائل مختلفند. این اختلاف مربوط به مجموع مزاج های بدن و اشکال نفوس آنان می باشد.

و اکثر مردم آنچه را که به نفعشان می باشد بعهده دیگران بعنوان حق واجب می بینند و هر یک از آنان خود را از نفوس بسیاری از انسانها برتر و شایسته تر به خیر و ریاست می بینند . لذا واجب است که شارع مقدس تأیید شده (از طرف خدای متعال) و پیروز باشد تا از اجراء و انفاذ حکم شرع در همه مردم ناتوان نگردد، بعضی را با پند و اندرز ، بعضی دیگر را با برهان و دلیل و برخی را با ایجاد الفت های قلبی و بدنی (با استفاده از آیه (ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هي احسن ١٢٥ / النحل) و گروه های دیگری را با تهدید و ترساندن و دسته هایی را با زجر کردن تند و کشتن.

و چون وجود مثل این پیغمبر در هر زمانی ممکن نیست ، واجب است که قوانین مشروعه او مدتی پایدار بماند و این مدت تا آن وقتی که برای از بین رفتن آن مقدر باشد کشیده می شود. و شرايع و قوانین عادلانه را نمی توان پایدار نگه داشت مگر اینکه مردم دائماً صاحب شرع را متذکر شوند لذا عبادت را که با صاحب شرع و حق جل و علا ذکر می شود مقرر داشت و تکرار عبادت را برای آنان مقرر فرمود تا تذکر با تکرار پی در پی مستحکم گردد.

[توضیح]

خیامی در این مبحث اختلاف مردم را در پذیرش خیر و شر و ردایل و فضائل به سبب اختلاف آنان در مجموع مزاج های مادی و اشکال روانی آنان می داند. بدیهی است که این نظریه تقریباً همان جبر را تأیید می کند که در برخی رباعیات منسوب به وی مشاهده می شود. همچنین در رساله **الکون و التکلیف** (ص ۸۸) سؤال و پاسخ از جبری و غیر جبری را اینطور بیان می کند:

و سؤاله عن ای الفرقین اقرب الی الصواب فعلل الجبری اقرب الی الحق فی بادئ الرأی و ظاهر النظر من غیر ان یتلجلج فی هذیان و یتغلغل فی خرافاته فانه حینئذ یبعد عن الحق جداً.

و اما سؤال سائل از اینکه کدام یک از دو طایفه -جبری یا غیر جبری- به حقیقت نزدیک تر است. شاید جبری در نظر اولی و ظاهر نظر به حق نزدیکتر باشد بشرط اینکه در هذیان خود تکرار و تردد نداشته باشد و در خرافاتش غوطه نخورد زیرا در این هنگام قطعاً از حق دور خواهد گشت]

شرایط نبوت یک پیامبر از دیدگاه عمر بن خیامی همان هایی است که دیگر حکماء و متکلمین اسلامی متذکر شده اند، مانند:

(۱) دارای نیرومندترین عقل که عالی ترین وسیله تمیز حق از باطل و وصول به واقعیات است. مسلم است که این عقل فقط آن عقل نظری محض نیست که بر مبنای اصول و هدف های خواسته شده حرکت می کند اعم از اینکه به صلاح همه موجودات انسانی باشد یا نه. این عقل همان حجت باطنی خداوند رحمن است که در پیامبران در حد اعلا باید وجود داشته باشد.

(۲) نفس پیامبران باید تزکیه شده ترین و مهذب ترین نفوس باشد و زیرا کم ترین آلودگی های خود طبیعی و امیال حیوانی نفس را از قابلیت گیرندگی وحی و ارتباط با عالم ملکوت و دریافت فروغ جمال و جلال الهی محروم می سازد. چنین نفسی که غوطه ور در پدیده های حیوانی است به هیچ وجه نمی تواند انسانها را به اوج سعادت و کمالی که خداوند برای آنان مقرر فرموده است نائل بسازد.

(۳) کم ترین آلودگی به امور دنیا نداشته باشد مگر تحصیل مقدار ضروری. اصلاً دنیا بدان جهات دنیا است نباید برای او اهمیتی داشته باشد در هر شکلی که جلوه کند خواه در امور مربوط به شهوت و غضب و خواه مربوط به ریاست بوده باشد.

(۴) همه همت خود را برای وصول به هدف اعلائی خود بگمارد و مصروف سازد. این هدف اعلا عبارت است از طلب رضای خداوندی در همه دستوراتی که صادر می کند و در همه گفتار و کرداری که بعنوان ابلاغ رسالت از او صادر می گردد.

(۵) همه انسان ها را همانگونه که خداوند متعال فرموده است به یکسان منظور بدارد: **(یا ایها الذین آمنوا انا خلقناکم من نکر و انثی و جعلناکم شعوباً و ثبائل لتعارفوا ان اکرکم عند الله اتقاکم ۱۳ / الحجرات)** ای مردم ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم و شما را طوائف و قبایل گوناگون قرار دادیم تا با شناخت یکدیگر هماهنگ گردید و قطعاً با کرامت ترین شما نزد خداوند متعال با تقوی ترین شما است.

طبق این اصل اساسی انسانی پیامبر دور از هر گونه تمایلات تعصبی و برتری دادن بعضی از مردم بر بعضی دیگر می باشد. نتیجه این اصل اجرای مساوی احکام شرع از طرف پیامبر برای همه انسان هاست. علت لزوم اطاعت پیامبر حقی است که از وحی و مشاهده ملکوت بر نفس او وارد می گردد و این تمایز بزرگ بوسیله معجزات و بروز آیات نصیب پیامبر می گردد که دلالت دارد به اینکه آن تمایز از خداوند متعال نصیب او گشته است.

هشت: سه منفعت بسیار با اهمیت**اوامر و نواهی الهی و نبوی**

ثم یحصل من تلقی الاوامر و النواهی الالهیه و النبویه بالطاعات ثلاث منافع:

احدهما ، ارتیاض النفس بتعودها الامساک عن الشهوات و زَمَمَها عن القوة الغضبية المكدره للقوة العقلية.

و الثانية ، تعويدها النظر في الامور الالهية و احوال المعاد في الآخرة لتجرها المواظبة على العبادات من جانب الغرور الى جناب الحق و التفكير في الملكوت و تعرضها على تحقق وجود الحق الاول اعنى الذى عنه وجود كل موجود جل جلاله و تقدست اسمائه و لا اله غيره ، الذى فاضت الموجودات عنه منتظمة فى سلسلة الترتيب التى اقتضتها الحكمة الحقبة بالبرهان المبني على القياس المجرد عن اصناف التمويهات و المغالطات.

الثالثة ، تذكير هم الشارع الحق و ما اتى به من الايات و الانذارات و وعده و وعيده الممضى احكام السنة العادلة فيما بينهم فيجرى بينهم التعادل و الترافد و يبقى نظام العالم الذى اقتضته حكمة البارئ جل و علا على حاله فهذه هى منافع التكليف و منافع العبادات. ثم زاد لمستعمليه الاجر و الثواب فى الآخرة ، فانظر الى حكمة الحى القيوم ثم الى رحمته تلحظ جناباً تبهرک عجائبه . هذا هو القدر النزر الذى لاح لى فى الحال، فعرضته على مجلسك الرفيع ايها الكامل الاوحد لكى تسدّ خلله و تصلح فاسده و تعوضنى عنه ما اسكن اليه بلقائك الشريف و كلامك اللطيف ، والله تعالى اعلم بالصواب . والحمد لله اولاً و آخرأ و باطنأ و ظاهراً .

(رسالة الكون و التكليف ص ٨٠ و ٨١)

سپس از اطاعت اوامر و نواهی الهی و نبوی سه منفعت حاصل می شود :

١) ریاضت دادن نفس به جهت عادت دادن آن به خودداری از شهوت ها و مهار کردن جوشش قوه غضبی که قوه عقل را تیره و مکدر می کند.

٢) عادت دادن نفس به نظر در امور الهی و احوال معاد در آخرت تا مواظبت بر عبادات نفس را از دنیا و غرور به بارگاه حق و تفکر در ملکوت بکشاند و نفس را به دریافت وجود حق اول یعنی آن موجودی بر انگیزد که وجود هر موجود از اوست که جلالش بزرگ و اسمائش مقدس است و خداوند غیر از او نیست. خداوندی که همه موجودات با انتظام در سلسله ترتیبی که حکمت حق مقتضی آن بوده است از او به جریان افتاده است.

٣) به یاد داشتن دائمی شارع حق و آیات و تهدیدها و وعده و عیدها و شارع حقی که اجرا کننده احکام سنت عادلانه در میان مردم است. در نتیجه میان مردم تعادل و هماهنگی بر قرار می گردد. و نظام هستی که حکمت خداوندی آن را اقتضاء کرده است بر حال خود پایدار می ماند . این است منافع تکلیف و منافع عبادات. سپس خداوند متعال به اضافه مزبوره برای عمل کنندگان به اوامر و نواهی الهی و نبوی اجر و پاداش در آخرت مقرر فرموده است. پس بنگر در حکمت خداوند حی و قیوم . سپس بنگر در رحمتش که مقامی را خواهی دید که شگفتی هایش ترا خیره خواهد ساخت. این بود مقداری اندک که در این حال برای من آشکار گشت و آن را به مجلس با عظمت تو ای کامل بی نظیر تقدم کردم تا خلل آن را رفع و فاسدش را اصلاح نمایی و حظی که از دیدار و کلام لطیف تو در می یابم پاداشی برای آن باشد و خداوند متعال بر حقیقت داناتر است و حمد مر خدای را اولاً و آخرأ و باطنأ و ظاهراً.

عبارات فوق نیازی به توضیح زیاد ندارد . آنچه که با نظر به مجموع مطالب موجوده در عبارات فوق اهمیت دارد توجه دقیق به معانی سه گانه است. که خیامی برای تکلیف (انجام اوامر و نواهی الهی و نبوی) بیان نموده است. مخصوصاً دور شدن انسان از جایگاه غرور و نزدیک شدن به بارگاه حق و مقام ربوبی و تفکر در ملکوت و دریافت حق حل و علاء . آیا این مطالب با آن رباعیات تحریک کننده به پوچ گرایی و لذت پرستی سازگار می باشند؟!!

آغاز و انجام کتاب های علمی و فلسفی

عمر بن ابراهیم خیامی

در کتاب تحلیل شخصیت خیامی تألیف مرحوم علامه محمد تقی جعفری

یکی از نکات بسیار جالبی که در معرفی وضعیت روحی خیامی حائز اهمیت است چگونگی آغاز و پایان کتاب های وی است. خیامی مانند دیگر فلاسفه و دانشمندان صاحب نظر در هستی شناسی که در معارف خود به اصول و مبادی هستی معتقد است با جملات نیایش و مطالب معنوی آغاز می کند و به پایان می رساند. باید دید آیا امکان دارد آنهمه نیایش و مطالب معنوی بسیار با عظمت، تصنعی و ساختگی بوده و خیامی بوسیله آنها خود و مردم را بفریبد؟!

❖ خیامی در کتاب مربوط به (جبر و مقابله) را با این جملات شروع می کند :

الحمد لله رب العالمين و الصلوة على انبيائه اجمعينوالله المستعان على كل حال و اليه المفزعو اعتصمت بحبل التوفيق من الله تعالى راجياً منه ان يوفقتى .

سپاس مر خداوند را که پروردگار عالمیان است و درود بر همه پیامبران اوو خداوند است که در همه حال مورد استعانت و پناه و عرض نیاز بسوی او است.....و من چنگ زدم به طناب توفیق از خداوند متعال. با این امید که مرا موفق بدارد.

در پایان کتاب این جمله را نوشته است: **والله الميسر لهذه العويصات بمنه و كرمه.** و خداوند است تسهیل کننده این مشکلات با احسان و کرمش.

❖ خیامی کتاب **مصادرات اقلیدس** (رسالة فی شرح ما اشكل من مصادرات كتاب اقلیدس، تصنیف الشیخ

الامام الاجل حجة الحق ابي الفتح عمر بن ابراهیم الخيامی ص ۳۷) را با عبارت زیر شروع می کند:

الحمد لله ولي الرحمة و الانعام و سلام على عباده الذين اصطفى و خصوصاً على سيدنا الانبياء محمد و آله الطاهرين اجمعين. إن تحقيق العلوم و تحصيلها بالبراهين الحقيقية مما يفترض على طالب النجاة و السعادة الابدية و خصوصاً الكليات و القوانين التي يتوصل بها الى تحقيق المعاد و اثبات النفس و بقائها و تحصيل الاوصاف و اوجب الوجود تعالى بحسب الطاقة الانسان.....

سپاس مر خدای را که صاحب رحمت و احسان است. و درود بر همه آن بندگان را برگزیده است، مخصوصاً بر سرور پیامبران محمد و اولاد پاک او. تحقیق علوم و تحقیق آنها با براهین حقیقی برای جویندگان نجات و سعادت ابدی از جمله واجبات است. و مخصوصاً آن کلیات و قوانینی که بوسیله آنها توفیق تحقیق معاد و اثبات نفس و بقاء آن بدست می آید و همچنین بوسیله آن کلیات و قوانین صفات خداوند بزرگ و فرشتگان و ترتیب جریان خلقت و اثبات نبوت و رسالت سرور مطاع در میان خلق که آنان را به مقدار طاقت انسانی امر و نهی می فرماید.

آیا می توان گفت: خیامی مطالب بالا را بطور تصنعی و به قصد فریب خود و دیگران گفته است؟! چنین احتمالی نه در باره عمر بن ابراهیم خیامی که فیلسوف و دانشمند است و هیچ فیلسوف و دانشمندی نمی تواند وجدان علمی خود را با روش ماکیاولی آنها در فلسفه و علم، آنها بوسیله عالی ترین مفاهیم و حقایق لجن مال کند. بلکه حتی یک انسان معمولی هم که از عقل و وجدانی بر خوردار باشد نمی تواند آن نیایش ها و مطالب عالی را برای مسخره کردن روی کاغذ بیاورد و انسان هایی را که با کمال خلوص در راه وصول به معرفت تلاش می کنند بفریبد.

در پایان این کتاب جملات زیر دیده می شود :

و اذ قد اتينا على جميع الغرض المقصود نحوه في هذه الرسالة فقد حان لنا أن نتم المقالة حامدين لله تعالى و اعلم أنا قد اودعنا في الرسالة و خصوصاً في المقاليتين الاخيرتين معان دقيقة جداً و

استوفینا الکلام فیها بحسب هذا الغرض ، فمن تأملها و تحققها ثم اشتغل بفهم ما یبتنی علی هذه المقدمات كان عالماً بالهندسة عالماً حقیقاً بحسب الصناعة فاذا تحقق من الحکمة الاولي كان عالماً بها بحسب العقل و الله محمود علی كل حال و الصلوة علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین و حسبنا الله و نعم المعین.

(شرح ما اشکل من مصادرات ، ص ۵۱ نسخه اصلی ، و ص ۶۲ از نسخه مجموع)

حال که تمامی غرض هدف گیری شده در این رساله را بیان نمودیم اکنون موقع آن رسیده است که مقاله را با حمد خداوند متعال به پایان بریم : و بدانکه ما در این رساله مخصوصاً در دو مقاله اخیر آن معنی را که جداً عمیق است آوردیم و مطابق هدفی که داشتیم کلام را تکمیل نمودیم. هر کس در این معانی تأمل و تحقیق نماید سپس به فهمیدن آنچه که مبتنی بر این مقدمات است مشغول شود با علم حقیقی مطابق فن هندسه به آن عالم می گردد و هنگامی که اصول آن را از حکمت اولی دریافت تحقیقی نماید مطابق عقل به هندسه علم پیدا می کند و خداوند در هر حال محمود (سزاوار حمد) است و درود بر بهترین خلق او محمد و اولاد پاک او . و خداوند برای ما کافی است و او بهترین یاری کننده است.

❖ رساله جوابیه از دو مسئله کون (هستی) و تکلیف را با مقدمه ای شروع می کند و در این مقدمه این جمله آمده است : **واعتصم بفضل التوفیق من الله تعالی إنه ولی كل خیر و مفیض كل عدل .**

(رساله الكون و التکلیف للحکیم عمر بن ابراهیم الخیامی (جواب سؤالات قاضی ابونصر محمد بن عبد الرحیم ، مقدمه ص ۳ از نسخه اصلی و ص ۷۴ از نسخه مجموع .)

و من چنگ به دامن توفیق الهی می زنم ، زیرا اوست صاحب تمام خیرات و افاضه کننده همه عدل ها .
و پایان رساله چنین است: **و الله تعالی اعلم بالصواب والحمد لله اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً.**

(پایان الكون والتکلیف ص ۱۰ از نسخه اصلی و ص ۸۱ از نسخه مجموع)

و خداوند متعال دانایتر است به واقعیت و حمد مر خدای را است اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً.

❖ این جملات در پایان الرسالة الاولي فی الوجود آمده است :

و نعم ما قال فاضل المتأخرین (عبد الله بن سینا) رُوح رمسه و قدس نفسه فی بعض مباحثاته ، لعل الوجود الذی هو ماهیة الحق الاول هو الواجبية و انما قال ذلك لان الواجبية المطلقة لاشركة فیها بوجه من الوجوه. ثم قال ان الوجود الذی هو مقابل العدم المقول علی جمیع الاشياء هو من لوازم تلك الماهیة ، فلو كان ذلك المعنی أمراً علی حدة لتكثر به ذات الباری جل جلاله و تعالی عما یقول الظالمین علواً کبیراً و عند هذا الموقف عدید مباحثات عمیقة و تحصیلات کثیرة و تحاقیق جمّة و من اخذته الفطنة بیده و صحبه توفیق من الله تعالی صادق فی التوحید ههنا ما یسکن الیه العقل نسأل الله التوفیق للوصول الی الکمال و الحمد لله علی كل حال.

(پایان الرسالة الاولي فی الوجود للحکیم عمر بن ابراهیم الخیامی در جواب سؤالات قاضی ابو نصر محمد بن عبدالرحیم ، ص ۱۵ از نسخه اصلی ، و ص ۹۵ از نسخه اصل و ص ۸۱ از نسخه مجموع)

و چه خوب گفته است فاضل متأخرین (ابن سینا) که خاکش معطر و نفسش مقدس باد در بعضی از مباحثاتش : شاید وجودی که ماهیت حق اول (باری تعالی) است واجبیت (واجب بودن) است. و آن فاضل بدان جهت این مطلب را گفته است که واجبیت مطلقه به هیچ وجه با غیر ذات خدا اشتراک ندارد. سپس آن فاضل گفته است وجودی که مقابل عدم است و بر همه اشیا گفته می شود (یا محمول قرار می گیرد) از لوازم آن ماهیت است . اگر آن معنی امری علیحده و زائد بر ذات بود ، ذات خداوند جل جلاله متکثر می گشت و ذات خداوند بسیار برتر از آن است که نا آگاهان می گویند . در این مورد مباحثات متعدد و تحصیلات فراوان و تحقیقات عام و بزرگ وجود دارد و هر کس که هوشیاری کمکش کند و از خداوند متعال توفیق همراهش شود در این مسائل به توحیدی خواهد رسید که عقل با درایت آن آرامش بگیرد . از خداوند سبحان برای وصول به کمال توفیق مسألت می نماییم و حمد خدای را در همه حال.

❖ آغاز رساله فی الوجود عن الشيخ الامام حجة الحق على الخلق عمر بن ابراهيم الخيامي قدس الله روحه چنین است: **بسم الله الرحمن الرحيم سبحانه الذي جل جلاله و تقدست اسمائه اعطى كل شيء خلقه ثم هدى و احصى كل شيء عدداً و الصلوة على نبيه المصطفى و آله الطاهرين.**

(رساله الوجود ص ۱ از نسخه مجموع)

به نام خداوند بخشایشگر مهربان پاکیزه خداوندی که جلالش بزرگ و اسمائش مقدس است . خلقت هر شیئی را ایجاد نموده سپس آن را (برای جریان قانونی خود) هدایت فرمود و کمیت هرچیز را شمارش فرمود (مبنای حساب مقرر است) و درود بر پیامبرش مصطفی محمد و اولاد پاک او باد.

این رساله با جملات زیر به پایان می رسد:

فقد بان أنّ جميع الدواب و الماهيات انما تفيض من ذات المبدء الاول الحق جل جلاله على ترتيب و فى سلسلة نظام و هى كلها خيرات لا شر فيها بوجه من الوجوه انما الشر الذى هو العدم او لازمه يحصل من ضرورة التضاد على ما قد عرفت تفصيله. تعالى الله عما يقول الظالمون الملدون علواً كبيراً و لاحول و لا قوة الا به و هو حسبي و نعم المعين و الحمد لله الذى هو المبدء الاول و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

(رساله الوجود ، ص ۸ از نسخه اصلی و ص ۱۰۵ از نسخه مجموع)

پس آشکار گشت اینکه ذات ها و ماهیت ها فقط از ذات مبدأ اول حق جل جلاله به ترتیب و در سلسله افاضه می شود که همه آنها خیرات است و به هیچ وجهی از وجوه شری در آنها وجود ندارد، جز این نیست شری که عدم یا لازمه عدم است. از ضرورت تضاد حاصل می گردد چنانکه آن را در گذشته شناختی. خداوند بسیار برتر از آن است که ظالمان و ملحدان می گویند ، حول و قوه جز خدا نیست و تنها خدا مرا بس است و اوست بهترین یاری دهنده و حمد مر خداراست که داوست مبد اول و درود خداوندی بر سرور ما محمد و اولاد پاک و پاکیزه او باد.

❖ کتاب رساله فی کلیة الوجود پس از مقدمه با این عبارت شروع می شود:

فصل اول - بدانکه هر چه موجد است بجز ذات باری تعالی یک جنس است و آن جوهر است و جوهر بر دو قسم است

و پایان کتاب به قرار ذیل است:

فصل سوم - بدان که کسانی که طالباً شناخت خداوندند سبحانه و تعالی چهار گروهند :

اول : **متکلمانند** که ایشان به حدل و حجت های اقلی راضی شده اند و بدان قدر بسنده کرده اند در معرفت خدای تعالی.

دوم : **فلاسفه و حکما اند** که ایشان به ادله عقلی صرف در قوانین منطقی طلب شناخت کرده اند و هیچگونه به ادله اقلی قناعت نکرده اند و لیکن ایشان نیز بشرایط منطقی وفا نتوانستند بردن. از آن عاجز ماندند.

سوم : **اسماعیلیانند** که ایشان گفتند که طریق معرفت صانع و ذات و صفات وی را اشکالات بسیار است و ادله متعارض و عقول در آن متحیر و عاجز ، پس اولی تر آن باشد که از قول صادق طلبند.

چهارم: **اهل تصوفند** که ایشان به فکر و اندیشه طلب معرفت نکردند بلکه به تصفیه باطن و تهذیب اخلاق ، نفس ناطقه را از کدورت طبیعت و هیئت بدنی منزّه کردند . چون آن جواهر صاف گشت و در مقابله ملکوت افتاد صورت های آن به حقیقت در آن جایگاه پیدا شود. بی شک و شبهتی این طریق از همه بهتر است چه معلوم شده است که هیچ کمالی بهتر از حضرت خداوند نیست و آن جایگاه منع و حجاب نیست به کس. هر آنچه آدمی را هست از جهت کدورت طبیعت باشد چه اگر حجب زائل شود و حائل و مانع دور گردد حقایق چیزها چنانکه باشد ظاهر و معلوم شود و سید کائنات اشارت کرده است:

انّ ربکم فى ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها.

(رساله فی کلیة الوجود ، ص ۸ اصلی و ص ۱۱۴ و ۱۱۵ از نسخه مجموع)

و قطعاً پروردگار شما در ایام دهر شما دم هایی دارد هشیار باشید و خود را در معرض برخورداری از آن قرار بدهید
دو مسئله در عبارات فوق باید مورد دقت قرار بگیرد:

مسئله یکم - مسلماً مقصود خیامی از اهل متصوفه حرفه ای نیست، بلکه مقصود وی عرفایی است که از عرفان نظری و عملی برخوردارند. عرفان مثبت اسلامی نه تنها منطبق عقل سلیم را مطرود نمی سازد بلکه واقعیت صحیح این عقل سلیم را یکی از ضروری ترین نیاز های مغزی و روحی بشر در مسیر کمال می داند و به عبارت کلی تر عرفان مثبت اسلامی چیزی را از روح و مغز انسانی کم نمی کند بلکه در حرکت بسوی رشد و کمال اصلاحش می کند و تنظیمش می نماید.

مسئله دوم - که به نظر می رسد خیامی می بایست دقت بیشتری در باره آن داشته باشد این است که چهار گروه متکلمین، فلاسفه، اسماعیلیان و اهل عرفان اگر هم در عبارات و سخنانشان یکدیگر را طرد نمایند نمی توانند واقعیت را که چند بعدی بودن ارتباط با خداوند متعال است منکر شوند.

چند بعدی بودن واقعیت های ارتباط با خدا

می توان چند بعدی بودن واقعیت با خدا را بدین ترتیب تقریر نمود:

(۱) بُعدی که متکلمان در ارتباط انسان با خدا در نظر گرفته اند جدل محض و حجت اقناعی بی مأخذ نیست، زیرا آنان استدلال متنوعی در روش **انی** مانند قانون علیت و نظم و ضروریات وابستگی ما بالغیر به ما بالذات با تکیه به وحی و آثار منقول از پیشوایان صادق می آورند که برای اثبات وجود خداوند متعال منطقی می باشد. و اینکه دلایلی که متکلمان آورده اند مورد بحث و مناقشه می باشد، آن کدامین دلیل است که اگر بشر بخواهد در آن مناقشه ایجاد کند امکان نداشته باشد، اگر چه آن دلیل مستند به بدیهیات بوده باشد. پس متکلمان وجود خدا را از راه هایی اثبات می کنند که اگر شخص سلیم النفس با دقت در آنها بررسی کند خواهد دید با نظر به خصوصیت طرقي که متکلمان در نظر گرفته اند صحیح است:

الطرق الی الله بعدد انفاس (یا نفوس) الخلائق

راه ها به شماره نفس ها یا نفوس خلائق است.

(۲) بُعدی را که فلاسفه و حکماء منظور نموده اند بدون اینکه منافاتی با بعد منظور متکلمان داشته باشد بکار انداختن عقل محض در پرتو قوانین منطقی می باشد. اگر عقل دور از آلودگی های تخیلات و نفسانیات بکار بیفتد قطعاً به همان نتیجه خواهد رسید که به قول خیامی متکلمان و اسماعیلیان که پیروی از پیشوای صادق را حجت می دانند و عرفا که توضیح خواهیم داد، رسیده اند. اگر اسماعیلیان در خداشناسی از قول صادق پیروی می کنند آیا قول صادق می تواند خلاف عقل سلیم و خلاف وحی بوده باشد.

همچنین روش عرفا که خیامی آن را می پسندد نه از باب این است که این روش بر ضد روش های سه گانه مزبور است، بلکه از آن جهت است که عرفان با دستوری که به تهذیب نفس و تحصیل وارستگی ها و گذشت از شئون حیوانی می دهد قلب آدمی را آماده دریافت جمال و جلال الهی می نماید. و این معنی غیر از استدلال برای اثبات اصل وجود خداوند متعال است. لذا حتی نه تنها سه گروه فوق بلکه هر گروه و شخصیتی باضافه اثبات وجود خدا با هر دلیلی هم که باشد مجبور است راه ارتباط با خدا را که **(تخلق باخلاق الله و تأدب باداب الله)** است بطور جدی مطرح نماید.

❖ آغاز کتاب **نوروز نامه** به این قرار است: سپاس و ستایش مر خدای را جل جلاله که آفریدگار جهان است. و دارنده زمین و زمان است. روزی ده جانورانت و داننده آشکار و نهان است، خداوند بی همتا و بی انباز و بی دستور و بی نیاز. یکی نه از حد قیاس و عدد، قادر و مستغنی از ظهیر و مدد و درود بر پیغمبران او از آدم صفی تا پیغمبر عربی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اجمعین و بر عترت و اصحاب و برگزیدگان.

(نوروز نامه ، حکیم عمر بن ابراهیم خیامی ص ۱ از نسخه اصلی ، ص ۱۱۸ از نسخه مجموع)

این احتمال که ممکن است بعضی از نویسندگان دارای حساسیت به حقایق مذهبی بگویند: آوردن اینگونه جملات در آغاز و پایان کتاب ها رسم بوده است یا خیامی برای فریب دادن مردم (به قول نویسنده ترانه های خیام) نوشته است ، پاسخش خیلی روشن است. زیرا :

اولاً اگر این جملات فقط حمد خدا و درود بر پیغمبر بود احتمال مزبور قابل توجه بود ولی آن جملات و نیایش های زیبا که دلالت بر ایمان نویسنده و نشاط معنوی او دارد با این احتمال نمی سازد.
و ثلثاً گاهی در وسط مطالب یک رسانه باز حالت معنوی الهی از خیامی مشاهده می کنیم مانند جملاتی که پس از مقدمه و پیش از شروع مقاله یکم در رساله فی شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس آورده است: **بسم الله الرحمن الرحيم – والتوفیق و العصمة بید الله** (عصمت از گناه و توفیق و مصون گردیدن از خطا به دست خداوند است.)

مسائلی در باره روحیه مذهبی عمر بن ابراهیم خیامی

در کتاب تحلیل شخصیت خیامی تألیف مرحوم علامه محمد تقی جعفری

(۱) در شماره ۲ از مبحث گذشته دیدیم که خیامی کتاب رساله فی شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس (ص ۱) را چنین آغاز می کند:

بسم الله الرحمن الرحيم . الحمد لله ولي الرحمة و الانعام. والسلام على عباد الدين اصطفى و خصوصاً على سيدنا الانبياء محمد و آله الطاهرين اجمعين. إن تحقيق العلوم و تحصيلها بالبراهين العقلية مما يُفترض على طالب النجاة و السعادة الأبدية و خصوصاً الكتاب و القوانين التي يتوصل بها الى تحقيق المعاد و اثبات النفس و بقائها و تحصيل اوصاف واجب الوجود تعالى جده و الملائكة و ترتيب الخلق و اثبات نبوة السيد المطاع من الخلق الامر و الناهي اياهم بأذن الله تعالى بحسب طاقة الانسان .

به نام خداوند بخشنده و مهربان ، سپاس مر خدای راست که صاحب رحمت و احسان است و درود بر آن بندگان که آنان را برگزیده است مخصوصاً درود بر سید انبیاء محمد و بر اولاد طیب و طاهر او باد. تحقیق در علوم و بدست آوردن آنها به وسیله براهین عقلی برای جوینده نجات و سعادت ابدی از جمله واجبات است مخصوصاً آن کلیات و قوانینی که بوسیله آنها می توان رسید به تحقیق معاد و اثبات نفس (مجرد) و ابدیت آن و درک اوصاف خداوندی و فرشتگان و ترتیب سلسله آفرینش و اثبات نبوت سید مطاع مبعوث از میان مردم که به اذن خداوند متعال به آنان امر و نهی می نماید به مقدار طاقت بشر.

در عبارت فوق دو نکته بسیار مهم وجود دارد :

نکته اول - اینکه علوم و تحصیل آنها یک پدیده خوشایند تنها نیست ، بلکه برای کسی که جویای نجات و سعادت ابدی است واجب است . ملاحظه می شود خیامی نجات و سعادت ابدی را که هدف منحصر (حیات معقول) است بدون فراگیری علوم امکان پذیر نمی داند. (البته چنانکه در آخر عبارات دیدیم : به قدر طاقت بشری)

نکته دوم - این است که تحقیق در باره مبدأ اعلی (خداوند سبحان) و معاد و ابدیت و نبوت و اوصاف خداوندی و فرشتگان را تیز نیازمند معرفت کلیات و قوانین علمی می داند . خیامی در همین رساله مقاله اول در حقیقت متوازی ها را چنین شروع می کند: **بسم الله الرحمن الرحيم توفيق و محفوظ بودن از خطا به دست خدا است.** آیا این جملات نمی تواند به تنهایی روحیه مذهبی عالی نویسنده را با گرایش های عقلی که در سراسر عبارات دیده می شود اثبات کرد؟!

(۲) خیامی ترجمه یکی از خطبه های ابن سینا را که با جملات زیر شروع شده است : (پاکادادارا ، ایزد کامکار خداوندی که آغاز همه چیز از اوست و انجام همه چیز ها بدو است و ایزد جل جلاله جوهر نیست که به پذیرش اضداد متغیر گردد) چنین شروع می کند : (بیاید دانست که مذهب حق آن است که همه ایجاد ها از خدای است جل جلاله که اگر به ابداع باشد آن ایجاد کردنی باشد که ابتدای زمانی دارد که فیضان از او است. باری خالق بود نه از واسطه، حرکت و زمان را بدو راه نیست.)

(۳) و در صفحه ۴۱۵ از مأخذ مزبور در پاورقی چنین نقل شده است: (بیاید دانست که ایزد عز و علا در هیچ غرض نبود که از عجز و نقصان صاحب غرض باشد)

(۴) در همین صفحه نقل شده است (در حال مناجات با خدا) : (مردم را زبان گویا دادی که اگر پاکیزه گرداند به علم حق و عمل خیر ، مانند ملائکه گردد و ثواب عظیم یابد.) در پایان این سخنان چنین نیایش می کند: (آفریدگارا ما ترا جوئیم و ترا پرستیم و از تو خواهیم ، توکلی بر تو کنیم که آغاز همه چیز ها از تست و برگشتن همه چیزها به تست.)

(۵) ظهیر الدین بیهقی چنین گوید: عمر بن ابراهیم خیامی در کتاب شفاء تألیف ابن سینا به تأمل پرداخته بود وقتی که به فصل واحد و کثیر در این کتاب رسید خلالی که دندانش را با آن پاک می کرد میان دو ورق گذاشت و گفت: از مردم

آگاه کسانی را دعوت کنید تا من وصیت کنم ، پی برخاست و نماز خواند و نخورد و نیاشامید ، وقتی که نماز عشاء را خواند به سجده رفت و در حال سجده جنین نیایش می کرد :

اللهم إنك تعلم أني عرفتک علی مبلغ امکانی فاغفرلی فإن معرفتی ایاک وسیلتی الیک.

(نزهة الأرواح و روضة الأفراح فی تواریخ الحكماء المتقدمین و المتأخرین تألیف شمس الدین بن محمد شهر زوری)

خداوندا تو می دانی که من ترا به مقدار توانایی ام شناختم ، مغفرت را بصییم فرما زیرا معرفتم در باره تو وسیله من بسوی تست.

آیا آن دیدگاه های فلسفی و جلوه های معتقدات مذهبی الهی عمر بن ابراهیم خیامی را می توان به وسیله چند رباعی پوچ و لذت پرستی و محدودیت معرفت بشری که بدو نسبت داده شده است دور انداخت؟ و یا مانند برخی از نویسندگان مبتلا به حساسیت بیمارگونه طوری آن دیدگاه ها و جلوه ها را تفسیر کرد که عمر بن ابراهیم خیامی را فریب دهنده انسان ها و حتی گول زننده خویشتن و یا یک انسان چند شخصیتی و نامتعادل معرفی کنیم؟

از چه ای کل با کلان آمیختی تو مگر از شیشه روغن ریختی

از قیاسش خنده آمد خلق را کاو چو خود پنداشت صاحب دل را

نقد کتاب ترانه های خیام تألیف صادق هدایت

در کتاب تحلیل شخصیت خیامی تألیف مرحوم علامه محمد تقی جعفری

ما در مباحث گذشته عین عبارات عمر بن ابراهیم خیامی را از مأخذ معتبر که همه صاحب نظران آنها را به خیامی نسبت داده اند نقل کردیم و در آن عبارات عالی ترین مسائل فلسفی را در اصول و مبادی هستی و الهیات و تکلیف و نبوت مشاهده کردیم. اگر بخواهیم در تفسیر شخصیت خیامی با دید علمی حرکت کنیم چه باید بگوئیم؟ اگر بگوئیم: همه آن مأخذ دروغ است و محصول تفکرات خیامی نیست در این صورت تاریخ معرفت بشری را به جهت بازی گرفتن ناقلان معتبر آن به بازی گرفته ایم.

و اگر بگوئیم: دیدگاه های فلسفی مزبور محصول فکر خیامی بوده ولی مقصودش فریب دادن مردم بوده است زیرا معتقدات اصلی آن همان است که در رباعیات منعکس نموده است قطعاً همه متفکران تاریخ بشری را با این منطق پوچ می توان به فریبکاری و دغل بازی متهم ساخت و گمان نمی رود که چنین نظریه سخیف را جز کسی که خود در صد فریب دادن خویش و دیگران بر می آید اظهار نماید.

با اینکه نسبت رباعیات پوچ گرایی و لذت پرستی و به شوخی گرفتن مبادی هستی و قوانین جدی آن به عمر بن ابراهیم خیامی خیلی مشکوک تر از نسبت آثار فلسفی خیامی به او می باشد. پس از این مقدمه در عبارات بعضی از نویسندگان که در حقیقت مطابق اصل (بازیگری و تماشاگری بررسی کننده شخصیت) ضمن تفسیر شخصیت خیامی خود را تفسیر نموده است، دقت لازم و کافی بفرمائید:

اکنون برای اینکه طرز فکر و فلسفه گوینده رباعیات را پیدا بکنیم و بشناسیم ناگزیریم که افکار و فلسفه او را چنانکه از رباعیاتش مستفاد می شود بیاوریم. زیرا جز این وسیله دیگری در دسترس ما نیست و زندگی داخلی و خارجی او، اشخاصی که با آنها رابطه داشته، محیط زندگی، تأثیر موروثی، فلسفه ای که تعقیب می کرده و تربیت علمی و فلسفی او به ما مجهول است. اگر چه یک مشت آثار علمی، فلسفی و ادبی از خیام به یادگار مانده ولی هیچکدام از آنها نمی تواند ما را در این کاوش راهنمایی بکند. چون تنها رباعیات، افکار نهانی و خفایای قلب خیام را ظاهر می سازد در صورتیکه کتاب هایی که به مقتضای وقت و محیط یا بدستور دیگران نوشته، حتی بوی تملق و تظاهر از آنها استشمام می شود، کاملاً فلسفه او را آشکار می کند.

(ترانه های خیام، صادق هدایت، چاپ ششم، تهران ۱۳۵۳ ص ۲۵)

پیش از بیان نکات ضعف در عبارات نویسنده این نکته را متذکر می شویم که نویسنده با عبارت فوق که می گوید: کتاب هایی که به مقتضای وقت و محیط یا بدستور دیگران نوشته، حتی بوی تملق و تظاهر از آنها استشمام می شود. همه آن تعظیم ها را مانند کلمه (امام) و (حجة الحق علی الخلق) که به یک پوچ گرای لذت باز گفته نمی شود. در حالیکه آن دو کلمه با فراوان بسیار حتی از دانشمندی مانند زمخشری و امثال او نقل شده، تکذیب نموده یا در آن دوران و پس از آن یک هوشیار پیدا نشده است که دغل کاریها و تملق بازیهای خیامی را بفهمد تا اینکه نویسنده محترم پس از قرن ها با حساسیت منفی شدیدی که به فلسفه الهی و هستی شناسی و مذهب و اخلاق و هر گونه معنویات داشته است متوجه می گردد! آنچه که به نظر می رسد اینگونه نویسندگان با ابراز حساسیت بیمار گونه به همه معنویات بشری از هستی شناسی گرفته تا تحول اخلاقی و تکامل علوی کفار جرم نابخشودنی پایمال ساختن ارزش های تفکری هزاران فارابی ها، ابن سیناها، ابوریحان بیرونی ها، ابن رشد ها، ابن خلدون ها، جلال الدین مولوی ها، و صدر المتألهین ها و میرداماد ها، در مشرق و دکارت ها و کانت ها و پاسکال ها و وایتهد ها در مغرب زمین را می پردازند.

مطالب زیر را برای دریافت نکات ضعف در جملات فوق در نظر بگیریم:

(۱) می گوید: ناگزیریم که افکار و فلسفه او را چنانکه از رباعیاتش مستفاد می شود بیاوریم، زیرا جز این وسیله دیگری در دسترس ما نیست. اولاً نویسنده هیچ توجه نداشته است که اگر ما ناگزیر باشیم که افکار و فلسفه خیامی را از رباعیاتش استفاده کنیم به نفی فلسفه خواهیم رسید نه یک فلسفه خاصی که به نام عمر بن ابراهیم خیامی قابل ثبت باشد. زیرا سوفسطائیان و پوچ گرایان هیچ مبنایی را برای هستی شناسی قانونی نمی پذیرند و با اینحال کدامین فلسفه را می توان از آنان که اولین شرطش تفسیر جهان هستی با اصول و مفاهیم کلی است توقع داشت؟ و اگر مقصود نویسنده این است که فلسفه خیامی را از آن گروه از رباعیاتش استفاده کنیم نام این طرز تفکر را فلسفه نامیدن مانند نوع بالا قطعاً ناشی از بی اطلاعی از تعریف فلسفه است که قدیم و جدید و شرق و غرب آن را بطور اجمال پذیرفته اند.

وانگهی اگر لذت گرایی را به عنوان هدف زندگی از رباعیات استنباط کنیم تازه خیامی را جیره خوار و پیرو محض چارواک هند و اپیکور و اپیکوریان معرفی کرده ایم که آنچه در آن مشرب دیده نمی شود خود فلسفه است. و بدین جهت غلط است که ما ایرانیان چنین تلقی کنیم که فیلسوف بزرگ ما عمر بن ابراهیم خیامی توصیه فرموده است که تا بتوانید لذت ببرید، شراب بخورید و خود را بهر وسیله که ممکن است تخدیر کنید تا مسئله ای در عالم هستی برای شما مطرح نشود.

(رباعیات خیام برای ما فلسفه نیاورده است تا بگوئیم: لذت پرستی خیامی فلسفه ای است مانند فلسفه اپیکور، زیرا لذت در فلسفه اپیکور شامل لذائد معنوی و روحی نیز می باشد لذا در آن صورت وضع معرفتی خیامی با نظر به رباعیات وی پست تر از فلسفه لذت گرایی اپیکوری خواهد بود)

(۲) نویسنده چند سطر بعد ناگهان به یادش می افتد که با منحصر ساختن مأخذ تفکرات فلسفی خیامی به رباعیات، تکلیف کتاب های فلسفی خیامی چه می شود؟ لذا فوراً می گوید: اگر چه یک مشت آثار علمی، فلسفی، و ادبی از خیام به یادگار مانده، ولی هیچکدام از آنها نمی تواند ما را در این کاوش راهنمایی بکند چون تنها رباعیات افکار نهانی و خفایای قلب خیام را ظاهر می سازد در صورتیکه کتاب هایی که به مقتضای وقت و محیط یا به دستور دیگران نوشته، حتی بوی تملق و تظاهر از آنها استشمام می شود کاملاً فلسفه او را آشکار نمی کند. نویسنده در آغاز عباراتی که از وی نقل کردیم صریحاً گفته بود: جز رباعیات وسیله دیگری برای شناخت فلسفه خیام در دسترس ما نیست. پس از چند سطر این مطلب را نقض کرده به یاد آثار علمی و فلسفی خیام افتاده با تعبیر اهانت آمیز (اگر چه یک مشت آثار علمی فلسفی و ادبی از خیام به یادگار مانده) قضیه را مشوش می کند و می گوید: آن کتاب ها را به مقتضای وقت و محیط یا بدستور دیگران نوشته، حتی بوی تملق از آنها استشمام می شود.

این نویسنده نه در اواخر همین کتاب بلکه در صفحه رویا روی همین صفحه (۲۷) می گوید: واضح است فیلسوفی مانند خیام که فکر آزاد و خرده بینی داشته، نمی توانسته کورکورانه زیر بار احکام تعبدی، جعلی، جبری و بی منطقی فقهای زمان خودش برود. آیا این دو جمله:

- خیام کتاب ها را بمقتضای وقت و محیط یا بدستور دیگران نوشته حتی بوی تملق از آنها استشمام می شود.
- خیام فکر آزاد داشته است.

با هم تناقض ندارند؟

(۳) نویسنده تفاوت فلسفه لادری به عنوان یک فلسفه و مجهول بودن فلسفه خود خیامی را درک نکرده است. به این دو جمله دقت کنید:

یک: حال ببینم در مقابل نفی و انکار مسخره آلودی که از عقاید فقهاء و علماء می کند خودش نیز راه حلی برای مسائل ماوراء طبیعی پیدا کرده؟ در نتیجه مشاهدات و تحقیقات خودش، خیام به این مطلب بر می خورد که

فهم بشر محدود است. از کجا می آئیم، به کجا می رویم؟ کسی نمی داند و آنهایی که صورت حق به جانب بخود می گیرند و در اطراف این قضایا بحث می نمایند جز یاوه سرایی نمی کنند خودشان و دیگران را گول می زنند، هیچ کس به اسرار ازل پی نبرده و نخواهد برد. (ترانه های خیام ص ۳۰ و ۳۱)

این مطلب که نویسنده از خیامی استنباط کرده است با نظر به گروهی از رباعیات وی کاملاً صحیح است از آنجمله می گوید:

آنانکه محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند به روز گفتند فسانه ای و در خواب شدند

ولی معنای اینگونه تفکر این است که این شخص نتوانسته است درباره هستی شناسی به جایی برسد. این جهل وسط راه است که بعضی از شخصیت ها پس از بدست آوردن مقداری اندوخته های علمی و مقداری تفکر ابتدایی به آن می رسند نه آن حیرت والا و نه فلسفه سیستماتیک.

با نظر به این مطالب نباید به خیامی فیلسوف و حکیم گفت تا رباعیاتش به جهت استناد به وی قابل بحث و تحلیل باشد، چنانکه حتماً پیش از خیامی و پس از خیامی هم اشخاصی بودند که رباعیات و اشعاری سروده اند که معانی آنها شبیه به معانی رباعیات خیامی بوده است، ولی مورد توجه قرار نگرفته است. زیرا تمجید و تعظیمی مانند (امام) و (حجة الحق علی الخلق) و (سید الحكماء المشرق والمغرب) نداشته اند و این قضیه واقعاً جای توجه صاحب نظران قرار بگیرد، همان جنبه فلسفه و علم او بوده است که خود مخالف محتویات رباعیات پوچ گرایی و لذت بازی او می باشد.

دو: نویسنده می گوید: و زندگی داخلی و خارجی او، اشخاصی که با آنها رابطه داشته، محیط و طرز زندگی، تأثیر موروثی، فلسفه ای که تعقیب می کرده و تربیت علمی و فلسفی او به ما مجهول است. (ترانه های خیام ص ۲۶)

معلوم نمی شود نویسنده مانند دیگر اشخاص نتوانسته است از رباعیات خیامی فلسفه ای را که وی تعقیب می کرده بطور قطع بفهمد بنا بر این چگونه یک تحلیل گر علمی می تواند بگوید: فلسفه خیامی پوچ گرایی و لادری محض است. از این نویسنده چند عبارت دیگر را در باره خیامی که واقعاً از نظر داوری در باره معرفت بشری فوق العاده شگفت انگیز است مطرح می کنیم و مورد تحلیل قرار می دهیم، نویسنده می گوید:

خیام فیلسوف، فلسفه خیام هیچوقت تازگی خود را از دست نخواهد داد، چون این ترانه های در ظاهر کوچک ولی پر مغز تمام مسائل مهم و تاریک فاسفی را که در ادوار مختلف انسان را سرگردان کرده و افکاری را که جبراً به او تحمیل شده و اسراری را که برایش لاینحل مانده مطرح می کند. خیام ترجمان این شکنجه های روحی شده: فریادهای انعکاس دردها، اضطراب ها، ترس ها، امیدها و یأس های میلیون ها نسل بشر است که پی در پی فکر آنها را عذاب داده است. خیام سعی می کند در ترانه های خودش با زبان و سبک غریبی همه این مشکلات، معماها و مجهولات را آشکارا و بی پرده حل بکند او زیر خنده های عصبانی، رعشه آور، مسائل دینی و فلسفی را بیان می کند. بعد راه حل محسوس و عقلی برایش می جوید. بطور مختصر ترانه های خیام آیینی ای است که هر کس و لو بی قید و لایالی هم باشد یک تکه از افکار، یک قسمت از یأس های خود را در آن می بیند و تکان می خورد. از این رباعیات یک مذهب فلسفی مستفاد می شود که امروز طرف توجه علمای طبیعی است و شراب گس مزه و تلخ خیام هر چه کهنه تر می شود برگیرندگیش می افزایشد. (ترانه های خیام ص ۲۵)

می گوید: فلسفه خیام هیچوقت تازگی خود را از دست نخواهد داد. (ترانه های خیام ص ۲۶)

قطعاً مقصود نویسنده از فلسفه خیام محتویات رباعیات او می باشد. آیا رباعیات مربوطه برای بشر فلسفه ای را مطرح کرده است یا فلسفه را از دست او گرفته است و به لذت گرایی و پوچ بینی تحریکش کرده است و در آن موقع که هشیاریها موجب طرح مسائل گشته است توصیه به تخدیر نموده است؟ از امثال این نویسنده باید با کمال صراحت پرسید کدامین رباعی خیام با منطق عقل، حتی ناچیز ترین مسئله فلسفی را حل نموده است؟

این نویسنده تعداد ۱۴۳ رباعی از خیام ثبت نموده و آنها را بدین نحو ارزیابی کرده است :

در این کتاب ترانه های خیام مطابق سبک و افکار فلسفی مرتب شده و رباعیاتی که به نظر مشکوک می آمده جلو آنها یک ستاره گذاشته شده . این رباعیات بر فرض هم از خود خیام نباشد ، از پیروان خیلی زبردست او خواهد بود که مسقیماً از فکر فیلسوف و شاعر بزرگ الهام گرفته اند. (ترانه های خیام ص ۶۴)

شما اگر در این رباعیات دقت کنید جز خود را دور کردن از شناخت عمر بن ابراهیم خیامی چه در قلمرو علم و چه در قلمرو فلسفه چیزی نخواهد دید. اصلاً چطور امکان دارد یک مسئله فلسفی در یک رباعی حل شود با اینکه مسائل فلسفی با یکدیگر مربوط می باشد.

آیا حرکت جوهریه را که دارای ده ها مسائل بغرنج و چند بعدی است می توان در دو یا سه و بالاخره در چند رباعی محدود حل و فصل نمود؟

آیا اصلاً در رباعیات منسوب به خیامی بحثی در باره رابطه متغیرها و ثابت ها در عرصه هستی به میان آمده و معمای ریشه دار این مسئله حل و فصل شده است؟

آیا رباعیات تفسیر معنای قانون در طبیعت را به عهده گرفته است؟

آیا رباعیات رابطه ادراک کننده و ادراک شونده را برای ما توضیح داده است؟

آیا رباعیات بحث زمان و حرکت و ارتباط آن دو را در دو قطب ذاتی و برون ذاتی مطرح و آن را روشن ساخته است؟ و صدها مانند این مسائل علمی و فلسفی که حتی یکی از آنها را رباعیات برای ما حل نکرده است. با اینحال نویسنده با کمال اسودگی خاطر و بدون احساس مسئولیت وجدانی انسانی با کمال صراحت می گوید:

فلسفه خیام هیچوقت تازگی خود را از دست نخواهد داد چون این ترانه ها در ظاهر کوچک ولی پر مغز تمام مسائل مهم و تاریک فلسفی را که در ادوار مختلف انسان را سرگردان کرده و افکاری را که جبراً به او تحمیل شده و اسراری را که برایش لاینحل مانده مطرح می کند. او زیر خنده های عصبانی و رعشه آور ، مسائل دینی و فلسفی را بیان می کند ، بعد راه حل محسوس و عقلی برایش می جوید. (ترانه های خیام ص ۲۵)

اینکه نویسنده می گوید : فلسفه خیام هیچوقت تازگی خود را از دست نخواهد داد . اگر مقصودش از فلسفه خیام محتویات رباعیات پوچ گرایی و لذت بازی بوده باشد ، حتماً صحیح است. زیرا در همه دوران ها انسان های بسیار فراوانی زندگی می کنند که به فرار از حل مشکلات علاقمندند. همواره در پی لذت یابی بوده و دنبال تخدیر سر بکشند و بگویند: حداقل احتمال بده که پشت پرده این حرکات و نمودها آهنگی جدی در حال نواخته شدن است. لذا فوراً دست به رباعیات خیام مخصوصاً رباعیاتی که نویسنده انتخاب کرده است، برده و به خود تسلیت و دلداری می دهند. شگفت آورترین قضیه در باره تکیه به شخصیت خیامی و به اصطلاح نویسنده (خیام) این است که اختیار علمی و فلسفی برای عمر بن ابراهیم خیامی از آثار علمی و فلسفی او گرفته شده بدینوسیله رباعیات وی را اعتبار علمی و فلسفی می بخشند و آنگاه بوسیله همان رباعیات آثار فلسفی و علمی و مذهبی را بکلی از ارزش ساقط می نمایند.

اینکه نویسنده می گوید : تمام مسائل مهم و تاریک فلسفی را که در ادوار مختلف انسان را سرگردان کرده و افکاری را که جبراً به او تحمیل شده و اسراری را که برایش لاینحل مانده مطرح می کند. همانطور که در بالا اشاره کردیم توقع حل مسائل فلسفی و مذهبی از رباعیات منسوب به خیامی توقع حل آن مسائل است از مضامین رباعیاتی که از طرح آنها شانه خالی می کند. از همه شگفت آورتر عبارات بعدی نویسنده است که با این جمله بعد راه حل محسوس و عقلی برایش می جوید به پایان می رساند. یکاش نویسنده به جای این همه حماسه ها و هنرنمایی در زیر رو کردن حقایق و عبارت پردازی ها یک مسئله فلسفی مثلاً رابطه ثابت (قانون) با متغیر (موجودات در حال حرکت) را با یکی از آن رباعیات حل و فصل می کرد و نیازی به آنهمه تلاش فکری و قلمی که به دلیل علمی و منطقی تکیه نمی کند نداشت.

متن رباعیات منسوب به خیام

بر اساس تحقیقات محمد علی فروغی و دکتر قاسم غنی



با مقدمه ای از دکتر بهاء الدین خرم شاهی در رابطه با جزئیات تدوین و تنظیم مجموعه رباعیات منسوب به خیام

شرح و نقد و بررسی رباعیات از: محمد نقی تسکین دوست

روش تدوین رباعیات خیام (مجموعه حاضر)

توسط محمد علی فروغی و دکتر قاسم غنی (تهران - فروردین ۱۳۲۰ شمسی)
به قلم دکتر بهاء الدین خرم شاهی (تهران، خرداد ۱۳۷۳)

یکی از مهمترین کوشش های ادبی شادروان فروغی، جمع و تدوین رباعیات خیام است. این کار او نیز مانند کارهای شاهنامه پژوهی و سعدی پژوهی اش، حاصل تلفیق ذوق و تحقیق است و محصول آن شاید بهترین و قابل اعتمادترین مجموعه از رباعیات خیام است.

مشکل بزرگ درباره رباعیات خیام این است که مجموعه یعنی دیوان اصیل قدیمی به خط خود شاعر یا متعلق به عصر او یا نزدیک به عصر او در دست نیست و قدیم ترین مجموعه در حدود ۳ قرن پس از وفات او تدوین شده است. از سوی دیگر و مزید بر این علت انبوه عظیمی رباعی به نام خیام و منسوب به خیام و یا تقلید از خیام در مجموعه ها و جُنگ ها به او نسبت داده اند که صحیح و سقیم را بهم در آمیخته است و جدا کردن سره از ناسره ناممکن یا دشوار می نماید.

مصححان و تدوین کنندگان دیوان یا مجموعه رباعیات خیام هر یک به نحوی با این دو مشکل مقابله کرده اند. **بعضی در صدد یافتن مجموعه های هر چه قدیم ترند که توفیق نهایی بدست نیاورده اند و آن فاصله دو و سه قرنه بین درگذشت خیام و تاریخ کتابت نسخه را به میزان معتنا به از میان برداشته یا کاهش نداده اند.** بعضی دیگر بر مبنای سبک و سیاق فکری خیام عمل کرده اند بعضی ابتدا خیام را عارف یا قلندر عیاش لایابالی لذت پرست خراباتی یا حکیم ژرف کاونده رازهای ابدی انگاشته اند سپس هر رباعی را که در یکی از این مایه ها هست و با یکی از این سبک و سلیقه ها موافق تر و همخوان تر است به خیام نسبت داده اند.

شادروان فروغی قبل از اجتهاد ذوقی جهد بلیغ در یافتن معتبرترین و قدیم ترین رباعیات خیام در منابع هر چه کهن تر به خرج داده است. سپس بر مبنای آن رباعیات اصیل و کلیدی با توجه به اندیشه و شخصیت حکمی و علمی خیام بی آنکه او را راز بین حرفه ای یا عارف سالک یا قلندر و خمار بی محابا بنگرد. رباعیات منابع و مجموعه های متأخر را بر وفق و با محک شخصیت معتدل و متعادل و بی افراط و تفریط خیام سنجیده و مجموعه ای از رباعیات اصیل و محتمل الاصله که جمعاً بیش از ۱۷۷ فقره نیست تدوین کرده است به این شرح که ابتدا در متون و منابع کهن ذیل رباعیات اصیل را بدست آورده است.

نام منبع	تاریخ تألیف / کتابت	تعداد رباعی
مرصاد العباد	۶۲۹ ق	۲
جهانگشای جوینی	۶۵۸ ق	۱
تاریخ گزیده	۷۳۰ ق	۱
نزهة المجالس	۷۳۱ ق	۳۳
مونس الاحرار	۷۴۱ ق	۱۳
جُنگی خطی در کتابخانه مجلس	۷۵۰ ق	۱۱
تذکره ای در کتابخانه مجلس	قبل از حافظ (۷۹۲ق)	۴
دو مجموعه اخیر (?)	-	۱۰

پس از حذف مکررات آنچه باقی مانده است ۶۶ رباعی است. که به احتمال قوی بلکه به اطمینان می توان از خیام دانست. گام بعدی این است که اصول اندیشه و مفاهیم و مضامین کلیدی خیام را از مطالعه و ژرفکاری آن ۶۶ رباعی کلیدی بدست می آورد که بعضی از آن ها از این قرار است:

- ۱) این رباعیات بسیار ساده و بی آرایش است و تخیلات باریک شاعرانه ندارد.
- ۲) در نهایت فصاحت و بلاغت است.
- ۳) موجز و استوار است و لفظ با معنی مطابق است.
- ۴) هزل ندارد، مگر گاه طنزی کمرنگ.
- ۵) باریک و ظریف است.
- ۶) نرم است و زندگی ندارد.
- ۷) غالباً حکمی است و حل معمای جهان، حکمت کار خلقت، سرنوشت انسان، راز مرگ را می جوید و می پرسد. مستغرق راز دهر است. که برای چه آمده ایم و چرا می رویم؟ هیچکس حقیقت را نمی داند و از ناپایداری زندگانی انسان و اوضاع روزگار متأثر و متأسف است. از مرگ نازنینان و جوانان متألم است.
- ۸) زیبایی طبیعت را به شدت حس می کند.
- ۹) دم از اغتنام فرصت می زند و دعوت به تمتع از مواهب و مظاهر حیات و تذکر به اینکه عیش و طرب هم بی اعتبار و ناپایدار است.
- ۱۰) اخلاقیات حاکم بر آنها عبارت از ترک حرص، آز، قناعت ریا، ززیادت طلبیدن، مناعت، عزت نفس، استقلال طبع، خود را خوار نکردن، ترک آرزوهای دور و دراز، اعراض از کوتاه نظران، بلند همتی، بی اعتبار دانستن جاه و جلال و جمال و قدرت و شوکت.
- ۱۱) تلخی و ثقالت نصیحت و اندرز ندارد.
- ۱۲) مدح و ذم ندارد.
- ۱۳) مغاذه و معاشقه (مفرط) ندارد.
- ۱۴) نه از فراقی می نالد و نه از وصال می خندد.
- ۱۵) مناجات و تضرع و زاری و عرفان بافی ندارد.
- ۱۶) دم از میخوارگی مفرط نمی زند و دعوت به فسق و فجور ندارد.
- ۱۷) مضمون و معنای رباعی هر چه باشد رکاکت و ابتذال ندارد.
- ۱۸) نه کفر گویی دارد نه ندامت و توجه و عذر خواهی از کفر گویی.

شادروان فروغی پس از وضع این موازین (که ما در اینجا صورت مدون به آن دادیم و علاوه بر آنچه گفته شد قواعد و موارد نامدونی هم دارد) می نویسد: آنچه از رباعیات مسلم خیام بدست می آید این است. پس بنای ما بر این شد که مجموعه هایی از رباعیات را که در سده نهم و دهم فراهم آمده و کهنه ترین مجموعه های موجود می باشند خواه در داخله یا خارجه به چاپ رسیده باشند خواه نرسیده باشند در پیش بگذاریم و رباعیات را یک یک بگیریم و با میزانی که بدست آورده ایم بسنجیم. هر رباعی که به این افکار نزدیک و موافق بود اختیار کنیم و آنچه از این زمینه بیرون بود بیندازیم. و البته درستی کلام و فصاحت و بلاغت و صحت لفظ و لطف معنی را هم شرط دانستیم. در انصاف فروغی همین بس که مجموعه تدوین کرده خود را از رباعیات خیام یک مجموعه قطعی و خدشه ناپذیر و مسلم الصدور نمی شمارد و بلکه آن را تا دودی ذوقی و سلیقه ای محسوب می دارد و در پایان مقاله اش می نویسد: آرزومندیم که بعدها از گوشه و کنار اسناد و مدارکی بدست بیاید تا آیندگان مثل ما مُلجأ نباشند که رباعیات خیام را تنها از روی سلیقه و ذوق شخصی تشخیص دهند.

شادروان جلال الدین همایی در مقدمه ای که بر تصحیح و طبع مجموعه کهنی از رباعیات خیام تدوین یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی (به سال ۶۸۷ ق) به نام طربخانه نوشته است مجموعه رباعیات مرحوم فروغی را نقد و بررسی می کند و از جمله می نویسد: مسلم نیست که همه آن ۶۶ رباعی به قطع و یقین از خیام باشد. ولی در پایان نقد و نظر خود

می نویسد: انصاف باید داد که ما بین مجموعه های رباعیات خیام تا این زمان (۱۳۴۲ شمسی) منتشر شد اثر او از همه بهتر و عالی تر است بخصوص با آن مقدمه حکیمانه مستدل و نثر پخته شیوای سهواً ممتنع که شایسته است سر مشق نویسندگان فارسی باشد. رحمة الله علیه رحمة واسعة (طربخانه، طبع انجمن آثار ملی ص ۴۴)

درستی روش و نگرش شادروان فروغی را از مقایسه با روش و نگرش یکسونگرانه و تعصب آمیز (ولو به ظاهر تعصب ستیز) صادق هدایت می توان دریافت. هدایت در ترانه های خیام (تهران ۱۳۱۳ ش) تنها سند مهم و قابل وثوق را مونس الاحرار (مکتوب به سال ۷۴۱ ق) می شمارد که در بردارنده ۱۳ رباعی منسوب به خیام است. و بر مبنای آن سیزده رباعی کل جهان بینی خیام را استنباط می کند و او را (فلسوفی مادی و طبیعی) می شمارد. (ترانه های خیام، چاپ جاویدان، ص ۱۳) و می نویسد: خیام از سن شباب تا موقع مرگ مادی، بدبین و ریبی (شکاک) بوده (و یا فقط در رباعیاتش این طور می نموده) و یک لحن تراژیک دارد (ص ۱۶) و در یک کلام خیام را (شورش روح آریایی بر ضد اعتقادات سامی) می داند. (ص ۲۲) هدایت سپس بر مبنای شکاکیت و نیهیلیست تمام عیار و انکار مبدأ و معاد تعداد ۱۴۳ رباعی از منابع نامعلوم به خیام نسبت می دهد (تنها منبع معلومش همان رباعیات منقول در مونس الاحرار است که تازه آنها را نیز مع الواسطه نقل می کند)

دشتی بر آن است که هدایت تکیه بر مشرب و ذوق خود کرده و در جوانی مجموعه خود (ترانه های خیام) را فراهم ساخته و طبعاً پختگی فکر و اعتدال روح فروغی را نداشته است (دمی با خیام ص ۲ - ص ۲۸) دشتی تحقیقات فروغی را روشن و صادقانه (ص ۲۸) و خود او را به حسن ذوق و اعتدال و انصاف آراسته می خواند و بر آن است که مجموعه رباعیات او (با نهایت دقت و احتیاط) تدوین شده است (ص ۲۱۶) و در عین حال انتقاد هایی نیز به کار فروغی می گیرد و او را سرزنش می کند که چرا قدمت نسخه ها را در اتکاءش به منبع های ۶۶ رباعی کلیدی اولیه بدون چون و چرا پذیرفته است (ص ۲۹) زیرا در همان منابع قدیمی رباعی هایی هست که لفظاً و معنأً متجانس با شیوه خیام نیست و حتی بعضی از آنها متناقض اندیشه های خیامی است (ص ۲۹)

فهرست عناوین رباعیات منسوب به خیام

- ۱) سعی کن همه اسباب خوشی را برای خود فراهم سازی
- ۲) امروز مست باش که فردا گِل می شوی!!
- ۳) خوش باش و شراب نوش چون بودن تو در فردا معلوم نیست!
- ۴) همواره همه خطوط پیاله مستی (اسرار آن) را می توان خواند
- ۵) شراب نوشیدن بهتر از مال مردم خوردن است!!
- ۶) معلوم نیست نقاش ازل به چه منظوری انسان را خلق نموده است!!
- ۷) خوشی در کنجی خراب که فارغ از رحمت و عذاب الهی است!
- ۸) سرانجام روزی شکوه زندگی با مرگ برچیده خواهد شد
- ۹) ابتدا به خاک و آنگاه به سبزه تبدیل می شوید و در معرض تماشا ی دیگران قرار می گیرید!!!
- ۱۰) بسوی جام شراب بروید که زمانه ، دشمنی غدار است!!
- ۱۱) امروز را برای فردا ضایع مکن!!
- ۱۲) نمی دانی از کجا آمده ای و به کجا می روی !!؟
- ۱۳) ظلم و بیدادگری به انسان از خرابی کینه چرخ فلک است!!
- ۱۴) این چند روز را به خوشی زندگی کنید
- ۱۵) بطور تحقیق و علمی کسی جهان را نشناخته است!!
- ۱۶) سرانجام همه عاشقان نا کامی است !!
- ۱۷) کاسه های شراب از خاک وجود شاهان و عاشقان شکل گرفته است!!
- ۱۸) این عالم از عظمت های درمانده و خاک شده گذشتگان بنا نهاده شده است!!
- ۱۹) از این عمر رونده چون آب ، فقط امروزم در یاد مانده است
- ۲۰) امروز خوش باشید و گذشته را فراموش کنید
- ۲۱) چرخ فلک در پی کشتن انسان است!!؟
- ۲۲) کسی از دنیای پس از مرگ خبر ندارد!!
- ۲۳) انسان که مانند کوزه ای است به چه محبتی ساخته و به چه کینه ای شکسته می شود؟!
- ۲۴) اصل تن تو ، گرد و غباری است که برای لحظه ای نمایان می شود!
- ۲۵) به وقت بهار شاد باش، فردا بر خاک تو سبزه خواهد روئید!
- ۲۶) بلبل در گوشم گفت : عمر رفته باز نمی گردد!!
- ۲۷) کار چرخ فلک خردمندانه نیست و به کام خردمندان نمی چرخد!
- ۲۸) در کنار نوروز و شروع فصل بهار خوش بگذران
- ۲۹) هوشیار و مست از حقیقت و یقین بی خبرند!!
- ۳۰) هستی همان نیستی است!!؟
- ۳۱) ای نادان آهسته قدم بگذار ، در زیر پاهایت مردان بزرگی خوابیده اند!!
- ۳۲) عمر را غنیمت بدان ، پس از مرگ همه یکی هستیم!!
- ۳۳) اگر انسان کامل است چرا می میرد و اگر کامل نیست چرا ناقص آفریده شده است!!
- ۳۴) راهی به پشت پرده اسرار نیست!!
- ۳۵) خردمندی به من گفت: کسی در خواب زندگی به شادی نرسید!
- ۳۶) آمدن و رفتن ما در یک دایره محدود و تکراری است!!
- ۳۷) یک ساغر می بهاری بهتر از نعمت های بهشتی است!!
- ۳۸) خوش باش که نمی دانی که از کدام منزل آمده ای و به کدام مقصد می روی!!

- ۳۹) از طبیعت گلی بچین که عاقبت آن گل خاک خواهد شد!!
- ۴۰) عمری تیره و پر از محنت و کاستی دارم!!
- ۴۱) وقتی فصل گل فرا رسید ، خوش بگذران!!
- ۴۲) چهار میخ تن سست و ضعیف است!!
- ۴۳) خوشی این دنیا نقد است و نعمت های بهشت نسبه است!!
- ۴۴) عاشق و می خواره دوزخی نیست!!
- ۴۵) نمی دانم آنکه ترکیب مرا سرشت ، دوزخی کرد یا بهشتی؟!!
- ۴۶) خوش باش که روزی می رسد که تو نیستی ولی مهتاب می درخشد!!
- ۴۷) دهر (گردش روزگار) با شاد زیستن انسان مخالف است!!
- ۴۸) جام بلورینی که خون دل در آن پنهان است!!
- ۴۹) زندگی یعنی خوش باش دمی !!
- ۵۰) قضا و قدر، انسان و چرخ فلک را بیچاره نموده است!!
- ۵۱) هر لاله ای که در زمینی روئیده است از خون شهرداری و یا از چهره نگاری است!!
- ۵۲) هشدار که این ذره های خاک پراکنده از وجود پادشاهان و نازنینان است!!
- ۵۳) همه سبزه ها از خاک وجود انسان های زیبا رسته است!
- ۵۴) رندی از طاعت سالوسانه بهتر است!!
- ۵۵) دانشمندان با یافته های خود راهی از این تاریکی دنیا نیافته اند!!
- ۵۶) بهتر است که خوش باشی چون عمر به هر شکلی که بگذرد روزی به پایان می رسد !
- ۵۷) فلاسفه نتوانسته اند مشکلات بشری را در عرصه فکری حل نمایند
- ۵۸) از این دنیا می رویم و به آرزوهای خود نیز نمی رسیم!!
- ۵۹) آن کسی که جهان را آفرید داغ مرگ را هم او بر دل انسان نهاد!!
- ۶۰) انسان ها که یکی پس از دیگری می آیند و می روند ولی پی به راز دهر نبرده اند!!
- ۶۱) ستاره شناسانی که در کار اجرام سماوی هستند در بیان سرنوشت انسان سرگردانند!!
- ۶۲) فلسفه آمدن و رفتن انسان به این دنیا بر کسی معلوم نشد!!
- ۶۳) کسی از اسرار پیدایش جهان اطلاعی ندارد
- ۶۴) انسان در زیر سایه رنج و سختی به آزادی و ارزش می رسد
- ۶۵) کسی خبری از احوال مسافران آن جهان برای من نیاورد!!
- ۶۶) افسوس که مرغ طرب جوانی از دست برفت!!
- ۶۷) بود و نبود ما خللی در ارکان جهان ایجاد نمی کند
- ۶۸) عقل به ما می گوید که از عمر به خوشی استفاده کنید
- ۶۹) قافله عمر که می گذرد از طرب و شادی ما هم کم می کند!
- ۷۰) انسان محصور در حوادث زمانه در حال تحول است
- ۷۱) سرانجام چرخ فلک همه انسان ها را در کام خود فرو می برد!
- ۷۲) نصیب و فایده خود را از عالم بردار
- ۷۳) انسان نقشی در سرنوشت خود ندارد!!
- ۷۴) چه زمزم باشی چه آب حیات ، عاقبت در خاک فرو خواهی شد!
- ۷۵) باید مانند سوختگان عشق ، ترک خود کنی تا به هدف برسی !
- ۷۶) بهتر از می ناب وجود ندارد!
- ۷۷) چون رزق و روزی در دست ما نیست به کم و بیش آن نرنجید
- ۷۸) همه تأثیرها از خدای زنده و پاینده است
- ۷۹) در کنار گل تازه و با طراوت بنشینید و خوش باشید!
- ۸۰) چهار اصل یک زندگی خوش و موفقیت آمیز

- (۸۱) دهقان قضا انسان ها را می‌کارد و سپس درو می‌کند!
- (۸۲) در روزی که هوا بهاری و معتدل است باید خوش بود
- (۸۳) در زندگی خوش بگذران چون پس از مرگ ترا به دنیا بر نمی‌گردانند!
- (۸۴) عمر انسان برای گذران خوشی است نه برای خود پرستی !!
- (۸۵) کسی تا کنون نتوانسته به اسرار اجل (مرگ) پی ببرد!
- (۸۶) به خرسندی و خوشی زندگی کنید
- (۸۷) هر چند که عیش و طرب طولانی و سرافرازی داشته باشید بدان تکیه نکنید
- (۸۸) این گردون است که خون عزیزان ما را بر زمین می‌ریزد!
- (۸۹) به همان شکلی که زندگی می‌کنید می‌گذرد!
- (۹۰) ادامه همین می و معشوق دنیایی در آخرت هم هست!
- (۹۱) خوشی نقد این دنیایی هزار بار از خوشی بهشت برتری دارد
- (۹۲) به هر شکلی که زندگی کنید به همان شکل در آخرت بر می‌خیزید
- (۹۳) کیمیایی که هزار علت ببرد
- (۹۴) راز عالم خلقت در دل دانایان نهفته است
- (۹۵) در پیش من ، غنچه که سر خم نمی‌کند بهتر از بنفشه است!
- (۹۶) بر دل پر اسرار من هیچ چیز معلوم نشده است
- (۹۷) هر چه داری با دوست بخور و برای دشمن باقی نگذار!
- (۹۸) یاران همه در پای اجل زانو زدند
- (۹۹) هیچ ارزشی بالاتر از جام باده نیست!!
- (۱۰۰) انسان مانند مگسی پدید می‌آید و سپس ناپیدا می‌شود!
- (۱۰۱) انسان با قطعه نانی و جرعه آبی قانع است ، خدمت دیگران برای چیست؟!
- (۱۰۲) عمر عالم چون باد می‌گذرد و سرنجام به اتمام می‌رسد
- (۱۰۳) چون در اول پیدایش عالم با تو مشورت نشده است پس خوش باش!
- (۱۰۴) گردش افلاک باعث غم انسان می‌شوند!!
- (۱۰۵) ریشه غم انسان در احساس نیستی و پوچی است
- (۱۰۶) مرده هاز شرابی خورده اند که آنان را تا روزشمار مست و بی‌خبر ساخته است
- (۱۰۷) شرابی که از همه چیز خوش تر است
- (۱۰۸) انسان ها از جامی که چشانده می‌شوند مست می‌گردند!!
- (۱۰۹) سرانجام روزی گل انسان برای ساختن کوزه ای در زیر پاهای کوزه گری قرار می‌گیرد
- (۱۱۰) شرابی بخورید که حیات جاودانگی در آن است
- (۱۱۱) باده را با خردمندان بخور
- (۱۱۲) در این سرای فانی یک دم هم غنیمت است
- (۱۱۳) انگیزه اصلی زندگی انسان را آرزو و نیاز تشکیل می‌دهد
- (۱۱۴) این خاک زیر پایتان محصول مغز پادشاهان است
- (۱۱۵) از انسان ها کسی نمی‌ماند و آنان که رفته اند بر نمی‌گردند
- (۱۱۶) انسان بر اثر مرگ ، همه عظمت های خود را از دست می‌دهد
- (۱۱۷) عقل آفرین انسان را می‌آفریند ولی دهر آن را مانند کوزه ای بر زمین می‌زند
- (۱۱۸) چون جهان رو به نیستی است تو هم به نیستی می‌روی پس خوش باش
- (۱۱۹) کوزه (انسان) هست ولی سازنده ، فروشنده و خریدار آن معلوم نیست!!
- (۱۲۰) از غم ایام زمانه دلتنگ نباش و شراب بخور !!
- (۱۲۱) همه گره های علوم را گشادم غیر از بند اجل!
- (۱۲۲) پیش از پژمرده شدن دست از جام بر ندار!!

- ۱۲۳) انسان ها تصویر ی سرگردان در صفحه فانوس خیال عالمند
 ۱۲۴) شرابی بخورید که چرخ ستیزه روی مجالی نمی دهد!!
 ۱۲۵) عقل فضول را باید در خواب نمود
 ۱۲۶) انسان ها یا خفته اند یا مرده اند!!
 ۱۲۷) انسان ها اسیر عقل هر روزه هستند!
 ۱۲۸) چون قرار است که انسان از این جهان برود جهان برای او مهم نیست!
 ۱۲۹) قادر نیستم اسرار زمانه و دریای تفکراتم را بیان کنم
 ۱۳۰) من نمی دانم که چه کسی هستم!
 ۱۳۱) انسان ها مجموعه ای از تضاد ها هستند!!
 ۱۳۲) پایان کار انسان آجل است
 ۱۳۳) از خاک بر آمدیم و بر باد شدیم!!
 ۱۳۴) خوردن شراب برای خوشدلی است!!
 ۱۳۵) زیستن بدون می ، غیر ممکن است
 ۱۳۶) در کار جهان هنوز به استادی نرسیده ام!
 ۱۳۷) خوش باش و از گذشته و آینده یادی نکن
 ۱۳۸) این عالم فتنه گر، همه را به زیر گور و در دهن مور چه خواهد کشاند
 ۱۳۹) غم جهان نخور که وفایی در ذات آن دیده نمی شود
 ۱۴۰) دنیا شورستانی است که انسان با غصه های خود تا جان کندن پیش می رود
 ۱۴۱) دنیا محل بیداد و ظلم است و کسی از دست اجل آزاد نیست
 ۱۴۲) آن رندی که با حق و باطل کاری ندارد جرأتش از همه بیشتر است!!
 ۱۴۳) اگر به یک قرص نانی بسازی ، نیازی به خوان دیگران نداری
 ۱۴۴) حق و حقیقت ، به درستی معلوم نیست!!
 ۱۴۵) در بین آسمان و زمین خران زندگی می کنند!!
 ۱۴۶) باید فلک دیگری ساخت تا انسان آزاده به کام دل خود برسد
 ۱۴۷) سخن موافق از کسی نمی شنوی ، کسی از آن جهان برنگشته است
 ۱۴۸) عاشق و مست دوزخی نیست!!
 ۱۴۹) خوش باشید ما از غیب خبری نداریم!
 ۱۵۰) حکایت فاخته ای که بر کنگره قصری پهلو زده بود!!
 ۱۵۱) از این آمدن و رفتن انسان چه سودی وجود دارد؟!
 ۱۵۲) از خاک گور ما خاک گور دیگران را پر می کنند و می سازند
 ۱۵۳) می روشن بخور که فلک بهر هلاک من و تُست
 ۱۵۴) در کنار گل به عظمت گل فکر کنید و لذت ببرید
 ۱۵۵) غم داشتن و نداشتن بی حاصل است این دم عمر را غنیمت بشمار
 ۱۵۶) هیچ ارزشی به پای شراب نمی رسد!!
 ۱۵۷) عمر گرانبهای خود را به دنیا نفروشید
 ۱۵۸) حکیمی گفت: غم جهان زهر است که تریاقش می است!!
 ۱۵۹) کوزه ای به من گفت : شاهی بودم و جام زرینی داشتم ولی اکنون
 ۱۶۰) شراب بنوش و خوش باش چو رفتی ، رفتی!
 ۱۶۱) در این دنیا شراب بهشتی بساز ، معلوم نیست که به بهشت برسی یا نرسی!
 ۱۶۲) ای کاش پس از مرگ امیدی برای ادامه حیات بود!
 ۱۶۳) در نهایت انسان به شکل سبویی در می آید
 ۱۶۴) از زندان وجود به بیرون راهی نیست!!

- ۱۶۵) خوش باش که چرخ بد خو صد بار انسان را پیاله یا سبو می نماید!
۱۶۶) آن هایی که رفته اند خبری نیاورده اند
۱۶۷) حدیث چون و چرا مشکلی را حل نمی کند
۱۶۸) همه نعمت های آخرت در این جهان هم هست!
۱۶۹) کارهایی که انجام می دهید از قبل تعیین شده است!!
۱۷۰) کوزه ها از گل بجا مانده کله پادشاه و دست گدا ساخته می شوند!!
۱۷۱) حکم قضا فلک را سرگردان کرده است!!
۱۷۲) خوش باش که به زودی به گل کوزه گران تبدیل خواهی شد
۱۷۳) اگر در اختیار من بود به این جهان نمی آمدم!!
۱۷۴) عیشی بالاتر از عیش سلطانی!!
۱۷۵) اگر جهان با عدالت اداره می شد اهل فضل رنجیده خاطر نمی شدند!
۱۷۶) این گلی که گوزه ها را از آن می سازند از گل وجود انسانهای بزرگ است
۱۷۷) در گذر زمان ، افراد بزرگی در خاک می افتند!!



سعی کن همه اسباب خوشی را برای خود فراهم سازی

ای دل همه اسباب جهان خواسته گیر
 باغ طربت به سبزه آراسته گیر
 وانگاہ بر آن سبزه شبی چون شبنم
 بنشسته و بامداد برخاسته گیر

شرح رباعی

ای انسان صاحب دل و آگاهی درون و دارای احساس و درک دنیای بیرون! همه اسباب و وسائل خوشی و شادمانی را برای خود فراهم و آماده ساز و سپس این باغ خوشی را به سبزه و خرمی و طرب آراسته و مزین نما و آنگاه در یک شبی مانند یک قطره شبنم روی این سبزه بنشین و چون بامداد فرا رسد از آن بلند شو و آن باغ را ترک کن.

نکته های رباعی

- انسان باید به دنبال خوشی و شادی در جهان باشد.
- همه شادی ها و خوشحالی های جهان را اگر جمع کنی باز هم بهره انسان از آن مانند یک قطره شبنم است که مقدارش کم و اندک است که در شبی روی یک سبزه بنشیند و در سحر گاه آن چون نور خورشید و حرارت ببیند بخار شود و از بین برود!
- خوشی و شادی دنیا هر چند کم است و زود گذر است، ولی انسان باید زمینه رسیدن به آن را در خود فراهم سازد.
- خوشی و شادمانی درونی به مانند آن است که ما در درون خود باغی که از سبزه آراسته و منظم شده است بوجود آوریم.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **خواسته های دل:** در این رباعی خطاب به دل، توجه به اندیشه و اهدافی است که انسان دنبال می کند و گویا این انسان دارای تفکر که در این جهان وسیع زندگی می کند و در باره آن می اندیشد تمنا و خواسته هایی از او دارد. مهمترین این خواسته ها بدنبال خوشی بودن و شاد و خوشحال زیستن است. که در واقع دوری از غم و نگرانی و اضطراب های ناشی از آن حال برای خوشحال شدن باید زمینه آن را فراهم نمود و آنطور که گفته می شود و روی آن تأکید و توجه شده است سبزه و خرمی و شادابی طبیعت است. پس انسان اگر به دامن طبیعت برود و در کنار سبزه ها و خرمی های آن قرار گیرد این خوشحالی را از او می گیرد و خوشحالی طبیعت را به درون خود می برد.

(۲) **سبزه و سبزه زار:** نکته مهم در این سیر دقت و توجه عجیب شدن با سبزه و سبزه زار است و این روال در اکثر رباعیات دیده می شود بطوریکه انسان مانند قطره شبنم در شبی روی این سبزه ها بنشیند و چون صبح شود در پایان خوشی با حرارتی که از نور خورشید می بیند بخار شود در این صورت تمام این خوشی ها در مدت محدود و اندکی اتفاق می افتد که ثباتی در آن نخواهد بود!



امروز مست باشی که فردا گل می شوی!!

بر خیز و بیا بُتا برای دل ما حل کن به جمال خویشتن مشکل ما
یک کوزه شراب تا بهم نوش کنیم زان پیش که کوزه ها کنند از گل ما

شرح رباعی

بلند شو و بیا به نزد ما و در کنار ما قرار بگیر ، ای عنصر زیبایی و کمال! تا از وجود تو و جمال و زیبایی تو مشکل ما حل شود. وقتی آمدی کوزه ای از شراب با خود بیاور تا با هم بخوریم! قبل از آنکه مرگ ما فرا رسد و از گل ما کوزه های را بسازند.

نکته های رباعی

- اگر آن بت (صنم ، زیبارو ، دارای کمال و جمال) جنبه معنوی داشته باشد و منظور شخصیت و عناصر معنوی و غیر مادی است بی شک آن شراب که قرار است نوشیده شود معنوی و عامل رشد و نور هدایت است.
- با نگاه مادی که برای جهان با این عظمت خدایی را اثبات نمی کند و در نظر نمی گیرد انسان از همین عناصر مادی است که پس از مرگ به آن بر می گردد. پس از مردن بدن مادی که از خوردن و آشامیدن فریه و بزرگ شده است به اجزای خاک بر می گردد و ظاهراً اگر قرار باشد که کوزه ای بسازند از همین خاک خواهد بود!!
- اگر آن بت مادی باشد ، آن شراب مست کننده و از بین برنده هوشیاری و آگاهی انسان است و آن انسان مست دارای دید و جهان بینی مادی است و همه هستی او را همین عناصر طبیعت تشکیل می دهد که پس از مرگ به آن باز میگردد!!
- اگر آن بت (معشوق و سبیل زیبایی و کمال) معنوی و فراتر از عناصر شناخته شده مادی باشد همچون ساقی معنوی می تواند آن شراب آگاهی دهنده و هدایت را که نور الهی در آن است به مشتاق خود بچشاند و مست حق گرداند و به اوج پرواز در آورد. در این صورت بخشی از وجود او را که از همین عناصر مادی و زمینی است پس از مرگ به عناصر خاک بر می گرداند و روح که اصل انسانی است به پرواز در می آید و به وصال حق نائل خواهد آمد.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **عنصر مرگ** : عنصر مرگ و نبودن انسان مشکل اساسی است و به شکل نگران کننده ای در این رباعی مطرح شده است. تعبیر انسان پس از مرگ و تبدیل شدن آن به کوزه یک اضطراب و ناامیدی عجیبی را در شاعر بوجود آورده است! مرگ از این جهت که پایان خوشی و خوش گذرانی است ظاهراً انسان را به پایان خوشی و زندگی مطلوب می رساند و این مایه تأسف و تألم است که چرا انسان با این زیبایی و کمال از مهم ترین نقش خود که رسیدن به خوشی و شادی است محروم است؟! واز جانبی حال که قرار است که انسان پس از مدتی بمیرد و خاک شود چرا از این فرصت استفاده نکند و در غم و اندوه خود را محبوس نماید !!

(۲) **موجی از افکار مادی** : در این نظریه موجی از افکار مادی و ماتریالیستی نسبت به انسان و مرگ دیده می شود که با مردن و خاک شدن بویژه به خاک کوزه گری تبدیل شدن پایان همه چیز تلقی شده است. در حالیکه در پیشگاه مکتب های الهی علی الخصوص در آیات قرآنی که از منبع وحی به رسول مکرم اسلام (ص) نازل شده است مرگ پایان کار نیست و انسان با مردن همه هستی خود را در همین خاکدان دنیا به خاک نمی سپارد! بلکه بخش اصلی و مهم او روح و جانی است که خدای عالم به او هدیه داده است و او پس از یک دوره سیر و سلوک زندگی به سرزمین اصلی خود بر می گردد . مرگ پایان زندگی نیست بلکه گذر از مرحله ای به مرحله دیگر است و این نگرانی از مرگ که ناشی از عدم آگاهی است بی مورد است!!



خوش باش و شراب نوشی چون بودن تو در فردا معلوم نیست!

چون عهده نمی شود کسی فردا را حالی خوش کن تو این دل شیدا را
می نوش به مهتاب ای ماه که ماه بسیار بتـــابد و نیـــابد ما را

شرح رباعی

چون کسی تعهد نمی سپارد و تضمین نمی کند که فردا چه سرنوشتی در پی است و منتظر ماست، در حال حاضر بهتر است که تو این دل شیدا و عاشق را شادمان و خوشحال کنی. برای خوشحالی دل لازم است که در شب مهتابی شراب بنوشی و توجه داشته باشی که پس از ما دورانی خواهد آمد که ماه هست و می تابد و نور افشانی می کند ولی از ما و نقش ما خبری نیست!

نکته های رباعی

- کسی بر سرنوشت و آنچه را که بر سر ما خواهد آمد نه اطلاعی دارد و نه می تواند تأثیر بگذارد و آن را به شکلی که رضایت بخش است تبدیل کند.
- باید به فکر حال و اکنون زندگی بود، گذشته و آینده وجود ندارد و واقعیت نیست!
- لازم است زمان حال زندگی را به خوشی و خوشحالی گذراند و این دل و درون عاشق و شیدا را راضی نگهداشت.
- بهترین نوع خوشحالی انسان و راضی کردن دل آدمی، نوشیدن شراب در شب مهتابی است!!
- عمر آدمی کوتاه است، خوشی هم بر اساس کوتاهی آن کوتاه و ناچیز خواهد بود. بهر حال مهتاب و جهان همچنان هستند و نسل های انسانی را می بینند ولی از انسانی که اکنون هست خبری نخواهد بود.
- نگرانی عجیبی وجود دارد که چرا انسان می میرد و ابدی نیست تا این خوشی ها هم ابدی باشد. کوتاهی عمر که با کوتاهی خوشی انسان همراه است بسیار عامل تأسف و نراحتی است!!

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی چند موضوع مطرح شده است: یکی عدم اعتماد به آنچه را که قرار است که در آینده اتفاق بیفتد و ما از آن بی اطلاع هستیم. دیگری نبودن انسان در این دنیا است که عامل نگرانی های زیادی است. سومی نوشیدن شراب است که بعنوان مظهر خوشی آمده است!

(۱) اتفاقات آینده: تجربه عادی بشری ما را به این حقیقت می رساند که آدمی دارای زندگی محدودی است و آینده را با تلاش ها و کسب امتیازات برتر خود می سازد، تحولات کنونی جهان این نکته را به اثبات می رساند. نگرانی از آینده که چه اتفاقی خواهد افتاد و تا چه حدودی به نفع بشر خواهد بود نا امیدیه های ناشی از آن باعث عدم رشد و ترقی انسان می گردد! تلاش و توکل به خدای مهربان عوامل اصلی پیشرفت آدمی هستند.

(۲) پدیده مرگ!!: اگر ما نسبت به آینده اطلاع دقیقی نداریم و یا از مرگ و نیستی خود تأسف و تألم داریم باید از طریق تحقیق علمی و تلاش عقلانی و بیشتر از منابع دقیق وحی و سخنان انبیاء الهی به حقیقت مرگ برسیم و خود را در گیر نادانی های خود نکنیم. بهر حال موضوع زندگی پس از این دنیا از حیثه درک آدمی خارج است و مکتب وحی که مخصوص انبیاء الهی است پاسخگوی آن می باشند نه علوم متداول بشری که دایره حس و تجربه و آزمایش می باشد.

(۳) شراب نوشیدن!!: معلوم نیست که به چه دلیل باید به شراب پناه برد تا خوشی های خود را نشان دهیم! مگر مُسکرات طبق گفته متخصصین و دانشمندان، عقل انسان را ضایع نمی کند و او را از درک حقیقت و آگاهی نسبت به جهان اطراف باز نمی دارد. آیا این خوشی و لذت چراغ آگاهی انسان را خاموش نمی سازد!! آیا نوشیدن شراب حرکت به سمت و سوی ناآگاهی از جهان و حقیقت زندگی و مرگ نیست!؟



همواره همه خطوط پیاله مستی (اسرار آن) را می توان خواند

قرآن که مهین کلام خوانند آن را گه گاه نه بر دوام خوانند آن را
بر گرد پیاله آیتی هست مقیم کاندر همه جا مدام خوانند آن را

شرح رباعی

قرآن را که مسلمانان آن را بزرگترین و با عظمت ترین کلام می دانند همیشه آن را مورد مطالعه قرار نمی دهند ولی گهگاهی آن را می خوانند. بر دور پیاله شراب عشق آیت و نشانه ای حک شده است و معلوم و مشخص است که در همه جا بطور پیوسته مردم آن را می خوانند.

نکته های رباعی

- قرآن کتاب خواندنی و بزرگ ترین کلام و سخن است که باید مورد مطالعه و دقت قرار گیرد.
- قرآن را بطور دائمی و پیوسته مورد مطالعه قرار نمی گیرد ولی گه گاهی مردم به آن مراجعه نموده و می خوانند.
- پیاله عشق (نشانه های عشق) مورد توجه همیشگی مردم است و مردم همه جا می توانند با عشق زندگی کنند و بدان دسترسی داشته باشند.
- ظاهراً این عشق صادقانه و سالم است و با قرآن که مورد توجه و علاقه مسلمانان است مورد مقایسه قرار گرفته است و از این جهت که همواره قرآن خوانده نمی شود ولی دسترسی و خواندن عشق امکان پذیر است و این عشق باید در پیاله یافت شود.
- پیاله که در آن شراب می ریزند و می خورند ظاهراً مادی نیست! و عنصر معنوی در آن نقش دارد، در این مقایسه روی آوردن به عشق سهل و آسان و تداوم آن وجود دارد.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **قرآن و عشق** : مقایسه بین قرآن که از وحی الهی است و پیاله که احتمالاً معنوی است یک مقایسه چندان جالبی نیست و این تشبیه و مقایسه در دیوان شعرای قدیم و یا غزلیات عرفانی و عاشقانه دیده نشده است. اگر منظور این است که مردم بطور مداوم و پیوسته قرآن نمی خوانند ولی به عشق توجه دارند و همواره به سوی آن متمایل هستند؟ بی شک واقعیات زندگی چنین چیزی را نشان نمی دهد. هر چند عشق مهم است و توجه به آن از ارکان زندگی انسان هاست ولی افراد زیادی وجود دارند که قوانین کشوری و فلسفه فکری و کرداری خود را بر اصول غیر معنویت و عشق گذاشته اند و با آن کاری ندارند!

(۲) **خوشی های بی پایه !!** : چنانچه منظور عشق زمینی و خوشی این چند روز دنیا است که بسیار روی آن اصرار می شود می توان گفت که آن پیاله مادی نه برای انسان خوشی می آورد و نه بر عظمت او می افزاید و نه مشکلات فکری و فلسفی او را برای یک زندگی موفق لازم است رهنمون می شود. خوش گذرانی و لذت بردن از زندگی برای همیشه محور تحولات و رشد زندگی نیست بلکه بخشی از روند زندگی انسان است و تجربه عادی بشری ما را به این موضوع ترغیب می کند که غم و شادی با هم هستند و بدون از گذر از غم و سختی به موفقیت و شادی و احساس سعادت نمی توان رسید. و خوشی بی پایه که زمینه محکم فلسفی و اعتقادی صحیحی نداشته باشد و ظاهری و بی محتوی باشد محدود و زود گذر و ناپایدار است و چون زمان آن اندک است گاهی تصور می شود که انگار بشر به آن هم نرسیده است!!



شراب نوشیدن بهتر از مال مردم خوردن است!!

گر می نخوری طعنه مزین مستان را
بنیاد مکن تو حیلله و داستان را
تو غره مشو که می می نخوری
صد لقمه خوری که می غلام است آن را

شرح رباعی

اگر تو شراب نمی نوشی افراد مست را مورد سرزنش و طعنه قرار نده. و بیهوده برای ایجاد حيله و تزویر نقشه ای نکش و توطئه ای را پایه ریزی نکن. تو از اینکه جزء مستان نیستی و شراب نمی نوشی به خود غره و مغرور نباش. برای آنکه بحای شراب صد لقمه حرام و ناروایی را می خوری که تأثیر سوء شراب در مقابل آن ناچیز و بی ارزش است!!

نکته های رباعی

- این می (شراب) با لقمه حرام مقایسه شده است. بی شک شراب معمولی است که باعث مستی آدمی است.
- شراب خواران افراد حقه باز و حيله گری نیستند ولی کسانی که شراب نمی خورند امکان حيله گری در کار آنان وجود دارد!!
- در این رباعی جانب می خواران نگهداشته شده و مورد حمایت قرار گرفته اند و آنان را جزء اصناف و گروهی هستند که اهل خطا و تزویر نیستند.
- حرام خواری و مال مردم خوری مورد نکوهش قرار گرفته است. و این نکوهش بحدی است که خوردن مال و دارایی مردم بدتر و زشت تر از شراب خواری قلمداد شده است.
- بیت دوم رساتر و مثبت تر از بیت اول است ، در بیت اول شراب خواری تعریف و تمجید شده است و در بیت دوم مال مردم خوری مورد نکوهش قرار گرفته است.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **شراب و حرام خواری !!** می (شراب) در این رباعی که با لقمه حرام مقایسه شده است جنبه مادی دارد! و شاعر تأکید دارد که افراد مست را مورد سرزنش و نکوهش قرار ندهیم. و برای توجیه مستی آن را از حيله گری و مغرور شدن و لقمه حرام خوردن بهتر می داند. در حالیکه مستی و نوشیدن شراب در شریعت و در نزد عاقلان و عالمان امری نکوهیده و باعث ضرر و زیان فراوان است و اصرار و تداوم در مصرف آن زندگی فردی و اجتماعی را دستخوش تغییر و سقوط قرار می دهد. طرفداری و دفاع از بی خبری و جدا افتادن از واقعیت بعنوان خوشی و شادمانی و دوری از غم و اندوه زمانه بی شک در ردیف مکر و حيله گری برای فریب مردم و غرور و ناچیز شمردن مردم و بویژه خوردن مال حرام می باشد که بسیار انحراف بزرگی در عرصه اجتماعی بحساب می آید.

(۲) **بهانه های واهی !!** اگر شاعر مسائل و مشکلات زیادی را در پیدایش انسان و سرانجام آن در ذهن دارد چرا به شراب پناه می برد که عقل و خرد آدمی را ضایع می سازد و انسان را به بی توجهی و عدم درک و تجزیه و تحلیل سوق می دهد. چرا بر عکس آن به نو آوری و گرایش به علم و دانش و تعقل و تدبیر توصیه نمی شود و یا اینکه چرا باید طرح مشکلات دلیل و بهانه ای برای مستی و شراب خواری باشد آنهم چند روزی را به غلط خوش گذراندن ، خواه مدت آن هر چند کم و اندک باشد!! آیا این فلسفه بافی ها و علت و دلیل آوردن برای شراب نوشیدن نیست که در گوینده آن خوشی تنها با شراب به کمال می رسد و بس !!



معلوم نیست نقاشی ازل به چه منظوری انسان را خلق نموده است!!

هر چند که رنگ و بوی زیباست مرا چون لاله رُخی و چو سرو بالاست مرا
معلوم نشد که در طربخانه خاک نقاشی ازل بهر چه آراست مرا

شرح رباعی

گر چه من دارای رنگ و بوی زیبایی هستم و در بهترین و زیباترین ترکیب به شکل آدمی در آمده ام مانند گل لاله دارای رخ سرخ و عاشق و چون درخت سرو بلند بالا و آزاد هستم. با داشتن این سه امتیاز که موجودات دیگر از آن بی بهره هستند ولی متأسفانه برای من معلوم نشده است که در این دنیا که طربخانه و محل خوشی و خوشگذرانی انسان است برای چه هدفی نقاشی و تصویر کننده آدم و عالم و مجموعه جهان در ازل، مرا به این شکل آراسته و جلوه نموده است؟!

نکته های رباعی

- انسان دارای سه مشخصه برتری از سایر موجودات است:
 - (۱) دارای رنگ و بوی زیبا و متعادل و ساختمان وجودی او کامل و تمام است.
 - (۲) چهره او چون گل سرخ (عاشق) و در حد زیبایی است.
 - (۳) مانند سرو آزاد و بلند بالا است. (خلقت و ترکیب و چهره و قد او زیباست)
- دنیا طربخانه خاک است. گر چه خاک بی ارزش است و عناصر و ترکیبات آن قدر و قیمت بالایی ندارد ولی مکان و جایگاهی است برای نشاط و خوشی انسان.
- اعتقاد در این رباعی به خالق و خدای عالم وجود دارد و با لفظ نقاشی ازل نام برده شده است. نقاشی از آن جهت است که همه هستی را با قلم پر قدرت خود نقش بسته و ترکیب نموده است. نقاشی ازل به این معنی است که او این نقش های زیبا و بدیع را در آن زمانی که موجودی نبود به میدان هستی به شکل زیبایی آورده است.
- چرا نقاشی ازل انسان را خلق نموده است؟ این سؤال است که در این بیت مطرح شده است، در واقع در عین اینکه خدای عالم انسان زیبا را ساخته است هدف خلقت او را معلوم ننموده است؟؟!!

نقد و بررسی رباعی

(۱) **چرا نقاشی ازل انسان را آفرید؟؟!!** چرا انسان خلق شده است؟ و نقاشی ازل چرا انسان را به این شکل که لاله رخ و مانند درخت سرو بالا بلند است آفریده است؟ در این رباعی این موضوع به شکل سؤالی مطرح شده است در حالیکه در بعضی از رباعیات بطور صراحت در باره نامعلوم بودن خلقت انسان ابراز عقیده شده است. و در اکثر مواقع این مطالب فلسفی که مربوط به ریشه و اساس خلقت بویژه آفریده شدن انسان و هدف خلقت اوست به میان می آید تا مستمسک و عللی باشد برای خوش بودن و نوشیدن می و به درستی معلوم نمی کند برای چه باید وقتی که از چیزی خبر نداریم بجای جستجو گری در جهت فهمیدن آن به راه بی خبری و بی حقیقتی حرکت کنیم و خود را خوش نشان دهیم؟ آیا این خوشی موقت تنها راه حل است و دیگر چیزی به ذهن ما نمی رسد؟!

(۲) **طرح سؤالات شبهه آمیز؟** خداوند انسان را در احسن صورت و محتوی آفریده است و به او از روح خود دمیده است و او را سرور عالم کرده است. و راه درست را به او از طریق پیامبران و عقل آدمی آموخته است و چون انسان راه راست را برود بهشت سعادت را نصیب او می سازد. حال چگونه است که این سؤالات مطرح می شود اکثر عالمان و محققین و بویژه عارفانی چون حافظ وقتی اینگونه سؤالات را در غزلیات و سروده های خود می آورند جوابی هم برای آن ندارند نه اینکه شبهه به شکل اعتراض بیاید و جواب آن مهمل و رها شود؟!



خوشی در کنجی خراب که فارغ از رحمت و عذاب الهی است!

مائیم و می و مطرب این کنج خراب جان و دل و جام و جامه در رهن شراب
فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب از آذر خاک و باد و از آتش و آب

شرح رباعی

برای ما همین چند چیز باقی مانده است:

(۱) از شراب مست شده ایم.

(۲) مطرب ما را به طرب و شادی می رساند.

(۳) در این کنج خراب (دنیا) آرمیده ایم.

(۴) همه وجود و هستی ما از جان و دل (درون) و جام وجود و جامه و لباس (بیرون) همه در حوض شراب و مستی غوطه خورده است.

این حالت طوری است که برای ما رحمت الهی (بهشت) و عذاب اخروی (جهنم) مطرح نیست و تأثیری ندارد و همچنان چهار عنصر طبیعی که آب، باد، آتش و خاک باشد هیچ نقشی نخواهد داشت.

نکته های رباعی

- اگر این شراب روحانی باشد شخص عارف بدنبال آن است تا از آن به رحمت و لطف حق برسد. ظاهراً کسی که فارغ و بی نیاز از رحمت حق (لطف و توجه خدای مهربان) است نمی تواند به چنین شرابی دست یابد!!
- این تفکر در متن ناامیدی و دوری از بالندگی و رشد و ترقی معنوی است در این حالت انسان در مانده و نیازمند استولی به چیزی دسترسی ندارد و از همه چیز دل کنده است!
- این شراب باید مادی باشد تا انسان را از رحمت حق که همه هستی و موجودات بدان نیازمندند و بدون آن هستی نخواهند یافت به بی نیازی رسانده است. این انسان خارج از آگاهی و دانایی است!! این انسان بی هدف معلوم نیست به کدام جهت و سو باید حرکت کند و به چه اهدافی دسترسی یابد!؟

نقد و بررسی رباعی

(۱) **شراب عرفانی:** هدف اصلی شراب عرفانی رسیدن به لطف حق و وصال حضرت دوست است. این شراب و این خوشی با این مشخصات شراب فناس است و با او یکی شدن است! در حالیکه اگر چنین شرابی معمولی باشد و مست و لایعقل انسان را در گوشه ای زمین گیر کند بی شک این ادعاها توخالی و غیر واقعی است و در حد تصور و تخیل است!

(۲) **آیا انسان نیاز مند رحمت الهی نیست؟:** انسان بخشی از عناصر طبیعت است و بدون آن نمی تواند زندگی کند. و چون به سرای باقی بشتابد این کالبد مادی و خاکی را در همین عالم خاک باقی می گذارد و با روح اهدایی از جانب خدای رحمان و رحیم به سرای باقی می شتابد و زندگی جدیدی را که نمی تواند خارج از رحمت و لطف حق باشد ادامه دهد. ادعایی به این بزرگی و گستردگی که انسان نیازی به رحمت حق ندارد چندان آسان نیست و در مخیله آدمی نمی گنجد! از یک ریاضیدان و متفکر حداقل این انتظار باید باشد که از حدود معقول و مرتبط به محاسبات و اندازه ها و تقدیرها خارج نشود و خوشی موقت را آنقدر بهاء ندهد که جهان با همه عظمت آن هیچ و ناچیز تلقی شود و به حساب نیاید و این تحلیل غلط آدمی را به انحراف نکشاند!!



سرانجام روزی شکوه زندگی با مرگ برچیده خواهد شد!!

آن قصر که جمشید در او جام گرفت آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت
بهرام که گور می گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

شرح رباعی

آن قصر با شکوهی که جمشید پادشاه پیشدادی ایران باستان به عظمت حکومت و توانمندی خود جام شراب می نوشید اکنون به خرابه ای تبدیل شده است که حیواناتی مانند آهو در آن زندگی می کنند و بچه می زایند و روباه در پناهگاه آن آرام گرفته است. از طرفی بهرام گور (بهرام پنجم) پانزدهمین پادشاه سلسله ساسانی که بسیار توانمند بود و در شکار در همه عمر گور خر می گرفت، مشاهده نمودید که چگونه این مرد توانا و پرقدرت را قبرستان مرده ها در کام خود فرو برد و پنهان نمود!!

نکته های رباعی

- همه چیز رو به سوی فنا و نابودی است. مردان نامدار و قدرتمند تاریخ سرانجام روزی هستی و هنرمندی ها و توانایی های خود را از دست خواهند داد و در اعماق گور فرو می روند.
- نابودی باعث تأسف است. نگرانی از مرگ و نابودی به این معنی است که چرا این همه شکوه و عظمت آدمی روزی از بین می رود!
- این مرگ برای چیست؟ اگر زندگی هست پس چرا مرگ هم بعد آن وجود دارد و آن را در کام خود فرو می برد؟!
- هیچ قدرت بشری پایدار نیست، انسان پایدار نیست. همه عظمت ها در خاک پنهان می شود.

نقد و بررسی رباعی

- (۱) **شکوه از دست رفته گذشته!!** عظمت های بدست آمده توسط انسان خواه مادی یا معنوی و یا اقتدار فردی برای شاعر بسیار مهم است و فقدان آنها را دردناک می داند. در حالیکه فرقی نیست که انسان قدرتمند باشد و بر اریکه اقتدار و سلطه بر مردم حکومت کند و مردم در کاخ ها به دیدار آنها بیایند و یا انسانی باشد که به نان شب محتاج باشد در هر صورت قدرت و اقتدار آدمی موقت و زودگذر و فناپذیر است و معلوم نیست که چرا شاعر روند حرکت آدمی را قبول دارد ولی به زوال آن می اندیشد نه به محدودیت عمر آدمی و تلاش هایی که انسان باید در آن محدوده از خود نشان دهد!
- (۲) **زندگی محدود است:** انسان هر چه باشد و به هر مرحله ای که برسد دارای زندگی محدودی است و باید جای خود را به دیگران بسپارد و تنها می تواند از این فرصت استفاده کند و آن نقشی که خدای عالم برای او در نظر گرفته است عمل نماید نه اینکه از این فرصت اندک برای بی خبر ماندن و خوش بودن موقت بهره گیرد و از کاروان جهانی که بسوی حق در حال حرکت است محروم بماند. اگر قرار است که سیر انسان در همین چند روزه زندگی اتفاق افتد حق با شاعر است در صورتی که این حرکت تا ابدیت ادامه دارد و انسان با تلاش خود این صراط مستقیم را طی خواهد نمود و باکی بر او نیست! در حالیکه با نگاه مادی و محدود و تمایل به خوش گذرانی فقط هکیم چند روز دنیا دیده می شود نه افق آینده ای که در پیش است و انسان رهسپار آن دیار است.



ابتدا به خاک و آنگاه به سبزه تبدیل می شوید و در معرض تماشای دیگران قرار می گیرید!!

ابر آمد و باز بر سبزه گریست بی باده ارغوان نمی باید زیست
این سبزه که امروز تماشاگاه ماست تا سبزه خاک ما تماشاگاه کیست؟

شرح رباعی

ریزش باران از ابر بهاری که بر سر سبزه مانند اشک انسان دانه های خود را ریخته است بوی طراوت خاصی بخشیده است در این شرایط نباید زندگی را بدون باده سرخ رنگ سپری کرد. به این سبزه خرمی نگاه کنید که چگونه امروز ما آن را تماشا می کنیم، معلوم نیست که فردا که چون خاک شدیم و از گل وجود ما سبزه دمید چه کسانی شاهد و تماشاگر آن خواهند بود؟

نکته های رباعی

- در کنار سبزه و خرمی بهار باید شاد بود و این شادی از طریق باده بدست خواهد آمد.
- باده در اینجا یعنی دور نمودن انسان از تفکر و هوشیاری! چون برای اندوه نخوردن انسان لازم است او را از واقعیت ها دور کنیم!!
- فردا خاک می شویم و سبزه بر باقیمانده وجود ما که گل شده است خواهد روئید این تفکر نوعی نگرانی و مبهم بودن مرگ است اظهار تأسفی است از مردن و خاک شدن. نوعی نگاه مادی به مرگ است در این دیدگاه مرگ پایان زندگی است. حرکت انسان از زندگی بسوی مرگ نوعی حرکت فناپذیر تلقی شده است.
- تأسف از اینکه چرا این سبزه همیشه نیست تا انسان برای ابد خوشحالی کند و شاد باشد. در این نظریه آنچه را که محور همه امور است و در رأس همه تفکرات قرار گرفته است لذت بردن از زندگی و نداشتن مرگ و نابودی است!!

نقد و بررسی رباعی

(۱) **زندگی با باده !!** : چرا بدون باده ارغوان نمی توان زندگی کرد؟ چون انسان وقتی این سبزه های زیبا را می بیند به این فکر می افتد که روزی فرا خواهد رسید و انسان خواهد مُرد و از گل وجود او این سبزه ها خواهد رُست و این زیبایی ها نمودار خواهد شد! چرا بجای بی خبری و خوش بودن، نباید فکر کرد و اندیشید و خود را ساخت و بهبود داد. و در مسیر درست زندگی قرار داد؟ چرا از این واقعیت ها که بدست پر قدرت حق تعالی رقم خورده است و از جلوی چشمان ما کاروان در کاروان در حال سیر و حرکت است پند و اندرز نگیریم و شکر گزار نعمت های او نباشیم؟!

(۲) **وحشت از مرگ !!** : چرا از مرگ می ترسیم و از بودن آن تأسف می خوریم؟ اگر خوب زندگی کنیم و از مدار حق و عدالت خارج نشویم مرگ را هم به خوبی و خوشی در آغوش خواهیم گرفت و در این صورت مشکلی به نام مرگ که ما آن را نابودی تصور می کنیم نخواهد بود. مرگ تداوم زندگی و در رأس آن است. و به عبارتی در پایان و در نقطه کمال آن است چنانچه زندگی مادی و همین عناصری که گرایش مادی و دنیایی ما را می سازد تشکیل دهد مرگ انسان به گورستان منتهی می شود و اگر مرگ در اوج تعالی و رشد معنوی انسان نگریسته شود مرگ برای انسانی که سیر و سلوک زندگی را بر اساس طرح صانع و پروردگار به نیکی طی نموده باشد کمال و در اوج تعالی و سعادت است. ترس از مرگ بخاطر ترس از عملکرد انسان هاست پس اگر خوب زندگی کنیم و اعمال درستی در زیر این گنبد دوار که میدان وسیع عرضه نیکی هاست ارائه داده ایم چه نگرانی از مرگ خواهیم داشت!!



بسوی جام شراب بروید که زمانه، دشمنی غدار است!!

اکنون که گل سعادتت پر بار است دست تو ز جام می چرا بیکار است
می خور که زمانه دشمنی غدار است در یافتن روز چنین دشوار است

شرح رباعی

در حال حاضر که جوانی و شادابی و سعادت و خوشبختی مانند گلی پر بار و پر از گلبرگ در دستان تست ، چرا دست خود را از جام شراب دور نگهداشته ای؟! باید شراب نوشید چون زمانه و عصری که در آن زندگی می کنیم دشمنی غدار و حيله گر است . بی شک دیگر چنین روزی بدست نخواهد آمد . چون اگر خوش نباشی او ترا با حيله گری های خود خواهد برد و این خوشی ها را از تو خواهد ستاند.

نکته های رباعی

- در هر فرصتی که دست دهد باید خوشحال بود و شادمان گردید.
- خوشحالی انسان از طریق شرابخواری معلوم می شود!!
- زمانه با انسان دشمنی می کند و احتمال حوادث و گرفتاری ها بویژه مرگ و نیستی وجود دارد ، نباید وقت را از دست داد و از خوشی دست کشید.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **در برابر زمانه غدار !!**: باز هم تکیه بر شراب و خوش گذرانی است!! و علت آن را دشمنی بیرحمانه زمانه می داند و این بهانه و دلیلی است برای آنکه انسان از فرصت کم خود در این راه بهره ببرد آنچه که دلش می خنهد برخوردار گردد. معلوم نیست برای مقابله با این غداری روزگار چرا به تقویت انسان و بالا بردن توانمندی های آن توصیه ای و راه حلی صورت نمی گیرد؟ و به او نمی گویند با آگاهی و دانایی و خودسازی و ایمان به مبارزه با مشکلات برود و زندگی صحیح و منطقی ای را پایه ریزی نماید و رابطه درستی با طبیعت و جامعه داشته باشد ، چرا افسوس و نگرانی به صحنه می آید و از کار و ابتکار خبری نیست!

(۲) **آگاهی به جای مستی و تسلیم شدن !!**: در برابر مشکلات زندگی و تحولات تاریخی که در فکر و سلیقه انسان تأثیر دارد به جام پناه بردن و دست بسوی آن دراز کردن نوعی تسلیم شدن در برابر ناملازمات و گرفتاری هاست! و این به معنی نشان دادن راه حقیقت به انسان نیست. صرف خوش بودن و در عیش غرق شدن به بهانه های مختلف نمی تواند برای انسان رهاورد سودمندی داشته باشد و آینده و کرامت او را رقم زند. انسان با ظهور هنرمندی های خود می تواند نقشی در جهان نشان دهد با مستی و بی خبری از هستی خود ساقط می شود در حالیکه هوشیاری و دانایی بر توان او خواهد افزود و او را از شبهات و نارسایی ها دور خواهد نمود.



امروز را برای فردا ضایع مکن!!

امروز ترا دسترس فردا نیست
واندیشه فردات بجز سودا نیست
ضایع مکن این دم ار دلت شیدا نیست
کاین باقی عمر را بها پیدا نیست

شرح رباعی

تو در امروز زندگی می کنی و امروز مال تو است. ولی به فردا دسترسی نداری و کاری برای آن نمی توانی انجام دهی و واگر اندیشه و تفکری برای فردا داشته باشی غیر از سوداگری و کسب منافع و سود بیشتر نخواهد بود!! تو اگر شیدا و آشفته نیستی و توانایی استفاده از عمر خود را داری تو نباید این یک لحظه ای که در اختیار تست ضایع سازی و بهدر دهی. چون این عمری که برای تو در امروز باقی مانده است قدر و قیمت و بهایی برای آن نمی توان در نظر گرفت!!

نکته های رباعی

- به امروز فکر کن و برای عمری که در امروز داری برنامه ریزی درست داشته باش و این دم را ضایع مساز.
- در باره فردا که هنوز نیامده است هر گونه نگرانی و برنامه ریزی بیهوده است.
- عمر امروز و این لحظاتی که هم اکنون می گذرد دارای بهاء و قیمت فراوانی است که قابل اندازه گیری نیست.
- فکر برای فردا یعنی سوداگری و کسب سود و منفعت بیشتر. و این به آن معنی است که امروز را از دست بدهی و آن را برای بدست آوردن فردا ضایع سازی. (نقد را از دست نده و به نسبه نچسب!)

نقد و بررسی رباعی

(۱) **امروز را غنیمت دان :** سخن درستی است که انسان زمان حال را نباید از بین ببرد و از طرفی برای رشد و تعالی خود از این موقعیتی که دارد بهره فراوان برگیرد. در این ارتباط توضیح نمی دهد که از این زمان چگونه و از چه طریقی می توان استفاده نمود. آیا باز هم خوش بودن و خوش گذرانی منظور است یا کسب تجربیات و دانش های والای انسانی برای بهتر زیستن؟

این اصل مسلم و عقلانی محرز است و هر انسانی می تواند به راحتی آن را درک کند که عمر آدمی و لحظات آن بسیار ارزشمند است باید برای بهترین ها در تلاش باشد و اگر نگرانی های آینده که اغلب مردم را در چنبره پر قدرت خود در حال خورد نمودن است وارد صحنه پر تنش زندگی شود عمر به باد می رود و شاعر اصرار عجیبی به این موضوع نموده است و در رأس تعلیمات خود قرار داده است.

(۲) **خوشی برای رشد:** آیا انسان با رشد معنوی و توانا شدن در مسیر درست به هدف خود در زندگی می رسد و یا با بی خبر بودن از واقعیت های زندگی اطراف خود و اوقات را در راه شادی های غیر موجه گذراندن. گر چه شادی خوب و مؤثر است و انسان بدان نیاز دارد نه اینکه در اساس پیشرفت انسان را مانع شود و او را در سقوط و انحطاط پیش ببرد!! اگر خوش باشیم و از رشد باز بمانیم بهدر رفته ایم و از کاروان پیشرفت واقعی که هدف نظام خلقت است شرکت نخواهیم داشت و اگر این خوشی ها و شادی ها را برای تقویت و تعالی رشد و پیشرفت می خواهیم بسیار لازم و مؤثر خواهد بود. کلام شاعر باید برای رشد انسان باشد نه برای انحطاط او. اگر سخن حکمت آمیز و برای سرنوشت انسان است نباید شبیه سخنانی باشد که از زندگی جز لذت و خوشی چیز دیگری نمی خواهند و همه ارزش های بدست آمده نسل های قبل را زیر سؤال ببرند!!



نمی دانی از کجا آمده ای و به کجا می روی !!!

ای آمده از عالم روحانی تفت حیران شده در پنج و چهار و شش و هفت
می نوش ندانی ز کجا آمده ای خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت

شرح رباعی

ای انسانی که از عالم روحانی و معنوی با حرارت و شتاب به این دنیا آمده ای و در چهار چوب و قوانین و مشکلات آن حیران و سرگردان مانده ای!! تو باید شراب بنوشی چون نمی دانی که از کجا آمده ای و همچنان باید خوش بگذرانی چون نمی دانی به کجا و به کدام هدف در حرکت هستی!

نکته های رباعی

- انسان موجودی است که از عالم روحانی آمده است. از این سخن معلوم می شود که او ساخته و پرداخته این دنیا نیست. و شخصیت او را همین عناصر طبیعت تشکیل نمی دهند.
- این انسان از جهان روحانی به این جهان آمده است و دیگر نمی داند که به کجا باید برود.
- انسان در این چهار چوب مقررات و طبیعت حیران و متحیر است و مسیر درستی را نیافته است!
- ای انسان حال که نمی دانی از کجا آمده ای و به کجا می روی در این چند لحظه عمر خوش بگذران.
- آنچه را که برای انسان در این دنیا و فرصت کم مهم است و اصل می باشد خوشی و شادی و خوش گذرانی است!!

نقد و بررسی رباعی

۱) **از کجا آمده ایم و به کجا می رویم؟** اگر از عالم روحانی آمده ایم پس معلوم است که از کجا آمده ایم! و دارای چه ماهیتی هستیم. و این تناقضی است که بین بیت اول و دوم آشکار شده است! ظاهراً شاعر بیشتر عجله در بیان خوشی و شراب نوشیدن دارد تا انسجام معانی کلمات در این رباعی. اگر نمی دانیم که از کجا آمده ایم و سرانجام به کجا می رویم باید در این زمینه انسان دست به تلاش و تحقیق و بررسی بزند تا به حقیقت آن برسد. و اگر بگویند که چنین چیزی امکان ندارد و این سؤالات کماکان برقرار است در این صورت شما به مکتب الهی که این آمدن و رفتن و بودن را توضیح و تبیین می کند پشت نموده اید و به مکتب مادی که دیدگاه مادی و غیر الهی به جهان و انسان دارد روی آورده اید! در تعالیم قرآن موضوع آمدن انسان و تطورات خلقت او در عدم و در رحم مادر و در صحنه زندگی و تاریخ و سرانجام او در آخرت در یک مدار سیر و سلوک آمده است اگر به مکتب وحی اعتقاد داریم و طالب حقیقت هستیم باید مباحثی که خارج از دست یابی حسی و تجربی بشر است از طریق آن پی گیری نمائیم و گر نه مکتب مادی که مبتنی بر حس و مادیات است و جهان شهادت و دنیای پس از مرگ را باور ندارد حقیقتی گشوده نشده است و امیدی نیست که به این سوالات پاسخ اصولی دهد!!

۲) **خوش بودن بین دو انکار و ابهام !!** هیچ عاملی غیر از دانایی و آگاهی و کسب دانش و فضائل انسان را قانع و راضی نمی کند و برای او مفید نیست و حتی شاد بودن و سعادت مندی از این مسیر حاصل خواهد شد در غیر این صورت خوش بودن و بی خبری و جدایی از شناخت واقعیت ها درمان درد انسان نخواهد بود و گر هایی بر گر ه های او خواهد افزود!!



ظلم و بیدادگری به انسان از خرابی کینه چرخ فلک است!!

ای چرخ فلک خرابی از کینه توست
بیدادگری شیوه ی دیرینه توست
ای خاک اگر سینه تو بشکافند
بس گوهر قیمتی که در سینه توست

شرح رباعی

ای چرخ فلک (آسمان ، سرنوشت) همه خرابی های انسان از کینه ای است که تو نسبت به انسان در دل داری. تمام این ظلم و بیدادگریها روش و شیوه ای است که از گذشته های قبل به انسان داشته ای. و اگر خاک زمین را بشکافید انسانهایی که گوهر قیمتی و با ارزشی در عصر و زمان خود بودند خواهید دید که در سینه آن دفن شده اند .

نکته های رباعی

- چرا چرخ فلک بیدادگر است؟ چون انسان را می کشد و در دل خود جای می دهد!
- ظاهراً این سؤال مطرح است که چرا انسان با این همه امتیازاتی که دارد باید بمیرد. و اگر توجه شود این کشتن را به خدای عالم نسبت نمی دهد بلکه به گردن چرخ فلک می اندازد .
- انسان ها گوهر قیمتی و با ارزشی هستند، چرا باید در دل زمین جای گیرند و حیات آنها تداوم نداشته باشد و به خوشی خود ادامه ندهند !!!

نقد و بررسی رباعی

(۱) **آیا چرخ فلک دشمن انسان است؟** دشمنی با خاک و زمین و چرخ فلک که با گردش و تحولات روز و شب خود و نظمی که در آن است همه گونه امنیت و آرامش را برای بشر و همه موجودات از گیاه و حیوان بوجود آورده است بخاطر پدیده مرگ و مردن انسان است. و این تکرار و مکررات بخاطر آن است که چرا انسان می میرد و نمی تواند به خوشی های خود ادامه دهد. این چرخ فلک که با گردش دقیق و حساب شده خود گاهواره ای برای رشد و پرورش انسان هاست متهم درجه یک است که چرا باعث مرگ انسان می شود!

(۲) **پدیده مرگ و زندگی:** چنانچه پدیده مرگ و زندگی را که از آفرینش خدای سبحان و مقتدر است به نیکی آگاهی یابیم و این دو تحول و تغییر در جهان وسیع را خوب بشناسیم به مرگ و مردن اینقدر ایراد و انتقاد نمی کنیم بلکه برای زندگی با هدف و معنی بیشتری قائل خواهیم بود. مرگ پدیده ای مانند زندگی است و اگر مرگ نباشد زندگی مفهوم و معینی نمی داشت مثل آن است که یک کشاورز همواره بکارد و هیچگاه درو نکند و با داس خود ساقه های زرین گندم را نبرد و خوشه های انباشته را به گندم و سپس به آرد و نان مورد استفاده انسان تبدیل نکند!! انسان ها در مزرعه دنیا تلاش می کنند و در آخرت که سفره محبت الهی همچنان گسترده است به پاداش اعمال نیکوی خود می رسند.

بهر حال خوب زندگی کردن خوب مردن را در پی خواهد داشت و اگر این مردن ، نابودی و زوال انسان تلقی نشود و گامی بسوی ابدیت و باقی ماندن بحساب آید هیچگاه مورد خرده و کم و کاست قرار نمی گیرد و در چرخه تحولات عالم به منطبق درست پذیرفته خواهد شد. و اگر زندگی و حیات بطور یکنواخت و بدون پدیده مرگ ادامه می یافت و جهان آفرینش با آهنگ یکنواختی بدون تغییر و تحول جلو می رفت معلوم نبود سرنوشت انسان چگونه رقم می خورد! در حالی که چنین نیست!

ایراد و انتقاد تا این مایه و پایه به آفرینش که همه چیزش برای وجود انسان است و باعث حیرت و شگفتی است ، خارج از عقل و خرد و مسئولیت انسان هاست ! آیا بهتر نیست بجای خرده گرفتن به نظام آفرینش به خود و به رفتار اجتماعی خود خرده بگیریم و جامعه درستی بسازیم که آدمی در آن از هر رنگ و موقعیت احساس سعادت و رشد و تعالی نماید!!!



این چند روز را به خوشی زندگی کنید

ای دل چو زمانه می کند غمناک ناگه برود ز تن روان پاکت
بر سبزه نشین و خوش بزی روزی چند زان پیش که سبزه بر دمد از خاکت

شرح رباعی

ای انسان آگاه! ای حقیقت انسانی! توجه داشته باش که زمانه و گذر ایام ترا غمناک می سازد و باعث اندوه و درد تو می شود. و همین باعث آن می گردد که روان از تن خارج شود و مرگ بسراغ تو آید. این چند روزی که از زندگی تو باقی مانده استدر کنار سبزه ای قرار گیر و به خوشی دوران را طی کن. قبل از آنکه بمیری و از خاک تو سبزه و خرمی سر بر آورد.

نکته های رباعی

- گذشت ایام و روزگار بر غم و اندوه انسان می افزاید و انسان از رفتار آن غمگین می شود.
- غم زمانه بالاخره روزی انسان را خواهد کشت.
- قبل از مردن، شاد باشید و خوش گذرانی داشته باشید!!
- زندگی محدود و نامعلوم است و مرگ ناگهان به جستجوی تو می آید.
- روزی خواهی مرد و از خاک وجود تو سبزه خواهد دمید. یعنی باید این سبزه که اکنون هست برای خوشی تو مورد استفاده قرار گیرد. سبزه بعد از مرگ تو چه سودی دارد!؟

نقد و بررسی رباعی

(۱) زمانه غمناک زندگی را از دستان انسان می رباید!! این رباعی شبیه رباعی ۹ است. و بیشتر سخن در محور این حقیقت است که به زندگی اهمیت داده شود قبل از اینکه انسان دنیا را ترک نماید و از خاک وجود او سبزه بدمد و رشد کند. اهمیت زندگی و اولویت دادن به آن در این رباعی آشکار است. و جنین دیدگاهی می تواند انسان را به زندگی امیدوار و در جهت درست قرار دهد. عده ای از مردم با غم زمانه روزگار می گذرانند و چون قادر به حل مشکلات نیستند با آن اندوه ها عمر را تباه می کنند و به بطالت و بیهودگی می گذرانند. این غفلت از ارزش زندگی برای آدمی زیانبار و طاقت فرسا می سازد. و این غفلت در بهره برداری از زندگی یک موضوع جاری و همگانی است و اکثر مردم بدان دچارند! و این رباعی پیام و هشدار است به کسانی که به اصل و مغز زندگی راهی نگشوده اند و به ارکان آن توجه ای ندارند.

(۲) اهمیت حیات را دریابید: دیدن طبیعت زیبا و خرمی های آن انسان را به زندگی و شور و نشاط امیدوار می نماید. احساس حیات در هر انسانی وجود دارد ولی در عمل غم و اندوه او را از این مسیری که طبیعت خرم نشان می دهد و متمایل می کند دور می سازد. اندون دنیا به لحاظ آنکه از تسلط ما خارج شده اند و وقایعی که اتفاق می افتد و خارج از تصمیم و خواست انسان است آدمی را به غم و نگرانی سوق می دهد و این موانع و عناصر فراوان دیگر زندگی را به کام ما تلخ خواهند نمود پس اگر دنیا محل گذر دیده شود و انسان مهمانی در آن پنداشته شود که حقیقت هم همین است غم و اندوه بی معنی می شود و کاروان زندگی با همیت و بالارزش تلقی خواهد شد.



بطور تحقیق و علمی کسی جهان را شناخته است!!

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت
هر کس سخنی از سر سودا گفتند
کس نیست که این گوهر تحقیق نسفت
ز آن روی که هست کس نمی داند گفت

شرح رباعی

این دریای هستی که مجموعه مخلوقات و موجودات عالم استاز عالم پنهانی و نیستی پا به هستی گذاشته است. کسی نتوانسته بطور تحقیق و تشریح درست نماید که این عمل چگونه تحقق یافته است! تمام کسانی که در باره ایجاد جهان هستی سخنی گفته اند دقیق و علمی نبوده و از سر سودا و هوی و هوس بوده است و اساس درستی ندارد چون آنطور که جهان هستی می باشد کسی از آن اطلاع ندارد و چیزی نمی داند که بگوید.

نکته های رباعی

- جهان هستی از نیستی پدید آمده است.
- کسی نیست که از روی تحقیق علمی توضیح دهد که این جهان چگونه بوجود آمده است.
- هر کسی از روی تصورات و تخیلات خود سخنانی پیرامون پیدایش جهان هستی گفته است که اساس صحیحی ندارد و قابل اعتماد و اعتنا نیست.
- کسی نیست جهان را به آن شکلی که هست برای ما توضیح دهد.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **تلاش برای شناخت جهان ادامه دارد:** تلاش بشر با سیستم های علمی و صنعتی پیشرفته توانسته بخش هایی از ابعاد جهان هستی را روشن سازد و نظریه های گوناگونی تا کنون در باره پیدایش و اداره و افول و زوال عالم وجود دارد که در تبیین عالم مؤثر و قابل توجه است. این دانش ها در گذشته نبوده و به تدریج بر اهمیت آن افزوده شده است. بهر حال هر چه هست بر حیرت انسان می افزاید که جهان با این عظمت خود دارای نظم و حرکتی منظم است و در این نظام آفرینش کره زمین یکی از آنهاست.

(۲) **شناخت جهان از زبان وحی:** تمام این دانش ها جنبه تحقیق و تجربه و محاسبه دارد و این در حد توانمندی و جستجوگری بشری است. البته بخش هایی هم هست که از زبان وحی الهی شناخته می شود که در آیات قرآن در باره پیدایش و شکل گیری جهان آمده است که می تواند بر اعتماد و اطمینان ما اضافه نموده و آن را کامل کند. با شناخت درست جهان بهتر می توان زندگی و کیفیت و آینده آن را شناخت و اساس آن را پایه ریزی کرد و افکار و نوآوری عالی تری را ارائه نمود. جهان بیرون را می بینیم و با حواس خود آن را لمس می کنیم و به وجودش اطمینان حاصل می کنیم و با آن از این طریق ارتباط برقرار می سازیم. بسته به ظرفیت و استعداد درونی می توانیم به عظمت آن پی ببریم و نیز می توانیم آن را برای خود و رشد خود بکارگیریم همانطور که بشر در طول تاریخ از طبیعت و جهان اطراف برای رفاه و آسایش خود بهره های فراوانی گرفته است. حال اگر نتوانیم آنطور که جهان است بشناسیم به میزان اهمیت جهان نمی کاهد و از طرفی باید دانست برای شناخت پدیده های جهان باید تلاش علمی و تحقیقاتی نمود و هر چند بر این فعالیت ها افزوده شود به نتایج خوبی خواهیم رسید که تجربه فعلی انسان آن را اثبات می کند.



سرانجام همه عاشقان نا کامی است !!

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است در بند سر زلف نگاری بوده است
این دسته که بر گردن او می بینی دستی است که بر گردن یاری بوده است

شرح رباعی

این کوزه آبی که می بینید شبیه یک انسان عاشق است که با مشکلات و گرفتاری های زیادی همراه بوده است. عاشقی که قصد داشت به معشوق و نگار خود برسد. آن دسته کوزه که در آن می بینید همان دستی است که به نشانه علاقه و تمایل عاشق به محبوب و مراد خود در گردن او انداخته است!!

نکته های رباعی

- انسان عاشق که در مسیر عشق به خطرات و گرفتاریهایی می رسد و وضعیت بدی پیدا می کند شبیه آن کوزه است که دسته آن دست عاشقی است که در گردن معشوق انداخته است. با دیدن کوزه این موضوع تداعی می شود و به ذهن می رسد.
- دیدن کوزه ما را به این حقیقت می رساند که انسان آرزومند هر چند در حیات خود آرزوهای زیادی داشته باشد بالاخره روزی می میرد و همه آن ایده ها در همین خاک تبدیل به آن کوزه می گردد و اثری از آن نخواهد بود.
- مرگ عاشق و معشوق را از هم جدا می کند و آنان را به اشیاء دیگری می سازد. اشیایی که می بینیم و از کنار آنان می گذریم.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **آیا سرنوشت انسان همان سرنوشت کوزه است؟** شاعر علاقه خاصی دارد تا انسان را به کوزه و عاقبت او را به گل شدن تشبیه کند. و مایه حسرت و تأسف قلمداد نماید. در این رباعی دسته کوزه همان دستی است که نشانه علاقه به گردن معشوق انداخته شده است به این معنی است که چقدر آرزوها و عشق ها در همین خاکدان مدفون شده است و چه اندازه زیبایی ها و خواسته هایی که به گل و آنگاه به کوزه تبدیل شده است. و ما از آن کوزه ها که نمی دانیم از چه افراد دردمند و آرزومندی است استفاده می کنیم!

(۲) **مرگ زیباست یا زشت؟** این توجه می تواند عبرت آمیز و مایه پند و اندرز شود و به آدمی توجه دهد که زندگی با همه کمی روزگارش با ارزش و با اهمیت است. باید قدرش را به نیکویی دانست و از آن به نیکویی و در حد کمال بهره برداری نمود. و اگر این توجه و دیدگاه نسبت به عناصر دیگری پیدا شود می تواند بسیار هشدار دهنده و آموزنده باشد. مرگ فقط زیبایی ها و کمال را به خاک تبدیل نمی کند بلکه زشتی ها و هر آنچه را که انسان از آن وحشت دارد و می رنجد با خود به فراموشی می سپارد. ولی برای ما که عمری با کسانی که مورد علاقه ما هستند زندگی می کنیم و آنگاه آنان را در میان خود نمی بینیم دردناک است. ولی باید توجه داشته باشیم که اگر مرگ نباشد و زندگی طولانی شود بستر زندگی از روال عادی و طبیعی خود خارج می شود و انسان خسته شده از تکرار سرانجام خود به فکر مرگ خواهد افتاد!



کاسه های شراب از خاک وجود شاهان و عاشقان شکل گرفته است!!

این کوزه که آبخواره مزدوری است از دیده شاهست و دل دستوری است
هر کاسه می که بر کف مخموری است از عارض مستی و لب مستوری است

شرح رباعی

اجزای این کوزه آبی که از آن آب می خورند و رفع تشنگی می نمایند سبو و ظرف سفالینه ای است و شاگرد استاد صنعتکاری آن را ساخته است از چشم شاه و دل وزیر است که قبلاً بوده اند و با شکوه و عظمت حکوت کرده و اقتدار داشته اند و در حال حاضر مرده اند و خاک شده اند!! هر کاسه ای که در کف دست یک مست می بینید که از آن شراب می نوشد و اکنون مست(و عاشق) است قبلاً از چهره مستی (عاشقی) و لب مستوری(معشوقی) بوده است که دیگر نیستند و از اجزای خاک شده اند!! و نیز از خاک مرده آنان است که این کوزه شکل گرفته است.

نکته های رباعی

- کوزه ای که اکنون از آن برای نوشیدن استفاده می شود اجزای آن از چشم و دل افرادی است که قبلاً بوده اند و حالا نیستند.
- هیچ کس باقی نمی ماند و حتی آنان که دارای اقتدار و عظمتی در طول زندگی هستند.
- مرگ و نیستی روزی همه آرزو ها و خواسته های انسان را در کام خود فرو می برد.
- هیچ چیز دوام ندارد. هر چه هست روزی خاک شده و به عناصر دیگری تبدیل می شوند و بعد در زندگی ما وارد می گردند.

نقد و بررسی رباعی

۱) نکات مهم عبرت آموز! این رباعی شبیه رباعی ۱۶ است. توجه به این موضوع است که این کوزه از گلی ساخته شده است که چشم پادشاه و دل وزیر در آن است. و نیز هر کاسه ای که در آن شراب می نوشند از اجزای صورت و لب یک معشوقی است که اکنون مرده است و اجزای بدن آنان پس از خاک شدن در این کوزه و کاسه وارد شده اند. هر دو رباعی عبرت آمیز است و باعث می گردد که انسان بر آگاهی و توجه خود نسبت به زندگی بیفزاید و نگاه دقیق و بهتری از خود نشان دهد. این نگاه دقیق و از روی حقیقت خواهی و عرفانی نسبت به عناصری که اکنون ما از آنها در اطراف خود ساخته و به نمایش گذاشته ایم و یا استفاده می کنیم می تواند زمینه یک آگاهی و تحول بزرگ در جهت خودسازی ما داشته باشد و مسیر زندگی را بر اساس ارزش ها اصلاح نماید.

۲) چرا فقط پادشاهان و معشوقان؟! در این رباعی به این نتیجه می رسیم که در دیدگاه شاعر دو گروه هستند که مورد توجه و با ارزش تلقی می شوند: پادشاهان و کاخ نشینان و افراد عاشق. در این رباعی و در سایر رباعیات جایی برای بقیه مردم و اصناف گوناگون آنان دیده نمی شود و معلوم نیست که اگر مردن و خاک شدن است پس چرا از آنان نامی برده نمی شود و از مرگ آنان تأسفی دیده نمی شود مگر آنان نمی میرند؟! شاید در نظر شاعر فقط این دو گروه اهمیت دارند و بس. در حالیکه اکثر انسانها در بنای تاریخی نقش اساسی دارند و آن کاخ ها و جنگ ها که این کاخ نشینان برای توسعه قدرت خود به راه می اندازند اقشار پائین جامعه و ضعیفان و هنرمندان بی نام و نشان مگر شرکت مؤثر ندارند؟! کاخ ها را آنان می سازند و این ها استفاده می کنند، مگر اینگونه نیست!!



این عالم از عظمت های در مانده و خاک شده گذشتگان بنا نهاده شده است!!

این کهنه رباط را که عالم نام است و آرامگه ابلق صبح و شام است
 بزمی است که وامانده صد جمشید است قصری است که تکیه گاه صد بهرام است

شرح رباعی

این جهان (عالم) که در آن زندگی می کنیم مانند یک کاروانسرای کهنه ای است که انسان ها متصل و مرتبط بهم هر لحظه ثر حال رفت و آمد و نشستن و برخاستن از آن هستند. همچنان محیط آرام و آسوده ای است که با آمد و شد دو رنگ سیاه (شب) و سفید (روز) آن را در بر گرفته است. این دنیا محل بزم و خوش گذرانی افراد زیادی است که مانند جمشید پادشاه پیشدادی ایران باستان دارای شکوه و عظمتی داشته اند و یا قصر باشکوهی بوده است که اشخاصی مانند بهرام در آن به اقتدار حکومت کمی کرده اند و بر تخت های آن تکیه می زده اند.

نکته های رباعی

- دنیا در حال تغییر و تحول و محل رفت و آمد انسان های زیادی است که در این شب و روز پی در پی می آیند و می روند. کاروانی می رود و کاروانی می آید!!
- این دنیا یادگار بزم و محفل خوشگذرانی افرادی چون جمشید بوده است و یا از پس مانده و خرابه قصری است که پادشاهانی چون بهرام گور در آن حکومت کرده اند.

نقد و بررسی رباعی

۱) **این کهنه رباط!!** : به زعم شاعر که در این زمینه نکته سنجی نموده است نه تنها کوزه و کاسه و هر چیزی که از گل ساخته شده است مربوط به اجزاء بدن انسان های بزرگ است عالم هم از همین اجزاء ساخته شده است. بهمین خاطر جهان کینه توز و دشمن انسان و همه آرزوهای آن معرفی می شود. و تعبیر کهنه رباط (کاروانسرای کهن و قدیمی) که در رباعی وجود دارد قابل تأمل است یعنی جهانی که باید از آن عبور نمود نه اقامت دائمی داشت.

۲) **دنیا محل عبرت است**: در این تفکر دنیا از آن جهت مورد تنفر و کینه است که مردان بزرگی که با توانمندی و اقتدار و شکوه در آن زندگی می کردند بر زمین زده است و خاک نموده است. در حالیکه این دنیا همه انسانها را در بر گرفته است نه فقط کسانی را که در قصرها زندگی می کنند و بر تخت قدرت و حکومت تکیه زده اند. و حتی به کسانی تعلق دارد که این شکوهمندی ها را با بازوان خود ساخته اند ولی تاریخ در برابر تلاش های طاقت فرسای آنان سکوت کرده است!! و آنان پس از محرومیت های فراوان به فراموشی سپرده شده اند همانطور که دیدن کوزه گلی عبرت است دیدن دنیا هم با همه عظمت و کهنسالی خود مایه عبرت و اندرز آدمیان است و کسانی که بر ارابه پر سرعتی نشسته اند و با سرعت از کنار آن می گذرند و این هیاهو را در درون آن نمی بینند از مفهوم واقعی زندگی چیزی نفهمیده اند و توجه ندارند که خود روزی به آن خاموشان خواهند پیوست!!



از این عمر رونده چون آب ، فقط امروزم در یاد مانده است

این یک دو سه روز نوبت عمر گذشت چون آب به جویبار و چون باد به دشت
هرگز غم دو روز مرا یاد نگشت روزی که نیامده است و روزی که گذشت

شرح رباعی

عمر و زندگی انسانی یک دو سه روزی بیش نیست که انهم می آید و می رود. همانطور که آب در جویبار و باد در دشت می گذرد هم هم همچنان تند و باشتاب میگذرد و به پایان خود می رسد. من هیچوقت یاد ندارم که در این دو روز غمگین و ناراحت شده باشم:

- ۱- روزی که نیامده است (فردا)
- ۲- روزی که گذشته است (دیروز)

نکته های رباعی

- عمر آدمی محدود به چند روزی بیش نیست. و انهم به نوبت می آید و می رود و توقف ندارد.
- انسان نباید غم ایامی را بخورد که در آن نیست و مربوط به گذشته و آینده او می شود. اصولاً آنچه را که ملاک عمل و زندگی است حال است که نباید غم آن را خورد.
- ظاهراً بیشترین غم انسان یا مربوط به گذشته است که همه اش افسوس و پشیمانی است که چرا مطابق میل عمل نموده و زیان دیده است و دیگری به آینده است که چگونه باید عمل کند یا سود ببرد و این باعث نگرانی او می باشد.

نقد و بررسی رباعی

- ۱) **آیا دیروز و فردا غمگین هستند؟** در نظر شاعر زندگی غم است و با خوشی باید بر آن غلبه کرد. برای همین است که روز گذشته و روزی که فرداست اصلاً اهمیت ندارد. چون نباید این دو غم را بر غم امروز که در آن هستیم اضافه نمائیم. و این یعنی کدر نمودن زندگی و تیره و تار کردن آن. و لذا برای دوری از غم زمانه بهتر آن است که این دو روز را فراموش نمود و فقط برای امروز که نقد حال است برنامه ریزی درست ارائه نمود و زندگی درستی را ادامه داد. البته اگر تصویری که از این دو روز داریم صرفاً غم باشد نظریه شاعر درست است. ولی اگر تجربه و توانمندی دیروز را بر امروز اضافه کنیم و یک یک برنامه های درستی برای فردا داشته باشیم نه اندوهگینیم و نه از رشد بازمانده ایم!
 - ۲) **زندگی بر دو بال غم و شادی:** کسانی که زندگی را سراسر غم و شکست و نقصان می بینند دچار اشتباه و توهم شده اند و نگاه درستی به زندگی ندارند. تجربه معمول و عادی زندگی نشان می دهد که زندگی از مجموعه غم و شادی، پیروزی و شکست تشکیل یافته است و انسان بعنوان یک موجود هوشیار و صاحب شناخت و آگاهی از رهگذر غم و شادی زندگی را بر اساس خوبی و موفقیت پایه ریزی خواهد نمود.
- اصولاً اگر غم نباشد شادی قابل دسترس نیست و نیز اگر شادی نباشد در کنار آن غمی نخواهد بود. و این دو لازم و ملزوم هم بوده و با هم در زندگی انسان نمود دارند. ولی اینگونه تصورات که زندگی فقط غم است و شادی ندارد و یا نباید داشته باشد با مفهوم زندگی که مجموعه فراز و نشیب هاست در تناقض خواهد بود. پرنده زندگی بر دو بال غم و شادی به پرواز در می آید.



امروز خوش باشید و گذشته را فراموش کنید

بر چه گله گل نسیم نوروز خوش است در صحن چمن روی دلفروز خوش است
از دی که گذشت هر چه گویی خوش نیست خوش باش و ز دی مگو که امروز خوش است

شرح رباعی

گل موقعی خوش و با طراوت است و در اوج عظمت خود قرار دارد و خوش و خرم است که در بهاری در باغی در آید و نسیمی بوزد. زمانی که چمن و سرسبزی است چهره ای که دل و درون آدمی را خوشحال کند خوش و نیکوست. ولی دیروز سپری شده و گذشته است هر چه باشد خواه خوب یا بد، در باره آن بگویی هیچ خوشی برای انسان در بر نخواهد داشت. باید از گذشته یاد نکنی و در همین امروز که مال تست خوش باشی.

نکته های رباعی

- بهار به شکوفه ها و گل عظمت و خوشی می بخشد و همه چیز تحت تأثیر آن است.
- طبیعت بهاری و خوش موقعی مطابق میل است و به آدمی خوش می گذرد که انسان چهره های خوشحال کننده را ملاقات نماید. (انسان های با عملکرد غلط و نادرست میتوانند بهار خوشی را برای انسان به ناخوشی تبدیل نمایند).
- نسبت به گذشته هر چه کرده اید و انجام داده اید یادآوری نکنید که چندان جالب و خوش نیست!
- امروز مربوط به شماس است. امروز زمان و زندگی شماس است. سعی کنید که به خوشی بگذرانید و غم و اندوه به خود راه ندهید و حال خود را با گذشته و آینده خراب نکنید (امروز نقد است و فردا توهمی بیش نیست!)

نقد و بررسی رباعی

(۱) **زندگی یعنی شادکامی!!**: این رباعی شبیه رباعی ۱۹ است. نگاه به نوروز و صحن چمن و سرسبزی آن بخاطر این است که به روزی که در آن هستیم توجه بیشتری شود و گذشته که وجود ندارد فراموش گردد. بطور کلی نقد ایام و بهره برداری و خوشی و شادکامی از حال در افکار شاعر بطور مکرر و پی در پی مورد توجه و دقت است. از دیروز که غمناک است نباید سخنی گفته شود چون حال و روزگار آدمی را در زمان حال بهم خواهد زد و چون امروز که در آن هستیم خوش است باید به خوشی گذراند و در نظر شاعر زندگی بدون خوشی مفهومی ندارد و اصولاً زندگی نیست!!

(۲) **اگر غم هجوم آورد!؟**: در اینجا یک سؤال مطرح است و آن اینکه اگر ما به خوشی عادت کنیم و روزگار به خوشی و عشرت بگذرد و چون غم و اندوه از راه برسد و انسان را در بر گیرد این انسان خوش گذران که به خوشی و تن نازی عادت نموده است در برابر هجوم غم چه خواهد کرد و خود را چگونه مصون خواهد داشت؟! آیا ما می توانیم بگوئیم که غمی نخواهیم داشت و یا غم مهم نیست و اعتناعی به آن نخواهیم نمود؟! حال اگر خود را به سختی روزگار عادت دهیم و خوشی ها و گل زندگی را در کنار غم ها و خار آن جستجو کنیم بی شک در برابر هجوم بی امان غم و اندوه روزگار مقاوم خواهیم بود و آنچه که ساخته ایم محافظت خواهیم نمود. در این رابطه نگاه ملت ها و تمدن هایی که به خوش گذرانی روی آوردند و در کام استبداد و انحراف از جاده حقیقت روی آوردند و شلاق بی رحمانه زمانه بر هستی آنان کوفته شد و از اساس تمدن آنان را بر هم زد!!



چرخ فلک در پی کشتن انسان است!!!

پیش از من و تو لیل و نهارى بوده است
هر جا که قدم نهی تو بر روی زمین
گردنده فلک نیز به کارى بوده است
آن مردمک چشم نگاری بوده است

شرح رباعی

قبل از من و تو و انسان های دیگری که پا به عرصه وجود گذاشته اند عالم با همه عظمت خود بوده است و شب و روز هم به ترتیب در حال آمد و شد بوده است. این چرخ فلک که در حال حرکت و دگرگونی است به کارهایی که لازم بوده است انجام می داده است (از جمله کشتن انسان و ناکام کردن آرزوها و غیره...) شما در هر کجای زمین که قدم بگذارید در واقع قدم بر چشم معشوقی گذاشته اید که زمانی بوده و زندگی می کرده است و اکنون همه زیبایی های آن با خاک برابر شده است !!

نکته های رباعی

- این عالم کهنسال است و همیشه قبل از انسان بوده است و تحولات شب و روز در آن رقم می خورد.
- عالم همیشه در صدد توطئه و نابودی انسان است و بهمین خاطر در همه جای زمین انسان های فراوانی را خاک نموده است.
- عالم (گردنده فلک) کشنده انسان است. و انسان سرانجام مغلوب آن می شود و پشتش به خاک خواهد خورد!

نقد و بررسی رباعی

۱) آیا چرخ فلک قاتل انسان است!!! این رباعی شبیه رباعی ۱۳ و ۱۸ است. جهان از آن جهت که همپای انسان می چرخد و انسان را دنبال می کند تا او را بر زمین بزند و نابود سازد چرخ فلک است! و چون هر جای زمین کند شود مردمک چشمی از انسان دیده می شود که قبلاً بوده اند ولی در نبرد با چرخ فلک مغلوب و نقش بر زمین شده اند. و این مرگ و مردن بر عهده چرخ فلک و کار اصلی آن است تا آدمی پایدار نماند و با شادی و خوشحالی زندگی خود ادامه ندهد! اگر در زمانی است که انسان ابدی در این جهان پنداشته شود نابودی او می تواند مایه تأسف باشد در جالبکه چنین نیست. انسان هم مانند بقیه موجودات مدت زمان بقا دارد که چون به علی سر رسد انسان از این جهان کوچ خواهد نمود و بدون درنگ آن را ترک خواهد نمود و این سیر او که به تعبیر قرآن بازگشت به اوست ادامه خواهد داشت.

۲) انسان بخشی از جهان است!!! در حالیکه دنیا و تحولات آن انسان را در بر می گیرد و تأثیر می گذارد و انسان جزئی از تحولات عالم است و این عالم که با دست توانا و مقتدر خدای متعال ساخته شده است هیچگاه دشمن انسان نیست و با انسان در حال مبارزه و کینه جویی نیست. و خدایی که از طریق وحی الهی معرفی شده است با الهه ها و خدایان روم و هند و یونان متفاوت است و سر جنگ با آدمی را ندارد بلکه از رگ گردن به او نزدیک است و دوست اوست و از روح خود در او دمیده است و برای هدایت و راهیابی او پیامبران را فرستاده است و با عقل و اختیار و میدان باز آزادی و انتخاب او را در مسیر سعادت قرار داده است و چون کار نیک کند و در صراط مستقیم حق واقع شود در بهشت جایش خواهد داد. معلوم نیست این تصورات و تخیلات نابجا که با درخشندگی عالم خلقت منافات دارد چرا مطرح می شود؟!



کسی از دنیای پس از مرگ خبر ندارد!!

تا چند زخم به روی دریاها خشت
بیزار شدم ز بت پرستان کینشت
خیام که گفت دوزخی خواهد بود
که رفت به دوزخ و که آمد ز بهشت

شرح رباعی

به حقیقت چگونه برسم؟ تا چند کار بیهوده انجام دهم و خشت به دریاها بزنم. و همچنین از کسانی که در معابد خود بت می پرستند بیزار شدم. آن کسانی که می گویند خیام دوزخی است به این نکته توجه ندارند که چه کسانی از حقیقت آن به ما خبر آورده اند؟! (آنان که این خبر را ندارند به چه جرأتی این تهمت های ناروا را می زنند؟!)

نکته های رباعی

- وقتی به حقیقت نرسیده ایم و از آن خبر و اطلاع نداریم تلاش و فعالیت بیهوده چه سودی دارد؟
- بت پرستی در معابد کجای درستی کار آدم را نشان می دهد؟
- چرا به دیگران وعده جهنم می دهید مگر شما از وجود آن خبر دارید و یا به آنجا رفته و بازگشته اید؟

نقد و بررسی رباعی

(۱) **ندانستن به معنی نبودن نیست!!** عالم غیب و وجود بهشت یا جهنم که حاصل عمل نیک یا بد آدمی است در آیات الهی قرآن آمده است. بطور طبیعی انسان از طریق علم و عقل و تجربه نمی تواند به وجود آن پی ببرد. و لذا ما نمی توانیم انسان را مسئول این ادعا بدانیم و به او بگوئیم چون تو ندیده ای پس بهشت و جهنم و حساب و آخرت وجود ندارد!!

(۲) **منابع شناخت آخرت :** همانطور که دنیا وجود دارد آخرت هم وجود دارد و اعتقاد به دنیا و آخرت مربوط به کسانی است که به مکتب وحی و ادیان الهی معتقد هستند. دانشمندان و فلاسفه با این ابزار ساده و معمولی حس و تجربه و تشخیص نمی توانند راه به آن سرزمینی داشته باشند که از حواس ظاهری انسان بیرون است. و در دسترس آنها نیست. خیلی از مسائل است که انسان خود بدست نیاورده است بلکه از طریق انبیاء به آن رسیده است که انکار آن درست نیست و عواقب بدی را نصیب انسان می کند و جامعه آن را دستخوش دگرگونی در نظم و اخلاق و زندگی نادرست قرار می دهد! از طرفی انکار معاد انکار زندگی است. در کتاب های آسمانی، آخرت بهتر و بالاتر از دنیاست و امید و رشد و هدایت آدمی وابسته به اعتقاد درست به معاد و جهان آخرت است و نفی آخرت و پناه بردن به لذت و خوشگذرانی، نوعی بی اعتنائی به این حقیقت است و زندگی بدون پایه های محکم حقیقت چه معنی و مفهومی خواهد داشت!!



انسان که مانند کوزه ای است به چه محبتی ساخته و به چه کینه ای شکسته می شود!!

ترکیب پیاله ای که در هم پیوست بشکستن آن روا نمی دارد مست
چندین سر و پای نازنین از سر دست از مهر که پیوست و به کین که شکست؟

شرح رباعی

وقتی که پیاله ای را از گِل مناسب و مخلوط با آب ساخته می شود. یک انسان مست که آن شراب را می نوشد روا نمی دارد که آن پیاله را بر زمین بزند و بشکند. این وجود آدمی که از اعضاء سر و دست و پا و غیره تشکیل شده است، باید پرسید که چرا این مجموعه اعضاء انسان را ساخته اند و ترکیب آدمی را شکل داده اند و به چه کینه و تاوانی شکسته می شود و به خاک تبدیل می شود.

نکته های رباعی

- یک انسان اگر چیزی را بسازد تشخیص او این است که آن چیز را نشکند و نابود نسازد بلکه از آن به بهترین وجه استفاده نماید.
- در باره ترکیب وجودی انسان، معلوم نیست که به چه دلیلی این ترکیب صورت گرفته و انسان پدید آمده است؟ و به چه دلیلی آنگاه می میمیرد و به خاک بر می گردد و انگار کوزه ای ساخته شده و بعد شکسته می شود؟

نقد و بررسی رباعی

(۱) **آیا مرگ نابودی است؟ سؤال این است که اگر انسان قرار است که بمیرد پس چرا آفریده شده است؟** اگر مرگ نابودی است، حق با شماست! ولی اگر مرگ مدخلی برای ورود انسان به جهان وسیع و بزرگ تر است آنگاه مردن نوعی زندگی دوباره و تازه است در این صورت مردن انسان برابر نابودی و فنا می آید و نیست! بلکه زنده تر شدن اوست. خدای عالم در طرح خود جهان و انسان را اینگونه آفرید که ابتداء عدم بود و جهان و انسان از عدم آفریده شد و لباس هستی بر تن کرد و سپس دنیا را محل گذر و عبور و مکان اختیار و آزادی و انتخاب انسان در نظر گرفت و چون عمر او به پایان برسد او را با کاروان انسانی از این دیر خراب (جایی که انسان در آن شکل خراب و زشت بخود می گیرد!) می گذراند و در جهان آخرت جای می دهد و آدمی از این کالبد محدود و خاکی خود بدر می آید و به معنی واقعی آزاد و رها می شود و رنگ تعلق و محدودیت را از خود دور می سازد و در جوار رحمت او به سعادت می رسد که خدای مهربان برای او در نظر گرفته است ادامه می دهد. این سخنانی است که از منبع وحی که تنها مرجع انسان برای پی بردن به معاد است آمده است.

(۲) **چرا مثل کوزه بر زمین می خوریم؟** این تفکر که چرا مثل کوزه به زمین می خوریم و شکسته می شویم ناشی از آن است که هستی را همان دنیا و انسان را ترکیبی خاکی و مادی تصور می کنیم و از حقیقت روح و جهان آخرت غفلت نموده ایم. و آنچه را که خدای عالم برای تحولات انسان در نظر گرفته است مخالفت می کنیم و یا اظهار بی اطلاعی و نادانی می نماییم در حالیکه معنی و مفهوم دنیا و عزت و عظمت آن مربوط به اعتقاد به معاد و جهان آخرت است. دنیای بدون آخرت یعنی دنیای بدون هدف و این مترادف است با عبث بودن جهان آفرینش! در حالیکه خدای متعال دستگاه شگفت انگیز آفرینش را بر اساس اهداف بسیار عالی خلق و هدایت نموده است. اگر جهان آخرت نباشد دنیا بی معنی و خلقت انسان بی هدف و عبث و بیهوده می بود!! آیا ما نمی خواهیم تلاشی را که در دنیا تحمل نموده ایم در جهان برتر و بالاتر از آن به نتیجه و بهره برداری برسیم!!!



اصل تن تو ، گرد و غباری است که برای لحظه ای نمایان می شود!

ترکیب طبایع چو به کام تو دمی است
با اهل خرد باش که اصل تن تو
رو شاد بزی اگر چه بر تو ستمی است
گردی و نسیمی و غباری و دمی است

شرح رباعی

ترکیبی که طبیعت وجود تو را ساخته است فقط تو را برای یک لحظه کوتاه به آرزوهایت می رساند! بهر حال تو یک انسان ابدی با عمر طولانی نیستی! بهمین منظور باید شاد و خوشحال زندگی کنی هر چند بر تو ظلم و ستم روا داشته می شود. تو به نظرات اهل فکر و خرد مراجعه کن که می گویند اصل تن تو از چهار چیز تشکیل یافته است:

۱-مقداری خاک

۲-نسیم ملایم

۳-غبار پراکنده ای

۴-یک لحظه کوتاه

(مقدار خاکی که در فضا برای یک لحظه کوتاه پراکنده شده است)

نکته های رباعی

- ترکیب وجودی انسان بقدری ضعیف است که او را برای مدت کوتاهی بر پا نگه خواهد داشت.
- انسان در ظاهر محصور در همین قالب تن است و نامی از روح برده نمی شود.
- اصل تن آدمی گرد و غباری است که نسیمی او را برای مدت کوتاهی در فضا پراکنده نموده است.
- در تعبیر بکار برده شده، انسان خیلی حقیر و بی مقدار دیده شده است.

نقد و بررسی رباعی

۱) **خوشی بدون حقیقت** : این رباعی شبیه رباعیات ۱۶ و ۱۷ است. که با رباعی ۱۲ که انسان را آمده از عالم روحانی می داند در تناقض است. این تناقضات نشان می دهد که این رباعیات از یک فرد صادر و سروده نشده است. اگر انسان محدود و محصور در همین قالب تن است و روح و روانی برای او اثبات نکنیم و در کنار این باور ، آخرت را هم نفی نمائیم بی شک سرانجام او همین گرد و غباری است که گفته شده است. و این نگاه مادی نسبت به انسان و سرنوشت اوست. در حالیکه این تصورات ظاهری شاعر کشف همه حقیقت نیست و انسان شناسی او بطور کامل بیان و تبیین نشده است. از طرفی هر وقت شاعر انسان را به خوشی فرا می خواند ، اول او را موجودی بیهوده تلقی می نماید و همه ارزش ها را از او می گیرد و بعد او را به شادکامی و عشرت و بی خبری دعوت می کند! و در اینجا این موضوع به ذهن می رسد که گویا انسان باید از حقایق دور شود تا به شادی برسد! در صورتی که این دیدگاه ناقص است و رسایی و درستی در آن دیده نمی شود. در حالیکه جستجوی حقیقت گمشده انسان است و آدمی بدنبال آن می گردد.

۲) **شناخت انسان با عینک غیر مادی** : برای شناخت انسان باید از این دید مادیگرایی خلاص شد و آدمی را در همان ترکیب واقعی خود شناخت و آنگاه ارزش ها را برای او اثبات نمود که خوشی و احساس سعادت و نیکبختی یکی از آنهاست. انتقاد از طبایع انسان که کم و کاستی در آن است و استدلال متکی به آن نوعی سستی در دیدگاه و ریشه در عدم شناخت انسان دارد. آن تفکری که انسان را مشتی خاک ناچیز تلقی می کند نمی تواند انسان را بهتر از این ببیند!



به وقت بهار شاد باش، فردا بر خاک تو سبزه خواهد روئید!

چون ابر به نوروز رخ لاله بشست
کاین سبزه که امروز تماشاگه ماست

بر خیز و به جام باده کن عزم درست
فردا همه از خاک تو بر خواهد خاست

شرح رباعی

چون فصل بهار و نوروز خرم فرا رسد باران ابر بهاری چهره گل لاله صحرایی رت از گرد و غبار پاک و تمیز می سازد. در این فرصت تصمیم درست بگیر و شاد باش و بلند شو و به باده پناه ببر. توجه داشته باش این سبزه و چمنی که اکنون می بینی و از تماشای آن لذت می ببری فقط برای امروز است فردا که تو نیستی همین چمن بر خاک تو می روید و باعث شادی و تماشای دیگران خواهد شد.

نکته های رباعی

- از بهار تأثیر بگیر و به باده روی آور.
- از اینکه فردا نیستی از امروزت بهره بگیر.
- سبزه وجود دیگران برای تو عامل شادی است و فردا سبزه وجود تو برای دیگران عامل شادی خواهد بود.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **تأثیر از بهار:** این رباعی شبیه رباعیات ۹ و ۱۴ است. انتقاد در این موضوع متمرکز است که چرا انسان پایدار نیست و نمی تواند به خوشی ابدی در این دنیا برسد؟! چرا می میرد و از خاک وجود او سبزه ها خواهد رُست؟! در بیت اول توجه به بهار است و دیدن شگفتی های آفرینش در این فصل زیبا و جذاب و این سخن درستی است که انسان باید از بهار و خرمی و زیبایی آن تأثیر بپذیرد و آن را به درون خود انتقال دهد. و اگر این باده جنبه معنوی داشته باشد و انسان با دیدن بهار متوجه خدای مهربان و خودسازی درون پردازد و عزم جزم کند که خود و در راه خود تحولی بوجود آورد، می تواند پیام خوبی برای بشریت و آینده آن باشد، در اینجا است که می توان گفت احسن به این فکر و نوآوری!

(۲) **کدام باده؟! و اگر این باده مادی و مست کننده باشد که انسان را به حداقل ارزش پائین می آورد و او را بی اراده و لایعقل در گوشه ای می اندازد و انسان صرفاً به خوشگذرانی در کنار تحولات شگفت انگیز بهار گرایش یابد این خوشی و بی خبری از بهار و تحولات آن ارمغانی است که نصیب انسان می شود و دیگر هیچ.**

در بیت دوم عبرت و تجربه ای است برای انسان که به سرنوشت خود باندیشد و توجه داشته باشد که روزی مرگ او را در بر می گیرد و هستی ظاهری او را به خاکدان دنیا می سپارد، حال که زنده و برومند است برتوان خود بافزاید و از فرصت برای یک زندگی بهتر سود ببرد و اندوه و غم را از خود دور سازد.



بلبل در گوشم گفت : عمر رفته باز نمی گردد!!

چون بلبل مست راه در بُستان یافت
روی گل و جام باده را خندان یافت
آمد به زبان حال در گوشم گفت
دریاب که عمر رفته را نتوان یافت

شرح رباعی

وقتی بلبل عاشق مسیر باغ و خرمی را در پیش گرفت. در آن گل های فراوانی را دید که شکفته و خندان شده بودند و یا به شکل جام باده (شبیه گل لاله) در آمده بودند. در آن حالت بلبل مست که از زیبایی های طبیعت لذت می برد و نغمه عاشقانه می خواند به زبال حال در گوشم گفت: ای انسان غافل که مثل من مست و خوشحال نیستی! از این عمر لذت ببر و دقت کن که دیگر عمری که رفته است بر نمی گردد!

نکته های رباعی

- طبیعت زیبا انسان را به خوشحالی فرا می خواند.
- خرمی طبیعت باعث شوق موجودات بویژه بلبل می شود.
- آنان که مست این طبیعت و شکوهمندی آن هستند به انسان ها این ندا را می دهند که عمر آدمی می گذرد شاد باشید. عمر رفته مثل آب رفته است که بر نمی گردد.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **زبان حال بلبل مست:** این سخن بسیار جالب و آموزنده است. انسان که چشم و چراغ این عالم است و تنها چشم بینای این جهان پر تحول است اگر به این نکته دقت داشته باشد می تواند از زندگی خود به نحو احسن و شایسته برخوردار شود و روزگار خود را به بطالت و بیهودگی سپری نکند. دیدن روی گل و چهچهه بلبل که توجه به شگفتی های جهان خلقت است و خوشی و خندان بودن انسان که در نتیجه این توجه و تحول حاصل شده است کاری است به قول شاعر که باید انجام داد و از این جهان بزرگ استفاده نمود.

(۲) **بهای عمر آدمی !!:** بی توجهی و عدم درک و ارتباط با جهان به معنی عدم پذیرش تحول در انسان است. و این روند آدمی را به بی هدفی در زندگی می کشاند و او را از رسیدن به اهداف بزرگ خلقت که رشد و بالندگی و تحول به سوی حقیقت است بر کنار می دارد. و همواره باید این تابلو در جلوی چشمان ما باشد که با فکر و اندیشه می توان به تحول رسید و به حقیقت دست یافت نه با نادانی و بی خبری و خوشی اندک دنیایی و زودگذر! و اگر این ملاک رباعی می بود باید همواره به دانایی و شناخت و آگاهی رهنمون شوند نه یأس و ناامیدی و ترس از مرگ و نیستی! کاروان عمر و زندگی آدمی به سرعت در حال گذشتن است و پس از مدتی که از زندگی ما می گذرد خود را در پایان آن خواهیم دید. و این غفلت و بی توجهی که به قیمت گذر عمر انسان است باعث می شود که از آمن درست استفاده نکنیم و چون عمر بگذرد هیچ چیز جای آن را پر نخواهد نمود.



کار چرخ فلک خردمندان نیست و به کام خردمندان نمی چرخد!

چون چرخ به کام یک خردمند نگشت
چون باید مُرد و آرزوها همه هشت
خواهی تو فلک هفت شمر ، خواهی هشت
چه مُور خورد به گور و چه گُرگ به دشت

شرح رباعی

از آنجائیکه چرخ فلک (سرنوشت) مطابق میل نظر خردمندان و دانشمندان نمی چرخد و مطابقت ندارد ، چه فرقی می کند که تو فلک (آسمان) را هفتگانه بدانی یا هشتگانه . وقتی قرار است که انسان بمیرد و در گور فرو رود و تمام آرزوهای او نقش بر زمین شود و به هیچکدام از آنها نرسد چه تفاوتی دارد که مورچه او را در گور بخورد یا گرگ در دشت به او حمله کند و با پوزه قوی خود پاره اش نماید.

نکته های رباعی

- چرخ فلک با نظر خردمندان نمی چرخد و آنان را به آرزوهای خود نمی رساند.
- وقتی قرار است که انسان بمیرد شکل آن مهم نیست.
- مرگ همه آرزوهای انسان را از بین می برد.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **جهان دارای نظم دقیق است:** چرخ عالم با همه عظمت و تحولات شگفت انگیز خود که مایه حیرت عاقلان و دانایان است بر اساس مدار عقل کل یعنی خدای عالم و حکیم و مدبر ساخته و اداره و به سرانجام می رسد چرا باید به دلخواه خردمندان که از خرد به نفع و سود خود و گروه خود بهره برداری می کنند بچرخد و آنان را به آرزوهای خود برساند. چرا باید همه چیز بر خواسته های انسان بچرخد؟! چنین فکر و درخواستی کامل و پخته نیست و توقع بیجا و خودخواهانه است!! جهان در نظام اتقن و منظم و حکیمانه طراحی شده و بر محور و قانون دقیق و درستی در حال حرکت به سوی اهداف تعیین شده است و هیچگاه لازم نیست و نباید در اختیار هوی و هوس آدمی که ما آن ها را عقل و خرد می نامیم قرار گیرد؟ برای چه باید چنین باشد؟ اگر جهان بر پایه عدل و خرد متعالی و حساب و کتاب و قوانین کامل و دقیق و منظم نمی چرخد پس این نظم و کمال برای چیست و ناشی از چیست؟

(۲) **جهان فقط به کام آفریننده آن می چرخد:** خدای مهربان برای امنیت و سلامت انسان جهان را به این شکل و گونه ای آفرید و سامان داد و اگر مشکلی هست و ناروا و نارسایی دیده می شود مربوط به جهان نیست بلکه ناشی از خواسته های نفسانی و قدرت طلبی های نابخردانه و ظلم و بی عدالتی انسان هاست! که از دسترنج عده ای زحمتکش کاخ ها می سازند و به خوشی می پردازند و سپس آنها را به ریشخند می گیرند که چرا خوش نیستند! و بر آنچه را که ساخته اند به عیش و نوش می پردازند و چون به نتیجه نمی رسند و نمی توانند خود را با نظام خلقت هماهنگ کنند به ایراد و انتقاد از جهان و خالق با کفایت آن می پردازند! و این بر خلاف خرد معمول انسانی است. چرا باید همه چیز به کام من و تو بچرخد؟ جهان به کام کسی می چرخد که آن آفریده و یا حقیقت آن را فهمیده و به اهداف بلند و ارزشمند آن رسیده است. نه کسی که جز خوشگذرانی از عمر خود ارزش دیگری را اثبات نمی کند و به یاد ندارد! آیا این نوعی خودخواهی و وحشتناک نیست که همه چیز باید به کام و خواهش ما بچرخد!!



در کنار نوروز و شروع فصل بهار خوش بگذران

چون لاله به نوروز قدح گیر به دست
 می نوش به جز می که این چرخ کهن
 با لاله رخی اگر تو را فرصت هست
 ناگه تو را چو خاک گرداند پست

شرح رباعی

تو هم در نوروز که آغاز بهار است مانند گل لاله که کاسه وجودش به طرف بالاست و سرخ رنگ و مست حق است از بهار مست شو، اگر در کنار انسانی باشی که او هم مثل لاله مست شده است، چه فرصت خوبی است! می نوش و شاد باش که اگر می نخوری و شاد نباشی باز هم این چرخ و تحول تو را تا خاک و نابودی همراهی می کند و پست و خوار می گرداند!

نکته های رباعی

- در فضای نوروز و بهاری به بهترین شکل خوش باش.
- چرخ کهن از قدیم در کمین توست و می خواهد ترا بر زمین بزند.
- اگر مست نشوی روزی در خاک می افتی و پست و حقیر می گردی!

نقد و بررسی رباعی

۱) زندگی فقط در خوشی خلاصه نمی شود: چند عنصر است که ذهن شاعر را به خود مشغول نموده است. بهار و خوشی در آن، قدح (شراب)، در کنار لاله رخی، مرگ و نیستی که توسط چرخ کهن صورت می گیرد و اگر یک جمع بندی به عمل می آید می توان این چند عنصر را در یک جمله خلاصه نمود که می نوش که خاک خواهی شد! معلوم نیست که این دو عامل چگونه و به چه دلیل و برهانی بهم متصل و مرتبط شده اند؟! اگر مرگ و نیستی هست پس این بودن و هستی به چه معنی است؟ آیا اینکه نقد است و همه موجودیت ما در آن خلاصه می شود چرا یک نتیجه گیری بهتر و عالی تری گرفته نشود و ما بدان مشغول نشویم؟! ابراز خوشی و خوشگذراندن تنها یک راه حل نمی تواند باشد و این موضوع انسان فعال و جستجوگر حقیقت را ارضاء نمی کند و تا آنجا که مشاهده شده است همه انسانها تمایل به این روش شاعر ندارند و در کسب آرامش خود تلاش های منطقی و درست تری را دنبال و تثبیت می کنند!

۲) خوشی و غم دو کفه زندگی اند: مفهوم زندگی نمی تواند در خوش بودن طی شود بهر حال حقیقت زندگی در دو بخش شادی و غم شکل می گیرد و تعادل می پذیرد و در اکثر مواقع غم ها و مشکلات ما را با تجربه تر نموده و به آسانی و انجام کارهای بزرگ و خوشی ها رهنمون می شوند. و اگر بطور مصنوعی خوش باشیم ولی زمینه صحیح و اصولی و درونی آن را فراهم نکنیم این خوشی بی اثر و ناپایدار و فاقد ارزش است. مسأله دیگر خوردن شراب است. انگار شاعر راه خوشی دیگری غیر از شراب نمی شناسد که دائماً توصیه می کند. اگر این شراب معنوی و بالابرنده و به اوج رساننده باشد چه بهتر، ولی از ظاهر این رباعی این تلقی حاصل نمی شود و این شراب نمی تواند شراب عرفانی و نور و هدایت الهی باشد. شرابی است که برای مدت کوتاهی ترا از آن چیزی که آزارت می دهد جدا می سازد و بعد از اثر بخشی خود دوباره ترا به همان حال بر می گرداند!! در این صورت همه چیز در جای خود قرار می گیرد.

هوشیار و مست از حقیقت و یقین بی خبرند!!

چون نیست حقیقت و یقین اندر دست نتوان به امید شک همه عمر نشست
هان تا ننهیم جام می از کف دست در بی خبری مرد چه هوشیار و چه مست

شرح رباعی

از آنجائیکه حقیقت و یقینی در دست نداریم و بدان نرسیده ایم و لذا نمی توان در حالت شک و تردید در طول عمر بسر برد. حال که اینگونه است باید توجه داشت و دقت نمود که جام می و مستی را از دست ندهیم. و از حالت مستی دور نشویم. چرا؟! برای اینکه بی خبری و دوری از حقیقت برای ما چه تفاوتی دارد که بی اطلاع از جهان اطراف خود باشیم و یا هوشیار و آگاه!!

نکته های رباعی

- انسان حقیقتی در دست ندارد و به مرحله یقین نرسیده است.
- در همه عمر نمی توان به حالت شک و تردید و عدم دسترسی به حقیقت بسر برد.
- وقتی بی خبریم پس بهتر که مست باشیم چون فرقی ندارد که انسان بی خبر از حقایق مست باشد یا هوشیار.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **آیا به حقیقت نمی توان رسید؟** بعید است که این سخن رباعی از یک محقق و دانش پژوه اهل ریاضی و استدلال باشد! تا آنجایی که در تاریخ ثبت شده است خیام (یا خیامی) در حیات علمی خود به دستاوردهای خوبی رسیده بود که شرکت مؤثر در تدوین تقویم جلالی یکی از آنهاست. پس اینکه گفته شده است که به حقیقت نمی توان رسید و یقین حاصل نمی شود کم لطفی و بی توجهی به تلاش ها انسان هاست! و این با آنچه که در کتاب های خیامی نهفته است سازگاری ندارد!! اهل علم در مسیر علم و دانش خود به حقایقی می رسند و دستاوردهای آنها از حقیقت زندگی و جهان مشحون است. اگر ما تلاشی برای بدست آوردن حقیقت و یقین از خود نشان ندهیم و یا علوم و دانش دیگران را نادیده بگیریم و حقایقی که به شکل وحی و تعالیم انبیاء الهی آمده است مورد دقت و مطالعه قرار ندهیم بی شک سخن همین است که گفته شده است! در حالیکه خردمندان و دانایان روزگار راه بی خبری را دنبال نمی کنند و بدان استدلال نمی نمایند.

(۲) **راه خوشی منتهی به انحطاط، مطلوب نیست!!** شک و تردید در مرحله ابتدایی کسب علم و حقیقت است و چون تلاشها از راه درست و علمی خود و یا با روشهای تأیید شده شناخته و پیموده شود از شک به راحتی می توان عبور نمود و زندگی را با چشمان باز و حقیقت بینی شناخت و به عظمت آن پی برد، در این صورت مرد هوشیار بهتر از مرد مست و نادان است که چشم دیدن طبیعت و حقیقت را ندارد! پس بی خبر نیستیم و نمی توانیم اینگونه بهانه هارا دستاویزی برای پیمودن راههایی قرار بدهیم که برای انسان انحطاط و سقوط در پی خواهد داشت!! چقدر شایسته انسان این عصر است که عینک بد بینی نسبت به جهان را از روی چشمان خود بردارد و جهان زیبا را با همه عظمت خیره کننده خود بشناسد بی شک در آن زمان به حقیقتی می رسد که این سخنان بی معنی خواهد بود!!



هستی همان نیستی است!!!

چون نیست ز هر چه هست جز باد به دست
چون هست به هر چه هست نقصان و شکست
انگار که هر چه هست در عالم نیست
پندار که هر چه نیست در عالم هست

شرح رباعی

چیزی به شکل واقعی وجود ندارد و آنچه که هست می گویند جز باد و بیهوده نیست. در هر صورت هستی که ما جزئی از آن محسوب می شویم جز نقصان و کمبود و شکست و ناقص بودن چیز دیگری نیست! با این توصیف به نظر می رسد که آنچه را که در عالم بعنوان هستی تلقی می شود وجود نداد و نیستی است. و پندار و تصور درست این است که آن نیستی که می گویند هستی از اوست در عالم پیدا نمی شود!

نکته های رباعی

- هستی واقعی نیست، و جز نیستی و بیهوده نمی شود.
- آنچه که هستی تلقی می شود دارای نقصان و کمبود و شکست است.
- در عالم غیر از نیستی چیزی نداریم.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **آیا هستی همان نیستی است!!!** هستی غیر از نیستی است و جهان با نگاه معرفتی و جستجوگری انسان شناخته می شود و انسان با این شناخت به عظمت بی کران و عمیق آن می تواند پی ببرد. هستی همان است که انسان بخشی از آن است، وجودی که چشم و چراغ هستی است. این همه نشانه های هستی که از صبح و شام می بینیم و در واقعیت های زیبای آن زندگی می کنیم و از نعمت های عظیم و بی بدیل آن بهره مند می شویم در کجایش نقص و شکست است؟! بهره ای که از نور خورشید به طبیعت و انسان می رسد و چراغ گرمی بخش عالم است، ریزش آب باران و جاری شدن آن در دشت و دمن و مزارع، درختان و باغ ها، حیوانات گوناگون از اهلی و وحشی برای استفاده انسان ها، زنده شدن زمین مرده و خرمی آن، همین سبزه ها که شاعر روی آنان بسیار اصرار و تأکید دارد، کوه ها، دره ها، و هزاران زیبایی ها و شگفتی های نظام آفرینش که به زندگی آدمی کرامت و زیبایی و آسودگی و رشد رسانده اند چرا دارای نقصان و کمبود است؟! آیا باید منبعی بهتر از خورشید باشد؟ آیا باید بهتر از جریان متوالی شب و روز باشد؟! بهتر از آب روان و زلال و گوارا؟!

(۲) **موضوع مرگ آزار دهنده است!!!** تنها چیزی که شاعر را می آزارد مسأله مرگ و نیستی است که اگر خوب فهمیده شود و مرگ نیستی تلقی نگردد و مرحله ای از زندگی بحساب آید و جهان وسیع پس از مرگ شناخته شود این معما هم حل می شود. البته همانطور که گفته شد جهان پس از این دنیا با عقل ضعیف و علم اندک بشری قابل فهم نیست بلکه از طریق عرفان و اشراق و منابع وحی انبیاء قابل درک است و می توان به وجود آن پی برد و نیز لازم است توجه کنیم که اگر عظمت این جهان دانسته و درک شود و هدفمندی آن به نظر آید پذیرفتن جهان آخرت چندان دشوار نخواهد بود!



ای نادان آهسته قدم بگذار ، در زیر پاهایت مردان بزرگی خوابیده اند!!

خاکی که به زیر پای هر نادانی است کف صنی و چهره جانانی است
هر خشت که بر کنگره ایوانی است انگشت وزیر یا سر سلطانی است

شرح رباعی

این خاکی که در زیر پاهای افراد نادان و جاهل قرار گرفته است کف دست یک زیبارویی است و یا صورت یک انسانی است که برای دیگران بسیار عزیز و گرامی بوده است. هر آجر خامی (خشتی) که برای دندان سر دیوار (کنگره) ایوان قصری بکار رفته است یا انگشت وزیری است و یا سر سلطانی است!!

نکته های رباعی

- خاک زیر پایتان خیلی با ارزش است. روی آنان آهسته قدم بگذارید.
- اجزاء قصرها و کنگره ها از خاک همین وزیر و پادشاه است که زمانی در آن به اقتدار حکومت می کرده اند.

نقد و بررسی رباعی

(۱) آیا گذشتگان در زیر پاهای ما هستند!!! این رباعی عبرت انگیز است. در این رباعی نکات خوبی وجود دارد که دقت و تفکر در آنان لازم است. شاعر که می گوید از دیروز حرفی نزن و غم آن را به یاد نیاور ، آیا توجه به این حقیقت که در زیر پای ما چه نوع خاکی است و مربوط به چه کسی است ، غم گذشته نیست؟! آیا این توجیه ها که باید به آرامی روی خاک قدم گذاشت هشدار برای این موضوع نیست که گذشتگان مرده اند و ما هم روزی خواهیم مرد؟! آیا این اصرار برای آن نیست که به مرگ که با نگاه نیستی به آن نگریده می شود از حیات که گوهری تابناک و بلاعوض برای انسان است اهمیت و اولویت داده شده است و ذهن شاعر را بخود مشغول نموده است؟!

(۲) آیا مرگ فراتر از زندگی است!!! مردن که رحلت و کوچ نمودن انسان از جایی به جای دیگر و از این سرای فانی به سرای باقی است در ذهن شاعر نوعی نابودی و خسارت و زیان است در تأملات شاعر بسیار پلید و زشت است و زندگی کمتر رنگ روشنی دارد و فروریختن عظمت هایی که انسان ساخته است از عینک بدبینی نگریده می شود. و اگر دقت نشود شاید بعضی ها بخواهند این همه تلاش و نوآوری و خلاقیتی که در عرصه حیات نصیب آدمی شده است نادیده بگیرند و او را انسانی بدانند که درمانده شده و باید از خوشی بعنوان بیخبری و جهالت بهره ببرد؟! در این صورت دیگر این رباعی محل اعتنا و پند و عبرت نخواهد بود ، آیا چنین است؟!

توجه به نکاتی که شاعر بطور دائم تذکر می دهد و ما را متوجه خاک و گلی می سازد که با آن سر و کار داریم بیشتر جنبه یأس و ناامیدی را تبلیغ می کند و این برای انسانی که در صحنه تلاش جامعه اش بسر می برد می تواند خسارت جبران ناپذیری باشد. و یا سوق دادن انسان به خوشی ها و لذت موقت طول عمر چاره اصلی نیست چون تا انسان تلاش نکند و در پی حقیقت نباشد به مفاهیم زندگی و آنگاه به مرگ که در پایان آن برای انسان رخ می دهد نخواهد رسید و این مسلم است که ایجاد خوش بینی و امید حاصل علم و دانش واقعی است و شاعران که باید از متفکران جامعه باشند امید و تلاش را به مردم می آموزند تا از مسیر رشد باز نمانند !!



عمر را غنیمت بدان ، پس از مرگ همه یکی هستیم!!

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم این یک دم عمر را غنیمت شمیریم
فردا که از این دیر فنا در گذریم با هفت هزار سالکان سر بسریم

شرح رباعی

ای کسی که با ما دوست و موافق هستی، باید توجه داشت که نباید فردایی که نیامده است غم آن را بخوری! بلکه باید این عمر که در حکم یک لحظه کوتاه را دارد غنیمت و با ارزش دانست و از آن درست استفاده کرد. وقتی که مُردیم و از این دنیا که دیر فنا و نابودی است و همه چیز در آن رو بسوی زوال و نیستی پیش می رود در گذشتیم با هفت هزار سالک و عارف راه حق سر بسر و برابر هستیم!!

نکته های رباعی

- فردایی که نیامده است نباید غم آن را بخوریم. و نگرانی و اضطراب به دل راه دهیم.
- عمر انسان یک لحظه است باید آن را غنیمت شمرد و درست استفاده کند.
- دنیا دیر فنا و نابودی است و هیچ چیز در آن ثبات و پایداری ندارد.
- وقتی از دنیا رفتیم همه انسان ها با هم برابرند. و حتی با سالکان هیچ فرقی نخواهیم داشت.

نقد و بررسی رباعی

۱) **فردا برای انسان اتفاقی نخواهد افتاد!!** در این رباعی غم فردا موج می زند. و نوعی تلقین است به انسان که فردا قرار است چه بلایی بر سر انسان آید!! شاعر خود را بین دو نیستی محصور می بیند و اساس فکر او را در اکثر رباعی ها تشکیل می دهد. عدم و نیستی است که انسان و جهان از آن خلق شده اند و سؤال در این است که :

- چرا و چگونه ما از نیستی آمده ایم؟! (یک شبهه فلسفی)
 - و دیگر اینکه حال که هستیم چرا باید بمیریم و این هستی به نیستی تبدیل شود (یک شبهه فلسفی دیگر)
- آن نیستی با این نیستی دو دغدغه بزرگ شاعر است و آن خوشی که شاعر توصیه می کند در بین این دو عدم قرار دارد که در تشریح زندگی و نشان دادن اساس آن چندان موفق نیست! در رباعی ۲۹ آمده است که از حقیقت و یقین چیزی در دست نداریم! ما که چنین ادعایی داریم پس از کجا فهمیده ایم که پس از مرگ در قیامت همه انسانها با هم برابرند؟ آیا این تناقض گویی نیست؟! خود داوری کنید!

۲) **از عمر باید بهره مند شد:** این سخن که عمر را باید غنیمت شمرد و به بهترین وجه از آن سود برد سخن راستینی است و باید بدان با برنامه ریزی و تربیت و تلاش خود، عمل نمود و توجه داشت که عمر حاصل تلاش و حمایت عالم است و انسان گل سر سبد خلقت و سرنوشت او سرنوشت خلقت است! انسان تاج آفرینش و مورد احترام و تکریم همه پدیده های عالم است. و چون او کاری انجام دهد و راهی برود و نوآوری و خلاقیتی از خود داشته باشد در هر صورت به حساب عالم نوشته می شود؟! کار خوب و نیک از خود بجا گذاری افتخار عالم و اگر به زشتکاری روی اریم شرمنده مخلوقات و شرمنده خدای مهربان خواهیم شد که جهان را برای سربلندی انسان آفرید.



اگر انسان کامل است چرا می میرد و اگر کامل نیست چرا ناقص آفریده شده است!!

دارنده چو ترکیب طبایع آراست از بهر چه او افکندش اندر کم و کاست
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود ورنیک نیامد این صورعیب کراست؟

شرح رباعی

طبیعت و ترکیب وجودی آدمی توسط دارنده (انجام دهنده و خالق انسان) چون آراسته شد و قوام گرفت برای چه و به چه منظوری این طبایع را کامل نیافرید و کم و کاستی در آن قرار داد؟ این سؤال مطرح است که اگر این طبایع (طبیعت ها و خصلتها) نیک و خوب است پس چرا انسان را نابود می سازد و مانند کوزه ای بر زمین می زند و می شکند. و اگر نیک قرار نداده است و از اول صورت های معیوب را برای انسان نقش بسته است ، معلوم است که عیب در آدمی ریشه و علتی دارد که خالق آن را بوجود آورده است! و عیب اصلی متوجه اوست!!

نکته های رباعی

- چرا طبیعت و غرایز درونی انسان دارای کمی و کاستی است؟
- اگر این طبایع نیک و بجاست پس نابودی انسان برای چیست؟ و اگر کامل نیست این عیب و اشکال از کیست؟
- انتقاد از خالق که چرا انسان را با ضعف و کاستی آفریده است!

نقد و بررسی رباعی

- (۱) **انسان و غرائز او محدودند:** طبایع انسان مربوط به ترکیب و ساختمان وجودی و شخصیت اوست . از اینکه انسان دارای چه حافظه و توانمندی بدنی است و چه احساسی نسبت به پدیده ها و جهان اطراف خود دارد و قدرت درک و شناخت او چقدر است و از چه بقا و پایداری و تحمل سختی و ناگواری برخوردار است و خلاصه آنچه را که نفس انسان را می سازد و آدمی را در استفاده از اختیار و آزادی قرار می دهد ، به نظر شاعر دارای ناراستی است. شاید پیر شدن و ضعف و سست گشتن و ناتوان شدن از جمله آنهاست. همانطور که انسان محدود است طبع او هم محدود است و طبیعت بیرون با همه گستردگی و تنوعی که دارد در او و در طبیعت درون او تأثیر می گزارد . انسان ها در بروز استعداد خدادادی و توانمندی های بالقوه متفاوتند ولی از یک قوس رشد و نزول تبعیت می کنند. و در مجموع بهم نزدیکند.
- (۲) **دنیا برای انسان مکان ابدی نیست !! :** هیچ انسانی ابدی و پایدار نیست و اگر جوانی را طی کند و بقول شاعر روزی پادشاه شود و در کاخ مجلل زندگی کند و یا مثل بهرام گور به شکار برود و قوی ترین شکار را با هم بیاورد بهر حال روزی همانند دیگر انسان ها پیر شده و یا با حادثه ای خواهد مُرد و این توانایی او ادامه نخواهد داشت! انتقاد از خالق که چرا انسان را اینگونه آفریده است چندان وارد نیست چون تنها وجودی که پایدار است و زوال و نیستی و ضعف و فتور در آن راه ندارد ذات احدیت است که جهان را هدفمند و در استحکام و دقت آفرید و پدیده های نظام شگفت انگیز خلقت را برای بهره برداری درست جهت رشد انسان در اختیار آدمی قرار داد تا به کرامت او افزوده شود و او در این گذار دنیایی به اهداف بلند خلقت که او در رأس آن است برسد.



راهی به پشت پرده اسرار نیست!!

در پرده اسرار کسی را ره نیست
جز در دل خاک هیچ منزلگه نیست

زین تعبیه جان هیچکس آگه نیست
می خور که چنین فناها کوته نیست

شرح رباعی

کسی نمی تواند به پشت پرده اسرار و حقایق جهان هستی راه پیدا کند و مطلع و آگاه شود. (اسرار علوم و امکاناتی است که هستی را در گردش و حرکت و تحول در آورده است) و از این ساختن و آراستن نظام خلقت هیچکس آگاه و دانا نیست!! سرانجام انسان مردن و در دل خاک مدفون شدن است و آدمی غیر از این منزلگه و عاقبتی ندارد!! خوش باش و شراب نوش که فناهای زیادی انسان را در بر گرفته و مدت آنها کوتاه و کم هم نیست!!

نکته های رباعی

- اسرار و علوم پنهانی وجود دارند که جهان بر اساس آنها ساخته شده اند.
- هیچکس از شکل تکوین نظام خلقت آگاهی ندارد.
- آخرین منزلگه انسان همین خاکدان است که انسان در آن مدفون می شود و عاقبت و سرانجام دیگری ندارد!!
- باید شاد بود و شراب نوشید که فنا، هستی انسان را در گور فرو خواهد برد!

نقد و بررسی رباعی

(۱) **جهان غیب تنها از منبع وحی قابل شناخت است:** اگر چیزی غیر از مُردن و خاک شدن نبود شاعر دم از اسرار و داشتن آنها ابراز نمی داشت! بلی اسراری است و علمی است که از حیطة دانش آدمی بدور است و معلوم نیست که سرانجام انسان به چقدر از آن اسرار و دانش های پنهان عالم مطلع خواهد شد! این طرح و مشیت حضرت حق است که انسان از آن اطلاعی نداشته باشد و به آرامی به زندگی خود ادامه دهد. آن اسرار مرد تحمل و توانمندی و گنجایش بالایی می خواهد همانطور که خاتم النبیین که سرور و سالار عالمیان است بر منبع وحی، آگاهی یافت و آیات الهی بر قلب نازنین او نازل شد و بشر در راه هدایت و پیشرفت فکر و اجتماعی قرار گرفت.

(۲) **آیا برای زندگی درست نیاز نیست همه اسرار عالم را بدانیم!!:** اگر اسرار عالم در این جهان به همه گفته شود آیا نظم زندگی و تداوم و استحکام آن بهم نمی ریزد و آرامش زندگی او را بر هم نمی زند؟! ارزش زندگی به این است که با شناخت چهارچوب های زندگی، خوب زندگی کنیم و چون خوب زندگی کردیم خوب خواهیم مُرد و خدای مهربان انسان را گرامی خواهد داشت. ظاهراً موضوع لاینحل فنا و نابودی ذهن شاعر را پریشان نموده است و او دقیقاً نمی داند که چگونه از چنبره آن خلاصی یابد.

دوری از واقعیت ها و پرهیز از احساس دنیای اطراف، راه حل عاقلانه ای نیست. انسان از طریق شناخت و وقوف و ایمان به آیات الهی که توسط انبیاء الهی ارسال شده است به عالم غیب و جهان آخرت مطلع خواهد شد و همین برای او کافی است که زندگی درستی را با آگاهی و دانایی پایه ریزی نماید و به سعادت و رستگاری برسد. شناخت و توجه به عناصر و پدیده های عالم ما را به این مرحله خواهد رساند که جهان منظم و دارای اهداف بلندی است و باید درست زندگی نمود. نفی آخرت و یا با نگاه شبهه و شک و تردید به آن نگرستن مسیر زندگی را دچار خلل خواهد نمود و بر عکس اگر جهان آخرت که عاقبت آدمی در آن رقم می خورد ایمان آوریم آنگاه با توانمندی می توانیم خطوط زندگی را بدرستی ترسیم نمائیم.



خردمندی به من گفت: کسی در خواب زندگی به شادی نرسید!

در خواب بُدم ، مرا خردمندی گفت
 کز خواب کسی را گل شادی نشکفت
 کاری چه کنی که با آجل باشد جُفت
 می خور که به زیر خاک می باید خُفت

شرح رباعی

من در خواب بودم که خردمندی به من گفت که کسی در خواب به شادی و خوشحالی واقعی نرسیده است و گل شادی کسی در خواب نشکفته است. تو دست به هر کاری بزنی بالاخره روزی اجل و مرگ ترا در بر خواهد گرفت. حال که چنین است بهترین کار این است که شراب بخوری که سرانجام روزی در زیر همین خاک پنهان شده و خواهی مُرد!

نکته های رباعی

- کسی در خواب به شادی واقعی نمی رسد!
- هیچ کار مهمی را نمی توان انجام داد چون سرانجام خواهیم مُرد.
- باید شراب خرد و خوش بود که عاقبت زندگی مرگ و نابودی است!

نقد و بررسی رباعی

(۱) زندگی خواب و غفلت نیست: اجل و مرگ یک مشکل فلسفی و اساسی برای شاعر است! موضوع به این شکل مطرح می شود که در خواب نمی توان شاد بود و از طرفی چون هر کاری که انجام می دهیم سرانجام مرگ در انتظار ماست و در زیر خاک مدفون خواهیم شد باید از طریق خوردن شراب خوشحال بود و این غم را فراموش کرد!! اگر زندگی را که برای تشکیل آن همه پدیده ها و عناصر عالم خلقت دست بدست هم داده اند نوعی خواب و غفلت تلقی نماییم تفسیر زندگی هم معلوم خواهد شد در حالیکه سراسر زندگی نور و حرکت و رشد و آرزومندی است و انسان امید وار به موفقیت ها می اندیشد نه غم و اندوهی و نیستی هایی که گاهی دیده می شود!! هنر انسان در زندگی آن است که از تمام غم و اندوهی هایی که از آن به او می رسد نردبانی برای رشد و ترقی خود از آن بسازد!!

(۲) شراب مادی گره گشای کار آدمی نیست!!: هیچگونه راه حل و توصیه ای عاقلانه و علمی و درستی ارائه نشده است و مشکل گر چه طرح شده است ولی راه حل مطلوبی ارائه نشده است. و اگر این شراب همان شراب عرفانی و معنوی عرفا باشد و ما را به حقایق و نور و هدایت برساند چه جای نگرانی و تأسف دارد! ولی از ظاهر رباعی چنین چیزی دیده نمی شود! در شراب مادی مستی و بی خبری است و انسان از گوهر تابناک عقل که از شگفتی های خالق جهان آفرینش است و هدیه ای است به انسان ، بهره مند نمی شود و راه هدایت و مستقیم زندگی را نخواهد یافت. در این حالت نه تنها مشکلی در افکر و عمل حل نمی شود بلکه بر مشکلات افزوده می گردد. در هر صورت آن بی خبری که لحظه ای و موقت است به پایان می رسد و انسان چون موجودی آگاه و متفکر است دوباره طرح سؤال می پردازد و اگر دوباره و برای چندین بار به بی خبری روی آورد بزودی از مردم و جامعه بریده خواهد شد و آثار مثبتی از او بجا نخواهد ماند. و این راهی است برای از دست دادن کرامت انسانی.

شعر متعهد شعر آگاهی دهنده و پر از حکمت و نکات زندگی ساز است نه شعری که انسان را از حقیقت دور کند و راه انحراف و نابودی را به روی او بگشاید. اینهمه خوش گذرانی انسان را به یاد محافل کسانی می اندازد که مال مردم را به غارت برده اند و اکنون نمی دانند که آن اموال به باد آورده را چگونه به باد دهند و از صفحه روزگار محو سازند. و اگر راه حل نهایی پناه بردن به شراب است پس بسوی پایان زندگی رسیده ایم. در حالیکه اینچنین نیست!!



آمدن و رفتن ما در یک دایره محدود و تکراری است!!

در دایره ای که آمد و رفتن ماست او را نه هدایت ، نه نهایت پیدا است
کس می نزند دمی در این معنی راست کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست؟

شرح رباعی

ما انسان ها در یک دایره ثابت در حال آمدن و رفتن در تحرک هستیم. یعنی از نقطه ای آغاز و در نقطه ای که همان آغاز است می رسیم؛ و در این حرکت دایره ای ، راهی بسوی هدف عالی که هدایت و راهیابی باشد دیده نمی شود همانطور که هدفی در این حرکت دیده نمی شود! کسی هم پیدا نمی شود که این حقیقت را بطور راست و درست بیان کند که منظور از این آمدن و متولد شدن و آنگاه رفتن و مرگ چیست؟!

نکته های رباعی

- حرکت انسان در این دنیا دایره ای و تکراری است. و هدفی در آن منظور نشده است.
- در راهی که آدمی طی می کند هدایت و راهیابی بسوی حقیقت وجود ندارد و این نهایی ندارد.
- هیچکس از آمدن و رفتن انسان اطلاع درستی ندارد.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **بجای این جهان چه جهانی را پیشنهاد می کنید؟!؟!:** خیال می کنید که اگر جهان و شگفتی های آن را که بر اساس هدایت الهی صورت می گیرد انکار نمودید به حقیقتی بهتر از آن می رسید و جهان ناشناخته را که ریشه انحراف و انحطاط آدمی از آن ناشی می شود به جهان بهتر و منطقی تری تبدیل می کنید؟! حرکت دایره ای که شاعر خلقت و مردن انسان را در آن تشبیه نموده است اشتباه محض است! در حالیکه انسان همپای جهان خلقت بر اساس هدایت تکوینی الهی که از نظم حیرت انگیز قابل دیدن و احساس برای هر انسانی است جهان و انسان را آفریده و اداره می نماید و به سرمنزل مقصود می رساند.

(۲) **انسان دارای هدایت های فراوانی است:** اینگونه اظهار نظر که از روی یأس و ناامیدی بیان می شود و هیچگونه پشتوانه علمی و عقلی و تحقیقاتی ندارد برای اهل خرد و جستجوگران حقیقت و دانایان روزگار جالب نبوده و غیر منطقی است. انسان دارای دو هدایت و راهیابی به حقیقت است یکی هدایت تکوینی که در نظام آفرینش است و شامل او هم می شود و دیگری هدایتی است که توسط عقل و خرد و راهنمایی های پیامبران الهی برای او وجود دارد. هیچگاه این هدایت که از پائین به بالا و سیر صعودی و کمال پذیر دارد حرکت در یک دایره که بی هدف و بی مقصود صورت می گیرد و انسان را پس از حرکات و تحولات و سیر بیهوده به مرحله اول و ابتدائی می رساند نیست!! دانه ای که بعداً درخت و سبزه می شود ، میوه ای که از خامی به پختگی حرکت می کند و انسانی که از کودکی به پیری می رسد و آبی که از زمین به ابرها می پیوندد و باران نازل می شود و هزاران پدیده های شگفت انگیز دیگر ، نوعی حرکت دایره ای است؟! نفی جهان و حقیقتی که آن را به پیش می برد برای چیست؟! برای آنکه با آسودگی به عیش و نوش پردازیم و خود را از این دغدغه که جهان بسوی اهدافی متعالی در حرکت است خلاص کنیم! و این مغلطه ها توجیهی برای کارهایی باشد که در ذهن می پروری و بدنبال مشتری هستیم!

همه موجودات از اوست و با دست با کفایت خود آنها را خلق نموده و به فراخور نیازی که داشتند در مسیر هدایت و تحول و بالندگی قرار داده است و انسان یکی از پدیده های برتر این جهان آفرینش است که معلوم است از کجا آمده است و هم معلوم است که به کجا می رود!



یک ساغر می بهاری بهتر از نعمت های بهشتی است!!

در فصل بهار اگر بتی حور سرشت
یک ساغر می دهد مرا بر لب کِشت
هر چند به نزد عامه این باشد زشت
سگ به ز من ار برم دگر نام بهشت

شرح رباعی

وقتی فصل بهار و سرسبزی و خرمی فرا می رسد اگر یک زیبارویی که در حد یک بت زیباست شبیه زن سیاه چشم بهشتی که واقعاً در سرشت و طینت حورالعین است یک ساغر می در کنار کشتزاری به من دهد هر چند در نزد عموم مردم این عمل زشت و ناپسند است ولی در نظر من از بهشت بهتر است و اگر من بهشت را از آن بهتر ندانم سگ از من بهتر است!

نکته های رباعی

- بهترین لذت و بهره وری در فصل بهار این است که حوری سرشتی در لب کشتزار یک جام می دهد!
- این لذت دنیایی از لذت بهشتی که وعده آن داده اند بهتر است.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **زندگی ظاهری یا زندگی معنوی!!!**: خوشی و شاد بودن برای انسان خیلی خوب و دارای آثار مثبت و درخشانی است، ولی آیا شایسته است که انسان یک لحظه خوشی که با شراب و بتی که شاعر آن را با زنان زیبای بهشتی (حور سرشت) مقایسه می کند و بهتر می داند. ونیز در کنار کشتزار و سبزه ها بودن را از بهشت خدا که ابدی است و همه نعمت های برتر و عالی در آن به وفور دیده می شود، بالاتر بداند، چرا؟! ظاهراً شاعر از خوشی زندگی زیاد برخوردار شده و نمی خواهد آن را از دست بدهد و یا اینکه محاسبات سر انگشتی اش بقدری ضعیف است که نتوانسته یک دم و یک لحظه خوشی این دنیا را با خوشی ابدیت که اولی ظاهری و زودگذر است و دومی معنوی و پایدار است مقایسه درستی بعمل آورد

(۲) **جامعه با حقیقت رشد می کند**: واقعاً اگر جامعه ای و مردمی بخواهند همه حقیقت را زیر پا بگذارند و برای معنویت و ارزش های انسانی و فضائل اخلاقی هیچ بهایی در نظر نگیرند و صرفاً خوشی زودگذر را ملاک عمل و ارزش بدانند، به کجا خواهند رفت و سرنوشت آنان چگونه رقم خواهد خورد؟ این سخنان اغراق آمیز که با بدیهی ترین منطق و استدلال برابر نیست و انسان را به تباهی می کشد آیا بهتر نیست جای خود را به فکر و اندیشه و عزم جزم و ایمان درست بدهد و تلاش و فعالیت و نوآوری برای یک زندگی بهتر همه ذهن آدمی را اشغال کند و راه درست زندگی بر اساس حقیقت به سوی رحمت و لطف حق که جهان را با نور و ملکوت خود پر نموده است فهمیده و دانسته شود و مورد اطاعت و پیروی قرار گیرد. آیا اگر در این راه باشیم دیگر به این خوشی های بی اساس تمایلی نشان خواهیم داد؟! هر چقدر جامعه و مردم آن را به عنصر مطلوب حقیقت برسانیم آن را به رشد و ترقی بیشتر متمایل کرده ایم و دوام و بقای آن جامعه را بیشتر تضمین نموده ایم. او هام و خرافات و تصورات و ترسیمات غلط فکری که انسان را به پوچی و هیچی سوق می دهد جامعه و عظمت آن را بتدریج از درون می پوساند و در تاریخ می توان نمونه های زیادی را نشان داد.



خوش باشی که نمی دانی که از کدام منزل آمده ای و به کدام مقصد می روی!!

در یاب که از روح جدا خواهی ماند در پرده اسرار فنا خواهی رفت
می نوش ندانی از کجا آمده ای خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت

شرح رباعی

این زندگی اندک عمر را دریاب و استفاده کن که تن تو پس از جدایی از روح در همین خاک دنیا نابود خواهی شد. و موضوع آدمی در پرده اسرار که از آن اطلاعی چندانی نداریم به فنا خواهد رفت و برای همیشه گم می شود! پس شراب بنوش که نمی دانی از کجا و به چه دلیل به این دنیا آمده ای! و نیز خوش باش که نمی دانی به کجا می روی!

نکته های رباعی

- حقیقتی به نام روح انسان را تشکیل می دهد.
- جدایی روح از بدن پذیرفته شده است.
- اسرار و حکمت هایی وجود دارند که آدمی بر اساس آن شکل گرفته است. ولی انسان هیچگاه به آن اسرار دست نخواهد یافت و سرانجام به فنا و نابودی خواهد رفت.
- چون نمی دانیم که چرا به این دنیا آمده ایم و چرا می رویم پس باید خوش بود!!

نقد و بررسی رباعی

(۱) **انسان روح است نه جسم**: این رباعی با رباعیات ۱۲ و ۳۶ و ۳۸ شبیه است. شاعر جسم و روح را قبول دارد. و ظاهراً بین جسم و روح، جسم را اصل قرار داده است. و اگر چنین اعتقادی باشد و اصل جسم باشد که در همین طبیعت به مواد و عناصر آن بر می گردد. این به معنی فنا و نابودی است. در حالیکه چنین نیست! آنچه را که اصل است و ترکیب آدمی را ارزش و اهمیت می دهد روح است که از عالم ملکوت و به امر خدای متعال در قالب انسانی شکل می گیرد. در حقیقت این روح است که جسم را ترک می کند و خود را به بقا و ابدیت رهسپار می کند. چون از آن جهان است و به آن می پیوندد و جسم که از این جهان است سرانجام با مفارقت روح متعالی از بدن به خاکدان طبیعت بر می گردد چون جسم لباس و قالب و سرپرده روح است و بس.

(۲) **انسان فنا پذیر نیست!!**: خود انسان سرانجام فنا و نابودی نمی رود چون روح فنا پذیر نیست و اصل و مغز آدمی در آن است. انسان در مقابل ذات باری تعالی که حق و حقیقت مطلق است در فنا و نیستی است ولی خود هستی آدمی که روح محور آن است در بقا و همیشگی است و فنا در آن راهی ندارد. ترکیب انسان و ابتدای آفرینش او معلوم است و اگر خواسته باشیم که ریز و دقیق آن را بدانیم باید تحقیق و تفحص علمی نمائیم تا در تحولات زمین انسان را هم بشناسیم. و اما به کجا می رود! آن هم معلوم است که انسان که این جهان در اختیار اوست و برای خود بهره برداری می کند باید روزی حساب و اعمال خود را ارائه دهد و جوابگو باشد. و چون بر مسیر درستی و صراط حق زندگی کرد و از محور عدالت و حق خارج نشد به قدر و ارزش این هوشمندی و ایمان به بهشت الهی و رضوان او جای می گیرد و این رستگاری جاوید را بدست می آورد که عرفای ما بویژه حافظ عزیز این سیر عالی انسانی را در غزلیات خود تصویر نموده اند. چون ما از اوئیم و بسوی او بر می گردیم.



از طبیعت گلی بچین که عاقبت آن گل خاک خواهد شد!!

ساقی! گل و سبزه بس طربناک شده است
دریاب که هفته دگـــــر خاک شده است
می نوش و گلی بچین که تا در نگری
گل خاک شده است و سبزه خاشاک شده است

شرح رباعی

ای ساقی! فصل بهار است و انواع گل های رنگارنگ و سبزه ها انسان را به وجد می آورند و دعوت به خوشدلی شدن می کنند. حال ما را در یاب و خوشحال کن که این سرسبزی و طربناکی تا هفته دیگر نخواهد ماند. حال شرابی بنوش و خوشحال باش. و گلی از این باغ طبیعت بچین که پس از این درنگ و نگاه کوتاه، گل با خاک یکی شده و سبزه ها به خاشاک و زباله تبدیل شده اند و زیبایی و طراوت خود را از دست می دهند.

نکته های رباعی

- طربناکی و سرسبزی طبیعت ما را به خوشحالی و خوش گذرانی دعوت می کند.
- طبیعت همیشه سرسبزی و خرم نیست و بزودی خاک خواهد شد و نابود می گردد.
- از این طبیعت گلی بچین و بهره ای ببر و فایده ای برگیر که طبیعت هر چه زود از جلوی چشمان ما محو خواهد شد.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **مرگ عبرت است نه نابودی !!**: عبرت و بهره وری از بودن بخاطر آنکه روزی آن نخواهد بود توجیهی است برای خوشی زودگذر در نگاه شاعر. خوش بودن و لذت حال را بر تفکر و گرفتن عبرت بطور عمیق ترجیح داده می شود و مرگ هنوز یک موضوع لاینحل است و شاعر را آزار می دهد برای آنکه مانع ادامه شادی و خوشحالی او می شود! پس از زندگی، مرگ در پی است. و این بودن و نبودن روند طبیعی تمام موجودات است. البته مرگ برای انسان که با نبودن او در دنیا مترادف است به معنی نابودی و نیستی نیست!! بلکه مرگ رحلت و کوچ کردنی است از این دنیا به دنیای دیگر که به مراتب گسترده تر و وسیع تر از این دنیاست. این سیر و سلوک انسان است که از عدم آمده است و آنگاه از دالان این دنیا می گذرد و سپس خود را به جهان برتر و ابدی می رساند تا چنانچه اعمال نیکی از خود بجا گذاشته باشد و به عشق او قدم زده باشد در بهشت سعادت جای گیرد.

(۲) **مرگ کجاوه کوچ انسان است**: اگر انسان ها روند تحول از این دنیا را بپذیرند و آن را کجاوه یا قالی سلیمانی بدانند که آنها را به سرزمین باشکوه و بزرگی کوچ می دهد و زندگی خود را در این دنیا برنامه ریزی کنند یأس و ناامیدی در فکر و عمل آنان وارد نمی شود و دیگر لزومی ندارد مرگ را از دریچه نابودی ببینند. اصولاً چرا هر وقت که به فکر مرگ افتادیم باید ناامید بشویم؟! چرا بر کوشش و تلاش خود نیفزائیم و راه خودسازی و سازندگی اجتماعی را در پیش نگیریم و حیاتی که خدای عالم به انسان اهداء نموده است و او را مسئول این راه زندگی دانسته است ابتکار و نوآوری و فعالیت بیشتر از خود نشان ندهیم؟! باید از طبیعت و آنچه که در اختیار انسان است به خوبی استفاده نمود و این یک فرصت طلایی و بی نظیر است که هر گاه بخواهیم این نعمتهای عظمای الهی را با نادانی و خودخواهی های خود گره بزنیم هیچگاه از زندگی و مواهب و خوشی های آن سودی نصیب خود نخواهیم کرد.



عمری تیره و پر از محنت و کاستی دارم!!

عمری است مرا تیره و کاری است نه راست
محنت همه افزوده و راحت کم و کاست
شکر ایزد را که آنچه اسباب بلاست
ما را ز کس دگر نمی باید خواست

شرح رباعی

عمر من تیره و تار است و نقطه روشنی در آن دیده نمی شود و کارهایی هم که انجام می دهم درست از آب در نمی آید و صحیح نیست! رنج و وبال فراوان است و راحتی و آسودگی کم و اندک است! رنج و بلا آنقدر زیاد است که نیازی به رنج دیگری نمی باشد و بلایی از کسی خواسته نمی شود!!

نکته های رباعی

- زندگی پر محنت و بلا و ناراحتی دارم.
- اسباب بلا و ناراحتی بقدری است که دیگر نیازی به بلا و گرفتاری دیگر ندارم.
- راحتی و آسودگی برای من خیلی کم شده است!

نقد و بررسی رباعی

(۱) **آیا خیام از زندگی مأیوس بود؟** اگر این رباعی از خیام ریاضی دان باشد و او دوران زندگی را به تیره و تاری گذرانده باشد می توان این ناامیدی و یأس که در سراسر رباعیات او دیده می شود یک امر عادی باشد. ولی بعید است که خیام دانشمند و دارای نبوغ ریاضی و محقق در علوم نجوم و تدوین کننده تقویم جلالی که لقب امام حجت الحق داشت و نزد قوی ترین و مقتدر ترین پادشاه سلجوقی ملکشاه سلجوقی مورد احترام و عزت و پشتیبانی بود به این مرحله از ضعف و ناامیدی و پوچ انگاری رسیده باشد!! رباعیات موجود در مجموعه رباعیات منسوب به خیام یکدست و یکجور نیست و ظاهراً از چند سلیقه و دیدگاه سروده شده است و حتی مفاهیم آنها با هم متفاوت است و گاهی در آنها رباعیات ضد و نقیض دیده می شود. و این بر عهده محققین و صاحب نظران است که یک تحقیقات مفصل و قاطع و کاملی را پیرامون رباعیات و بویژه زندگی سیاسی و فلسفی خیام انجام دهند تا بطور دقیق معلوم شود که وی دارای چه فراز و نشیب هایی در افکار و اندیشه های خود بوده و چگونه زندگی کرده و از چه اندیشه هایی برای بشر برخوردار بوده است.

(۲) **اهل دانش از زندگی ناامید نیستند:** اهل علم که با تحقیق و مطالعه به راه حل های درستی می رسند و بویژه در علوم فلسفه و ریاضیات می توانند مشکلات بسیاری را چاره جویی نمایند. در حالیکه غالب مردم به سخنان آنها توجه می نمایند بعید است که همه عمر تیره روز بوده و زندگی پر محنت باری را سپری کرده باشند بطوریکه بلاها آنها را محاصره نموده و دیگر منتظر بلای دیگری نباشند! این زندگی و این فکر و اندیشه مربوط به یک محقق و جستجوگر علم ریاضی و فلسفه نیست. وقتی عالمی خود مفهوم زندگی و حرکت شکوه انگیز و بهت آور جهان طبیعت را نشناخته باشد و افکار آن دارای محورهای یأس و ناامیدی فراوانی باشد و برای فرار از این شکنندگی بن بست های فلسفی علی الخصوص در موضوع مرگ که بسیار روی آن حساس است به خوشی موقت در کنار زن و می و سبزه روی آورده است و بجای حل مسائل به پاک کردن صورت مسئله می پردازد و این خوشی را با همه ارزش ها عوض نمی کند و جز خوش گذرانی به معنی و مفهومی دیگری دست نیافته باشد بی شک نمی تواند مقتدا و مربی و راهنمای جوانان و مردمی باشد که به زندگی عادی خود مشغولند و در این رهگذر دچار مشکلات عدیده شده اند که شاید با روی آوردن به این رباعیات به راه حل اصولی و منطقی برسند ولی حاصل این رویکرد جز ناامیدی و یأس چیزی بدست نیاورند!!



وقتی فصل گل فرا رسید ، خوش بگذران!!

فصل گل و طرف جویبار و لب کشت
پیش آر قدح که باده نوشان صبح
با یک دو سه اهل و لعبتی حورسرسشت
آسوده ز مسجد و فارغ ز کینشت

شرح رباعی

وقتی فصل بهار و رویش گل فراهم می شود و جویبار پر آب و کشتزار از گندم با ساقه های ایستاده و طلایی به نمایش در می آیند ، اگر در کنار این چیزهایی که گفته شده است یک دو سه نفری هم که اهلش هستند با یک لعبتی (زیبایی) که به آن اضافه شود در اینجا کاسه شراب را پیش آرید که کسانی که صبح باده می خورند کاری به مسجد و کنشت ندارند و آسوده از این ماجرا هستند!!

نکته های رباعی

- فصل بهار (فصل گل) باید در کنار جویبار و کشتزار خوشگذرانی کرد.
- باده نوشان سحر گاهان (مست کنندگان) با مسجد (عبادتگاه مسلمانان) و معبد (بهویان و مسیحیان) و تعالیم آنان کاری ندارند و احساس نیاز نمی کنند!!

نقد و بررسی رباعی

(۱) **خوشی های ناپایدار!!** : باز هم خوشگذرانی در کنار فصل بهار توصیه می شود. خوش بودن و لذت بردن از لحظاتی که می گذرد و آن را با هیچ چیز برابر ندانستن آئین و مرام شاعر است. و انگار شاعر غیر از خوشگذرانی آنهم از طریق شراب که در کنار سبزه و جویبار یا لب کشت باشد به نکته دیگری دست نیافته است! خوشی و زندگی بر پایه شادی یک اصل اساسی و مهم است ولی خوش گذرانی و گذشتن از اندازه های تعیین شده عقلانی و شرعی کاری ناپسند و نامیمون است . این همه اصرار برای خوشی برای این است که غم و اندوه پایه های زندگی را متلاشی نسازد و انسان را به فنا سوق ندهد و در ضمن تشویق شود که از لحظات عمر به بهترین شکل سود ببرد سخن قابل تأمل و عبرت انگیزی است و چنانچه این غنیمت عمر صرفاً خوشگذرانی لحظه ای باشد که بعد انسان را به آن حالت قبلی بر می گرداند این خوشی ناپایدار تأثیر چندانی در روان و ذهن انسان نمی گذارد و زندگی او را دگرگون و پیرایش نمی کند!

(۲) **خوشی بی قیدی و عدم مسئولیت نیست!** : بی خبری از زندگی ، اظهار جهل نسبت به نظام آفرینش ، ندانستن مبدأ و معاد آدمی، روشن نبودن حقیقت و یقین ، آسودگی از مسجد و کنشت ، رئوس تفکراتی است که می تواند خط سیر انحرافی را نشان انسان دهد و او را به ورطه خطر و زوال برساند . در اکثر رباعیات این تعلیمات مأیوس کننده وجود دارد!! خوشی و شادکامی بخشی از شخصیت و زندگی انسان است و آدمی بدون آن در سیل غم های روزگار گم و نابود می شود ولی همین خوشی ها اگر از اندازه های مسلم عقلانی و عرفی و شرعی خارج شوند نوعی انحراف و افتادن در گناه و خطاست که خسارت آور است. اگر خوشی ما را از مسئولیت هایی که نسبت به خود و دیگران داریم خارج سازد در واقع بی قیدی و بی خیالی نسبت به حوادثی است که اتفاق می افتد و این به معنی آن است که به راه درست و رشد و هدایت انسان ها فکر و اندیشه ای نداریم و در محدوده تنگ و محسور خوشی حبس شده و بتدریج از نقش اصلی خود باز می مانیم.



چهار میخ تن سست و ضعیف است!!

گر شاخ بقا ز بیخ بخت رُست است
در خیمه تن که سایه بانی است ترا

ور بر تن تو عمـر لبـاسی چُست است
هان تکیه مکن که چار میخش سست است

شرح رباعی

اگر در خود احساس بقا و طول عمر کردی و شانس با تو یار بود که عمر و زندگانی مانند لباسی بر تن تو مناسب باشد. بر این تن تکیه نداشته باش چون تن انسان مانند خیمه ای است که تو در سایه ی آن آرمیده ای ولی بدان که چهار میخی که این خیمه را بر پا داشته است هر آن ممکن است که کنده شود و تن تو بر باد رود!!

نکته های رباعی

- اگر عمر طولانی داشتی آگاه باش که تن ضعیف و قابل تکیه کردن نیست.
- تن آدمی مانند خیمه ای است که تو در آن سایه بان آن آرمیده ای.
- چهار میخ خیمه تن سست است و هر آن امکان کنده شده آن وجود دارد.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **خیمه تن سست است!** : به بدن و به طبیعت آن نباید تکیه نمود چون هر آن ممکن است ضعیف تر شود و یا بشکند! در اینجا گر چه سخنی از روح و تعالی آن در میان نیست و در این رباعیات کمتر بوی و نشانی از معنویت یافت می شود ولی بهر حال این رباعی نشانه های عرفانی دارد و به انسان هُشدار می دهد که به بخش مادی بدن که تن باشد تکیه نکند و روی آن زیاد حساب نکند و آن را پروار نسازد. چون هر چقدر بر تن و تقویت آن افزوده شود مجالی برای رشد و تقویت روح که اساس شخصیت و من انسان را تشکیل می ده باقی نمی ماند.

حال اگر مفاهیم این رباعی را با رباعیات دیگر مقایسه شود معلوم می گردد که سبک و سیاق این رباعی با دیگر رباعیات چقدر متفاوت است. اگر آن رباعیات به خوشی و خوشگذرانی در کنار سبزه ها و آب رونده تشویق می کنند که همان تقویت تن و وضعیت ظاهری انسان است این رباعی از تقویت و حمایت از تن ما را باز می دارد.

(۲) **روح باید تقویت شود:** آنچه را که در انسان لازم است که تقویت شود و بر آن تکیه گردد و چهار میخ آن سست نیست روح انسانی است که بیشترین قسمت انسان را تشکیل می دهد. و این نظر عرفا و اهل اخلاق و خودسازی است که برای رشد و پیشرفت باید از تن دور شد و به روح که رهبر و راهنمای آن است روی آورد و انسان قوی، انسانی است که به تعالی روح خود دقت و تلاش داشته باشد و بویژه با برنامه های درست آن را ارزشمند و بر کرامت او که کرامت انسان است بافزاید. گر چه سخنی پیرامون روح و تعالی آن نیامده است ولی فهمیده می شود که چون به تن نباید اعتماد کرد پس باید به روح و تقویت آن کوشید. حال این سؤال مطرح است که آیا بی خبری و خوشگذرانی در کنار گل و سبزه و بهار زیبا و فارغ از همه اصول بوده، چقدر در مسیر این مطلب خواهد بود؟!

همانطور که جسم با مادیات و غذا و خوراک مناسب تقویت می شود جان آدمی با غذای معنوی تقویت می شود و روح که پایدار است و فنا و نابودی در آن راه ندارد و مربوط به عالم بقا و ملکوت است اگر با برنامه ریزی درست قوی شود بیشتر از آثار آن بهره مند خواهد شد و بر عکس اگر جسم قوی شود و هر روز سست و زمخت تر گردد عاقبت آنچه را که پرورده ایم به عناصر خاک بر می گردد و بس



خوشی این دنیا نقد است و نعمت های بهشت نسیه است!!

گویند کسان بهشت با حور خوش است
این نقد بگير و دست از آن نسیه بدار

من می گویم که آب انگور خوش است
کاواز دُهل شنیدن از دور خوش است

شرح رباعی

بعضی از افراد می گویند که بهشت با وجود نعمت ها و حورالعین خوش و نیکوست. ولی من (شاعر) می گویم که چنین نیست بلکه آب انگور (شراب) از آن خوش تر است. چون آب انگور نقد است و بهشت نسیه است و هنوز نیامده است! بهر حال بهشت مانند صدای طبلی است که از دور به گوش می رسد!!

نکته های رباعی

- به نظر من (شاعر) آب انگور و خوشی از آن از بهشت بهتر است.
- خوشی های این عالم نقد است و خوشی های بهشت نسیه است.
- خوشی های این جهان بر خوشی های بهشت ترجیح دارد.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **کدام بهشت خوش است!!!** در این رباعی مقایسه ای است بین خوشی این دنیا با خوشی های بهشت ، شاعر خوشی های این دنیا بویژه اگر با آب انگور باشد بر بهشت و نعمت هایش ترجیح می دهد! واقعاً چنین است؟! و آیا هر چیز نقدی بهتر از نسیه آن است؟! چطور لذت و خوشی چند لحظه ای بهتر و عالی تر از بهشت جاودان الهی است که مردان و زنان خالص و پاک خود را در آن جای می دهد و متنعم می سازد. این صحبت ها و اغراق ها بیشتر مربوط به محافل خصوصی است که تنی چند دورهم جمع می شوند و با خوردن الکل خود را مشغول و بی خبر نگه می دارند و سخنانی می گویند که ریشه منطقی ندارد و از اساس تملق یا اغراق و خارج از سلوک و عقل و شریعت و ایمان درست بشری است!!

(۲) **جهان بینی مادی ، بهشتی نمی شناسد!!** اگر قرار باشد که شراب نوشیدن نقد باشد و بهشت خدا نسیه و قالایی باشد و این طرز فکر و سلیقه در میان جامعه رسوخ کند ، فاتحه!! دیگر نمی توان به انسان و سرنوشت آن امید بست. و این همان سرنوشتی است که جهان خواران بین المللی برای سیطره بر این ملت و بویژه برای جوانان و زنان و مردان آن رقم زده اند!! نعمت های دنیایی که با تلاش انسان حاصل می شود بسیار در مقابل بهشت خدا نا چیز و بی مقدار است. دنیار بی ثبات و ناپایدار و دار فناست در حالیکه آخرت دار بقاست و بهشت حق ، وسیع ، با ارزش ، ابدی و پایدار و ماندنی تر است و قابل مقایسه با این دنیا نیست. کسانی که دنیا و مافیها را برتر و عالی تر از آخرت می دانند دارای جهان بینی مادی هستند که از آخرت بی خبرند و ایمان و اعتقادی نسبت به آن ندارند!! و اینگونه استدلال ها و گرایشات مربوط به آنهاست که از نگاه شریعت محمدی و آیات قرآنی بی اعتبار و بی ارزش است!!



عاشق و می خواره دوزخی نیست!!

گویند مرا که دوزخی باشد مست قولی است خلاف ، دل در آن نتوان بست
گر عاشق و میخواره به دوزخ باشد فردا بینی بهشت همچون کف دست

شرح رباعی

به من می گویند کسی که مست است جایگاه او دوزخ است . این سخن بر خلاف دل انسان است و حقیقت ندارد و نمی توان آنرا قبول نمود . اصولاً اگر قرار باشد که عاشق و میخواره وارد دوزخ شود در آخرت کسی وارد بهشت نمی شود و بهشت از عاشقان خالی خواهد شد!

نکته های رباعی

- کسی که مست و شرابخوار است اهل دوزخ نیست!
- عاشق و میخواره وارد دوزخ نمی شود.
- فقط عاشقان وارد بهشت می شوند.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **عاشق خدایی ، بهشتی است:** اگر خاصیت این می(شراب) معنوی و عرفانی باشد که بارها گفته شده است و در نقد و شرح آن آمده است ، این سخن درست است. و خللی در آن دیده نمی شود. چون عاشقان راه حق می روند تا به وصال حق برسند و سرنجام در بهشت او متنعم هستند و ملالی در کار و خللی در آینده آنان پیش نمی آید. در این رباعی اعتقاد به بهشت وجود دارد و میخواره با عاشق مترادف دانسته شده است و معلوم است که این شراب معنوی و باعث رشد انسانی است پس چنین شخصی به دوزخ نمی رود و چون عاشق حق است راهی بهشت می شود.

(۲) **قضاوت دل درست است:** حقیقت دل و درون موضوعی است که قضاوت درون آن می تواند راهگشا باشد و در این چند عبارت چند موضوع قابل شناخت و مورد احترام است :

- (۱) مست و عاشق حق که اهل دوزخ نخواهد بود.
- (۲) حقیقتی به نام دل در انسان وجود دارد که حقایق توسط آن شناخته می گردد.
- (۳) می و شراب معنوی ویژه عاشقان است که راه حق را شناخته اند و اهل بهشت هستند.
- (۴) نجات یافتگان فقط عاشقان خدایی هستند.

عشق و عاشقی بر اساس معیارهای دل قابل توجیه است. بی شک عاشقان پیش قراولان مبارزه با نفس و دشمنان بشریت هستند. و عشق اکسیری است که آنان را پاک می سازد و این افراد در ملاقات با خدای خود بر اساس فرمان ارجعی سرفراز و با کرامت خواهند بود و در این حالت جایگاه آنان بهشت و نعمت های الهی خواهد بود. با این توضیح خواهیم فهمید که افراد آلوده به خطا و گناه و انحراف از این دایره خارج



نمی دانم آنکه ترکیب مرا سرشت ، دوزخی کرد یا بهشتی!!

من هیچ ندانم که مرا آنکه سرشت
از اهل بهشت کرد یا دوزخ زشت
جامی و بتی و بریطی بر لب کشت
این هر سه مرا نقد و ترا نسیه بهشت

شرح رباعی

من هیچ اطلاعی ندارم آن کسی که مرا آفریده و در این ترکیب سرشته است از اهل بهشت قرار داده و یا از اهل دوزخ که مکان زشت و پلیدی است؟! برای من اگر جامی از شراب ، سازی به خوبی بریط (عود ، شبیه تار) و بتی زیباروی در کنار کشتزار که مایه خوشی و خوشحالی است و نقد است بهتر از نعمتهای بهشتی است که فعلاً نیست و بعداً خواهد بود!!

نکته های رباعی

- اهل بهشتم یا اهل دوزخ ، نمی دانم؟!
- خوشی در کنار کشتزار و شراب و موسیقی و معشوقی (بت زیبا) ، بهتر از هر چیزی است!
- خوشی نقد که در این دنیا انجام می شود بهتر از خوشی بعدی که در آخرت داده می شود که نسیه است!!

نقد و بررسی رباعی

(۱) **انسان در شایسته ترین ترکیب و هویت آفریده شده است** : شاعر بر اساس بیت دوم اعتقادی به بهشت ندارد و خوشی و زندگی لذت بار را بر آن برتری قائل است! در بیت اول بطور طعنه و انتقاد موضوع بهشتی یا جهنمی بودن را به شکل سؤال مطرح می سازد! خداوند انسان را آفرید و او را که آخرین موجود این کره خاکی بود از همه کامل تر و با کرامت آفرید و او را خلیفه و جانشین و عنصری که بتواند در پدیده های عالم نفوذ کند و آن را بکار گیرد قرار داد و اینگونه بود که نعمت های زمین را در اختیار او گذاشت. و او با ایمان و قدرت ابتکار و تلاش که در اختیار و انتخاب نهفته بود در جهان تصرف نمود و اعمال و افکاری را آشکار ساخت و در نظام خلقت بهشت و جهنم مربوط به عمل و کارکرد انسان است و آنچه را که انسان بدست می آورد مربوط به لیاقت و شایستگی اوست و اگر به بهشت یا جهنم می رود بخاطر انجام اعمال اوست نه چیز دیگر.

(۲) **راه هدایت و ضلالت در جلوی انسان باز است** : راه هدایت و ضلالت در جلوی دیدگان انسان باز است بر اساس عقل و تجربه و دانش و دانایی به هر کدام از دو راه که برود بهمان مسیر و سرنوشت انسان به بهشت یا دوزخ منتهی می شود؟! خداوند رحمن و رحیم است و با بنده ای دشمنی ندارد بلکه دوست اوست و از روح خود در او دمیده است و او را جاودانه نموده است و خواهان سعادت اوست . بی شک اگر کسی همه حقایق را زیر پا بگذارد و به ارزش ها پایبند نباشد به گمراهی رفته و در نهایت کار و آینده اش دردناک و به جهنم می رسد و اگر بر عدالت و انصاف و حق زندگی کرد و آزار و استبدادی نسبت به دیگران نداشت و راه حق را طی نمود بهشت نصیبش خواهد شد . پس این انسان است که تعیین کننده سرنوشت و آینده خود است! بهانه جویی نمودن و اشکالاتی که در فکر و اعتقاد و کارمان است به دهر ، چرخ فلک و عوامل بیرونی که زائیده تخیل ماست نسبت بدهیم مشکلی را حل نخواهد نمود و به آن چیزی که عمل می کنیم تحت الشعاع قرار نخواهد داد و ما را تبرئه نخواهد کرد!!



خوش باش که روزی می رسد که تو نیستی ولی مهتاب می درخشد!!

مهتاب به نور دامن شب بشکافت
می نوش دمی بهتر از این نتوان یافت
خوش باش و میندیش که مهتاب بسی
اندر سر خاک یک به یک خواهد تافت

شرح رباعی

قمر(ماه) با نور خود سیاهی شب را بشکافت و همه جا را روشن نموده است. باید شراب نوشید که لحظه ای بهتر از این پیش نمی آید. خوش باش و به چیزی فکر نکن که این مهتاب حتی بعد از مرگ ما هم خواهد تابید!!

نکته های رباعی

- خوردن می در شب مهتابی را از دست ندهید!
- خوشی را از دست ندهید که مهتاب (نور ماه) همچنان خواهد بود و خواهد تابید حتی بعد از مرگ ما.

نقد و بررسی رباعی

(۱) طرح خوشی در کنار بیان مشکلات فلسفی !! : خوشی با خوردن می در یک شب مهتابی؟! تأکیدی است که شاعر طرفدار آن است. شب نشینی شاعر در زیر مهتاب ظاهراً یک نوع عادت است و معلوم نیست این خوشی از درد و رنج روزانه است و درگیری هایی است که شاعر دارد و یا نوعی روال زندگی شاعر در هنگام شب است که تکرار می شود! در همه این نکته سنجی های شاعر نوعی مرگ و نبودن یک معضل و دشواری فکری است و شاید بر اینکه تا زمانی که زنده ایم باید خوش باشیم و جز خوشی و اصرار آن چیزی بچشم نمی خورد! و بطور پیوسته بطور مستقیم و غیر مستقیم در اکثر رباعیات این نکته تکرار می گردد و همیشه مرگ و جهان محل زندگی انسان در یک طرف است و طرف دیگر خواسته های شاعر است که خوش بودن و شاد زیستن با سلیقه هایی که بیان می کند در رأس آن است. خوشی در کنار یک مشکل فلسفی؟ گره آن مشکل گشوده نشده است و آزار دهنده است؟ چون می میریم و مهتاب بر خاکستر مرده ما خواهد تابید پس در این شب مهتابی باید خوش بود! آیا توصیه های شاعر مشکل را حل خواهد نمود؟ آیا راه دیگری حداقل نباید به آن اضافه کرد؟

(۲) آیا گرایش به خوشی های ناپایدار تنها راه حل است !!! این همه فلسفه بافی و نفی و انکار بهشت یا دوزخ و جهان غیب است که تنها از طریق دروازه های وحی الهی که بر پیامبران خدا باز شده است و قابل دسترسی است ما را به کجا خواهد رساند؟ ظاهراً همان خوشی که ملاک تفکر و نتیجه آن قرار گرفته است چندان با ارزش و پایدار نیست. و اینطور به نظر می رسد که به ناکجا آباد در حرکتیم و سرنوشت مختوم ما پوچی و بیهودگی است؟! در این راه حل خوشی ما به کدام هدف متعالی خواهیم رسید؟! وقتی پایان این راه حل فلسفی پوچ گرایی نامعلوم است پس این خوشی دارای چه مفهوم و معنی است؟! و این همه اصرار برای چیست؟! مگر قرار نیست که شعر متعهد باشد و راه درست را به بشر نشان دهد تا چراغی برای آینده او باشد؟! آیا این افکار و روش ها و فلسفی بافی های حساب نشده زیان آور نیست و جامعه و مردم را به جدایی از حقیقت و تفرقه سوق نمی دهد؟!!



دهر (گردش روزگار) با شاد زیستن انسان مخالف است!!

می خوردن و شاد بودن آئین من است فارغ بودن ز کفر و دین ، دین من است
گفتم به عروس دهر کابین تو چیست؟ گفتا دل خرم تو کابین من است

شرح رباعی

شراب نوشیدن و خوشحالی نمودن روش و آئین من است. دور بودن و کاری به کفر (انکار دین) و دین نداشتن روش زندگی و فکری من است. من به عروس دهر (روزگار) گفتم که اگر با هم عهد و پیمان زوجیت ببندیم چه کابینی (مهریه ای) می خواهی؟! گفت دل خرم و شاد تو کابین من خواهد بود. (تا زمانی که با من هستی شاد نخواهی بود)

نکته های رباعی

- شراب و شادی روش فکری و زندگی من است!
- من کاری با دین و یا انکار دین ندارم!
- دهر (روزگار) با شاد بودن انسان مخالف است!

نقد و بررسی رباعی

۱) آیا دهر (روزگار) دشمن انسان است!!! چرا دهر دشمن انسان است؟ و با او نبرد دارد تا او را بر زمین بزند؟ منظور از دهر شب و روز و تحولات زمان است که ما انسانها بخشی از آن و یکی از فرآورده های آن هستیم و تحول انسان تحت تأثیر تحولات دهر است. و اگر انسان هستیم و دارای توانمندی و اختیار و انتخاب و سایر اقتدار معنوی و مادی داریم در همین دهر به هم آمده و شکل یافته و تدارک دیده شده است. لزومی ندارد که دهر بر علیه انسان باشد! هر موجودی سیری طبیعی دارد که تولید می شود و زندگی و حیات دارد و سپس رو به زوال می رود و جای خود را به موجود دیگری می دهد و در این میان این تحولات برای انسان ظاهری است ولی حقیقت دیگری هم مطرح است و آن روح و روان آدمی است که خواص ماده را ندارد و به سیر خود حتی پس از مرگ هم ادامه می دهد. دهر و روزگار که مربوط به حرکت سیارات و ستارگان شکل می گیرد روزی رو به افول می رود و جهان در حال پیر شدن است و زمان هم همراه آن پیر و فرتوت و شکسته خواهد شد. دهر هیچ دشمنی با انسان ندارد و این دشمنی فرضی ناروا و ناامید کننده است. انسان توانمند به امید دل بسته است و به راه تعالی خود ادامه می دهد و فرضیات ناامید کننده بر عزم او تأثیری ندارد. مردان بزرگ چنین هستند که مسیر تاریخ انسان ها را در مسیر درست قرار می دهند.

۲) دهر پشتیبان انسان است : از نگاه و دیدگاه مثبت اگر دیده شود به این نتیجه می رسیم که اگر حرکت فلان ستاره از مسیر خود خارج شود و نور از خورشید به زمین ما نرسید و ماه بدور زمین نچرخد چه اتفاقی می افتد؟! آیا زندگی غیر ممکن نخواهد شد؟ حال این سؤال مطرح است که آیا این اتفاقات که به زندگی ما کمک می کنند تا اکنون از انجام وظیفه کوتاهی کرده و باز ایستاده اند؟! آیات تمام تلاش های این پدیده های عالم خلقت بر این نیست که تو نانی به کف آوری و به غفلت نخوری؟! مگر ما جزئی از این آیند و روند و شب و روز نیستیم و در آن قرار نداریم و از آن بهره مند نمی شویم پس چرا آن را متهم می کنیم و نسبت های ناروا می دهیم و عملکرد غلط و ناشایست خود را توجیه می نمائیم؟! مگر ما در شب استراحت نمی کنیم و در روز به کار و تلاش نمی پردازیم و بهار و زیبایی ها را در نور خیره کننده آن نمی بینیم و در ختان پر برگ و بار را در درخشندگی «به نظاره نمی نشینیم و همه حیات و حرکت خود را از خورشید آن نداریم که اگر نبود حیات و انسان هم نبود؟



جام بلورینی که خون دل در آن پنهان است!!

می لعل مذاب است و صراحی کان است جسم است پیاله و شرابش جان است
آن جام بلورین که ز می خندان است اشکی است که خون دل درو پنهان است

شرح رباعی

شراب همان سنگ لعل است و آن صراحی (تنگ شیشه ای) که شراب در آن می ریزند معدن (کان) آن لعل است. در مقایسه با انسان پیاله همان جسم است و شراب جان آدمی است. آن جام شیشه ای و بلورین که در آن شراب می ریزند مانند اشک انسانی است که خون و درد و رنج در آن پنهان است و دیده نمی شود.

نکته های رباعی

- شراب در تنگ شبیه سنگ لعل (سرخ فام) در معدن است. و اگر جسم پیاله باشد روح همان شراب است.
- جامی که انسان می نوشد همان اشکی است که در آن غم و اندوه و خون دل انسان پنهان شده است.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **روح، شرابی است که در جام تن ریخته شده است!!**: این رباعی شراب با خون دل انسان ارتباط پیدا می کند و گویا انسان با خوردن آن غم و اندوه پنهان را از خود دور می کند و شاعر با این روش از غم زمانه می گریزد! تعبیر دیگری که وجود دارد شراب به جان انسان تشبیه شده است و این تعبیر بدیع و جالبی است و توجه به این موضوع که جان و روح که جنبه علوی و معنوی دارد و از آسمان بالاست و در این کالبد خاکی چون شرابی ریخته شده است، در واقع او را مست حق می گرداند و سرانجام به آسمان معنویت اوج می دهد و این تعبیر با ارزشی است که با سایر تعابیر رباعیات دیگر متفاوت است.

(۲) **شعر متعهد، هادی انسان است**: بهر حال آنچه که از یک شعر متعهد و مسئول انتظار است این است که انسان در جامعه اگر به مشکلاتی برخورد می نماید با راهنمایی های یک انسان دانا و آگاه مسیر درست زندگی و خروج از آن مشکلات جانکاه را بیابد و بر آن فائق آید در غیر اینصورت شعر و شاعری هیچگونه تأثیر مثبتی نخواهد داشت بویژه در عصری که زندگی می کنیم و مشکلات فراوان آن بقدری مردم جوامع را کلافه نموده است که راه خلاص از آن علیرغم علم و تکنولوژی و رفاه بسیار و امکانات زیاد و در دسترس، غیر ممکن می نماید!! دانایان روزگار این کلاف سر در گم مکتب ها دروغین را که برای سلطه بر بشریت را دریافته اند با تعمق در حوادث و حقایقی که بدان رسیده اند با سروده های متعهدانه خود راه درستی که گاهی نجات انسان در آن دیده می شود آدمی را به خیر و صلاح راهنمایی می کنند و این ارزش شعر متعهد و مسئول است که از مرزهای بگذرد و راهی بسوی درون و تأثیر در انسان پیدا کند تا جوامع به حقیقت گرایش یابند نه تبلیغات ناروای امپریالیسم خبری که یا دروغ محض است و یا ترفندی برای چپاول مغزهای جوانان و نیروهای فعال مردمی!!



زندگی یعنی خوش باش دمی !!

می نوش که عمر جاودانی این است
خود حاصلت از دور جوانی این است
هنگام گل و باده و یاران سرمست
خوش باش دمی که زندگانی این است

شرح رباعی

شراب بنوشید که با نوشیدن شراب عمر جاودانی پیدا می کنید! توجه داشته باش که محصول و نتیجه جوانی همین نوشیدن و خوش بودن است. علی الخصوص در زمانی که گل های رنگارنگ در انواع مختلف خود در آمده اند و باده در دست است و یاران و دوستان همه مست شده اند، و باید بدانی که زندگانی یعنی خوش بودن!

نکته های رباعی

- عمر جاودانی در نوشیدن شراب است!
- حاصل دوران جوانی در این است که شراب بنوشی!
- زندگانی یعنی اینکه انسان خوش باشد و حتی اگر شده زمانش اندک باشد.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **آیا زندگی یعنی خوشگذرانی؟** زندگی یعنی خوشی و عمر جاودان و حاصل دوران جوانی همین چند لحظه خوشی است. این نگاه شاعر است نسبت به زندگانی. اگر خوشی حذف شود زندگی هم حذف می گردد. پس خوشی و زندگی لازم و ملزوم هم هستند و این محور تفکرات شاعر است و در اکثر رباعیات که چکیده تفکر و اندیشه شاعر است این موضوع به شکل های مختلف آمده است! تاجیزی را نسازیم چگونه از آن استفاده خواهیم کرد؟! اگر با کار و تلاش جامعه و کشوری را بنا ننهیم و دشمن و اهریمن را از سرزمینمان بیرون نکنیم و چهارچوب عدالت و قوانین درست را در آن استقرار نبخشیم و کل مردم در امنیت و آسودگی نباشند خوشی و خوشگذرانی از چه پایه و ارزشی برخوردار خواهد بود؟! و اگر ما نتوانیم زمینه عینی آن خوشی را فراهم نمائیم و خوشی را برای همه نخواهیم آن خوشی که ما بسراغ آن می رویم در حقیقت راهیابی زندگی چقدر مؤثر است؟!

(۲) **خوشی برای همه انسان ها مطلوب است:** خوشی بر اساس عرفی که دارد مورد پذیرش و دارای آثار مثبت و صحیحی روی انسان خواهد بود. مگر پادشاهان و شهریان از دسترنج چه کسانی زندگی می کنند و کاخ ها را ساخته اند و عیش و خوشی آنها ناشی از زحمات افراد پائین دست جامعه نیست؟! که به شکل برده و کارگر و زحمتکش در طول تاریخ اسیر دست این مظاهر قدرت و اقتدار بوده اند؟! حال اگر پادشاهی بمیرد و یا زیارویی که در گوشه قصر در کنار اقتدار شاهنشاهی عامل لذت و خوشی است مثل سایر انسان ها در ظاهر به خاک ملحق شود چرا مایه تأسف است ولی کسانی که کاخ آنان را بنا کرده اند حتی بطور ناچیزدر جایی ترسیم نمی شود و ارزش کار آنان و خوشی آنان بیان نشده است؟

(۳) **عظمت زندگی در چیست؟** عظمت زندگی به عظمت نظام خلقت است. کسی که مقصود از این نظام را در نیافته است زندگی برای او هیچ است و جز لذت و خوشی چیزی از آن در نمی یابد در حالیکه زندگی کار و تلاش و ابتکار و نوآوری و سراسر هنرمندی و ارتباط نزدیک با خالق مهربان جهان است که این کاخ بلند هستی را با همه نعمت هایش را بی دریغ در اختیار آدمی گذاشته است و به او کرامت بخشیده است و راه تعالی را توسط عقل و پیامبران را در معرض پذیرش او قرار داده است. آیا اینگونه نیست؟



قضا و قدر، انسان و چرخ فلک را بیچاره نموده است!!

نیکی و بدی که در نهاد بشر است شادی و غمی که در قضا و قدر است
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است

شرح رباعی

کار نیک یا کار بدی که از انسان سر می زند در نهاد و درون او نهفته است و همچنین آنچه را که باعث شادی و غم انسان میشود و این بیچارگی و نقص را به چرخ حواله ندهید و از نظر عقلانی و خرد اگر بررسی نمائید جهان گردنده دچار همین مائل است و هزار بار از تو بیچاره تر است.

نکته های رباعی

- نیکی و بدی در نهاد بشر است.
- شادی و غم انسان از قضا و قدر است.
- چرخ فلک در برابر قضا و قدر بیچاره و ناتوان است.

نقد و بررسی رباعی

(۱) قضا و قدر اداره کننده عالم است: نیکی و بدی در نهاد بشر نیست بلکه در عمل انسان خود را نشان می دهد. و انسان در فطرت سالم و پاک آفریده شده است. در غیر اینصورت آفریده نمی شد چون خدای بزرگ کار عبث نمی کند! و چون انسان تربیت می بیند و تأثیر می پذیرد و در معرض آموزش و پرورش قرار می گیرد بر اساس شخصیت خود راهی را بر می گزیند که در آن نیک و بد خود را آشکار می سازد! قضا و قدر فرمان و مشیت الهی است و بر کل نظام ساری و جاری است و نظام آفرینش بر اساس آن شکل می گیرد و استواری می یابد و به اهداف خود می رسد و اگر این قضا و قدر نباشد حرکتی نخواهد بود و اهدافی در خلقت دنبال نخواهد شد. همین قضا و قدر است که انسان را ساخته و برنامه ریزی کرده و کرامت و عزت بخشیده است. و این غم و شادی برای متعادل نمودن انسان در عمل و رفتار او پیدا می شود. بهر حال انسان بعنوان یک موجود صاحب اختیار باید از این تناقض با اختیار و آزادی عبور کند و خود را به اهداف بلند آفرینش که رسیدن به رشد و کمال اوست برسد

(۲) عالم در خدمت انسان است!!: اگر قرار است که فلاکت و غم و مشکلاتی که برای انسان است به چرخ فلک نسبت ندهیم پس رباعیات ۱۰، ۱۳، ۱۸، ۲۱، ۴۷ چرا چنین نسبتهایی را داده است؟! آیا در مضامین با آنها در تناقض نیست؟
رباعی ۱۰: زمانه دشمنی قدار است.

رباعی ۱۳: تمام خرابی های انسان از چرخ فلک است.

رباعی ۱۸: این کهنه رباط (عالم) است که مردان بزرگی چون جمشید و بهرام را بر زمین زده است.

رباعی ۲۱: گردنه فلک چشمان آدمیان زیباروی را درآورده و در خود پنهان دارد.

رباعی ۴۷: این دهر (روزگار) است که دل خرم آدمی کابین اوست.

چرخ فلک، گردنده فلک، زمانه، کهنه رباط، دهر و با هر عبارتی که عالم را بنامیم این انسان جزئی از آن است. و این عالم با تمام وجود در خدمت انسان و زندگی شرافتمندانه اوست. نور خورشید، هوای پاک، آب زلال، باد، طبیعت و فرآورده های بسیار آن، سرسبزی و خرمی بهار و شکوفه ها، خاک حاصلخیز، درختان و گیاهان، گندم و میوه ها و هزاران محصولات مختلف و متنوع با رنگ ها و شکل ها و طعم های مختلف در اختیار انسان است. این نعمتها را خدای مهربان که دوست انسان است برای کرامت آدمی ساخته و در خدمت به او قرار داده است. آیا انصاف است که نقطه ضعف های آدمی و ناروایی هایی که در فکر و اعتقاد و کار او گاهی اتفاق می افتد و او را از جاده مستقیم حق و حقیقت خارج می سازد به عالم گردنده نسبت دهیم و زمانه و دهر را متهم اصلی بدانیم و خود را تبرئه کنیم و در صدد رفع مشکلات نباشیم!!



هر لاله ای که در زمینی روئیده است از خون شهریاری و یا از چهره نگاری است!!

در هر دشتی که لاله زاری بوده است از سرخی خون شهریاری بوده است
هر شاخ بنفشه کز زمین می روید خالی است که بر رخ نگاری بوده است

شرح رباعی

در هر صحرا و دشت خرمی که لاله های خوروی قرمز روئیده اند و دشتستان به رنگ سرخ را به نمایش گزارده اند و سرخی خون شهریان و پادشاهانی است که قبلاً با اقتدار حکومت می کردند. هر شاخه گل بنفشه که از زمین می روید خالی است که پیش از این در چهره زیبای نگاری نقش داشته است و باعث زیبایی آن می شده است!!

نکته های رباعی

- روئیدن گل لاله ما را به یاد سرخی خون شهریاران می اندازد.
- گل های بنفشه روئیده در هر دشت قبلاً خالی نگاری بوده اند.
- طبیعت از کشتن انسانهای زیبا، زیبایی و خرمی خود را به نمایش می گزارد.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **چرا فقط پادشاهان و زیبارویان !!!** دو چیز از ذهن و قلب شاعر دور نمی شود. و در مضامین رباعیات به فراوانی دیده می شود یکی شهریاران و پادشاهان که مظهر قدرت و اقتدار بودند و حالا حیات ندارند. دیگری زیبارویان که در خاک خفته اند! ظاهراً شاعر با این دو قشر حشر و نشر داشته است و این دو گروه مورد احترام او بوده اند و در محفل خصوصی او حضور داشته اند و لذا از دست دادن آنها برای او ناگوار است و به خوشی او لطمه جبران نپذیری وارد نموده است. در اکثر رباعیات پادشاهان و زیبارویان با دیده تحسین و لیاقت ستوده می شوند و مورد احترام می باشند و نبودن آنها مایه تأسف تلقی می شوند! معلوم نیست چرا غیر از شهریاران و زیبارویان نامی برده نمی شود و اعتنایی به سایر اقشار و اصناف بشری که شاید هنرمندان و مردان پاک پیش قراولان آنها هستند تصویر درستی ارائه نمی شود و در یک دایره بسته این حرکات تکرار و ادامه می یابد! گویا انسان ها فقط همین دو گروه هستند و از دیده و قلب شاعر خارج نمی شوند یا قدرت و اقتدار و یا زیبایی و رخ یار.

(۲) **راه عاشقان کدام است ؟** : سرخی لاله در عرفان اسلامی و در غزلیات شمس الدین محمد حافظ شیرازی خون عاشقان به حق است که راه خودسازی و رسیدن به حق را با تمام خطراتش تحمل و طی می نمایند و خود را به وصال حق می رسانند. و این بزرگترین هنر آنان است که دلی پر خون دارند و قلبی مهربان و آماده پذیرش حق که آینه درون خود را پاک و جلی ساخته اند تا نور و هدایت الهی در آن بتابد. ولی شاعر رباعیات بجای تعلیمات زیرکانه حافظ که به خودسازی برای وصال حق علاقمند بوده و ارزش می دهد با دیدن گل لاله به یاد خون شهریاران می افتد که شاید از طریق نیرنگ و اقتدار و خونریزی در رأس قدرت قرار گرفته اند! آنانکه کاخ ستم را بر دوش های ضعیفان جامعه در تاریخ ساخته اند و یک آه و آخ دردمندانه آنان هم در صفحات تاریخ ضبط نشده است باید اشک تمساح بریزیم و اظهار ناراحتی کنیم؟!



هشدار که این ذره های خاک پراکنده از وجود پادشاهان و نازنینان است!!

هر ذره که در خاک زمینی بوده است پیش از من و تو تاج و نگینی بوده است
گردد از رخ نازنین به آزرَم نشان کان هم رخ خوب نازنینی بوده است

شرح (رباعی)

در هر ذره ای که در این خاک می بینی قبل از من و تو مربوط به افرادی بوده اند که تاج مرصع و دارای نگین های گرانقیمتی بوده اند (پادشاهان و قدرتمندان). اگر گرد و خاکی که بر صورت نازنین شما نشسته است با شرم و آزرَم پاک کنید که این گرد و غبار قبلاً از رخ خوب و نازنینی بوده است.

نکته های (رباعی)

- همه ذرات این خاک از پادشاهان و قدرتمندان است.
- گرد و غباری که روی شما نشسته است از رخ افراد زیبا و نازنین بوده است

نقد و بررسی (رباعی)

(۱) **مرگ پایان زندگی نیست!!** در این رباعی که شبیه رباعی ۳۱ و ۵۱ است. نگرانی از مردن مردان قدرتمندی که دارای تاج و تخت هستند و یا از رخ خوب برخوردارند و از نازنینان محسوب می شوند وجود دارد. یک اشکال اساسی در جهان بینی شاعر دیده می شود و آن این است که وی زندگی انسان را با مردن پایان یافته می داند و چون خاکی را می بیند و یا چشمش به سبزه می افتد که از همین خاک روئیده است به یاد عزیزانی می افتد که شاید با هم بوده اند و شاعر خاطرات خوبی از آنان دارد هر چند که پادشاهان تاریخ ایران باستان را نام می برد ولی بیشتر تکیه و مقصود او پادشاهی است که با هم ارتباط صمیمانه و خوبی داشته اند ولی در حال حاضر آن پادشاه در میان نیست ولی یاد او در ذهن شاعر زنده است.

(۲) **با زندگی خوب، مرگ هم قابل هضم است!** نگرانی بطور کلی شاعر را آزار می دهد هر چند که مردن اسراری است که کسی از کم و کیف آن (غیر از ارتباط از طریق وحی الهی) مطلع نیست! ولی این نگرانی از مرگ در حالیکه شاعر اصرار دارد که به فکر فردا نباشید عجیب به نظر می رسد! اگر حیات را که مدت آن کوتاه است گرامی بداریم و با حفظ ارزش ها و فضائل آن، زندگی روشن و با عظمتی را پایه ریزی و بنا نهیم بی شک این همه ایراد و انتقاد به زمین و زمان و گردنده فلک نخواهیم داشت و غیر از خود کسی دیگر را متهم نخواهیم کرد و اگر چنین کنیم راه درست و تعالی و رشد را بهتر خواهیم یافت. و گر نه بهانه گیری و سوء استفاده از این عمری که بایستی انسان در آن به نقش واقعی خود پی ببرد کار منطقی و متکی به استدلال نخواهد بود. درک درست از زندگی باعث تعالی و رشد است و بر عکس خوب نفهمیدن و درست اندیشه نکردن زندگی باعث سقوط معنوی است.



همه سبزه ها از خاک وجود انسان های زیبا رُسته است!

هر سبزه که بر کنار جویی رُسته است گویی ز لب فرشته خوبی رُسته است
 پا بر سر سبزه تا به خـواری نـهی کان سبزه ز خاک لاله رویی رُسته است

شرح رباعی

هر سبزه ای که می بینی در کنار جویی رشد نموده و دیده می شود گویی این سبزه از لب یک انسان فرشته خوبی شکل گرفته است. توجه داشته باش که پای خود را از روی خواری بر روی این سبزه ها نگذاری! چون آن سبزه زار از خاک افرادی که چهره لاله گون و سرخ داشته اند بوجود آمده است!

نکته های رباعی

- سبزه ها از گل وجود انسان ها ساخته شده اند.
- پای خود را روی سبزه ها نپذارید چون این سبزه ها از اعضاء وجود انسان ساخته شده است.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **آیا تنها مرگ زیبارویان مایه تأسف است؟!؟** در این رباعی شبیه رباعیات ۱۳ و ۲۱ است . در این رباعی پند و عبرتی

است برای انسان که توجه ای به سبزه ها و چیزهایی که ساخته شده است داشته باشد چون از گل وجود انسانهایی که قبل از ما بوده اند تشکیل یافته است . افرادی که فرشته خو بوده اند و یا افراد زیبایی که چهره آنها مانند لاله سرخ رو هستند. شاعر بیشترین تکیه را روی این نکته دارد که انسان های بزرگی کشته شده اند پادشاهان مقتدر ، افراد زیبا و با کمال ، انسان های عزیزی که زمانی مورد توجه انسانهای دیگر بوده اند و مرگ همه هستی و آرزوهای آنان را در هم نوردیده و به خاک تبدیل نموده است. گرچه توجه به این حقیقت بسیار برای ما می تواند مایه عبرت و اندرز باشد ولی موضوع به شکل تکراری و اصرار تأکید می شود که شاید گاهی نگرانی از مرگ را بوجود آورد.

(۲) **مرگ پایان زندگی دنیایی است نه پایان انسان:** انسان با مرگ نابود نمی شود و به کوزه و کاسه و قاب عکس و کاسه

ای که در آب می خوریم تبدیل نمی گردد ، کسانی که انسان را در همین محدوده کوتاه دنیایی ترسیم می کنند از حقیقت وجودی آدمی که دارای روح خدایی و ابدی است غافل مانده اند. در آیات قرآنی مرگ و حیات توسط خدای متعال خلق شده اند. یعنی مرگ شبیه حیات وجود دارد و جهان آخرت از دروازه مرگ شروع شده و به حساب و قیامت و بهشت و جهنم که انسان ها بر اساس اعمال صالح و یا غیر صالح خود بدست می آورند منتهی می گردد. بطور کلی مرگ در لسان قرآن نابودی و تمام شدن انسان و بستن کتاب انسان نیست بلکه مرحله ای از روند زندگی کلی انسان است که پس از مرگ مرحله دوم آن ادامه خواهد داشت ولی اینبار به شکل جدید و نوینی که با زندگی دنیایی متفاوت است. ترسیم اسن جهان در روایات از قول ائمه معصومین شیعه که در ذیل آیات مربوطه در قرآن آمده است توضیح و تبیین شده است.



رندی از طاعت سالوسانه بهتر است!!

یک جرعه می ز مُلک کاووس به است از تخت قُباد و مُلکت طوس به است
هر ناله که رندی به سحرگاه زند از طاعت زاهدان سالوس به است

شرح رباعی

یک جرعه از کاسه شراب خوردن از داشتن ملک کاووس دومین پادشاه از سلسله کیانیان (نوه کيقباد) بهتر است. و نیز از تخت و تاج قباد که صد سال حکومت کرد و سرزمینی که طوس پهلوان ایرانی داشته است بهتر است. و همچنین هر ناله ای که یک عارف و رند پس از خوردن این جرعه شراب در هر سحرگاه می زند از طاعت و عبادت زاهدان ریاکار بهتر است.

نکته های رباعی

- یک جرعه شراب از حکومت بر مردم دنیا بهتر است.
- ناله رندان و عارفان از طاعت زاهدان ریاکار بهتر است.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **شراب عرفانی یا مادی؟** اگر این جرعه شراب عرفانی باشد این تأثیر را روی انسان دارد که راه آسمان و معنویت را به او نشان دهد. راه و هدایتی که از حکومت بر سرزمین مردم دنیا بهتر و بالاتر است. چون انسان به رشدی می رسد که هیچ چیز با آن برابری نمی کند. این شراب با آن شرابی که گاهی می خورند و از فکر و عمل صالح ساقط می شوند و عقل و تدبیر در آنان ضایع می شود فرق ماهوی و فراوانی دارد. این شراب عرفانی مربوط به مردان خدا و انبیاء و اولیاء است نه هر رهگذر نادانی که از غم زمانه به آن پناه ببرد! شراب مادی جهتش دنیا و مادیگرایی و توقف و ماندن است و در همین کره خاکی در کاه گل ماندن و خفه شدن. در حالیکه شراب عرفانی عطر و بوی بهشت و عالم بالا و ملکوت را دارد و انسان را فراتر از عالم خاکی به رشد و تعالی سوق می دهد و اگر انسان با طی مراحل و سیر و سلوک معنوی آن را به کام خود بریزد دنیا و خوشی آن برای او ناچیز است. و جز به حضرت دوست که خالق اوست و دوست و همراه او می باشد نمی اندیشد. و رسیدن به او که همه چیز اوست بزرگترین آرزوی او خواهد بود.

(۲) **تأثیر رندان سحر خیز:** آن رندی که در شب به یاد خدا بوده و با ذکر توجه و از خود گذشتگی راه آسمان را جستجو می کرده است و در سحرگاه مست از راه شبی که داشته است همه وجودش متوجه اوست و به پاس این راه صالح و پاک خدای مهربان به او توجه ای خواهد نمود و در میدان لطف خود او را قرار خواهد داد بی شک معنویت که او از این مسیر کسب نموده است بالاتر از عبادتی است که دیگران انجام می دهند چه برسد که آن عبادت از زاهدان ریاکار باشد که منظورشان از این عبودیت نوعی داد و ستد و کسب وجهه و قدرت معنوی است تا در دل مردم نفوذ کنند و جایگاهی برای خود تدارک ببینند!

این رباعی دارای بار معنوی و عرفانی است و معلوم است که آن دم غنیمتی و خوش باشی بیپهوده و بی عاری دیده نمی شود و جهت دیگری که کاملاً با مفاهیم رباعیات دیگر تمایز است ارائه شده است. ای کاش این عناصر بیشتر دیده می شد و در اکثر رباعیات می آمد ولی گوناگون مطلب و محتوی بقدری است که بطور صریح و روشن نمی توان همه این رباعیات را از یک تن دانست. و اگر کسی فارسی را بداند بوضوح خواهد فهمید که این مطالب ارائه شده در رباعیات منسوب به خیام از یک تن و یک سلیقه و از یک مشرب و مکتب نیست گویا انجمنی آن را ساخته و پرداخته نموده است.



دانشمندان با یافته های خود راهی از این تاریکی دنیا نیافته اند!!

آنان که محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند
 ره زین شب تاریک نبردند برون گفتند فسانه ای و در خواب شدند

شرح رباعی

آن کسانی که بر دانش و علوم احاطه پیدا نمودند و روش رسیدن به دانش ها را داشتند و در میان افرادی که بدنبال کمال و بزرگی بودند در رأس همه تالو کردند. از جهل بشری که مانند شب تاریک و ظلمانی است راهی به بیرون نیافتند و هر چه گفتند جز افسانه ای نبود و چیزی از حقایق بدست نیاوردند ولی به خاک رفتند و خوابیدند.

نکته های رباعی

- بشر در حاله ای از جهل و نادانی بسر می برد و خروج از آن مشکل است.
- افراد دانشمند از شب تاریک دنیا بیرون نرفتند و به حقایق آن نتوانستند برسند.
- آنچه اهل علم می گویند افسانه و غیر واقعی است.

نقد و بررسی رباعی

(۱) اهل دانش راه روشنایی را می گشایند: اهل علم از شب تاریک دنیا راهی به بیرون نگشودند و سخنان دانشمندان و محققین فسانه ای بیش نیست ، این دو عبارت محور این رباعی است. ناامیدی و نگرانی از این عبارات بچشم می خورد و اگر خود خیام که مردی دانشمند است و واقعاً گوینده این رباعی باشد نیک می داند که دانشمندان با تلاش های خود دریچه جدیدی را جلوی چشمان انسان ها گشوده اند و اگر تاریخ علم و فلسفه و تحولات فکری بشر را نگاه کنیم پر از نوآوری و روشنایی است. بدون علم و آگاهی نمی توان زندگی درستی را پایه ریزی نمود و در این عصری که زندگی می کنیم نقش برتر علم در رفاه مردم بوضوح و آشکار دیده می شود . انسان در حیطه تحقیقات خود به دستاورد هایی می رسد و آن فرآورده ها را در زندگی خود بکار می گیرد اگر این تلاش ها افسانه و بیهوده بود بدنبال آن نمی رفت . ولی یک موضوع را به خاطر داشت که شعاع این تحقیقات حد و اندازه ای دارد و اگر فراتر از علم و تجربه و حس و آزمایش مادی باشد باید از روش مخصوص خود وارد شد که در جاهای مناسب به محتوای آن پرداخته می شود.

(۲) عارفان واقعی از اسرار خبر دارند: در زمینه آگاهی به اسرار الهی کار چندان ساده ای نیست که انسان بدون تلاش درونی به این اسرار برسد. عرفای واقعی که آینه درون را صاف و بی غش نموده اند به شناخت هایی دست می یابند بویژه انبیاء که وحی الهی را بطور مستقیم دریافت می دارند و یا کامل ترین فرستاده الهی در آیات قرآنی و وحی خدایی این اسرار را دریافت و ما را با جهان غیب و آخرت و مراحل آن آشنا ساخته اند. در آیات قرآنی در باره زندگی و اهمیت آن و نقش انسان عبارات و مطالب ارزنده ای دارد. حیات و مرگ دو پدیده ای است که خدای عالم آفریده است و حیات واقعی را خدای مهربان در این جهان قرار نداده است بلکه در جهان آخرت که انسان از این قالب و دنیا رها می شود قرار داده است . به قرآن مراجعه شود که همه این نکات که شاعر بطور مکرر بعنوان دغدغه و نگرانی بیان می کند به وضوح و روشنی آمده است.



بهتر است که خوش باشی چون عمر به هر شکلی که بگذرد روزی به پایان می رسد!

چون عمر به سر رسد چه شیرین و چه تلخ
پیمانہ که پر شود چه بغداد و چه بلخ
می نوش که بعد از من و تو ماه بسی
از سلخ به غره آید از غره به سلخ

شرح رباعی

وقتی عمر انسان به پایان می رسد چه آن عمر به خوشی و شیرینی یا تلخی و زشتی بگذرد فرقی نمی کند! و وقتی پیمانہ عمر آدمی پر شود و مرگ فرا رسد چه فرقی دارد که این اجل در بغداد باشد و یا عکس آن در بلخ باشد. خوش باش و شراب بنوش که بعد از مرگ من و تو مراحل طلوع و غروب ماه بارها از غره (اول ماه) به سلخ (آخر ماه) خواهد رفت ولی دیگر من و تو نیستیم و خاک شده ایم.

نکته های رباعی

- وقتی قرار است که عمر بگذرد شیرینی یا تلخی آن فرقی نمی کند.
- وقتی اجل فرا رسد چه فرقی دارد که انسان در بغداد باشد یا بلخ.
- طبیعت چه در حال و چه در زمانی که نیستیم کار خود را انجام می دهد باید خوش بود.

نقد و بررسی رباعی

(۱) چون مرگ در پیش است پس باید خوشگذرانی کرد! در این رباعی اصل و محور عمر و زندگی انسان است. موضوع این است که حال که زنده ایم پس خوش باشیم و غم و اندوه به درون خود راه ندهیم که اگر عمر به پایان برسد همه چیز تمام شده است در آن زمان هر طور که محاسبه و استدلال نمائیم و یا افسوس و پشیمانی داشته باشیم فرقی نخواهد کرد! در بیت دوم رباعی نگرانی از مرگ وجود دارد و این نگرانی از ذهن شاعر جدا نمی شود و خوشی های ابتکاری او در همین محور قابل شناسایی است. یعنی چون سرانجام می میریم پس در حال خوش باشیم و به آن نابودی بعدی فکر نکنیم!!

(۲) خوشی زندگی ابعاد گوناگونی می تواند داشته باشد: در تفکرات شاعر عمر و زندگی انسان روزی بسر خواهد آمد و پیمانہ عمر پر می شود و انسان عازم آن جهان خواهد شد پس نتیجه گیری می کند که در طول حیات خوش باشد و این خوشی در نوشیدن شراب متجلی خواهد شد و دیگر معلوم نیست که چرا باید به شراب پناه برد؟! آیا در تعلیمات شاعر غیر از شراب مورد یا موضوع دیگری وجود نداشته است که پیشنهاد نماید که انسان احساس بهتری از روی آگاهی نسبت به جهان و خودش و بویژه به آینده اش داشته باشد؟! آیا بسوی شراب رفتن، ناشی از نگرانی از مرگ و مشکل فلسفی نیست؟! اما از آن جهت که این مشکل را نتوانستیم حل کنیم آیا قصد نداریم به موضوع مرگ فکر نکنیم و آن خوشی موقت و پیشنهادی را برای دوری از این نگرانی تأکید داریم و اصرار می کنیم؟! دانشمندان فراوانی در طول زندگی در کشورهای مختلف آمده اند و پیشنهاداتی برای ادامه خوب زندگی داده اند آیا نباید به آن راه حل ها فکر نمود و از این بن بست خارج شد؟!



فلاسفه نتوانسته اند مشکلات بشری را در عرصه فکری حل نمایند

آن را که به صحرای علل تاخته اند بی او همه کارها پرداخته اند
امروز بهمانه ای در انداخته اند فردا همه آن بود که در ساخته اند

شرح رباعی

آن کسانی که از طریق فلسفه (دانش علت و معلول و شناخت علتها) می خواهند مسائل و مشکلات فکری را حل کنند و در این باره سخنانی گفته اند. بدون اینکه علل را بشناسند برای هر کاری مسیری را ترسیم نموده اند! و امروز که زنده ایم بهانه و دستاویزی ارائه نموده اند که با آنچه را که فردا ساخته ایم مخالف است و برابری نمی کند.

نکته های رباعی

- کسانی که از طریق فلسفه می خواهند مشکلات را حل کنند هنوز به علت ها به درستی پی نبرده اند.
- حرف های فلاسفه در امروز عذر و بهانه است که با آن ساخته های فردای بشر متفاوت است.

نقد و بررسی رباعی

(۱) راه فلاسفه ما را به چه حقایقی می رساند؟ فلسفه از طریق مبنا قرار دادن علت و معلول و دانش های بدیهی و معلوم، مسیری را برای بشر نشان می دهد. حال این سؤال مطرح است که این دانش ها تا چه حدی توانسته اند مشکلات فکری بشر را که مبنای عمل و تحولات اجتماعی اوست به سمت و سوی عالی تری سوق دهد؟! به دو دلیل موفقیت وجود ندارد:

- حرف ها و راه حل های فلاسفه و دانشمندان حقیقت نیست و بهانه و دستاویزی است برای مقاصد دیگری که آنان در ذهن دارند و تا کنون مشکلات پیش آمده را حل نموده اند
- آنچه را که بشر عمل می کند و از خود نشان می دهد و در تمدن ها بجا گزارده است با آنچه را که این گروه می گویند متفاوت است!

راه شناخت حقایق فقط پی بردن به علل نیست. از طریق مشاهده دقیق و حس و تجربه و تاریخ و زندگی اجتماعی بشری و تلاش های انسان در صحنه زندگی می تواند راه درست فکر کردن و علوم درست را به او می آموزد و این فعالیت ها مسیر پیشرفت را برای بشر گشوده است و اگر برخورد افکار صادقانه و بدور از توطئه ها و تباری های پشت پرده و مقاصد شوم سیاسی صورت گیرد و یا شائبه رسیدن به قدرت و نفوذ و اقتدار سیاسی در آن مطرح نشود بالاخره با تلاش جمعی و لطف خدا که همواره پشتیبان بشر است به نتایج خوب و متناسب خواهند رسید و این تلاش ها نباید قطع گردد و به راه خود صادقانه ادامه دهد.

(۲) راه وحی و آموزش های انبیاء الهی : برای وحدت که شناخت حقیقت و نیاز بشری مبنای آن است باید به سخنان

محکمی که از طریق وحی الهی رسیده است علاقه و تمایل جدی نشان داد چون همه مشکلات در حوزه فکر و تلاش جمعی بدست نمی آید بی شک لازم است راه بهتر و مؤثری پیدا نمود و کدام راه و روش مؤثرتر و مهم تر از راهی است که انبیاء الهی از طریق وحی و ارتباط مستقیم با خالق عالم بدست آورده اند. اگر انسان بخواهد که به مزندگی خود معنی دهد و در مسیر درست سوق دهد و جهان پس از مرگ و آخرت و مرگ را بفهمد چاره ندارد مگر اینکه به وحی روی آورد و بویژه به قرآن روی آورد و اینگونه حقایق را در آن بیابد!! در حالیکه عقل بشری و یافته های او محدود است و جوابگوی نیازهای او نیست و چنانچه به عقل و تجربه انسان ها متکی باشد خیلی از سؤالات لاینحل باقی خواهد ماند.



از این دنیا می رویم و به آرزوهای خود نیز نمی رسیم!!

آنان که کهن شدند و این ها که نوند
هر کس به مراد خویش یک تک بدوند
این کهنه جهان به کس نماند باقی
رفتند و رویم دیگر آیند و روند

شرح رباعی

آن کسانی که به سن پیری رسیده اند و یا کسانی که تازه به نشو و نما رسیده اند همه اینها برای رسیدن به مراد و مقصود خود در این جهان تلاش می کنند. این جهان کهن و با تجربه برای کسی باقی نمی ماند بهر حال آنهایی که بوده اند رفته اند ما هم باید برویم و کسانی هم که بعداً می آیند باید بروند (کسی نمی ماند)

نکته های رباعی

- افراد مسن و افرادی که جوان هستند همه برای رسیدن به مقصود خود تلاش می کنند.
- همه از این دنیا می رویم کسی باقی نمی ماند.

نقد و بررسی رباعی

یکی از رباعیات درست که با واقعیت و حقیقت مطابقت دارد که بطور کلی در دو محور و موضوع بیان شده است :

(۱) همه انسانها برای مقاصدی در تلاش هستند.

(۲) کسی روی زمین نمی ماند.

(۱) **همه انسان ها برای مقاصدی در تلاش هستند:** انسان ها برای زندگی بهتر راه های درست و بهتری را جستجو می کنند و این بخاطر آن است که انسان موجودی صاحب اختیار و آزادی و شعور است و می خواهد از طریق شناخت و آگاهی مشکلات پیش آمده را ترمیم نماید و بدنبال راه جدید و مناسبی در زندگی فردی و جمعی خود جستجو می کند. و چون انسان آرزوهای طول و درازی دارد و قصد دارد آنها را تحقق ببخشد دائماً در تلاش است و این تلاش ها به شکل های گوناگون جنگ و صلح ، کسب علم ، کار و ساختن و نوآوری و خلاقیت و هزاران شکل دیگر ادامه دارد و اینگونه است که هیچگاه او را یک لحظه در این گردونه ساکت نمی بینی!

(۲) **کسی روی زمین نمی ماند:** تجربه نشان داده است که کسی روی زمین باقی نمی ماند برای اینکه (کل من علیها فان و یبقی ربک ذوالجلال و الاکرام ، ۲۷/الرحمن) و این نظام خلقت است و انسان هم جزئی از آن است و کسی نمی تواند و نتوانسته است این نظام دقیق را تغییر دهد مگر آنکه لطف و توجه خدای مهربان در آن بوده است! پس دنیا محل گذر است و نیامده ایم که در آن بمانیم. چون دنیا برای ماندن انسان ها و پایداری و ابدی شدن آن خلق نشده است بهر حال خود دنیا هم در همین مسیر فنا قابل تفسیر و تعبیر است و با این دیدگاه باید زندگی را با دقت و ارزش بالاتری دید و شناخت و ادامه داد نه برای ماندن در آن.



آن کسی که جهان را آفرید داغ مرگ را هم او بر دل انسان نهاد!!

آن کس که زمین و چرخ و افلاک نهاد بس داغ که او بر دل غمناک نهاد
بسیار لب چو لعل و زلفین چو مُشک در طبل زمین و حُقه خاک نهاد

شرح رباعی

آن کسی که کره زمین را برای آسایش انسان و چرخ فلک (منظومه شمسی) را آفرید او کسی است که با کشتن انسان ها و مرگ آن ها، داغ بر دل غمناک خیلی ها نهاده است. چقدر انسان های زیبایی که لب جون سنگ لعل سرخ و زیبا داشتند و موهایی چون مُشک و عنبر خوشبو و معطر که در طبل تو خالی زمین و در جعبه خاک آن، خاک شدند!!

نکته های رباعی

- آن کسی که جهان را آفرید همو با کشتن انسان آن را داغدار نمود!
- بسیار انسانهایی که در زیبایی بودند ولی در طبل تو خالی زمین دفن شدند.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **خداوند هادی و پشتیبان انسان است:** رباعی ۵۸ یک قاعده را بیان می کند که انسان روی زمین نمی ماند ولی رباعی ۵۹

همان مفاهیم را تأکید می کند ولی با زبان انتقادی و اعتراض. و حتی دیده می شود که به خالق جهان که خدای متعال است این انتقادهای متوجه نموده و نسبت داده است! در هر صورت شاعر معترض است که چرا این آفریده باید بمیرد و در طبل تو خالی زمین و یا در جعبه خاک زمین پنهان شود و از دیده و دل برای همیشه برود! یکی از دغدغه های اصلی شاعر مرگ انسان است و اگر بگوئیم که سخت او را آزار می دهد و شخصیت و افکار او را تحت الشعاع قرار داده است گزاف و بیهوده نیست. مگر او انسان را در بهترین ترکیب و طبیعت نیافرید و سرور عالم قرار نداد و همه چرخ را نگفت که در خدمت این آدم باشند؟! مگر به او توانایی نداد که عالم را بشناسد و با نگاه خود به آسمان بنگرد و با بازوان و خرد پر قدرت خود تمدن بزرگی را روی زمین بنا نهد و شگفتی هایی را بیافریند که دیگر موجودات توان آن را نداشتند. و از روح خود در او دمید و به او اختیار و انتخاب داد و او را جانشین خود قرار داد و از رگ گردن به او نزدیک شد!؟

(۲) **انسان برای ابدی شدن باید از این دنیا خارج شود!!** خداوند در وجود او جام جهان بین قرار داد که چون آینه درون را

پاک سازد و لطف حق را بدست آورد به اسرار عالم آگاهی یابد مقام و مرتبه ای که کسی به آن نتوانست رسید! چرا و چگونه در برابر این همه هدایای بی چشمداشت، صانع متعال را متهم می کنیم که داغ بر دل غمناک نهاده است؟! این قضاوت خودخواهانه و نادرست نیست؟! چرا انسان که باید از چنبره دنیا بیرون رود و به سیر و تعالی خود ادامه دهد و ابدی شود در این دنیا محدود و محسور زندانی شود و او را از همین عناصر خاک بدانیم و برای او درخواست ابدی بودن در دنیا نمائیم؟! مگر دنیا ابدی است که عنصری از آن مثل انسان ابدی و جاودانه شود؟! در حالیکه انسان که موجودی با روح خدایی و ابدی است بناچار برای رسیدن به آن مقام باید جهان را پشت سر بگذارد و از مرز آن خارج گردد. اگر خوش بگذراند و همچنان در این دنیا بماند روزی خسته شده و زندگی بر او تنگ می آید و طعم خوشی به کام او هم تلخ خواهد شد و شاید دست به خود کشی هم بزند!!



انسان ها که یکی پس از دیگری می آیند و می روند ولی پی به راز دهر نبرده اند!!

آرند یکی و دیگری بر بایند
بر هیچ کس این راز همی نگشایند
ما را ز قضا جز این قدر ننمایند
پیمانه عمر ماست می پیمایند

شرح رباعی

یکی را بدنیا می آورند و یکی دیگر که قبلاً بدنیا آمده است می دزدند و می برند. و برای هیچکس این موضوع را توضیح نمی دهند. از قضا و قدر الهی جز این مقدار برای ما مشخص ننموده اند که چرا عمر انسان مانند پیمانه ای چون پی شود و به حد نهایت و پایان خود برسد کار انسان هم تمام می شود و از دنیا می رود؟!

نکته های رباعی

- چرا انسان را بدنیا می آورند و بعد او را می دزدند و می برند؟!
- قضا و قدر این است که عمر انسان طی شود و به پایان برسد.

نقد و بررسی رباعی

باز هم نگرانی از مرگ! چرا می آورید و بعد می ربائید و این موضوع را با کسی در میان نمی گزارید؟! ما از قضا و قدر همین قدر می دانیم که عمری را طی کنیم و به آخر آن برسیم! در این رباعی پدیده مرگ به شکل اعتراض آمیزی مطرح است. بوجود آمدن و خلق شدن پذیرفته شده است ولی مرگ همین موجود نوعی دزدیدن و ربودن تعبیر می شود! چند موضوع در این رباعی قابل بحث است :

- (۱) **در رابطه با آفرینش انسان** هیچگاه به این شکل که آمده است امکان تحقق ندارد که یکی بیاید و یکی دیگر را بگیرند! اگر چنین بود بشر به تعداد میلیاردها نفر کنونی نمی رسید!
- (۲) **انسان با همه عظمت و توانمندی های بی نظیرش** با توجه به ترکیبی که دارد از نظر زمانی موجودی محدود است و از هر نظر که مورد بررسی و مذاقه قرار دهیم بالاخره روزی دنیا را ترک خواهد نمود و از خط پایان دنیا خواهد گذشت! و آن وجودی که لایزال و پاینده است خدای متعال است.
- (۳) **انسان در این دنیا محدود است** ولی در اصل چون از روح خدایی برخوردار است موجودی ابدی و جاودانه است. و خداوند این دنیا را که پس از میلیاردها سال و تحولات فراوان در دوره های مختلف زمین شناسی آماده زندگی برای او نموده است او را از این جهان عبور می دهد تا در شاهراه ابدیت قرار گیرد و لذا انسان بخاطر همین ترکیب و هویت وجودی در این دنیا محدود و محصور نمی ماند و با مرگ که از آفرینش الهی است مرز دنیا را پشت سر خواهد گذاشت.

(۴) **راز دهر که همان علم و دانش و قوانینی است که نظام خلقت را بر پا داشته است.** تا حدودی برای انسان قابل درک و فهم است ولی علم پدید آوردن و اداره کردن و به سرانجام رساندن این جهان بزرگ به همان قدر بزرگ و شگفت انگیز است که خداوند جهان را آفریده است. و این فقط در نزد خدای متعال است که صانع و سازنده این شگفتی هاست. و همه آن رازها شاید در حد و اندازه و به مصلحت نبوده و یا اختلال در زندگی انسان خواهد داشت که درهای آگاهی آن برای هر کسی گشوده نشده است!! گر چه انبیاء و رسولان خدا از آن به مقداری که به آنان وحی شده است آگاهی و دانایی دارند.



ستاره شناسانی که در کار اجرام سماوی هستند در بیان سرنوشت انسان سرگردانند!!

اجرام که ساکنان این ایوانند اسباب تردد خردمندانند
هان تا سر رشته خرد گم نکنی کآنان که مدبرند سرگردانند

شرح رباعی

ستارگان و سیارات که در ایوان بزرگ خلقت ساکن هستند علت هایی هستند که خردمندان و محاسبه گران در باره آنها فکر می کنند و به نتایجی در سرنوشت انسانها می رسند (کاری که ستاره شناسان و منجمین در گذشته انجام می دادند و اکنون به شکل سابق مرسوم نیست) شما توجه داشته باشید که نباید سر رشته خرد و دانایی را گم کنی و فریب آنان را بخوری ، بی شک آنان که در تدبیر و مدیریت ستاره شناسی هستند حقایق چندانی را بدست نیاورده و از همه سرگردان ترند!

نکته های رباعی

- منجمین از طریق ستارگان و اجرام سماوی در باره انسان سخنانی را بیان می کنند که نادرست است!
- باید خردمندان رفتار نمود چون منجمین به حقیقت نرسیده اند و به کار آنان چندان اعتمادی نیست.

نقد و بررسی رباعی

۱) **دانش های گذشته از ابزارهای مدرن امروزی برخوردار نبودند!!** بطور کلی راهیابی انسان به حقیقت زندگی و نظام خلقت بویژه مرگ که یکی از فرآورده های آن است در نظر شاعر در اکثر رباعیات با طعنه و اعتراض و انتقاد مواجه می شود! این بار نوبت منجمین است تا مشخص شود که کار آنان که از طریق رصد ستارگان و حرکت آنان پیش بینی ها و مطالبی در سرنوشت انسان می گفتند و یا در باره تحولات جوی و آینده حوادث اظهار نظر می کردند زیر سؤال ببرد! و این نشان می دهد که راه آگاهی و شناخت جهان و تحولات آن بسوی انسان بسته شده است. امروزه کسی بر کار منجمین گذشته که خارج از روش علمی پیشگویی می کردند صحنه نمی گذارد و شاعر خود به این موضوع رسیده است. ولی آیا می توان گفت که انسان قادر به شناخت محیط اطراف خود نیست و نمی تواند به دانش و آگاهی نسبت به پدیده های عالم برسد؟! اگر چنین است پس چرا این دستورالعمل ها پشت سر هم صادر می شود مگر خود این ها ریشه در آگاهی و علم و تحقیق ندارند؟

۲) **از طریق علوم ، خیلی از حقایق را می توان شناخت:** بعضی از روش های علوم گذشته نقص ها و کاستی هایی داشت که به تدریج که بر تجربه بشر افزوده شد آن روش ها اصلاح گردید و اکنون با ابزارهای دقیق می توان جهان بیکران بالا را که در هر سمت و سو گسترده شده است با چشمان مسلح علمی مشاهده نمود و به نتایج مطلوب تری رسید. و امروزه علوم جدید بر خلاف دیدگاه های علمی دنیای قدیم از طریق مشاهده درست و آمار و اطلاعات و سیستم های مدرن توانسته حقایق عالم را بهتر از گذشته در دسترس قرار دهد و انسان از این رهگذر قادر شده است تا تحولاتی در زندگی خود بوجود آورد که در گذشته نظیر نداشته است. بهر حال انسان یک عضو این طبیعت است و نمی توان بدون شناخت طبیعت و پدیده های آن که به شکلی در سرنوشت آن مؤثر است بر کنار باشد و تلاشی از خود نشان ندهد. تحولات امروز محققین این حقیقت را نشان می دهد.



فلسفه آمدن و رفتن انسان به این دنیا بر کسی معلوم نشد!!

از آمدنم نبود گردون را سود
و ز رفتن من جلال و جاهش نفزود
و ز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود
کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود

شرح رباعی

از دنیا آمدن انسان هیچ سودی نصیب گردون (چرخ فلک) نشد. و از رفتن (و مردن) انسان هم بر حلال و جاهش افزوده نشد! و دو گوش من تا کنون از کسی نشنید و من پی نبردم که از آمدن انسان و رفتن او برای چه هدفی بوده است.

نکته های رباعی

- خلقت انسان و مردن او هیچ ارتباطی با جهان ندارد.
- هیچکس تا حال در باره پیدایش و مرگ انسان سخن منطقی و درستی را ارائه نداده است.

نقد و بررسی رباعی

انسان از کجا آمده است و چرا آمده است؟ به کجا می رود و چرا می رود؟! این دو سؤال در رباعیات ۶ و ۱۲ و ۳۶ و ۳۸ تکرار شده است. در این رباعی چند نکته با اهمیت و قابل تجزیه و تحلیل وجود دارد:

- ۱) چرا طرف خطاب گردون است و سود و زیان نسبت به او مطرح است؟
- ۲) چرا باید حقایق را با دو گوش شنید؟ آیا روش دیگری وجود ندارد؟
- ۳) آیا نمی دانیم که چرا آمده ایم و چرا می رویم؟

۱) **عمل نیکوی انسان باعث عزت زمین می شود:** در رباعی ۱۵ گفته شده که جهان را نمی توان شناخت. در رباعی ۵۰ آمده است که گردون (چرخ) هزار بار از ما بیچاره تر است! آیا این تمدن های بزرگ با نو آوری های شگفت انگیز خود باعث جاه و جلال زمین نشده اند و سیاره ما بهتر از سیارات منظومه خورشید نیست؟ مگر انسان نقش جهانی نباید داشته باشد و با اعمال و رفتار و تصمیم گیری های خود نمی تواند ملتی را نجات دهد و راهی راستین جلوی مردمی ستمدیده بگشاید و مسیر بی عدالتی و تجاوز را تغییر دهد؟! آیا آن خوشی ها بدون این اقدامات امکان تحقق دارد؟ عدالت و اجرای آن توسط انسان زمین را آبرومند و ساکنین آن را با عزت و کرامت نخواهد نمود؟

۲) **از طریق علم و آگاهی به اسراری از زندگی می توان رسید:** کسی که خود اهل تحقیق و علم باشد و بدنبال حقیقت عالم در تکاپو قرار گیرد و قصد داشته باشد که زندگی را از نگاه بهتری ببیند به اسرار زیادی خواهد رسید. این حیات انسانی که بزرگترین هدیه الهی به انسان است و این نظم دقیق که برای امنیت او پابرجاست و این نظام متقن خلقت که مایه شگفتی است آیا معلوم نمی کند که انسان چرا آمده است و چرا می رود؟ کسانی که راه خوب ریستن را آموخته اند به حقیقت دریافته اند که برای چه آریده شده اند.

۳) **زمین و پدیده های آن در تداوم کرامت انسان مؤثرند:** پس اگر حیات جلوه ای ندارد و از اهمیت چندانی برخوردار نیست و مقصود هم نامعلوم است چرا برای حیات و بقا و ابدی شدن تلاش می کنیم و از جمله دغدغه های خود قرار داده ایم؟ آیا اجازه می دهیم دیگران تنفس هوا را از ما بگیرند؟ اگر خورشید نور ندهد چه می شود؟ اگر زمین بر نظم خود نباشد چه احساسی خواهیم داشت؟ از اوئیم و بسوی او باز می گردیم و خدای عالم ما را آفریده است و آنگاه از این دنیا می گذراند و چون به تکالیف خود که از طریق عقل و انبیاء مقرر فرموده است برای زندگی درستی تلاش کنیم به سرای باقی و در بهشت بی کران و پر نعمت خود ما را جای خواهد داد و خوشی واقعی و جاودان را در آنجا نشانمان خواهد داد! ما باید نگران خود باشیم نه نگران او که رحمن و رحیم است.



کسی از اسرار پیدایش جهان اطلاعی ندارد

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من
این حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو
چون پرده بر افتد نه تو مانی و نه من

شرح رباعی

اسرار و دانش هایی که در قبل از آفرینش عالم بود و بر اساس آن عالم شکل گرفت نه من و نه تو اطلاعی از آن نداریم. آن اسرار و آگاهی ها معما و غیر قابل دسترسی هستند که نه تو می توانی آن را بخوانی و نه من. در پشت پرده اسرار در باره من و تو اظهار نظر شده و نقش هایی در کار است که مربوط به سرنوشت و آینده انسان هاست. متأسفانه هر گاه این پرده بافتد و انسان بمیرد در آن زمان نه من هستم و نه تو (پس وقتی که نیستیم صحبتی از آن نخواهد شد)

نکته های رباعی

- آن بخش از دانش هایی که مربوط به پیدایش جهان است کسی نمی داند.
- وقتی هستیم در باره جهان پس از مرگ گفتگو می کنیم و چون بمیریم دیگر نیستیم و این جستجو قطع می شود.

نقد و بررسی رباعی

(۱) اسرار خلقت تنها در اختیار خداوند است !! : اسرار ازل همان علم خداست. خدای متعال در آفرینش این جهان روش و مقصودی داشته است و از قوانین وقواعدی استفاده نموده است و بر اساس یک نظم مهندسی دقیق که همه چیزش از اول تا آخر و از مبدأ تا معاد در آن وجود داشت به صحنه آفرینش آورد. همانطور که نظام آفرینش شگفت انگیز و سراسر حیرت است اسرار و علمی که بر اساس آن این جهان شکل گرفته است عظیم و از فهم و درک آدمی وسیع تر و بالاتر است. اسرار ازل که برای انسان غیر قابل درک و معما تلقی می شود ولی بر طبق آنچه که از آفرینش دیده می شود و سیارات و ستارگان و اجرام سماوی که گاهی میلیاردها سال نوری با زمین فاصله دارند توسط تلسکوپ های مدرن دیده شده اند در جلوی چشمان ما صف آرایی نموده اند و معلوم است که چنین استادی و حکمت و دانشی بوده است که این جهان بنا شده است که غیر قابل انکار می باشد. معلوم نیست این اسرار ازل را انسان برای چه باید بداند؟ آیا این علم خالص الهی که به اندازه عظمت و گستردگی جهان، بزرگ و عظیم است در ظرف وجودی آدم می گنجد؟! و اگر می گنجد آیا قرار است انسان در نظام آفرینش تغییری حاصل کند و آن را طبق دلخواه خود در آورد؟! بی شک چنین اتفاقی غیر ممکن است. بهر حال آفرینش جهان و پیر شدن و مرگ آن دارای یک سری تحولاتی است که پیش می آید و سرنوشت جهان که انسان بخشی از آن است مشخص می شود که زندگی و آنگاه پس از مدتی مرگ و سپس زنده شدن و در جهان آخرت وارد شدن محور تحولات و سیر و سلوک انسان است.

(۲) عرفا در این عالم و همه انسانها در آن عالم به اسرار خلقت پی می برند!! چون پرده بر افتد هم من می مانم و هم تو. بلکه انسان زنده تر می شود چون بر اساس حدیثی از امین وحی محمد مصطفی(ص) آمده است که انسان در خواب است و چون بمیرد بیدارتر می شود. و اسرار را می فهمد که جهان آخرت جهانی به مراتب بزرگ تر و وسیع تر از این جهان است. چه فرقی می کند که انسان در دنیا بفهمد یا در آخرت؟ اگر قرار بر فهمیدن است بالاخره انسان پس از خروج از این قالب دنیایی که او را محبوس نموده است سرانجام به جهان وسیع تری کوچ می کند و اسراری که جهان را شکل داده است واقف می گردد آیا ندانستن اسرار الهی در ازل به آن معنی است که به حقیقت دسترسی نداریم و مجاز به انجام هر کاری هستیم! شاعر در اکثر موارد از این فرصت استفاده کرده است هر چند که اسم آن را خوشی می گذارد!



انسان در زیر سایه رنج و سختی به آزادی و ارزش می رسد

از رنج کشیدن آدمی خُرّ گردد قطره چو کشد حبس صدف دُرّ گردد
گر مال نماند سر به ماناد بجای پیمانۀ چو شد تهی دگر پُرّ گردد

شرح رباعی

انسان از طریق رنج کشیدن و تحمل سختی کار و تلاش نمودن به آزادی و حریت می رسد. مثل قطره آبی که چون در داخل صدف حبس شود و به بیرون راهی نداشته باشد سرانجام به مروارید تبدیل می شود. اگر مال و دارایی نباشد انسان از اندیشه خود آن را بدست می آورد. و زمانی که پیمانۀ (ظرفی) از چیزی خالی شود دوباره می توان آن را پر نمود.

نکته های رباعی

- انسان از طریق رنج کشیدن به آزادگی می رسد.
- نیاز و نیازمندی ما را به سوی کامل شدن سوق می دهد.

نکته های رباعی

(۱) **از طریق رنج و تلاش می توان به آزادگی رسید:** یکی از رباعیات خوب و مفید این مجموعه است. و اصولی را بیان می کند که باعث رشد و تعالی انسان می شود. بر خلاف روش اکثر رباعیات که همه چیز بر علیه انسان است پس انسان باید و موظف است که عمر خود را به خوشی بگذراند. در این رباعی محور اصلی رشد همراه با رنج و تلاش آمده است و این نشان می دهد که از طریق رنج کشیدن و تحمل راه سخت و دشوار و پشت سر گذاشتن ناملایمات و مسائل و یا چون قطره آبی حبس در صدف شدن، می توان به مروارید زندگی رسید نه از طریق خوش گذرانی و عمر را به بطالت و بی خبری و نادانی گذراندن! و این سخن و تجربه حکیمانه ای است که شاعر برای راهیابی مخاطبین ارائه می دهد. در هر صورت سخن حق باید با طبیعت درونی آدمی و مسیر رشد و تعالی آن سازگار باشد!

(۲) **برای حصول به آسانی باید از سختی ها گذشت:** بر اساس تعلیمات قرآنی عُسْر (زحمت و تلاش) با یُسْر (آسانی و موفقیت) با همدیگر که چون مسیر سختی و دشواری راهی طی شود سالک آن راه پس از مدتی به یُسْر خواهد رسید. صبر (سختی و تلاش) دوست ظفر و پیروزی است که چون صبر باشد و مراحل آن شناخته شود و به درستی پیموده گردد و رنج آن تحمل گردد ظفر و پیروزی خواهد آمد. پس اگر بدون عُسْر بخواهیم که به یُسْر برسیم و یا بدون صبر و تحمل سختی و تلاش بخواهیم به ظفر و پیروزی و شادکامی برسیم معنی و مسیر زندگی را که بر اساس این دو رکن است به خوبی و نیکی شناخته ایم و خوشی یکجانبه بدون در نظر گرفتن واقعیت موجود زندگی که غم و شادی، نشیب و فراز، موفقیت و شکست، با هم هستند به خوبی شناخته ایم!



کسی خبری از احوال مسافران آن جهان برای من نیاورد!!

افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد از دست اجل بسی جگرها خون شد
کس نامد از آن جهان که پرسم از وی کاحوال مسافران عالم چون شد

شرح رباعی

حیف و افسوس و پشیمانی که سرمایه بزرگ عمر و زندگانی به پایان خود رسید و دست اجل و مرگ دزدانه و ناگهانی گوهر وجود آدمی رات دزدید و برد و انسان های زیادی را غمگین و ناراحت نمود. کسی تا کنون از آن جهان مراجعه ننموده است که این انسان هایی که از این جهان رفته اند در آنجا چه می کنند و دارای چه سرنوشت و احوالی هستند!

نکته های رباعی

- زندگی حیف و افسوس است که چه زود از دست می رود!
- دست اجل و مرگ انسان را به کام خود فرو می برد و جگرها را غمگین می کند.
- کسی از جهان آخرت خبری را برای ما نیاورد که آن جهان چگونه است!

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی چند مطلب بچشم می خورد :

(۱) افسوس بر اینکه چرا عمر به پایان خود نزدیک است.

(۲) اجل و مرگ به دزد تعبیر شده است که انسان را می رباید.

(۳) رفتن به جهان آخرت برای انسان ها پذیرفته شده است.

(۴) احوال کسانی که مرده اند و در جهان آخرتند معلوم نیست.

(۱) **مرگ مرحله پایانی زندگی است:** از اینکه چرا عمر به پایان خود نزدیک می شود و انسان فرصت نمی کند به خوشی خود به آن شکلی که می خواهد ادامه دهد یکی از دغدغه های شاعر است! بی شک طرف دیگر این موضوع دست اجل و مرگ است که متهم اصلی است. که این متهم بعنوان دزد شناخته شده است که انسان را می دزدد و جگر آشنایانش را خون می کند. در حالیکه مرگ یکی از مراحل زندگی است و همه انسانها بالاخره روزی خواهند مرد. البته بر اساس تجربه و دانش مؤثر می توان بر زمان سلامت خود افزود و اجل را به تأخیر انداخت ولی عدم وقوع آن غیر ممکن است. بهر حال در نهایت نظام خلقت پدیده مرگ وجود دارد که خدای عالم قرار داده است.

در رباعی ۵۹: آن کسی که زمین و چرخ فلک را بنا نهاد کسی است که داغ بر دل غمناک گزارده است.

در رباعی ۶۰: مرگ و اجل با تعبیر ربودن بکار رفته است که فاعل معلوم نیست.

(۲) **ذات حق بر کل عالم و سنت های جاری آن مسلط است:** رویهمرفته چرخ فلک، اجل، دهر، زمانه، ... همه در برابر ذات حق تسلیم و فرمانبردار هستند. و خدای مهربان بر اساس قوانینی که مرگ هم یکی از آنهاست این نظم آفرینش را بنا نهاده است و برگشتی در آن نیست و این سنت قطعی است که تزلزلی در آن راه ندارد. جهان آخرت موضوعی حسی و تجربی نیست که کسی به آنجا برود و برگردد تا اطلاع درستی را بیاورد. این موضوع مربوط به جهان غیب است و تنها از طریق وحی که ویژه انبیاء است می توان به وجود آن مطلع شد از دید و نگاه بشر بدور است و کسی را دسترسی به آن نیست. اگر کسی مادی باشد و دید مادیگرایی داشته باشد نگاه او محدود به همین دنیاست و او بی شک به جهانی فراتر از این جهان اعتقاد ندارد و سؤال او نمی تواند غیر از این باشد ولی یک انسانی را که دارای جهان بینی الهی است از طریق وحی به جهان آخرت اعتقاد و باور دارد و بس.



افسوس که مرغ طرب جوانی از دست برفت!!

افسوس که نامه جوانی طی شد و آن تازه بهار زندگانی دی شد
 آن مرغ طرب که نام او بود شباب افسوس ندانم که کی آمد، کی شد

شرح رباعی

حیف و افسوس که روزگار خوش جوانی به پایان رسیده است و آن دوران تازه بهار زندگانی جوانی گذشته است. آن مرغ شادی که نام او جوانی بود افسوس که نفهمیدم که کی آمد و کی رفت و به اتمام رسید!

نکته های رباعی

- زندگی جوانی مثل بهار تازه است که برای انسان فرا می رسد
- جوانی زمانی که به پایان برسد باعث افسوس و پشیمانی است.
- آن دوران خوشی جوانی بقدری سریع می گذرد که انسان نمی فهمد که کی آمد و کی سپری شده است.

نقد و بررسی رباعی

۱) **جوانی فرصت طلایی و بی نظیر:** این رباعی مطلب خوب و پند آموزی را تذکر می دهد که بسیار دارای اهمیت است. جوانی یک مرحله استثنایی با ویژگی های خاصی است که انسان بعد از پشت سر گذاشتن کودکی و نوجوانی آن مسیر با برکت و پر از توجه و عنایت الهی را طی خواهد نمود. انسان در این سن در اعتدال و اقتدار است، ساختمان بدن محکم و دارای استحکام است و قوای نفسانی و غرایز به رشد خود رسیده اند و دستگاه اعصاب و روان و درک آدمی با اندام قوی او ترکیب هوشمندی را از انسان ارائه می دهند. و جوان با موتور پر قدرت احساسات و آرزوهای فراوانی که دارد و در اکثر موارد طرح انتخابی او در این شرایط آینده او را رقم می زند و سرنوشت ساز است. شاعر چون محور تفکرات او رسیدن به خوشی و استفاده از طرب در دوران شباب و جوانی است افسوس می خورد که چرا از این دوران خوب استفاده نکرده و به تعبیر او چرا از بهار زندگانی به نیکی برخوردار نشده است!

۲) **از جوانی برای آینده استفاده شود:** تحولات درونی انسان هم از نظر مکانیزم بدن و قوای غریزی و هم سلسله اعصاب و دنیای درون بسیار شگفت انگیز است. اگر جوانی در معرض تربیت و آموزش صحیح قرار گیرد و بویژه الگوی درستی در طول زندگی داشته باشد از این توانمندی ها و انرژی های جمعی و روانی برای ساختن آینده خود بهره برداری خواهد نمود و به شکلی در خودسازی و کمال طلبی خود کوشا بوده و پیش خواهد رفت که تا پایان زندگی از آن تلاش ها و تدبیرهایی که ذخیره کرده است به سودمندی استفاده نماید. اگر در جوانی نهالی نکاریم در پیری درختی و میوه ای نخواهیم داشت و جامعه سربلند جامعه ای است که جوانان آن برومند و شاد و مشحون از آینده روشن و ایمان و انگیزه سرشار باشند. اگر در جوانی بجای تلاش و اندوختن به خوشی و انحراف بگذرد از بی خبری حاصل از آن محصولی وجود ندارد که برداشت شود. جوانی بهترین فرصت است برای رشد و تعالی که اگر از این فرصت طلایی به نیکی استفاده نشود جز افسوس و پشیمانی نتیجه ای نخواهد داشت.



بود و نبود ما خللی در ارکان جهان ایجاد نمی کند

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود بی نام ز ما و نی نشان خواهد بود
زین پس نبودیم و نبُود هیچ خلل زین پس چو نباشیم همان خواهد بود

شرح رباعی

ای بسا زمان هایی بگذرد که ما در جهان زنده نیستیم ولی جهان خواهد بود. در آن زمان نام و نشانی از ما نخواهد بود! زمانی که نبودیم و نیز در آن زمانی که جهان را ترک می کنیم هیچ خللی در جهان و ارکانی آن ایجاد نخواهد شد. (بودن و نبودن ما هیچ ارتباطی با جهان ندارد)

نکته های رباعی

- بودن و نبودن انسان هیچ ارتباطی با جهان ندارد!
- وقتی انسان نیست نام و نشان او هم مطرح نیست.

نقد و بررسی رباعی

این رباعی رابطه بین انسان و جهان را بیان می کند. در واقع بیان این موضوع است که انسان و سرنوشت او جدای از جهان است و بودن و نبودن و حتی زندگی او هیچ خللی را در جهان بوجود نخواهد آورد بطور خلاصه خلل و مشکل در انسان پیش می آید نه در جهان فراخ.

(۱) همه پدیده های عالم برای تشکیل انسان دست بدست هم داده اند: انسان در ظاهر یک عضو کوچک این جهان است. ولی آخرین موجود این جهان است. پس از هزاران تحول و میلیاردها سال شرایط مناسبی برای پیدایش و حیات انسان اتفاق افتاده است و جهان با آن عظمت و نظم دقیقی که دارد برای انسان و در راستای رشد آدمی دست بدست هم داده است، حال چگونه است که بودن و نبودن انسان برای او خللی ایجاد نمی کند؟! مگر ما انسان و جهان را چقدر شناخته ایم و از کم و کیف و ویژگی های آن چقدر اطلاع دقیق و علمی داریم؟ که در مسند قضاوت نشسته ایم!

□ در رباعی ۵۸ بیان شده است که این کهنه جهان برای کسی باقی نمی ماند و باعث بقای کسی نمی شود.

□ در رباعی ۶۲ گفته شده است که انسان هیچ سودی برای جهان ندارد و یا در جهان باقی نمی ماند.

ذهن شاعر متوجه این نکته است که چون سودی برای جهان نداریم و یا در جهان باقی نمی مانیم پس خلقت انسان برای چه موضوعی بوده است؟!

(۲) جهان برای ماست نه ما برای جهان! سیر انسان از حیات شروع و به مرگ منتهی می شود و این قوس منحنی حرکت آدمی در جهان ثابت است و تا کنون تغییری در آن پیش نیامده است. و شاید اصرار در دانستن اسرار ازل (علم الهی) برای این است که جلوی این سیر گرفته شود. و انسان در همین دنیا به بقا و جاودانگی برسد. که اینهم غیر ممکن است!! جهان انسان را در گاهواره خود پرورانده است و چون عزیزی در آغوش گرفته و رشد و آموزش داده است. و باعث کرامت او شده است و تمام وسائل رشد را برای او از آب، هوا، حرارت، گیاه، حیوان و جانداران، نور، خاک و هزاران پدیده عالم را بسیج نموده است بطوریکه اگر اکسیژن در هوای جو به او نرسد حیات از انسان سلب خواهد شد و این نشان دهنده ارتباط تنگاتنگ جهان با انسان است. پس جهان با تمام وجود در خدمت انسان است و انسان چشم و چراغ عالم است و باعث افتخار و کرامت و عظمت جهان است!



عقل به ما می گوید که از عمر به خوشی استفاده کنید

این عقل که در ره سعادت پوید روزی صد بار خود تو را می گوید
دریاب تو این یکدم وقت که نه ای آن تره که بدروند و دیگر روید

شرح رباعی

این عقل و قوه تشخیص که راه سعادت را می پیماید روزی صد بار به تو می گوید که این لحظه و وقت عمر را دریاب و استفاده کن، چون تو هم مانده تره درو می شوی و بجای تو کسی دیگری می آید.

نکته های رباعی

- عقل انسان راه سعادت را می پیماید و نصیحتی به انسان دارد.
- عقل به انسان می گوید از عمر کوتاه خود استفاده کن که بجای تو کسی دیگری در راه هست.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **عقل در مسیر رشد انسان بکار می رود:** این سخن عقلانی است که انسان از عمر خود به نحو شایسته ای استفاده کند و در مسیر رشد و تعالی خود بکار گیرد. انسان بطور کلی احساس خاصی نسبت به خود دارد و در مجموع این حقیقت را درک می کند که لحظات و دقائق زندگی او بسیار با ارزش است و از اهمیت ویژه ای برخوردار است و از آنجائیکه انسان موجودی نیازمند است و بعد دیگر او رشد و پیشرفت معنوی است قدر و قیمت عمر را در می یابد و نیاز و احتیاج نردبان رشد او می شود.

(۲) **فقط عقل برای هدایت انسان ها کافی نیست:** آیا همه انسان ها از این آگاهی عقلانی در باره خود و عمر خود برخوردارند؟! آیا انسان ها در جوامع امروزی خود در می یابند که از لحظات گهر بار عمر خود باید به بهترین وجه در مسیر رشد و تعالی روحی و روانی خود استفاده نمایند؟! آیا قوای مجریه و نمایندگان قانونی آنها و مجامع قانونی و مراکز قانونگزاری کشورها دریافته اند که انسان ها این حق را دارند تا از عمر خود به شکل عقلانی استفاده نمایند؟! بی شک نه! پس اگر قرار بود که این تعقل و تدبر وجود نمی داشت! فروش و معامله اسلحه های مرگ آور، پخش مواد مخدر به شکل های گوناگون کاملاً خطرناک و نابودکننده نیروهای فعال کشورهای جهان، استفاده از زن به شکل نامشروع برای فریب جوانان و تبلیغات در کنار کالای اقتصادی، ربا و اقتصاد ناسالم، دروغ و اشاعه فرهنگ تجاوز به حقوق دیگران، اشغال سرزمین دیگران و آواره نمودن آنها، عدم اجرای عدالت اجتماعی بعنوان نیاز اولیه جوامع بشری، داد و ستد اعضای انسانها، به بردگی گرفتن انسانها، تسلط حکومت نامشروع و فاسد بر ملت ها، و هزاران روش های غیر انسانی دیگر نشان می دهد که در اکثر مواقع بشر امروز برای تشخیص منافع خودی دست به کارهایی می زند که جز نابودی و عقب گرد حاصلی برای کل بشر نداشته است!



قافله عمر که می گذرد از طرب و شادی ما هم کم می کند!

این قافله عمر عجب می گذرد دریاب دمی که از طرب می گذرد
ساقی، غم فردای حریفان چه خوری پیش آر پیاله را که شب می گذرد

شرح رباعی

این روزها و شب ها متصل بهم که کاروان و قافله عمر را تشکیل می دهند به شکل شگفت انگیزی در حال عبور از این دنیا هستند. بهتر است که این حرکت را دریابی و مواظب باشی که از طرب و شادی غافل نباشی! ای ساقی که شراب غم سوز در دستان تست ، چرا برای فردای ما نگران و غمناکی ، هم اکنون پیاله ای پیش آر که شب به تندی می گذرد.

نکته های رباعی

- لحظات عمر انسان به تندی در حال عبور است.
- انسان باید با توجه به گذر عمر از طرب و خوشی غافل نباشد.

نقد و بررسی رباعی

این رباعی شبیه رباعی ۶۸ است. و در آن چند نکته حائز اهمیت و توجه و دقت و بررسی وجود دارد:

- (۱) مجموعه زنجیر وار شب و روز عمر آدمی به شکل کاروان و قافله در حال عبور و گذر هستند.
- (۲) این لحظات زندگی باید در طرب و شادی بگذرد.
- (۳) باید شب را به مستی گذرانند.

(۱) **چرا وقتی عمر گذشت مایه افسوس است!!!** عادت انسان به این است که قطره را ببیند و به آن خوش باشد از گذر قطرات طولی عمر احساس کلی و درستی ندارد. و کلیت آن را در مخیله خود نمی گنجاند و به خود یادآور نمی شود و چون عمر گذشت و انسان ضعیف و پیر و شکسته شد به یاد دوران اقتدار و جوانی می افتد و مایل است که آن قدرت و توان و غرایز و سرسبزی را دوباره داشته باشد! و چون به جاده ای که از آن عبور می کند می نگرد خود را در ایستگاه آخر می بیند که با ایستگاه اول زندگی کیلومترها فاصله گرفته و از این مسیر طولانی چندان مطلع نبوده است!

(۲) **جوانی، دوران طرب و شادی و خوشی است:** شاعر دوران جوانی را دوران طرب می داند ، به عبارتی چنین هم هست . بهر حال انسان دوران کودکی را پشت سر گذاشته و در دوران رشد بدنی و سیستم عصبی بویژه رشد کامل مغز آدمی که در این دوران به حد کمال خود می رسد و همه بدن و دستگاه های آن تابع این فرمانده مهم بدن می شوند تحولی شگرف در احساس و عقل جوان پدید می آید و طرب و خوش بودن بسیار دلچسب و موافق و مناسب این تحولات است. حال اگر این جوانی که می تواند برای تقویت عقل و تجربه باشد پایه های یک زندگی مستحکم را برای یک عمر زندگی ترسیم نماید و باورهای درست این استعداد درونی را شکل بدهد و با نظام بیرون هماهنگی نماید انسان در جاده ای که به نام زندگی قدم گزارده به سلامت به انتهای آن خواهد رسید. استفاده از این دوران جوانی به این معنی است که از این توانمندی و تحول که عنایت خدای مهربان است برای یک زندگی خوب و سلامت استفاده کنیم و گر نه افسوس و تأسف در پی داریم .



انسان محصور در حوادث زمانه در حال تحول است

بر پشت من از زمانه تو می آید
و ز من همه کارها نانکو می آید
جان عزم رحیل کرد و گفتم بمرد
گفتا چه کنم خانه فرو می آید

شرح رباعی

زمانه و حوادث آن بدنبال من با تب و تاب در حرکت است. و از جانب من همه کارها نانکو و ناشایست صادر می شود. پس از مدتی جان آدمی تصمیم به کوچ کردن از این دنیا می گیرد. من به او گفتم که چرا می روی؟ او گفت که من چاره ای ندارم چون خانه تن فرود آمده و در هم شکسته است.

نکته های رباعی

- کاروان تحولات در تاریخ در حال حرکت است و توقیفی ندارد.
- تحولات و تغییرات منتهی به خروج جان از تن آدمی می شود.

نقد و بررسی رباعی

دو موضوع را می توان در این رباعی دنبال نمود:

(۱) **سرنوشت انسان در تحولات زمانه رقم می خورد**: جهان دارای تحولاتی است و انسان هم یک عضو آن. و زمانه مربوط به حوادث و تحولاتی است که در سر راه انسانها در طول تاریخ وجود دارد. انسان تحت تأثیر این تحولات است و چاره ای هم از آن نیست و این تأثیرات گاهی مثبت و به حال انسان مؤثر و مفید است. و گاهی هم در جهت مخالف باعث ضرر و زیان انسان می شود. و ظاهراً شاعر احساس درستی در باره عملکرد خود در این زمینه ندارد و از زمانه و حوادث و مسائل آن تأثیر بدی را پذیرفته است و تحت آن به زندگی خود شکل داده است. هر کسی در روند حوادث زندگی شناخته می شود و توانمندی و استعداد درونی خود را نشان می دهد. در این تحولات زمانه نقش زشتی ها را افراد پلید و نقش مثبت را افراد شایسته بعهده دارند و این مسیر لایتغیر تاریخی است که انسان ها در صحنه پر تلاطم تاریخ زندگی، انسان ها بیابند و خود را نشان دهند. اگر این تحولات و تغییرات نبود شایستگی و توانمندی های آن کجا شناخته می شد.

(۲) **کوچ جان از تن**: یکی از تحولات انسان که در پایان زندگی آن خود را نشان می دهد و یکی از مراحل و حلقه های حرکت و سیر و سلوک انسان در این دنیا ست مرگ و کوچ نمودن انسان از این کالبد خاکی است. و این تحول مهم و تعیین کننده ای برای اوست. و جدی ترین تغییری است که برای او اتفاق می افتد. که با هیچ چیز در دنیا قابل مقایسه نخواهد بود. این تحول که انسان را در دنیای جدیدی قرار می دهد همواره یکی از دغدغه های او بوده است که هر چقدر در این باره اندیشه است جز تصورات و تخیلات به چیز دیگری نرسیده است. و همانطور که بارها توضیح داده شده است جهان پس از مرگ تنها از دریچه وحی الهی و از زبان فرستادگان حضرت دوست قابل فهم و درک است نه از طرق دیگر!! پس اگر می خواهیم که با آن جهان آشنا شویم باید به منابع وحی که سر آمد و کامل ترین آنها آیات الهی قرآن است مراجعه نمایند و با آن دنیای پس از مرگ آشنا شوند.



سرانجام چرخ فلک همه انسان ها را در کام خود فرو می برد!

بر چرخ فلک هیچ کسی چیره نشد
و ز خوردن آدمی زمین سیر نشد
مغرور بدانی که نخورده است ترا
تعجیل مکن هم بخورد دیر نشد

شرح رباعی

کسی بر چرخ فلک (جهان) و رفتار آن غلبه نیافته و در اختیار خود نگرفته است. و از خوردن و بلعیدن انسان زمین سیر نشده است. ای انسان مغرور و خود خواه! باید بدانی که چون زمین ترا نخورده است، اینگونه نیست که هرگز نخواهد خورد بلکه تعجیل و شتاب نکن که بالاخره روزی خواهد خورد و دیر نمی شود.

نکته های رباعی

- هیچکس نمی تواند بر منویات و قوانین جهان مسلط شود.
- زمین از کشتن انسان سیر نمی شود.
- کسی نمی تواند از مُردن بگریزد.

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی چند نکته قابل بررسی است:

(۱) رابطه انسان با جهان

(۲) زمین و مرگ انسان

(۳) تصویری که انسان مغرور از مرگ دارد.

(۱) **نگرانی از مرگ**: باز هم نگرانی از مرگ، شاعر را مثل همیشه می آزارد و برای او مبهم و لاینحل مانده است. جهان، آیت و نشانه نعمت و توجه الهی است و انسان با حواس بویژه با نگاه تیز بین و مؤثر خود به شگفتی ها و زیبایی های این جهان به عظمت و لطف صانع و خالق مهربان آن پی می برد و غرق در عنایت او می شود و از اینکه خدای عالم در این جهان همه گونه وسائل یک زندگی شرافتمندانه و با کرامتی را طراحی و در اختیار آدمی قرار داده است در حیرت فرو می رود و شکر انعام الهی می گزارد.

(۲) **حرکت انسان بر مسیر سنت لایتغیر قرار دارد**: قوانین حاکم بر جهان لایتغیر است و نظمی دقیق جهان و تحولات آن را بسوی مقصود عالی که خدای متعال بر اساس آن در نظر گرفته است در حال تحول و حرکت است و هیچکس نمی تواند بر آن مسلط شود و حکمت و نظم دقیق آن را بهم بریزد. مرگ یکی از پدیده های عالم است و پس از حیات که اهدایی خدای متعال و بخشنده است انسان را فرا می گیرد و این حیات و مرگ دو بال تحولات این جهانی هستند و باعث سیر و سلوک و حرکت آدمی از دنیا به آخرت می شوند تا به جایگاه شایسته ای که خدای مهربان برای او معین ساخته است نائل آید. حیات و مرگ دو روی یک سکه و انگیزه و علت تحولات عالم و سبب کوچ و رحلت انسان از مقام و موقعیتی دنیایی به جایگاه برتر و بهتر هستند. انسان هر چقدر پر توان و مغرور و نادان باشد روزی در گردونه این تحولات به راه خود و تحولات ناشی از آن ادامه می دهد و کسی قادر نیست این خط سیر را تغییر دهد. اگر شاعر گاهی خواهان تغییر در نظام آفرینش و دگرگونی در فلک است و می خواهد آن را مطابق با میل خود بسازد!! کاری بیهوده و نشدنی است و چنین خواسته هایی در اساس غلط است مگر اینکه بتواند در محدوده قوانین دست به تحولات بزند و لا غیر!



نصیب و فایده خود را از عالم بردار

بر چشم تو عالم، ار چه می آریند
مگرای بدان، که عاقلان نگریند
بسیار چو تو رونده و بسیار آیند
بربای نصیب خویش کت براینند

شرح رباعی

برای چه دنیا را در نظر تو آرایش می دهند و زیبا و جذاب جلوه می دهند تو نباید به دنیا گرایش نشان بدهی ، چون عاقلان به دنیا گرایش و تمایل ندارند. مانند تو انسانهای زیادی می آیند و می روند تو نصیب و فایده خود را از دنیا بگیر.

نکته های رباعی

- عاقلان و دانایان به آنچه از دنیا که برای آنان می آریند جذب نمی شوند و تمایل نشان نمی دهند.
- در میان این رفتن و آمدن انسانها ، تو نصیب خود را از جهان بدست آور.
- دنیا را بدون نصیب رها نکن.

نقد و بررسی رباعی

(۱) دنیا محل رفتن است نه ماندن! : در این رباعی رهنمود درستی ارائه شده است. رابطه دانایان و عاقلان با دنیای پر زرق و برق معلوم می شود. چون دنیا محل نشو و نمای انسان است و بسیار پر جاذب و دارای مغناطیس قوی است. و گاهی انسان آن را اولین و آخرین سر منزل مقصود و هدف سیر آدمی تلقی می نماید و اشتباه از آنجا آغاز می شود که این دنیای زیبا که میدان رشد و تعالی انسان است و با دست انسان هم زیباتر می شود و بر جذابیت آن افزوده می شود گرچه محل گذر است محل سکنی و اقامت و ماندن بحساب آید شاید عده ای متوجه نشوند ولی عاقلان که از قدرت تعقل و خرد برخوردارند این ترفند دنیا را بفهمند و خود را فدای آن نسازند و یک حرکت دایره ای که پایانش با اولش یکی است گرفتار نکنند!

(۲) از دنیا و زیبایی های آن بهره مند شوید : شناخت واقعی دنیا و رابطه منطقی انسان با آن استفاده از آن را هموارتر می نماید. و این گام مهمی است که آدمی در طول زندگی تلاشهای صرفاً مادی نداشته باشد و از دنیای وسیع معنویت و ارزش های متعالی آن بهره مند شود و جهان را با دید فراتر از دید مادی و مادیگرایی ببیند و بشناسد و سود ببرد. با عینک مادی حقیقت دنیا شناخته نخواهد شد . بهره حال دنیا برای ماندن انسان طراحی نشده است بلکه برای رفتن و سیر نمودن و کامل شدن او می باشد و این نکته حائز اهمیت و توجه است.

دنیا را باید شناخت و از جلوه ها و پدیده های شگفت انگیز آن استفاده مطلوب نمود. سوء استفاده از آنچه را که در طبیعت در تسخیر انسان قرار داده شده است انحراف از حقیقت و باعث خسران و زبان تلقی می شود. اگر از راه حقیقت با طبیعت و نعمتهای الهی که در آن فراوان است برخورد کنید به نیکی و رضامندی بهره مند خواهید شد و گر نه راه تبهکاران و سلطه گران تاریخ که هدف آنان چیره و تسلط بر انسان و سرنوشت اوست عاقبت نابودی و بهدر رفتن است و بس . که ما در تاریخ نام آنان را شنیده ایم ولی از آثاری که از دسترنج دیگران از خود بجا گذاشته اند چیزی دیده نمی شود.



انسان نقشی در سرنوشت خود ندارد!!

بر من قلم قضا چو بی من رانند
پس نیک و بدش زمن چرا می خواهند

دی بی من و امروز چو دی بی من و تو
فردا به چه حجتیم به داور خوانند

شرح رباعی

وقتی سرنوشت و قضا و قدر در دست من نیست و بدون دخالت و مشورت با من قضا را بر من جاری می سازند پس چرا به دنبال کار نیک و بد من هستند و می خواهند از من حساب بکشند! دیروز بدون من و امروز هم مانند دیروز بدون دخالت و نظر من و تو هر کاری که بخواهند می کنند پس چه حجت و دلیل قانع کننده ای وجود دارد که فردای قیامت مرا به داوری و قضاوت اعمالم بخوانند و حسابرسی کنند!

نکته های رباعی

- اختیار و اراده ای در انجام اعمال خود نداریم.
- قضا و قدر بدون مشورت انسان در باره انسان و سرنوشت آن جاری می شود.
- حال که اختیار نداریم چرا باید فردای قیامت جوابگو باشیم؟!

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی بین انسان و اختیار او و قضا و قدر الهی یک اختلاف و تفاوت مطرح است. قضا(فرمان و امر) و قدر (اندازه و مقدار و تقدیر) الهی، جهان را اداره و هدایت می نماید و هدفمند بودن جهان بر همین اساس است.

(۱) اختیار انسان در مسیر قضا و قدر الهی قابل معنی است: انسان و اختیار و انتخاب و آزادی او در این جهان از جمله این

قضا و قدر است. و با اعتقاد به قضا و قدر قابل اثبات است. پس اگر قضای الهی نبود. شاعر برداشت صحیحی از قضای الهی ندارد. آن را مخالف اختیار آدمی دانسته و اعمال نیک و بد را بجای اختیار انسان از قضا آنهم بطور مستقیم می داند که اشتباه است! سرنوشت انسان در این جهان و در کنار پدیده های شگفت انگیز آن از طریق داشتن اختیار رقم می خورد و انسان در رهگذر زندگی پر تلاطم خود از توانمندی و استعداد های درونی خود برای رشد و تعالی استفاده می کند و بر پاداشتن تمدن های بزرگ و نوآوری شگرف همه نشانه اختیار و خلاقیت انسان است. و اگر یک موجود فرمایشی و بدون اختیار بود استعداد او رشد نمی کرد و در صحنه جهانی شبیه سایر حیوانات بود! و این نشان می دهد که آدمی در مسیر قضا و قدر الهی دارای اختیار است و اگر این قضا و قدر نبود انسان با ماهیت اختیار وجود نمی داشت. و از استعداد سرشار و خدادادی خود برای آینده خود و جامعه اش و کسب رضای خدای متعال که طراح و صانع هستی است گام بر میدارد و این از ویژگی های انسان است که درجهان هست ولی فراتر از جهان نقش آفرینی می کند.

(۲) انسان صاحب اختیار و آزادی، مسئول هم هست: انسان مسئول است و باید جوابگوی اعمال و رفتار خود باشد و تکلیف

او بقدری است که باید با تلاش و هنرنمایی خود صحنه زندگی و جهان را مساعد رشد و تعالی خود و دیگران نماید. این اتسان مسئول نه تنها در آخرت بلکه در دنیا هم باید جوابگوی اعمال خود نیک و بد خود باشد و در غیر این صورت جهان بیهوده و انسان و اختیار او هم بیهوده و عبث و بی هدف خواهد بود. قضا و قدر الهی به هویت انسان که در اختیار و آزادی او رقم می خورد مسئولیت پذیری و تکلیف و نقش پذیری انسان را نشان می دهند و انسان در عین اینکه از دنیا می گذرد ولی با مسئولیت خود راه رشد را طی می کند و خود را برای ابدیت و گذشتن از مرزهای دنیایی آماده می سازد.



چه زمزم باشی چه آب حیات ، عاقبت در خاک فرو خواهی شد!

تا چند اسیر رنگ و بو خواهی شد چند از پی هر زشت و نکو خواهی شد
گر چشمه زمزمی و گر آب حیات آخر بدل خاک فرو خواهی شد

شرح رباعی

شما تا کی می خواهید اسیر تغییرات و تأثیر پذیری رنگ و بوی خارجی قرار گیرید و تا چند می خواهید در پی هر کار زشت یا نیکویی باشید؟! اگر تو از نظر قداست و ارزش چشمه زمزم مسجد الحرام باشی و یا آب حیاتی باشی که خضر نبی آن را بدست آورده است در نهایت می میری و خاک می شود و در خاک فرو خواهی رفت!

نکته های رباعی

- تحت تأثیر رنگ و بو و تغییرات بیرونی قرار نگیرید.
- به هر درجه و ارزشی که باشید سرانجام خاک خواهید شد.

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی با هم نکات مهمی که هشدار دهنده و عبرت آموز است ولی نگرانی از مرگ در آن دیده می شود که گویا انسان در همین دنیا می آید و در همین دنیا خاک می شود و دیگر هیچ!!

(۱) انسان نباید رنگ تعلق بپذیرد : از اینکه انسان نباید تحت تأثیر امور زشت قرار گیرد و هر رنگ و بویی را بپذیرد و بدنبال هر فکر و مکتب و اندیشه ای نرود هشدار بجا و شایسته است. ولی از اینکه بگویی تا کی بدنبال رنگ و بو هستی و از پی هر زشت و خوبی می روید تا حدودی ابهام آمیز است انگار شاعر بطور کلی به این نظر رسیده است که دست به هر کاری خواه خوب و زیبا یا بد و زشت بزنی بهر حال خاک می شود! پس چه کار بیهوده ای انجام می دهی! درست تر این است که آدمی به نیکی ها و خوبی ها گرایش یابد و از خود آثاری از شایستگی ها بجا بگذارد و این به معنی آن است که از پلیدی ها و زشتی ها دوری کند در این صورت است که به نقش واقعی خود در این که همان هدف بلند خلقت است رسیده است. و اگر از خوب و بد فارغ باشد به یک موجود خنثی تبدیل می شود که بی فایده است و نقشی برای او پدید نخواهد آمد!!

(۲) انسان بین خود و جهان شکل می گیرد : انسان بخشی از پدیده های جهان و تحت تأثیر آنها قرار می گیرد و شخصیت او از بین داد و ستد بین او و جهان شکل می گیرد ، اگر چنین نباشد حرکت و سیر آدمی چه فردی و اجتماعی دچار مشکل و شاید غیر ممکن شود. انسان ها در مسیر رشد خود همواره بدنبال ارزش ها و فضائل اخلاقی و شاخص های عدالت ، راستی و حقیقت و درک زندگی هستند و بدی ها را از خود و از صحنه زندگی خود دور می سازند و اگر غیر از این بود از عقل و قدرت تشخیص و خلاقیت های خود دور می شدند و راه انحطاط و سقوط را می پیمودند! خوردن آب حیات ما را جاودانه می سازد و در عرفان اسلامی آب حیات همان شراب عرفانی خدایی است که نور و هدایت حق است و چون انسان بدان دسترسی یابد بی شک در همین دنیا خاک نخواهد شد و در ورای این خاک بهشتی با همه نعمتهای خوب و خوش آن در انتظار او خواهد بود!



باید مانند سوختگان عشق ، ترک خود کنی تا به هدف برسی !

تا راه قلندری نیوی نشود رخساره به خون دل نشویی نشود
سودا چه پزی که تا چو دلسوختگان آزاد به ترک خود نگویی نشود

شرح رباعی

تا راه قلندری (بی قیدی و بی اعتنایی به دنیا) را شناسی و طی نکنی به مقصود نمی رسی. و در این راه اگر سختی نبینی و صورت خود را با خون جگر نشویی (تلاش فراوان نکنی) به هدف نمی رسی. بدنبال چه چیزی هستی؟ به کدام معامله و تجارت می اندیشی؟ باید توجه داشته باشی تا مانند افراد دلسوخته و رنج کشیده از خود خواهی های خود نگذری و آنها را ترک نکنی امکان رسیدن به مقصد نخواهد بود!

نکته های رباعی

- تا راه دوری از دنیا را در پیش نگیری به هدف نمی رسی.
- رسیدن به مقصود یعنی ترک خود و خودخواهی های خود گفتن.
- با تحمل رنج و خون دل می توان راه حقیقت را دریافت.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **آشفته بازار رباعیات:** این رباعی در مشرب صوفیه سروده شده است. راه قلندری پوئیدن، رخساره به خون دل شستن،

دلسوختگان و ترک خود گفتن اصطلاحاتی نیست که در رباعیات منسوب به خیام که دم غنیمتی و عیش و خوشی جان و محوریت معانی آن را تشکیل می دهد همخوانی و مناسبت داشته باشد! این آشفته بازاری که در مجموعه رباعیات وجود دارد و معلوم است که با سلايق و حتی در قرون مختلف و با مشرب های فکری متفاوت سروده شده است در یکجا جمع آید و همه بنام خیام ریاضی دان و فیلسوف همپای ابو علی سینای قرن پنجم که تقویم جلالی را تدوین نموده است و در ریاضیات و جبر و مقابله و علوم زمان خود سر آمد بود زده شود که مورد علاقه جلال الدین ملکشاه سلجوقی پادشاه بزرگ و مقتدر سلجوقیان بوده است. ما که در نسخه های شاهنامه ، عزلیات حافظ ، مثنوی معنوی و کتاب های معتبر و تاریخی این سرزمین کهن دقت و موشکافی می کنیم و حتی برای تغییرات آنها در حد یک حرف حساسیت بخرج می دهیم چطور یک نسخه دقیق از رباعیات خیام که مربوط به قرن حضور شاعر بوده باشد در دست نداریم و صدر صد ارائه نداده ایم!

(۲) **ریشه تفاوت ها در رباعیات از کجاست؟** این تفاوت ها که هم در ظاهر شعری ملاحظه می شود و هم در محتوی و شکل

عبارات و جهت و اهداف آنها چگونه می توان از یک سلیقه و مشرب دانست؟ و چگونه قابل هضم و درک است و از آنها یک چیز فهمید؟! معلوم نیست این نویسندگان چه کسانی هستند و چرا و به چه انگیزه ای افکار خود را بطور جداگانه و با بیان هویت خود چاپ و نشر نموده اند؟ مگر چه لزومی داشته است که همه این گرایشات و سلیقه ها و توصیه ها در یک فضا دور هم آیند و همه به نام خیام نسبت داده شوند! آیا موضوع سیاسی برای تخریب شخصیت و وجاهت مردی بزرگ و لایق است؟ آیا می خواهیم از شهرت او برای بیان افکار خود سود ببریم؟ یا ترفندی در کار است و رمز و رازی وجود دارد که مخاطبین بی گناه آن بی اطلاعند. اگر در این رباعیات سره از ناسره و اصلی از تقلبی تفکیک و تشخیص داده شود و هر رباعی که گفته شده است به نام گوینده آن باشد نه بنام یکی از چهره های نابغه تاریخی که افتخار ملتی محسوب می شود آنگاه خوانندگان بدرستی قضاوت خواهند نمود!! و این به عهده کسانی است که در این عرصه به نقادی نسخه های خطی شعری می پردازند و خود را شایسته این کار می بینند و حقیقت را ملاک کار خود قرار داده اند بهر حال دوست داران خیام بدنبال افکار خیامند نه دیدگاه های مشکل دار و متفاوتی که منسوب به خیام است !!



بہتر از می ناب وجود ندارد!

تا زہرہ و مہ در آسمان گشت پدید
من در عجبم ز می فروشان کایشان
بہتر ز می ناب کسی هیچ ندید
بہ زآنکہ فروشد چہ خواهند خرید

شرح رباعی

از زمانی کہ سیارہ زہرہ (ناہید) و قمر (ماہ) در آسمان پدید آمدند و جہان شکل گرفت تا کنون کسی بہتر از می ناب چیز دیگری ندید! من از می فروشان تعجب می کنم کہ چگونه بہتر از آن چیزی کہ می فروشد چہ چیز دیگری می توانند بخرند.

نکتہ های رباعی

- بہتر از می ناب وجود ندارد.
- کسانی کہ می می فروشد بہتر از آن را پیدا نخواهند کرد!!

نقد و بررسی رباعی

(۱) **کدام شراب!!!** در این رباعی هیچ توضیحی در بارہ ماہیت (می) کہ می تواند عرفانی و یا معمولی و مست کننده و مُسکر باشد دادہ نمی شود! چنین تعبیری بطور طبیعی در سرودہ های عرفانی فارسی مربوط بہ شراب معرفت و عرفانی است. کہ انسان را بہ پرواز معنوی در می آورد و او را در کمال و حقیقت آشنا می سازد و از عرصہ خودخواہی کہ چون چنبرہ ای انسان را در محاصرہ و تنگنای خود اسیر نمودہ است نجات می دہد! در حالیکہ اگر ہمین شراب معمولی باشد کہ مایع مست کننده و در شریعت حرام است بدون شک مربوط بہ شب نشینی ہایی است کہ در عالم بیخبری و اغراق گفتہ شدہ است! از طرفی شراب ہر چند انسان را از واقعیت دور می کند و ارتباط او را بہ جہان اطراف لطمہ می زند و زیادہ روی در آن می تواند شخصیت و کرامت او را بہ خطر اندازد و زیان های دیگری کہ از نظر علمی ثابت شدہ است! ولی برای رهایی کسانی کہ مشکل فلسفی دارند و ابہاماتی در ذہن و فکر آنان وجود دارد عنصر مطلوبی نیست گر چہ شاید تصور شود کہ مانند داروی بیہوشی مصرف شود چون مشکلات فکری با فکر و چارہ جویی مناسب و منطقی قابل حل است و راہ دیگری وجود ندارد!

(۲) **انسان با آکامی و دانایی قوی می شود:** با خبر شدن و دانایی انسان قوی می شود، بی خبری و دوری از واقعیت ہا بہ انسان لطمہ می زند و اگر بہ این کار ادامہ دادہ شود بتدریج شخصیت اصلی دچار ضعف و کمبود خواہد نمود و نمونہ های فراوانی کہ دیدہ شدہ است نشان می دہد کہ انسان دارای غم بہ ہر شکلی کہ باشد باز ہم بہ دانایی نیاز دارد و پناہ بردن بہ عاملی کہ انگیزہ های رشد و تعالی را از ما بستاند و ما را از زندگی دور نگہدارد راہ حل عاقلانہ و نتیجہ بخشی نیست! این سخن ملای رومی چقدر جالب است کہ فرمود:

آدمی فربہ شود از راہ گوش حیوان فربہ شود از راہ نوش

مگر ہم اکنون در عصری کہ بسر می بریم و بشر بہ ہر دلیل و گرایشی قلعہ های علم و دانش را یکی پس از دیگری فتح می کند ارزش و نقش دانش در زندگی و تحولات او شناختہ نمی گردد؟! مگر با نادانی و بی خبری و دوری از حقیقت می توان انسان را سعادت مند نمود و راہ درست را بہ او نشان داد؟! چطور این انسان کہ تنہا موجود توانمند در شناخت عالم است و جہان مسخر اوست و در جستجوی طبیعت بہ فواید برجستہ و شگفت انگیزی رسیدہ است و می تواند و امید است کہ تہکاران جہانی آزادی عمل را از او سلب نکنند دست بہ کاری بزند و بہ نتیجہی برسد کہ ہمہ انسان ہا در آن راہ حقیقت و بہروزی را بیابند دعوت بہ مستی و نادانی کنیم!!



چون رزق و روزی در دست ما نیست به کم و بیش آن فرنجید

چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد
دل را به کم و بیش دژم نتوان کرد
کار من و تو چنانکه رأی من و تست
از موم بدست خویش هم نتوان کرد

شرح رباعی

چون ما نمی توانیم اندازه عمر و مقدار روزی خویش را کم و زیاد کنیم پس نباید دل و حالت خود را چه کم و چه بیش ناراحت و غمگین کنیم. کاری که من و تو انجام می دهیم بر اساس رأی و نظر من و تو نیست و مانند موم نیست که به هر شکلی که بخواهیم تغییر دهیم.

نکته های رباعی

- کم و زیاد کردن روزی و عمر آدمی در دست انسان نیست.
- کارهایی که انجام می دهیم بر اساس رأی و نظر ما صورت نمی گیرد.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **شادی و غم از آثار اختیار آدمی است:** چون چیزی را نمی توانیم تغییر دهیم و رزق و روزی آدمی با عمر محدودی که دارد ثابت است پس لزومی ندارد که غمناک شویم و اندوه بخود راه دهیم! کاری که انجام می دهیم بر اساس رأی و نظر ما نیست. این سخنان نفی کننده اختیار انسان است در حالیکه اگر قرار است که اندوه و غم کمر شکن را از خود و از محیط خود دور کنیم باید از طریق اختیار آدمی این کار صورت پذیرد. در غیر این صورت اگر رأی و نظر ما کارگر نیست و تأثیری ندارد پس کنار زدن غم و نپذیرفتن آن برای چیست؟ اگر انسان صاحب اختیار و انتخاب نیست و تحول پذیر نیست پس چرا نباید غمگین شود؟! این دستورات برای چیست؟! شادی و غم و بروز آن در صحنه زندگی برای آن است که انسان صاحب اختیار است که اگر نبود با یک حالت ثابت مانند حیوانات به زندگی خود ادامه می داد و تنوع و آزادی در آن دیده نمی شد!!

(۲) **تحول و رشد نشانه اختیار آدمی است:** آن انسانی که باید در باره آن صحبت کرد انسان دارای قدرت انتخاب است که از کرامت و شأن بزرگی و رشد و نوآوری در زمین برخوردار است. نفی اختیار از او در واقع نفی انسان است. پس چنانچه انسان نفی شود درخواست تحول و دگرگونی او بی معنی است! بهر حال انسان بی اختیار یک انسان ناتوان و سست و بیکاره است چون کاری انجام نمی دهد و تغییری نمی پذیرد هر چند ظاهر و یا برای مدتی آن کار را انجام دهد چون با فطرت و اصل آزادی او مخالف است بزودی فرو می ریزد. انسان با تلاش و استعداد درونی خود می تواند دامنه و گسترش روزی و مال و دارایی خود را بافزاید و بر طول عمر خود اضافه کند گر چه او نمی تواند مانع وقوع مرگ شود ولی به این معنی نیست که او قادر نباشد که بر مال و ثروت خود اضافه کند و تجربه عادی بشر در اکثر مواقع چنین است.



همه تأثیرها از خدای زنده و پاینده است

حیی که به قدرت سرو رو می سازد همواره هم او کار عدو می سازد
گویند قرا به گر، مسلمان نبود او را تو چه گویی که کدو می سازد

شرح رباعی

آن وجود زنده و پاینده ای که به قدرت خود انسانهای زیبا که مثل سرو دارای اعتدال و زیبایی هستند بوجود می آورد خود او همواره از دشمنان انتقام می گیرد و کار آنها را می سازد! می گویند شراب دهندگان (قرا به گران) یهودی هستند و مسلمان نمی باشند تو به او نگاه نکن او کاره ای نیست چون او فقط داخل کدو را خالی نموده و در آن شراب می ریزد و بس!! (در تأثیر شراب روی انسان نقشی ندارد)

نکته های رباعی

- خداوند هم زیباروی می سازد و هم با دشمنان خود مقابله می کند.
- مستی اصلی از خداست ، شراب دهندگان در این میان کاره ای نیستند!!

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی بر خلاف بیشترین رباعیات دیگر یک مطلب جدید که با روح اکثر رباعیات منافات دارد مطرح می شود. این بار توجه اصلی به خداوند است و بیان توحید و جداپرستی که او مؤثر در امور عالم است بهر حال دو موضوع مهم و برجسته در این رباعی وجود دارد که باید مورد بررسی قرار گیرد که حائز اهمیت است. :

(۱) **خداوند زنده و حیات دهنده است** : بر خلاف خیلی از رباعیات که در این مجموعه است این رباعی بطور صراحت از خداوند متعال بعنوان حی و زنده که دارای قدرت است نام می برد. کلمات بکار برده شده و مفهومی که از رباعی فهمیده می شود به نظر می رسد که تفاوتی با سایر روشها دارد. در بعضی از رباعیات نسبت فاعل و کننده کار به چرخ فلک ، دهر و غیره بود و کمتر بطور مستقیم اسم خداوند یا صفات آن آورده می شد. اعتقاد به خداوند در این رباعی دیده می شود و خداست که انسان زیباروی را بوجود می آورد و توانمندی خود را با تصویر گری یک انسان و سایر موجودات نشان می دهد.

(۲) **مستی اصلی از جانب اوست** : در این رباعی بطور غیر مستقیم تأثیر شراب را روی انسان از جانب خدا می داند همان خدایی که زنده و پاینده است و چهره های زیبا و انسانهای با کمال خلق می کند و در نبرد با دشمنان بر آنان چیره می شود. خداشناسی در این دو بیت تا حدودی حس می شود و این رابطه ای که انسان با خدا دارد نشان می دهد که خداوند به انسان نزدیک است. البته ارتباط بیت اول و دوم تا حدودی ثقیل بوده و یک رابطه هماهنگ برقرار نشده است و اراده و مقصود شاعر چندان خود را در این رباعی به روشنی نشان نداده است. هر چند که می توان این دو را بهم ارتباط داد و در بیت دوم هدف این است که مستی شراب از شراب دهنده نیست!!



در کنار گل تازه و با طراوت بنشینید و خوش باشید!

در دهر چو آواز گل تازه دهند
از حور و قصور و ز بهشت و دوزخ

فرمای بتا که می به اندازه دهند
فارغ بنشین که آن هر آوازه دهند

شرح رباعی

در این روزگار و گذشت شب و روز هنگامی که گلی تازه روئیده می شود و به جلو می آید، ای زیبا روی من! ای بت من! فرمان ده تا شراب به اندازه بریزند و بیاورند. در حالیکه هر وقت زنان سیاه چشم بهشتی (حور العین) و قصرهای باشکوه و بهشت و دوزخ بخوابی خیالت راحت باشد که بدست خواهی آورد.

نکته های رباعی

- با دیدن و رویش گل باید شراب نوشید!
- گل بزودی پژمرده می شود ولی نعمت های بهشتی ابدی و پایدار است.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **بهار جذاب و تأثیر گزار است:** شراب در کنار رویش گل به احتمال قوی در فصل بهار که طراوت و شادابی و خرمی طبیعت را فرا گرفته است و فراغت از هر چیز دیگری که تصور شود بهترین موقعیت در نظر شاعر است که از بهشت و نعمت های آن لذت بخش تر است! بهار خرم ارزشمند است و انسان را جذب زیبایی ها و شگفتی های خود می نماید و هر انسانی مطابق با سلیقه و تفکر و استعداد خود به نوعی به طرف این خوشی های در کنار بهار می رود و آن را گرمی می دارد. و آنچه را که انسان جستجوگر و حساس به پدیده های عالم را تحت تأثیر قرار می دهد گل ها و شکوفه ها در اشکال و رنگهای گوناگون است که انسان از دیدن آنها در بهت و حیرت فرو می رود چون خوشی بهار انسان را به خوشی و شادی و لذت فرا می خواند.

(۲) **خوشی هم یک گذر است!** خوشی در حد اغراق و وصف ناپذیر که آن را بالاتر از نعمت های بهشتی بدانیم چندان خوشایند نیست و با واقعیت مناسبت ندارد. خوشی هم یک گذر است و ثباتی در آن نیست و این تجربه عادی زندگی است که ما آموخته ایم. که همواره نمی شود خوشی را در آغوش گرفت و یا همیشه بهار و خرمی و گل ها نیستند که انسان در کنار آنها قرار گیرد و شاد باشد! شادی اصلی باید در متن زندگی با نظام اجتماعی صحیح و خودسازی فردی و آینده روشن و سعادت که انسان با صاف نمودن آینه درون در همه وجودش آن را احساس نماید و خود را در راه رشد و بالندگی ببیند تحقق می یابد. امکان ندارد که صراط مستقیم زندگی را نیافته باشیم ولی با دیدن مثلاً یک گل و گذر روشن آب زلال در جویباری احساس خوشحالی کنیم، بی شک این خوشی واقعی نیست! چون بعد از هر مرحله از این خوشی موقت و زودگذر آن حالت آگاهی و احساس واقعیت به انسان بر می گردد و باید این فرایند تکرار گردد که اغلب خوشی به این شکل مکانیکی یک حالت تصنعی است نه یک موقعیت شخصیتی برتر!



چهار اصل یک زندگی خوش و موفقیت آمیز

در دهر هر آنکه نیم نانی دارد از بهر نشست آشیانی دارد
 نه خادم کس بود نه مخدوم کسی گو شاد بزی که خوش جهانی دارد

شرح رباعی

در این عصر و زمانه هر آن کسی که نیم نانی دارد و برای خود سر پناهی برای نشست و برخاست (آشیانه ای و خانه ای) فراهم نموده است، نه خادم و نوکر کسی بود و نه کسی را به خدمت و نوکری خود گمارده است به او بگوئید که شاد باشد که جهان خوشی رات برای خود ساخته است.

نکته های رباعی

- به زعم شاعر رباعی شادی برای کسی است که این چهار رکن را در خود فراهم آورده است :
 - (۱) نیم قرص نانی داشته باشد.
 - (۲) خانه ای برای زندگی فراهم کرده باشد.
 - (۳) در خدمت کسی نباشد.
 - (۴) کسی را در خدمت خود نگمارد.

نقد و بررسی رباعی

- (۱) **چهار اصل خوشبختی**: عجب این می کجاست و گل و جویبار کجاست؟! خوشی بدون می! در این رباعی خوشی با سلیقه و روش دیگری پیشنهاد می شود. البته این روش تا حدودی دارای اعتدال است. چون از چند دستورالعمل ساده تشکیل یافته است که می تواند برای مردم عادی جنبه عملی داشته باشد و به راحتی اجرا گردد بطوریکه آثار فردی و اجتماعی آن در زندگی دیده شود. و انسان از مسیر خوشی بدست آمده به اهداف بلندی دست یابد! چهار اصل خوشبختی و سعادت و زندگی خوش و با طراوت است که رنگ معنویت دارد و در آن ارزش ها مطرح است
- (۲) **اصول خوشبختی فراوان است**: نیاز اقتصادی نداشتن و قانع به آنچه که داریم و یا بر اساس سعی و تلاش بدست می آوریم بسنده کردن، خانه ای برای آسودگی و آرامش بنا نمودن، بر کسی ظلم نکردن و آن را مخدوم و ذلیل نمودن و یا خود بر کسی ستم نمودن و بر گرده مردم سوار نشدن، همه از اصول پسندیده و دارای بهره وری فراوان است. ولی همه زندگی با همین چهار اصل اداره نمی شود و انسان را به تعالی نمی رساند. شاید گوینده این رباعی از تجربیات شخصی خود برداشت اینچنین داشته است!
- (۳) **زندگی بر اساس توانمندی های انسان شکل می گیرد**: ترسیم زندگی بر اساس آنچه را که ما درک کرده و فهمیده ایم صرفاً یک تجربه است و هر گاه این تجارب جمع شوند و نتیجه گیری پسندیده ای از آن بعمل آید به نیکی فهمیده می شود که زندگی دارای چه جایگاه و ارزش هایی است که نباید با تجربه های معمول برابر دانست و این شروط لازم زندگی هستند ولی کافی نمی باشند! لیاقت و شایستگی انسان نشان می دهد که مراحل بهتر و مقامات عالی تری را می تواند بدست آورد. و انسان با توانمندی ها و استعداد خارق العاده خود می تواند پا را فراتر از آنچه که در این رباعی ترسیم شده است بگذارد.



دهقان قضا انسان ها را می‌کارد و سپس درو می‌کند!

دهقان قضا بسی چو ما کِشت و دُرُود
غم خوردن بیهوده نمی‌دارد سود
پَر کن قـلـح می به کفم در نه زود
تا باز خورم که بودنی ها همه بود

شرح رباعی

قضا و قدر مانند دهقانی (کشاورزی) انسانها را مانند یک زمین کشاورزی کشت نمود و متولد کرد و بعد آن محصول را درو نمود. باید توجه داشت که بیهوده غم خوردن سودی ندارد. هر چه زودتر کاسه ای که در دست دارم از شراب پر سازید تا بخوریم و از این غصه ها نگوییم چون آنچه را که قرار است باشد هست و من در آن دخالتی ندارم.

نکته های رباعی

- دهقان قضا انسان ها را ابتداء می‌کارد و سپس درو می‌کند!
- غم بیهوده سودی برای انسان نخواهد داشت.
- آنچه را که باید بشود می‌شود و انسان نقشی در آن ندارد.

نقد و بررسی رباعی

(۱) قضای الهی در جهت رشد انسان است نه بر علیه او: در این رباعی یک نوع بدبینی به قضا و قدر وجود دارد. فرمان و قضای الهی که جهان را بوجود آورده و آن را با دقت اداره می‌کند حال که به انسان رسیده است مثل یک دهقان تعبیر می‌شود که فقط کشت می‌کند و بعد آن را درو می‌نماید! ظاهراً اینگونه به نظر می‌رسد که قضا هیچگونه عاطفتی نسبت به انسان ندارد و او را درک نمی‌کند و با داسی که در دست دارد انسان را مانند ساقه گندم می‌برد، دسته می‌کند و به کناری می‌اندازد!! موضوع دوم این است که هر چیزی باید باشد بوجود می‌آید و با اراده و اختیار انسان هیچگونه ارتباطی ندارد و انسان در آن تأثیری نخواهد داشت. و این نشان می‌دهد که انسان در برابر قضای الهی تسلیم است و حتی کارهای عادی خود را تحت تأثیر آن و زیر فرمان آن انجام می‌دهد و اینگونه است که قضای الهی همچون چرخ فلک، دهر، اسرار ازل متهم هستند که به انسان ستم می‌کنند و نمی‌گزارند که او خوش باشد و بر محور خوشی به زندگی خود ادامه دهد! این تصورات غیر منطقی و نادرست است. این تعبیرات احساساتی نمی‌تواند عظمت نظام خلقت و قوانین محکم آن را که جهان را اداره می‌کند و پدیده های شگفت انگیزی را در دامن خود می‌پروراند خدشه دار سازد! قضای الهی و قدر او جهان را بسوی رشد و تعالی هدایت می‌کند.

(۲) قضای الهی به انسان کرامت بخشید: همین قضای الهی انسان را با عظمت و دارای استعداد شگرف آفرید و به او کرامت بخشید و در احسن تقویم قرار داد و سرآمد همه موجودات دیگر کرد، عزت عنایت کرد و راه رشد و بالندگی را به روی او گشود. قضای الهی بوجود آورنده و هدایت کننده است نه دشمن انسان. قضای الهی چون پهلوانی انسان را بلند نمی‌کند تا بر زمین بزند بلکه بالا می‌برد و بر عزت و کرامت او می‌افزاید. نگاه نادرست به قوانین تکوین الهی انسان و زندگی و آینده و سرنوشت او را تحت الشعاع بدی ها قرار می‌دهد!



در روزی که هوا بهاری و معتدل است باید خوش بود

روزی است خوش و هوا نه گرم است و نه سرد ابر از رخ گلزار همی شوید گرد
 بلبَل به زبان پهلوی با گل گفت فریاد همی کند که می باید خورد

شرح رباعی

روزی خوش و معتدل است و باران بهاری با ریزش منظم خود گلبرگ های باغ را شسته است. بلبلان که روی شاخسارها به زبان پهلوی (به روش متداول مردم زمان ساسانیان) با گل زرد اینگونه گفتند که باید خوش بود و شراب نوشید.

نکته های رباعی

- روزی که نه سرد و نه گرم باشد و باران باغ را شسته باشد روزی خوش است.
- طبیعت و بلبلان روی درختان انسان را به خوشی و عشرت دعوت می کنند.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **خوشی جاری در بستر زندگی است** : خوش باید بود. این جمله ای است که شاعر آن را فراموش نمی کند . عامل و انگیزه این خوشی هر چه باشد خواه فلسفی و دارای استدلال و یا زیبایی طبیعت و تحول آن ، محور زندگی تلقی می شود که اگر خوشی نباشد زندگی نیست! و زندگی مساوی است با خوشی. و می دانیم که زندگی بر بستر واقعیت جاری شده است. و تا زمانی که زنده ایم در این مسیر تا رسیدن به کمال و سعادت در حرکتیم و ارزش زندگی در آن است که در صحنه های پرفراز و نشیب آن استعداد ها و هنرمندی های خود را به نمایش بگذاریم و انسان از طریق همین هنرها به دستگاه آفرینش نشان می دهد که زحمات آنان بیهدر نرفته است در غیر اینصورت ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند ولی انسان از آن به نتیجه مطلوبی نرسیده است! و این عامل تأسف است که از این فرصت کوتاه به نقش واقعی خود پی نبرده و نردبانی برای ترقی خود نساخته است!

(۲) **خوشی احساس سعادت و رستگاری است!**: در کنار باغ و گلستان بودن و از دیدن حرکت زلال جویبار لذت بردن یک خوشی کوچک و زود گذر و میراست. خوشی واقعی که در حد و اندازه انسان است آن خوشی خواهد بود که انسان به حقیقت رسیده باشد و خدایش از او راضی باشد و در درون خود احساس سعادت و رستگاری نماید و همه سلول های بدنش نوای توحید و خدا پرستی و بندگی حق سر دهند در اینحالت که انسان با جهان و پدیده های آن هماهنگ شده و با آنان به او می پیوندد.

رسیدن به حقیقت همان رسیدن به خوشی است و اگر از حقیقت دور باشیم از خوشی دوریم هر چند که بخندیم و در ظاهر خود را به شکل تصنعی خوشحال جلوه بدهیم. پس برای رسیدن به شادی واقعی که از اصالت برخوردار باشد و رشد انسان در آن باشد باید از جاده حقیقت و عدالت حرکت نمود نه به هر طریقی خود را به خوشحالی برسانیم هر چند که ستمگری نسبت به انسان ها در آن بیاد نماید.



در زندگی خوش بگذران چون پس از مرگ ترا به دنیا بر نمی گردانند!

زان پیش که بر سرت شبیخون آرند فرمای که تا باده گلگون آرند
تو زرنه ای غافل و نادان که تو را در خاک نهند و باز بیرون آرند

شرح رباعی

قبل از آنکه بر سرت بریزند و با حمله ای و شبیخونی ترا برابیند و بکشند دستور بده تا باده به رنگ گل سرخ بیاورند تا بنوشیم! خیال نکن ای غافل نادان که چیز با ارزشی مانند طلا هستی تا ترا در خاک پنهان کنند و آنگاه بیرون آرند و مورد استفاده قرار دهند! (پس از خاک شدن دیگر بر نمی گردی!)

نکته های رباعی

- پیش از آنکه با یک شبیخون بمیری خوش بگذران.
- ای انسان تو زر و طلا نیستی که ترا در خاک نگهدارند و بعد استفاده کنند پس از مردن دیگر بر نمی گردی!

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی چند موضوع بیان شده است:

- (۱) مرگ تشبیه به یک شبیخون و حمله ناگهانی شده است که انسان را می کشد!
- (۲) انسان وجود ارزشمندی نیست با مردن او همه چیز تمام می شود.
- (۳) خوشی با باده گلگون (به رنگ گل سرخ) توصیه شده است.

(۱) مرگ شبیخون نیست!! ترس از مرگ که نوعی نابودی و خاک شدن تلقی می شود و دشمنی چرخ فلک و دهر که متهم اصلی و دشمن اصلی بشر هستند همه از این حقیقت ریشه گرفته اند که مرگ خوب شناخته نشده است! اگر مرگ شبیخون حساب نشود و زندگی محور تحرک و پویایی انسان محاسبه شود ترس از مرگ بی معنی خواهد بود. در تعالیم اسلامی و در آیات قرآنی مرگ و حیات دو پدیده ای هستند که خدای عالم برای تعادل و نظم مخلوقات و جهان خلقت آن دو را آفریده است. اصولاً مرگ نیستی نیست نوعی حیات است ولی حیاتی که بعد از این زندگی دنیایی تحقق می یابد.

(۲) مرگ آغازی برای بقای انسان است: با مردن انسان همه چیز تمام نمی شود. و انسان با مردن به پایان نمی رسد و طومار زندگی او برای همیشه سوخته نمی شود و به باد فنا نمی رود. این تصورات و تعبیرات مربوط به کسانی است که به حیات پس از مرگ (برزخ، قیامت، حسابرسی، بهشت و جهنم، اخلاق و اعمال صالح) اعتقادی ندارند و دنیا را جایگاه ابدی انسان تلقی می کنند و چون می بینند که انسان پس از مرگ در قبر گذاشته می شود می پندارند که همه چیز به آخر خود رسیده است و دیگر خبری از او نخواهد بود!!

(۳) انسان در ماشین جهان در حال رشد و کامل شدن است: انسان بالاتر از زر و طلاست و اگر خواستید به ارزش های انسان در این جهان پی ببرید نگاهی به بالا و آسمان پر ستاره باندازید که چگونه این همه زیبایی ها و بنای محکم و برافراشته که مایه اعجاب است برای راحتی و آسایش او خلق شده است و جهان برای او مانند ماشینی است که انسان در آن نشسته است و همه پدیده های جهان اعضاء و قطعات آن ماشین می باشند و بطور عمومی همه در تلاشند تا او نانی به کف آرد و به غفلت نخورد!



عمر انسان برای گذران خوشی است نه برای خود پرستی!!

عمرت تا کی به خود پرستی گذرد یا در پی نیستی و هستی گذرد
می نوش که عمری که اجل در پی اوست آن به که به خواب یا به مستی گذرد

شرح رباعی

تا کی و تا چه زمانی می خواهی که عمرت را به خود پرستی بگذرانی و بهدر دهی! و به دنبال چیزی باشی که نیست و یا هست و بی ارزش است! شراب نوش! زیرا عمری که در پایانش اجل و مرگ دنبالش هست بهتر است که انسان در خواب یا در مستی روزگار بگذراند!!

نکته های رباعی

- عمر انسان اگر در خودپرستی گذرد بی ارزش است.
- چون پایان زندگی اجل و مرگ است بهتر است که در خواب (بی خبری) و مستی (بی خبری) بگذرد!!

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی طرح سؤال و موضوع آن جالب و صحیح و تا حدودی منطقی به نظر می رسد و می تواند هشدار دهنده و انداز دهنده باشد و مخاطب را متوجه حقایقی نماید که غفلت و بی توجهی مانع درک این موضوع بوده است. ولی بیت دوم که در جواب این سؤال است شبیه سؤال است و جواب قانع کننده و منطقی و اصولی در آن بچشم نمی آید.

(۱) مستی و خواب همان خود پرستی است!! حال که خود پرستی و خودکامگی ریشه همه بیماریهای اخلاقی و نابودکننده ارزش هاست پس چرا در خواب بودن و مستی و بی خبری درست جلوه داده شده است و بعنوان یک راه حل تأیید و پشتیبانی می شود؟! این عناصر چه در صورت مسأله و یا در بخش حل آن از یک سنخ هستند و تفاوتی با هم ندارند! آیا این راه حل که می گوید مستی پیشه کنید و یا اینکه در خواب و نادانی بسر ببرید یک نوع خودپرستی نیست؟! خودپرستی که انگیزه اصلی انحراف و سقوط آدمی است و اهل دل و عرفان روی آن تأکید فراوان دارند با آگاهی و خودسازی و پاک نمودن آینه قلب از زنگار و گرد و غبار مادی در مسیر خداپرستی مبدل خواهد شد. ما که از اجل و مرگ می ترسیم چرا از خود پرستی ترس و نگرانی به خود راه نمی دهیم و از ارائه راه حل های نابخردانه بسوی فرمول هایی می رویم که از نظر ماهوی تفاوت چندانی با آن ندارد.

(۲) با آگاهی مرگ را درک کنیم: حتی اگر تصور اجل که بیدار باشی برای انسان است ذهن آدم را متوجه خود نماید باز هم لازم است که زندگی با آگاهی و دانایی و در جستجوی حقیقت بگذرد تا انسان با دنیای زیبا و جذاب حقیقت آشنا شود و جان خود را با آن به آرامش و رشد و تعالی برساند. آیا دست یافتن حقیقت و نوشیدن از چشمه زلال آن بهتر و مفید تر از خواب و مستی نیست؟! به وجدان خود مراجعه نمائیم.

اگر با آگاهی به مرگ باندیشیم زندگی را با تلاش و امید ادامه خواهیم داد و چنانچه مرگ را عامل فنا بدانیم و سرانجام او را نابودی تصور کنیم دست به کارهای نادرست خواهیم زد که زیان آور است. به عبارتی دیگر نباید بی جهت از مرگ به دلیل نشناختن ترسید و برای دوری از آن خود را به بی خبری و مستی و خواب بزینم که در این صورت زندگی خود را به تباهی سپرده ایم.



کسی تا کنون نتوانسته به اسرار اجل (مرگ) پی ببرد!

کس مشکل اسرار اجل را نگشود
من می نگرم ز مبتدی تا استاد

کس یک قدم از دایره بیرون نهد
عجز است به دست هر که از مادر زاد

شرح رباعی

کسی نتوانسته مشکل و دشواری درک و فهم اسراری را که مرگ آدمی دارد برای ما باز کند. در این زمینه هیچکس حتی نتوانسته یک قدم از دایره ابهامی که وجود دارد بیرون گزارد. تا آن جایی که من فهمیده ام و نگاه کرده ام در تمام سطوح علمی و آگاهی از مرحله ابتدایی تا سطح بالای استادی تمام آن کسانی که از مادر زاده شده اند همه در عجز و ضعف بودند و کسی به آن آگاهی نیافته است.

نکته های رباعی

- کسی نتوانسته مشکل اسرار مرگ را حل کند.
- دانشمندان و کسانی که علم را از ابتدا تا سطح بالا دانسته اند در موضوع مرگ یک قدم جلوتر نگذاشته اند!

نقد و بررسی رباعی

(۱) دانستن مرگ مانند دانستن زندگی، دشوار است: مرگ و زندگی پس از مرگ، اسراری است که کلید حل آن در دستان انسان نیست و از طریق حواس ظاهری قابل درک و دانستن نیست و تا کنون کسی نتوانسته این موضوع را آنچنانکه باید باشد توضیح بدهد و اطلاعات درستی را ارائه بدهد. وانگهی مگر از حیات و اسرار آن چه دانسته ایم، مگر از اینکه موجودی چون انسان با امکانات خارق العاده در سطح کره زمین زندگی می کند و کارهای او اعجاز انگیز است چقدر توانسته ایم بدانیم؟! همچنین از آب، هوا، خاک، ستاره ها، سیاره ها، آیا این جهان را می شناسیم که حال بدنبال کلید درهای آن جهانیم؟!

(۲) آیات مربوط به حیات پس از مرگ: به آیات زیر توجه کنید و با دقت و تدبر مطالعه کنید که مرگ و حیات را چگونه ترسیم نموده است:

- مرگ شما را فرا می گیرد.
- همه انسان ها دچار مرگ می شوند.
- بسوی او بر می گردید.
- خدای عالم مرگ را مقدر فرموده است.
- خداست که حیات و مرگ را آفریده است.
- مرگ برای این است تا معلوم شود چه کرداری داریم؟
- بعد از مرگ برانگیخته می شویم.
- زمین هم تحول حیات و مرگ دارد.
- اینما تکونوا پدیرکم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده (۷۸/نساء)
- کل نفس ذائقة الموت و نبلوکم بالشر و الخیر فتنه (۹۹/مومنون)
- کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون (۵۷/عنکبوت)
- نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین (۶/واقعه)
- الذی خلق الموت و الحیاة لیبلوکم ایکم احسن عملاً (۲/ملک)
- ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون (۵۶/بقره)
- الله یتوفی الانفس حین موتها (۴۲/زمر)
- و یرج المیت من الحی و یحیی الارض بعد موتها (۱۹/روم)



به خرسندی و خوشی زندگی کنید

کم کن طمع از جهان و می زی خرسند
از نیک و بد زمانه بگسل پیوند
می در کف و زلف دلبری گیر به دست
هم بگذرد و نماند این روزی چند

شرح رباعی

حرص و طمع خود را از جهان کم کن و با رضایت و خرسندی زندگی کن. از روزگار خواه خوب یا بد کناره بگیر و ارتباط خود را بگسل و جدا کن. شرابی که در قدح ریخته ای در کف دست بگیر و با دست دیگر زلف دلبری را نگهدار که عمر تو بزودی بگذرد و چیزی از آن باقی نخواهد ماند.

نکته های رباعی

- در رابطه با جهانی که در آن زندگی می کنی:
 - (۱) طمع و حرص خود را از آن کم کن.
 - (۲) رضایتمندانه زندگی کن.
 - (۳) کاری به نیک و بد زمانه نداشته باش.
- به خوشی زندگی کن که عمر به سرعت می گذرد و به انتهای خود خواهد رسید!

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی طمع از جهان کم کردن و به خرسندی و رضایتمندی زندگی کردن توصیه شده و خط سیر درستی نشان داده می شود. و این دو نکته می تواند راهی را به انسان نشان دهد تا او با دقت احتیاط موانع را با تلاش خود و لطف حق پشت سر بگذارد. عدم افراط و تفریط در فکر و عمل نوعی تعادل در زندگی است که نتایج مفیدی دارد.

(۱) **اخلاق محور زندگی**: مسائل اخلاقی محور اصلی زندگی است چون با آنها ارزش ها فهمیده می شود و انسان با کرامت در جمع خانواده و جامعه خود حتی می تواند به نقش جهانی واقعی خود برسد و در این اخلاق باید بسراغ نیکی ها و خوبی ها رفت و بدان تمایل نشان داد و از بدیها و پلیدی ها دوری کرد خواه آن بخش از خوب و بدی که عقل تجربی و عقل فطری انسان تشخیص می دهد و خواه آن بخش از خوب و بد که بایستی شریعت محمدی و راهنمایی های مردان علم و عرفان و رهبران معنوی در عمل به ما نشان داده اند. گسستن از خوب و بد نوعی بیعاری و بی تفاوتی و گمراهی است و اصولاً نمی تواند ملاک حقیقت خواهی انسان باشد!

(۲) **خوشی بدون مشکل فلسفی**: چون به ارزش ها توجه نشده است و اسمی از حقیقت برده نمی شود معلوم است که این (می و دلبر) هیچگونه لطف و صفای عرفانی و معنوی ندارد و مشخص نشده است که این دستورالعمل خوشی از کجا آمده است و چگونه همه چیز به بیراهه می رود و فقط یک چیز محور اندیشه و عمل شاعر قرار گرفته است و آنهم خوشی است که هیچگونه اصالت و ثباتی در آن نیست و زود گذر و ناپایدار است؟! وقتی دغدغه نابودی در آینده وجود دارد و برای انسان زندگی روزگار آینده مبهم است این خوشی که باید حتماً ریشه ای در درون انسان داشته باشد چگونه زمینه تحقق پیدا خواهد نمود؟! وقتی این مشکل فلسفی حل نشده است آن خوشی چگونه راه عملی پیدا خواهد نمود؟!



هر چند که عیش و طرب طولانی و سرفرازی داشته باشید بدان تکیه نکنید

گر چه غم و درد من درازی دارد عیش و طرب تو سرفرازی دارد
بر هر دو مکن تکیه که دوران فلک در پرده هزار گونه بازی دارد

شرح رباعی

اگر چه غم و رنجی که از زمانه می کشم طول و دراز است و از طرفی تو دارای زندگی و طرب و شادی سرفراز و عالی داری باید توجه کرد که به این دو (عیش و شادی) نباید تکیه نمود چون گردش ایام و فلک برای انسان نقشه هایی دارد و هزار گونه بازی می کند و نمی گزارد که انسان زندگی سرشار از خوشحالی و شادی و طرب داشته باشد.

نکته های رباعی

- عیش (خوشی) و طرب(شادی) باعث سرفرازی است ولی نباید به آن دو تکیه نمود.
- گردش فلک و ایام نمی گزارد تا انسان به عیش و طرب برسد.

نقد و بررسی رباعی

(۱) در میان رباعیات تناقض زیاد است !! : در خیلی از رباعیات دعوت و تأکید بر روی عیش و خوشی است. در رباعی ۸۶ و چندین رباعی قبلی (می + زلف + در کنار سبزه و گل و آب رونده) تکیه فراوان شده و اصرار نشان داده شده است . ولی در این رباعی بر عکس گفته می شود که به این عیش و خوشی نباید تکیه نمود پس باید مشخص شود که کدام مطلب صحیح است؟! ظاهراً با این ختم کلام که در باره خوشی و عیش گفته شده است حلقه های زنجیر فلسفه خوشی هم فرو می ریزد و جز یأس و ناامیدی و فنا چیز دیگری باقی نمی ماند!

(۲) اگر فلک نبود انسان هم نبود: دوران فلک و تحولات عالم اگر نبود جهانی نبود و پدیده ها و آنگاه انسان پا به عرصه وجود نمی گذاشت و نیز بر اساس همین تغییر و تحول حساب شده و دقیق است که موجودات از جمله انسان دارای تحول و رشد و بالندگی می شود و به زندگی خود معنی و مفهوم خاصی می بخشد و اگر همه چیز ثابت بود و بر حسب روزگار تغییری در فلک و شب و روز دیده نمی شد و هر چیزی در جای خود می ایستاد و بسوی هدفی در حرکت نبود آنگاه جهانی نبود و انسانی نبود و همه چیز جز تصور و تخیل محمل دیگری نداشت و موضوعیت نمی یافت!!

(۳) نقش و ابتکار انسان: هنر و نقش انسان در این است که در این تحولات خود متحول و متغیر شود و خود را از پائین به بالا بکشد و به تکمیل خود در فکر و عمل و پاسخگویی به نیازهای خود پردازد و راه درست رشد و تعالی را بیابد و آینده خود را با این هنر نمایی ها سر و سامان بدهد و به ارزش های واقعی سوق پیدا کند. وقتی ما خود را اسیر چرخ فلک(عالم بیرون) احساس می کنیم این تصور غلط محملی خواهد شد برای آغاز انحراف از جاده حقیقت و عدالت اجتماعی و رشد و بالندگی در زندگی. و انسان در این مرحله به ضعف و سستی و ناروایی می رود و معلوم است که چه آینده ای خواهد داشت!



این گردون است که خون عزیزان ما را بر زمین می ریزد!

گردون ز زمین هیچ گلی برنارد کش نشکند و هم به زمین نسپارد
گر ابر چو آب خاک را بر دارد تا حشر همه خون عزیزان بارد

شرح رباعی

گردون (چرخ فلک) از زمین گلی (انسانی، زیبایی) را بلند نمی کند و بر نمی دارد مگر اینکه آن را بشکند و به دل زمین بسپارد! اگر ابر بجای آب، خاک را از زمین بردارد و با خود به بالا ببرد تا قیامت (حشر) بجای باران، خون عزیزان انسان از آن خواهد بارید!

نکته های رباعی

- گردون دشمن انسان است و انسان را می شکند و به خاک می سپارد.
- اگر ابر بجای آب، خاک را بالا برد خون عزیزان از آن خواهد بارید!

نقد و بررسی رباعی

کابوس مرگ همچنان در این رباعی وجود دارد. انسان مانند گلی است که با دستان حيله گر گردون که دائماً می چرخد و تغییر و تحول دارد پژمرده می شود و پرپر می گردد و آنگاه آن را در دل زمین می سپارد و پنهان می کند! هر چه در زمین و جزء خاک است اگر بالا رود و قرار باشد که مانند باران بیارد خون انسان هایی است که در زمین خاک شده اند.

(۱) مرگ، گذر از یک تنگنا به جهان بسیار وسیع: مرگ گذرگاه انسان از حیات دنیا به جهان بزرگ تر آخرت است. و رود به آن جهان که در مسیر حرکت و سیر و سلوک آدمی است با این قالب تن مادی امکان پذیر نیست. تا این کالبد از ترکیب وجودی تو جدا نشود روح که حقیقت آدمی است و از جانب خدا در ترکیب هستی آدمی شرکت فعال و اصلی را بعهده دارد به جهان بالاتر که جهان وسیع و متعالی آخرت و دنیای پس از مرگ است وارد نمی شود و این سیر ناقص و معیوب خواهد بود و نشدنی است. و به عبارت دیگر هر گاه مرگ نباشد روح رها نخواهد شد و در جهان دیگر قرار نخواهد گرفت و انسان ابدی نخواهد شد و این نظام آفرینش انسان است که در آن تغییر و خللی نخواهد بود.

(۲) معنای درست زندگی با شناخت خوب مرگ: این رباعی عبرت و پندی می تواند باشد برای کسانی که به زندگی اهمیت نمی دهند و آن را با افکار و اعمال بیهوده و پوچ و بی معنی خود به هدر می دهند! زندگی که یک هدیه الهی است و بی حساب عوامل و اسباب گوناگون برای تداوم آن دست بدست هم داده اند باید با برنامه ریزی و قدر شناسی لحظه به لحظه آن مورد توجه و محاسبه و دقت و بهره برداری قرار گیرد. و اگر حیات آدمی را بجای استفاده مفید از درجه مرگ و نابودی ببینیم در واقع حیات مثل مرگ و نابودی تلقی می شود در آن موقع نه از حیات بهره ای برده ایم و نه مرگ که نوعی زندگی و یکی از مراحل زندگی است خوب شناخته ایم!



به همان شکلی که زندگی می کنید می گذرد!

گر یک نفست ز زندگانی گذرد مگذار که جز به شادمانی گذرد
 هشدار که سرمایه سودای جهان عمرت چنان کش گذرانی گذرد

شرح رباعی

اگر فقط به اندازه یک نفس از زندگانی تو مانده و تو در حال گذران آن هستی اجازه نده که جز خوشحالی و شادی آن یک لحظه بگذرد. زندگانی انسان سرمایه ای است که در تعامل و معامله با جهان به همان شکلی که می گذرانی خواهد گذشت!

نکته های رباعی

- حتی برای یک لحظه هم نباید زندگانی انسان به غیر شادی بگذرد.
- تو با هر نگاهی که به سرمایه زندگانی خود داشته باشی به همان شکل خواهد گذشت.

نقد و بررسی رباعی

این رباعی سخن درستی را ارائه می دهد و هشدار می دهد که در پیچ و خم زندگی افتاده اند و با افکار و اعتقادات غلط خود آن را ساخته اند. و چنان کمر بند آن را محکم بسته اند و هر لحظه تنگ و محدود می کنند و این سختی بر روح و روان و زندگی فردی و اجتماعی و آرزوهای متعالی و نقش برتر انسانی آنان در این جهان اثرات سوء و نامیمونی گذاشته است.

(۱) شادی رکن اصلی زندگی است: شادمانی و شادی می تواند رکن و محور زندگی باشد به شرط آنکه از مسیر درستی بگذرد و ظلم و تجاوزی به حقوق دیگران که چون ما انسانند و دارای آرزوهایی هستند و بدنبال خوشی می باشند وارد نسازد! شادی صرفاً برای افراد دارا نیست و اینگونه درست نیست که قدرتمندان و کاخ نشینان و کسانی که از امکانات مادی و زمینه رشد اقتصادی برخوردارند از آن بهره مند شوند و اکثریت مردم که از اصناف و اقشار زحمتکش و فعال جامعه هستند از خوشی بی بهره باشند و حتی از یک تبسم محروم باشند! خوشی خوب است و مورد نیاز انسان است و انسان شاداب و عاشق حق راه درست زندگی را خوب خواهد شناخت و خوب و سریع طی خواهد نمود و چقدر بجا و مناسب است که این خوشی و نشاط واقعی برای همه از قشر و گروه فراهم شود تا در یک زندگی بالنده و مترقی پایه ریزی شود این نوع خوشی قابل تکیه و اعتماد است و بی شک در سرنوشت ما مؤثر خواهد بود.

(۲) شادی و زندگی در دستان اختیار انسان است: آیا باید در زندگی شاد بود و یا به راه غمگینی خود ادامه داد. شاعر می گوید به همان شکلی که زندگی را شناختی و می گذرانی به همان شکل هم خواهد گذشت. اگر به خوبی و خوشی باشد به همان شکل می گذرد و اگر بر عکس با اندوه و ناراحتی و سختی بگذرانی به همان شکل خواهد گذشت. پس اراده و برنامه ریزی انسان در این ارتباط مؤثر خواهد بود. همان سرنوشتی است که در دستان انسان است. و انسان تعیین کننده آن است.



ادامه همین می و معشوق دنیایی در آخرت هم هست!

گویند بهشت و حور عین خواهد بود آنجا می و شیر و انگبین خواهد بود
گرما می و معشوق گزیدیم چه باک چون عاقبت کار چنین خواهد بود

شرح رباعی

می گویند بهشتی وجود دارد که در آن زنان سیاه چشم (حور العین) شراب، شیر، و انگبین (عسل) است. حال اگر ما شراب و معشوقه برگزیدیم چه جای سرزنش و ترس دارد چون عاقبت کار همین خواهد بود که اکنون انجام داده ایم!!

نکته های رباعی

- ما در این دنیا می و معشوق برگزیدیم همان چیزی که در بهشت هم هست!
- نعمت های آخرت در ادامه همین نعمتهای دنیایی است.
- چرا فقط باید خوشی در بهشت باشد همان خوشی با همان شکل می تواند در این دنیا هم فراهم شود.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **می عرفانی یا می مادی:** اگر آن می که از ساقی آلت دریافت شود و شراب طهور الهی باشد که در آن نور و هدایت و از خود گسستن و به او پیوستن باشد و معشوق جز خدا که صانع و خالق جهان و انسان است نباشد و از رگ گردن به او نزدیک است بی شک این می و معشوق به بهشت الهی که حورالعین، می و شیر و انگبین و سایر نعمتهای لازوال الهی است منتهی خواهد شد. این می، می عرفانی و معرفت و وصال و پیوستن به اوست، همان آرزویی که هر عارف و شناسنده حق آن را در ذهن و قلب خود می پرورد و با تلاش شبانه روزی با عبادت و توجه و پاک سازی درون در این راه وارد شده است.

(۲) **شراب دانایی یا شراب نادانی!!:** آن شراب مست کننده مادی که جز نادانی و زوال عقل و شعور آدمی در آن نیست و برای بی خبری نوشیده می شود تا انسان ضعیف و عاجز و از همه جا رانده شده برای چند لحظه ای هم که شده است از حقیقت بگسلد تا به قول گروه مستان خوش باشد، این شراب تا یک ایستگاه (منزل) انسان را پیش نمی برد تا چه برسد صاحب او را به بهشت خدا برساند که بهشت را به بهاء بدهند و به بهانه ندهند. با شراب معرفت می توان راه دانایی و حقیقت را پیدا نمود و به رستگاری و سعادت رسید و این رستگاری و کسب رضای حق است که درهای بهشت را بسوی مشتاقان واقعی خود خواهد گشود.



خوشی نقد این دنیایی هزار بار از خوشی بهشت برتری دارد

گویند بهشت و حور و کوثر باشد جوی می و شیر و شهد و شکر باشد
پر کن قدح باده و بر دستم ده نقدی ز هزار نسیه خوش تر باشد

شرح رباعی

می گویند بهشت وجود دارد و در آن حور العین (زنان سیاه چشم و زیبا) و چشمه کوثر، جوی شراب طهور و شیر و شکر هست. حال قدح ما را از شراب پر کنید و برای نوشیدن به دستمان دهید که این نقد هزار بار خوش تر از آن نعمتهای بهشت است.

نکته های رباعی

- باده در دنیا هزار بار بهتر از باده بهشت است.
- نقد (دنیا) بهتر از نسیه (آخرت) است

نقد و بررسی رباعی

در ظاهر به نظر می رسد که هر چیزی که نقد است و در دسترس ماست بهتر از نسیه خواهد بود. و عوام این معادله را بهتر قبول دارند و شاعر خوشی دنیایی را که موقت و زودگذر است نقد دانسته و بهشت که حاصل اعمال صالح انسان است و مربوط به جهان آخرت است نسیه پنداشته و برتری داده است!

(۱) همیشه نقد بر نسیه اولویت ندارد!! این سؤال در برابر این نظریه قابل طرح است که آیا می توان این فرمول نقد را در همه کارها تسری داد و به جریان انداخت و اگر قرار باشد که بر این اساس کارها و امور را بررسی کنیم واقعیت به چه شکلی جلوه گر خواهند شد و ما را به چه نتایجی خواهد رساند! در این رابطه می توان چند مثال زد :

- آن کشاورزی که در پای درخت کود می ریزد و با آفات نباتی با سمپاشی مبارزه می کند و در اسفند با بریدن شاخه های ضعیف درخت را هرس می کند و در موقعیت مناسب آب را به زیر درخت می رساند و با داس علف های هرز آن را می چیند آیا باید همان آن منتظر میوه باشد (نقد) یا باید تا اواسط تابستان صبر کند و منتظر باشد(نسیه)
- شاگردی که سال اول دبستان است و تا گرفتن دکتری باید سالهای طولانی را درس بخواند و تلاش کند آیا باید در همان کلاس اول دکتری بگیرد(نقد) یا اینکه باید سالهای متمادی را درس بخواند و تحقیق علمی نماید(نسیه)؟

■ آیا آن کرم ابریشم که مشغول خوردن برگ توت است باید انتظار داشت که ابریشم بدهد(نقد) یا اینکه پس از مدتی به پيله ابریشم و آنگاه در آب گرم تارهای ابریشم را از آن جدا سازند(نسیه) ؟
و در این رابطه هزاران مثال می توان زد که همواره نقد بهتر و مناسب تر از نسیه نیست و در اکثر مواقع صبر و شکیبایی لازم است تا از مسیر تلاش و دشواری به نقد بعد از نسیه برسیم که پایدار و همیشگی است.

(۲) بهشت خدایی بهتر از خوشی این جهانی است : بهر حال تا انسان در دنیا مراحل خودسازی را طی نکند و آنچه را که خیر و نیک است نیاموزد و راه حق و عدل و حقیقت را نشناسد و نیپماید و به درجه عالی نرسد در قیامت و حساب و کتاب بهشت نصیب او نمی شود. و از طرفی اگر بخواهیم نعمت های ابدی و پایان ناپذیر بهشت را با خوشی های موقت دنیا نسیه و بیهوده بدانیم بسیار ساده لوحی و قضاوت عجولانه است و پشتوانه منطقی و درستی ندارد و عاقبت پشیمانی و افسوس نصیب انسان خواهد شد.



به هر شکلی که زندگی کنید به همان شکل در آخرت بر می خیزید

گویند هر آنکسان که با پرهیزند ز انسان که بمیرند چنان بر خیزند
 ما با می و معشوقه از آنیم مدام باشد که به حشرمان چنان انگیزند

شرح رباعی

می گویند کسانی که راه پرهیزگاری را در پیش گرفته اند زمانی که بمیرند دنیا را ترک کنند پرهیزگار و مأجور خواهند بود. روش ما هم این است که با می و معشوقه که هستیم و بطور دائم بدان تعلق خاطر داریم به همین شکل در روز قیامت و حشر برانگیخته خواهیم شد.

نکته های رباعی

- هر کس همانطور که در این دنیا هست در آخرت بر انگیزته می شود.
- پرهیزگاران با پرهیزشان برانگیخته می شوند.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **در دنیا به هر شکلی که زندگی کنی در آخرت هم به همان شکل بر می خیزی:** ظاهراً در این رباعی از این اصل استفاده شده است که هر کس به هر آنچه که در این دنیا هست و زندگی می کند و خط فکری و عملی اوست در جهان آخرت به همان شکل برانگیخته می شود. اگر پرهیزگار و با تقوی باشد و آلوده به گناه و خطا نشده است و یا عاشق حق بوده است در آخرت هم با تقوی و یا عاشق وارد در حشر و حساب خواهد شد!! پس معلوم می شود قیام و قیامت وجود دارد و انسان بر حسب عملکرد خود بهره می برد و چنان خواهد بود که در این دنیا خواهد بود. و این عبارت نشان می دهد که نسبه بهتر از نقد است و چنانچه این می عرفانی و هدف وصال حق است از خود گذشتن و به او پیوستن است و معشوق و محبوب جز خدا کس دیگری نیست. بی شک این حقیقت قابل قبول است چون به عاقبت خیر و خوشی خواهد رسید و در بهشت رضوان او که رضایت و خرسندی اوست خواهد رسید و چه رستگاری و سعادت بهتر از آن.

(۲) **هر چه کاشتید همان را درو می کنید:** اگر خواستید که محصول خوب و شایسته ای را درو کنی باید بذر خوبی را در زمین مناسب بکاری و با شایستگی از آن مراقبت کنی تا به نتیجه برسی! و اگر خواستی که در آخرت که جهان پایداری و ابدیت انسان است به خوشی و خوشبختی برسی و مورد رضایت حق باشی و نعمت هایش شامل حال تو شود بی شک باید در این دنیا زمینه افکار و اعمال خوب را فراهم سازی و بر مشیت و خواست حق خط سیر زندگی خود را پایه ریزی نمایی و اراده کوچک خود را که از عنایات اوست در مشیت و اراده فراگیر او فنا سازی و آنچه او از طریق رسولان خود فرستاد و یا از طریق عقل و درک حواس بما آموخت بپذیریم و بر خلاف آن قدم ننهیم.

کیمیایی که هزار علت ببرد

می خور که ز دل کثرت و قلت ببرد و اندیشه هفتاد و دو ملت ببرد
پرهیز نکنن ز کیمیایی که از او یک جرعه خوری هزار علت ببرد

شرح رباعی

شراب بنوشید که از دل و درون شما زیاده خواهی از دنیا (کثرت) و یا کم علاقگی از دنیا (قلت) را از بین می برد و از آن اندیشه و فکری که اتحاد ما را به هفتاد و دو ملت تبدیل کند ضایع می سازد. از این شراب پرهیز دوری نکن که کیمیا و اکسیری است که اگر یک جرعه (یکبار خوردن) از آن بخوری هزار علت و بیماری را از وجود شما دور می سازد.

نکته های رباعی

- شراب از وجود شما کثرت و قلت را از بین می برد.
- یک جرعه از آن هزار علت و بیماری را از شما دور خواهد نمود.

نقد و بررسی رباعی

این شرابی که همه مشکلات کم و زیاد دل را حل می کند و مشکلات هفتاد و دو ملت را کنار می گزارد و یک جرعه آن هزار علت و بیماری را ضایع می سازد بی شک یک شراب عرفانی و معرفتی در جهت رسیدن به حق است. برای آنکه بدانیم که این چه شرابی است با هم پای درس عرفانی شیخ محمود شبستری می رویم که در بین سال های ۶۸۷ الی ۷۲۰ هجری قمری در تبریز می زیست اینگونه توضیح می دهد (گلشن راز ابیات ۸۱۲ الی ۸۱۸):

برای درک حقیقت باید به شراب بیخودی که ما را از این هستی خودخواهانه رهایی سازد پناه برد تا از دست کبر و غرورهای ناخودآگاهانه که سد راه کمال طلبی آدمی است در امان باشیم. از آن می بنوش تا ترا از خویشتن دروغین جدا سازد و وجود ترا که قطره ای از عالم هستی است به دریای کمال و معنویت برساند. تو باید از شرابی بخوری که در روی جام آن تصویر زیبای یار نقش بسته است تا مبهوت زیبایی و جمال آن گردی! که پیاله آن چشم انسان باده خوار است که از عشق حق مشحون گشته و خود را از یاد برده است. البته این شراب باید بدون ساغر (پیاله) و جام باشد، شرابی که انسان را از خود بیخود کند و در آدمی اثر عمیق و ابدی بگذارد، بطوری که ساقی آن حضرت حق باشد. و آن شراب از جامی باشد که ما را بسوی وجه باقی و ابدیت هدایت کند و پروردگار عالمیان ساقی آن باشد و آن شراب قرب و معرفت را به کام ما بریزد.

این شراب از آن جهت پاک و طهور است که در وقت مستی ما را از لوث و آلودگی های راهی که در این هستی پیموده ایم پاک می گرداند. از شرابی بخور که ترا از سردی و مادیگرایی و دنیا طلبی نجات دهد. بهر حال آن مقام مستی و عشق و مبهوت شدن در حضرت حق به مراتب بالاتر از نیکبختی و اعمال صالحی است که به قصد مزد و ثواب انجام می دهیم!



راز عالم خلقت در دل دانایان نهفته است

هر راز که اندر دل دانا باشد باید که نهفته تر ز عنقا باشد
کاندر صدف از نهفتگی گردد دُر آن قطره که راز دل دریا باشد

شرح رباعی

هر مطلب رازگونه ای که دانایان و دانشمندان در دل خود دارند نهفته تر و عمیق تر از سیمرغ افسانه ای است. آن صرفی که مروارید در دل خود پرورش می دهد صدفی است که در دریا پنهان باشد تا قطره خاصی که شایستگی مروارید شدن دارد و از دل دریاست در درون آن صدف قرار گیرد.

نکته های رباعی

- راز علمی که دانایان دارند در درون آنان پنهان است.
- آن قطره ای که در درون صدف پنهان است تا مروارید شود از دل دریا می آید.

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی در باره علم و ریشه پرورش آن تعبیر جالبی بکار رفته است ، به این معنی که :

دریا : همان هستی و نظام خلقت است . این هستی با نظر لطف الهی پر از نعمت ها و عنایات حضرت حق است. از جمله این عنایات علم و آگاهی است.

قطره : علم و آگاهی ، همانطور که قطره در دل صدف قرار می گیرد باید قطره خاصی باشد تا به مروارید تبدیل شود.

نهفته بودن : به همان شکلی که قطره در دل صدف پنهان می شود تا به مروارید تبدیل شود این نهفتگی توسط علم در دل دانایان باعث می شود. تا آن علم به راز تبدیل شود. بطوریکه این پنهان شدن خیلی عمیق است بالاتر از پنهان شدن سیمرغ (مرغ افسانه ای) که در داستان هاست!

(۱) **علم از عنایات حق است :** ریشه آگاهی و دانایی و دانش و شناخت را خدای عالم در جهان قرار داده و آن را در دل دانایان کاشته است تا چون درختی برومند رشد کند و میوه و ثمر دهد و دیگران از آن بچینند و بهره برداری کنند و ادامه حیات اجتماعی دهند و جامعه توسعه و رشد یابد و عزت و کرامت آدمی در آن تأمین گردد.

(۲) **دل دانا محل امنی برای دانش هاست :** دل دانا محل امنی است و محیط مناسبی است همچون دل صدف که اگر این محیط پاک را دانایان فراهم کنند و با وجود خود آن را پرورش و بارور نمایند به حقیقت نزدیک تر می شود اینطور نیست که هر کسی بدون جایگاه دانایی راز بتواند به حقایق جهان دسترسی یابد. پس اگر در جستجوی حقیقت زندگی و جهان هستیم باید آن را در پنهانی های دل و درون پاک دانایان بجوئیم چون بهترین مکان سلامت و صحت علوم در دل دانایان است. و گر نه شیادان و عالمان دروغین برای گمراهی مردمان حرف هایی را ارائه می دهند که نه شایسته علم و دانایی هستند و نه به حقیقت و راز علوم را دریافته اند!



در پیش من ، غنچه که سر خم نمی کند بهتر از بنفشه است!

هر صبح که روی لاله شبنم گیرد بالای بنفشه در چمن خم گیرد
انصاف مرا ز غنچه خوش می آید کو دامن خویشتن فراهم گیرد

شرح رباعی

هر صبحی که می آید و قطرات کوچک آب موجود در هوا (شبنم ، ژاله) روی گلبرگ های لطیف و با طراوت گل لاله می نشیند گل بنفشه گلبرگ هایش بسوی چمن خم می شود. بر خلاف اینگونه گل ها ، من از غنچه بسته خوشم می آید که پس از شکفته شدن هیچگاه خم نمی شود و در جایگاه خود استوار ایستاده است.

نکته های رباعی

- غنچه پس از باز شدن خم نمی شود و محکم می ایستد. در حالیکه بنفشه خم می شود.
- خم شدن (تسلیم شدن) ناخوشایند است و استوار بودن خوشایند.

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی شاعر مقایسه ای بین گل ها و شکوفه ها بعمل آورده است و در این میان از اینکه بنفشه پس از روئیدن و رشد خم می شود آن را نشانه خوبی نمی داند و تأیید نمی کند و بر عکس غنچه را که محکم ایستاده است خوشایند می داند. در ذهن خود آن را نشانه آزادگی بحساب آورده است.

۱) سر خم کردن در مقابل دیگران بی انصافی است

خم شدن بطور سمبولیک در خدمت دیگران بودن و تسلیم خواسته های آنان شدن است. و سرخم کردن که در عرف عامه جهت احترام به دیگران است در اینجا بعنوان تسلیم و ذلت بکار رفته است و منظور این است که نباید تسلیم خواست دیگران شد و از خود فرصت و ابتکاری برای خودنمایی و نشان دادن توانمندی و شخصیت بالنده نداشته باشد. ولی غنچه محکم در جای خود بدون اینکه آثاری از تسلیم و خم شدن در آن دیده شود مظهر آزادی و استحکام و استقلال است که مورد توجه و دقت نظر شاعر قرار گرفته است.

۲) استقلال شخصیت خود را حفظ کن

بطور عمومی شاعر بر خلاف اکثر رباعیات که فاقد پیام مثبت و درست است این پیام را دارد که ای انسان تسلیم چیزی نباش بلکه استقلال و استحکام شخصیت و فکر و اندیشه خود را به اثبات برسان و متکی به کسی نباش. چون در این شرایط است که اسباب رشد در انسان بوجود می آید و باعث شکوفا شدن استعداد های درونی او می گردد. پس در مجموع استقلال شخصیت برای ترقی و رشد مورد قبول است و بر عکس آن وابستگی در فکر و عمل باعث سیر قهقرایی انسان می گردد و او را به انحطاط می کشاند که نامطلوب و زشت است.



بر دل پر اسرار من هیچ چیز معلوم نشده است

هرگز دل من ز علم محروم نشد کم ماند ز اسرار که معلوم نشد
هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز معلوم نشد که هیچ معلوم نشد

شرح رباعی

هرگز از علم و دانش جدا نشدم و درون و دل خود را از آن محروم نساختم. و در این راه اسراری نبوده است که بر من معلوم نشده باشد. من در راه علم هفتاد و دو سال شب و روز فکر کردم متأسفانه اینطور فهمیدم که هیچ چیز بر من معلوم نشده است.

نکته های رباعی

- من هیچگاه خودم را از علم و آموختن محروم نکردم.
- اسرار زیادی از علوم را بدست آوردم ولی عاقبت متوجه شدم که چیزی ندانسته ام.

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی چند تناقض بچشم می خورد:

(۱) اگر انسان در جستجوی علم و دانش است و خودش را هیچگاه از رسیدن و کسب معلومات و شکافتن آن علوم و پی بردن به اسرار محروم نداشته است. چگونه می شود که هیچ چیز بر او معلوم نشده است؟! لفظ اسرار فراتر از علم و تجربه و شناخت معمولی است و بیشتر اعماق و ابعاد درونی و باطنی اشیاء و قوانین را برای انسان معلوم می دارد! امروز علوم گوناگونی ابعاد جدیدی که از شگفتی های آفرینش است برای بشر تصویر نموده اند که واقعاً حیرت انگیز و آموزنده و راه گشاست.

(۲) مدت هفتاد و دو سال که در این رباعی آمده است نشان می دهد که شاعر اهل تحقیق و تفحص بوده و سن او باید حداقل بالای هشتاد سال باشد. هر چند تاریخ تولد و وفات او بطور دقیق معلوم نیست ولی خیام ریاضی دان عهد ملکشاه سلجوقی که در زیج مراغه برای تدوین تاریخ شمسی همکاری جدی داشته است در مقالات فلسفی بجا مانده از خود درباره وجود و خدا بحث نموده و حرفی از شک و تردید نزده است. (مراجعه شود به کتاب تحلیل شخصیت خیام تألیف علامه محمد تقی جعفری چاپ اول ۱۳۶۵ - مؤسسه کیهان - موجود در کتابخانه مجلس)

(۳) در دو رباعی قبل موضوعاتی آمده است که چنین است:

□ در رباعی ۲۹ مدعی شده است که ما در شک بسر می بریم و حقیقت و یقین هم در دسترس نیست.

□ در رباعی ۴۰ می گوید عمری را به تیره روزی گذرانده ام و کار درستی انجام نداده ام و در اطرافم پر از محنت و کم و کاستی است و اسباب بلا مرا احاطه کرده است.

(۴) بر اساس بیت دوم معلوم نیست که آیا شاعر اهل فضل و علم بوده و اسراری را از طریق علم بدست آورده و یا در شک و تردید بسر برده و هیچ چیز بر او معلوم نشده است؟! در کتاب چهار مقاله عروضی ، مقالت سوم نجوم حکایت ۷ و ۸ پیش بینی او (خیامی) که در جوار سلطان سلجوقی بود پیرامون برف و باران نباریدن پنج روزی که سلطان در شکارگاه است درست از آب در آمده است. و یا پیش بینی او در باره محل قبر خود که هر بهاری بر من گل افشان می شود ، نشان از علم و تحقیق و عرفان او دارد



هر چه داری با دوست بخور و برای دشمن باقی نگذار!

هم دانه امیــــد به خرمن ماند هم باغ و سرای بی تو و من ماند
سیم و زر خویش از درمی تا بجوی با دوست بخور گر نه به دشمن ماند

شرح رباعی

دانه ها پس از خوشه شدن و به گندم تبدیل شدن سرانجام به خرمن می رسند و در آنجا انبار می شوند. این باغ و سرایی که برای خود ساخته ایم در زمانی که ما زنده نیستیم باز هم خواهند ماند و سیم و زر (پول نقره ای و اشرفی) خود را خواه خیلی با ارزش باشد و یا به اندازه یک جو ارزش داشته باشد بهتر است با دوستان صرف کنید و گر نه دشمنان از راه می رسند و آن را تصاحب خواهند نمود.

نکته های رباعی

- دانه ها برای آنکه خرمن شوند می ماند.
- هر چیزی به سوی مقصودی در حرکت است.
- هر چه دارید با دوستان خود بخورید در غیر اینصورت میراثخواران خواهند خورد.

نقد و بررسی رباعی

(۱) آیا اموال ما را دیگران به تاراج خواهند برد؟

هر موجودی در یک مسیر و روندی به هدف متعالی خود دسترسی می یابد. و دانه ای که در زمین می کاریم پس از رشد و تحولاتی به خرمن می رسد و در آنجا دپو می شود. باغ پر درخت و خانه های مسکونی و محل کسب و تجارت و مستغلاتی که گرد آورده ایم چه ما باشیم و یا نباشیم پا بر جا خواهد ماند. آدمی در بهترین مسیری که انتخاب خواهد کرد لازم است زندگی و دارایی و مال خود را با دوستان خود به خوشی بگذراند که خوشی و زندگی صحیح همین است. در غیر اینصورت دشمنان و بدخواهان که مترصد هجوم به اموال ما نشسته اند بعداً از راه می رسند و آنها را به تاراج خواهند برد! این آرزوهای شاعر است که صرف مال را برای دوستان و آنها در محافل عشرت و خوشی مصلحت می داند!!

(۲) چرا مال انسان باید صرف خوشگذرانی دوستان شود؟

در این رباعی مفهوم خوشی زندگی به این شکل نشان داده شده است که انسان پس از تلاش و فعالیت مادی و دارایی هایی که بدست آورده است بجای خریدن خانه و زمین و اموال دیگر و یا هزینه هایی که در نظر گرفته شده است بایستی صرف دوستان خود نماید و با هم خوش بگذرانند معلوم نیست این دستور العمل پیش پا افتاده و خارج از عادت مثبت زندگی از کجا آمده است که به شکل هنری تجویز می شود؟! اگر انسان بجای فرمول خوشگذرانی بالا از اموال و نقدینگی خود پس از مصرف عادی به کارهایی از قبیل مدرسه سازی، بیمارستان، مساجد، آبرسانی به مناطق روستایی و محروم، آباد نمودن زمین، بر پا نمودن باغ ها، راه و پل سازی و هزاران طرح مورد نیاز جامعه را انجام دهد. آیا این امور باعث تحول جامعه و دگرگونی افکار و اعمال انسان ها نخواهد شد و مورد رضای خدای متعال نخواهد شد و رستگاری در پی نخواهد داشت؟!



یاران همه در پای اجل زانو زدند

یاران موافق همه از دست شدند
 خوردیم ز یک شراب در مجلس عمر
 در پای اجل یکان یکان پست شدند
 دوری دو سه پیشتر زما مست شدند

شرح رباعی

می گویند کسانی که با موافق بودند و از دوستان ما محسوب می شدند همه از دست ما رفتند و یکی یکی در پیشگاه اجل (مرگ) افتادند و تسلیم آن شدند. این حرکت زندگی که به مرگ منتهی می شود نوعی مستی و بی خبری است ظاهراً همه ما از یک شراب در دوران عمر خود خورده ایم و انسان ها در دوره های قبلی هم چنین بوده اند.

نکته های رباعی

- همه دوستان ما یکی یکی تسلیم اجل شدند.
- همه انسان ها از یک شرابی که در عمر خود خورده اند مست شده اند و یکی یکی به پیشگاه مرگ می روند.

نقد و بررسی رباعی

چند موضوع در این رباعی قابل بحث و بررسی است:

(۱) از دست دادن یاران و دوستان که جمع آنان عامل خوشی در زندگی است. (تنهایی)

(۲) همه دوستان یکی یکی و به نوبت تسلیم مرگ شدند و در پای اجل افتادند. (نگرانی از مرگ)

(۳) مستی از یک شراب که ما را بسوی مرگ از گذرگاه زندگی عبور می دهد. (بی خبری و بی ارادگی)

(۱) دوستان تأثیر گزار: دوستان و یاران نزدیک ترین افراد مؤثر و الگوی رفتار و افکار انسان هستند. و رابطه آدم با دوستان خود عجیب و حیرت انگیز است و اگر قوس تحولات آن را ترسیم کنیم دارای سیر صعودی و نزولی خاصی است و گاهی در سرنوشت انسان تأثیر بسزایی دارد که می تواند او را به عالی ترین قله ترقی یا پائین ترین مرحله نزول قرار دهد. حافظ شاعر بزرگ ایران دوست خوب را کیمیای سعادت می داند. انسان وقتی دوستان و همزمان خود را از دست می دهد تنها می شود و نگرانی و ناامیدی او را فرا می گیرد. او از طرفی با نبودن دوستان متوجه اجل می شود که متهم درجه اول است و باعث می شود تا آشنایان و کسانی که در سلیقه و فکر نزدیک ما هستند از ما دور شوند و ما را ترک کنند! ظاهراً همه ما در مجلس زندگی شرابی نوشیده ایم و مست و بی خبر و بدون اختیار و اراده به سیر تاریخی خود ادامه می دهیم بدون اینکه بدانیم به کجا می رویم و از کجا آمده ایم و سرانجام چرا به کام مرگ و اجل می افتیم!

(۲) همه ابعاد زندگی با خوشی ها پر نمی شود: در این اظهار نظر ها دو چیز سخت به چشم می آید یکی خوشی در میان دوستان و دیگری مستی و بی خبری! در حالیکه در عمل چنین نیست و همه ابعاد زندگی انسان را نمی تواند خوشگذرانی در میان دوستان تأمین نماید. زندگی بزرگتر و عظیم تر و درخشان تر از این نظریه محدود خوشی است! و اگر خوب دقت کنیم می توانیم به عظمت و بزرگی زندگی پی ببریم و بی جهت آن را با خوشی های موقت و لحظه ای برابر و مساوی ندانیم

انسان یک موجود دارای شناخت و آگاهی است. تحولاتی که او در سطح کره زمین بوجود آورده است این موضوع را به اثبات می رساند. از اینکه سعی کنیم تا انسان مست و لایعقل شود و ارتباط خود را با جهان اطراف و بویژه با زندگی قطع کند در واقع او را از موجودیت حقیقی خود دور نموده ایم!



هیچ ارزشی بالاتر از جام باده نیست!!

یک جام شراب صد دل و دین ارزد یک جرعه می مملکت چین ارزد
جز باده لعل نیست در روی زمین تلخی که هزار جان شیرین ارزد

شرح رباعی

وقتی یک جام شراب می نوشی از صد دل و دلدادگی بیشتر می ارزد و از دین و شریعت اهمیت و تأثیر آن بالاتر است. حتی یک جرعه این شراب از مملکت چین که بسیار بزرگ و مرکز تمدن است ارزش بیشتری دارد! از باده سرخ بالاتر در زمین وجود ندارد. باده تلخی که از هزار جان و حیات شیرین ارزشمندتر است.

نکته های رباعی

- شراب و نوشیدن آن بقدری در انسان تأثیر دارد که از عشق و عاشقی و دین و شریعت و حتی از مملکت چین برتر است.
- چیزی با اهمیت تر از شراب سرخ در روی زمین وجود ندارد!!

نقد و بررسی رباعی

(۱) کدام شراب؟ اینهمه اغراق و تعریف و تمجید از یک جام شراب که خاصیت فوق العاده و بسیار مؤثر در حال و روزگار آدمی دارد بی شک شراب روحانی و معرفتی است. و این باده عرفانی در زبان عرفان اسلامی به شکل های گوناگون بیان و تشریح و ستایش شده است و در آیات الهی در قرآن مجید به شراب طهور نامبرده شده است! در چند جا در همین رباعیات گفته شده است که شراب معمولی که دست ساز بشر است جز بی خبری و تأثیرات سوء بر انسان آثار دیگری نمی تواند داشته باشد. این شراب نابود کننده فرد و اجتماع است و در ردیف فحشا و ربا و مواد مخدر و مال مردم خوری و دروغ، هستی انسان را به باد می دهد.

(۲) شراب روحانی: شراب عرفانی که مایع نیست و ظرفی ندارد. دارای آثار بسیار مفید و بالابرنده برای انسان است. برای چشیدن این شراب و ریختن آن در کام سالک و رهرو باید با مردان خدا که از خود گسسته و از دنیا طلبی پرهیز نموده اند ولی به خدا و به ارزش های الهی پیوسته اند همراهی و همگامی نمود و در محضر و ساحت آنان قرار گرفت تا نگاه معنوی و نقش عرفانی و کلام سراسر عشق به خدایشان در انسان تأثیر بگذارد و آدمی را عاشق حق گرداند. این مستی بسیار شوق انگیز و دگرگون کننده است و هیچ عاملی به پای آن نمی رسد. آنان که در راه حفظ میهن اسلامی و دفاع از ارزش های معنوی و الهی راهی جبهه های نور علیه ظلمت شدند و جان به کف به دیدار معبود شتافتند آیا از این شراب ننوشیده بودند؟



انسان مانند مگسی پدید می آید و سپس ناپیدا می شود!

یک قطره آب بود با دریا شد یک ذره خاک با زمین یکتا شد
آمد شدن تو اندرین عالم چیست؟ آمد مگسی پدید و نا پید شد

شرح رباعی

همانطور که یک قطره آب ناچیز است به دریا می پیوندد و در آن گم می شود. یک ذره خاک هم با زمین مخلوط شده و با آن یکی می شود و از وجود او خبری نخواهد بود. تو ای انسان همانند آن قطره آب و ذره خاک وارد این عالم وسیع شدی و ناپیدا گشتی! شبیه مگسی که بوجود آید و آنگاه ناپیدا شود.

نکته های رباعی

- برای چه انسان به این عالم آمده است؟! آمدن او مانند مگسی یا قطره آبی یا ذره ای خاکی است که پدید آمدند و ناپیدا شدند!
- اهمیت انسان و انگیزه و علت خلقت او مانند ذره خاک یا قطره آب و یا مگسی است که بوجود آمده اند.
- در اینجا هیچگونه کرامت و عزتی را برای انسان اثبات نمی کند و قائل نیست.

نقد و بررسی رباعی

(۱) تعبیراتی که در شأن انسان نیست!! این تعبیرات در باره انسان که یک قطره ناچیزی بود که به دریای هستی پیوست و یا یک ذره خاکی بود که با زمین یکی شد و یا مانند مگسی پدید آمد و بعد مُرد و نابود شد و ناپیدا گشت، کاملاً بی انصافی و از سر یأس و ناامیدی و بدور از علم و تحقیق و بررسی و تحلیل عالمانه و قضاوت صادقانه صورت گرفته است!!
همه عالم که اول خلق شد بطور دقیق معلوم نیست که چند میلیارد سال طول کشیده است تا دنیا و جهان برای زندگی انسان آماده شود. آخرین پدیده عالم انسان است و ظاهراً هدف خلقت و نظام آفرینش است. این همه درایت و سرمایه گذاری که از عقل و محاسبه که عظمت این امر را نشان دهد خارج است. چطور این انسان باید با مگس مقایسه شود و اینگونه تصور شود که انسان هم مانند مگسی بدون آگاهی و بدون اینکه چیزی بداند و بفهمد صرفاً به این جهان آمده است پس از چند پرواز کوتاه و مزاحمت، از هستی ساقط شود و گم گردد و کسی او را نبیند! آیا این معنی انسان است؟!

(۲) آیا انسان های ایثارگر هم مثل مگس هستند!! آیا آنکه می شنود و می بیند و در دل احساس خاصی نسبت به جهان دارد، تمدن ساز است و از هنر و هنرمندی سرشار است و دارای ایمان به خداست و با اراده و اختیار و آزادی خود جهان را متحول می کند و بدنبال حقایق و ارزش هاست و در زندگی به بالندگی و رشد می اندیشد و برای دفاع از ارزش های پدید آمده حتی جان خود را فدا می کند. اهل ایثار است و عدالت را محور کارهای فردی و اجتماعی خود قرار داده است و بطور کلی از هر جهت و نظر با سایر موجودات متفاوت و برتر است و در دل عشق به خدا او را از دنیا گرایی بیزار نموده است و ذکر خدا بر لبان اوست و به وصال و لقاء حق می اندیشد، آیا چنین انسانی مانند یک مگس است که چند صباحی بیاید و با صدای وز وز خود باعث آزار دیگران شود و از پسماند غذای دیگران و فاضلاب تغذیه نماید؟! آیا این تصویر درستی از انسان است؟ به وجدان خود مراجعه نمائید!



انسان با قطعه نانی و جرعه آبی قانع است ، خدمت دیگران برای چیست؟!

یک نان به دو روز بود حاصل مرد از کوزه شکسته ای دمی آبی سرد
مأمور کم از خودی چرا باید بود یا خدمت چون خودی چرا باید کرد

شرح رباعی

اگر مردی برای دو روز خود نانی داشته باشد که از آن سیر شود و یا کوزه شکسته ای داشته باشد که آب سردی از آن بنوشد این انسان با این دو عامل (نان و آب) توانسته خود را بی نیاز سازد ، چرا باید چنین انسانی مأمور انجام کاری برای دیگران شود که کمتر از او هستند و یا در خدمت افرادی قرار گیرد که مانند او هستند و امتیاز خاصی ندارد؟!

نکته های رباعی

- انسان با کم هم می تواند زندگی خود را ادامه دهد.
- نباید در خدمت دیگران باشیم و ارزش های خود را صرف آنان بکنیم چون آنان مانند ما هستند و هیچ امتیاز برتری از ما ندارند.
- اگر انسان می خواهد خدمتی انجام دهد بهتر است به خودش انجام دهد نه به دیگران.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **زندگی با حداقل امکانات!!** این رباعی شبیه رباعی ۸۰ است که گفته شده که انسان نباید نه خادم کسی باشد و نه مخدوم کسی. نوعی استقلال و خودکفایی و قناعت که انسان با کم بسازد و حرص و آز او را در خدمت دیگران و ذلت و خواری مبتلا نکند! در ظاهر این کلام که رهنمودی بحساب می آید یک نوع زندگی حداقلی طراحی شده است که رشد و پیشرفت در آن در نظر گرفته نشده است. حال اگر نانی برای خوردن و کوزه شکسته ای برای آب خوردن در دسترس باشد و مأمور کسی نباشد و در خدمت کسی در نیاید آیا می تواند برای یک انسان که همه جهان برای او آفریده شده است و منتظر هنرنمایی و نقش آفرینی و ابتکار و خلاقیت و نوآوری او نشسته اند کافی باشد؟! اگر چه این روش نوعی زهد و بی رغبتی به دنیاست که انسان را از آلوده شدن به خطا و گناه و لغزش های اعتقادی و اخلاقی محفوظ نگه می دارد. ولی با این چند دستور ساده می توان کاروان زندگی را به سلامت به اهداف بلند خود رساند. جای تأمل و تفکر و بررسی دارد؟!

(۲) **صراط مستقیم زندگی:** این سخن گر چه درست است و شرط لازم در آن در نظر گرفته شده است ولی کافی نیست. مشکل انسان با این عبارت شعرگونه و نکته سنجی ها حل نمی شود و نمی تواند در مسیر طبیعی و عادی انسان ها را قانع نمود که مثلاً اخلاق را رعایت کنند و به حقوق دیگران تجاوز نمایند و از هر گونه قید و بند و وابستگی رهایی بخشند!! ظاهراً همه این توصیه ها برای تداوم همان خوشی ای باشد که دائماً از آن صحبت میشود و مورد حمایت قرار میگیرد و زندگی و اهداف آن از عینک آن دیده می شود!! زندگی هدیه خدای مهربان و کارساز است. زندگی آب رونده و زلال و کف آلود است. که هیچ ناخالصی نباید در آن دیده شود. از باریکه های زندگی با هنرنمایی های انسان به دریای حیات پیوستن و در صدد کسب فضائل اخلاقی و ارزش های متعالی بودن و حقیقت نظام خلقت و اهداف بلند و تعالی بخش آن اندیشیدن و جستجو کردن و خلاصه کم مصرف کردن و کم از دنیا بهره گرفتن ولی بازده بالا از خود ارائه دادن ، کسب لیاقت بطوریکه در خدمت سازندگی جامعه بودن و از شمع شایستگی و توانمندی خود زندگی را برای دیگران درخشان و تابان نمودن و هزاران عناصر متعال دیگر که در این زنجیره مطالب نیامده است می تواند صراط مستقیم زندگی را نشان دهد.



عمر عالم چون باد می گذرد و سر نجام به اتمام می رسد

آن لعل در آبگینه ساده بیار و آن محرم و مونس هر آزاده بیار
چون می دانی که مدت عالم خاک باد است که زود بگذرد ، باده بیار

شرح رباعی

آن شرابی که به رنگ لعل سرخ رنگ است در تنگ بلور (آبگینه) بریز و برای من بیار. شرابی که محرم و خویش و نزدیک و مونس هر انسان آزاده ای است بیار. شما خود می دانید که مدت ماندن عالم خاک مانند باد تند و زود خواهد گذشت ، پس باده بیار.

نکته های رباعی

- زمانی که این جهان خواهد بود کم است و چون باد خواهد گذشت.
- شراب محرم مونس هر آزاده است.

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی این سؤال علی القاعده مطرح است که این شراب چیست؟ اینکه محرم و مونس هر آزاده است از چه نوعی است؟ اگر مقایسه ای در این مورد بعمل آید چنین است:

در رباعی ۱۰۷: خشت سر خم و بوی قدح از غذای مریم خوش تر است.
در رباعی ۱۱۰: می ناب حیات جاودانی و سرمایه لذت جوانی معرفی شده است.
در رباعی ۱۱۱: کم بخور ، فاش مساز ، گاه گاه بخور و پنهان بخور .
در رباعی ۱۱۸: خوردن باده برای رسیدن به خوشی است.
در رباعی ۱۳۴: تنها رباعی است که هدف از خوردن شراب را توضیح می دهد و می گوید شراب را برای خوشدلی می خوردم نه برای تنگدستی ، غم رسوایی و مستی.

(۱) ماهیت این شراب معلوم نیست!! در هیچ جای این رباعی شراب معنوی و روحانی همان شرابی که عرفا می گویند نیست! کاملاً ماهیت مادی دارد و همانطور که شاعر توضیح می دهد برای آنکه خوش باشد و غم زمانه او را از پای ناندازد به شراب روی آورده است و این موضوع محور اصلی رباعیات است که به اشکال و علت های متفاوت بیان شده است.

(۲) شراب عرفانی حافظ: وقتی چهره درخشانی چون شمس الدین حافظ شیرازی از شراب و می صحبت می کند هدف که رسیدن به وصال حق است و مقصود از این باده نوشی معنوی و کسب معرفت الهی است توضیح داده می شود ولی در این رباعیات بطور اصولی آن جهان بینی عرفانی که باید آینه درون را صاف کرد ، شب زنده داری نمود و ریاضت کشید و مراقبت و مواظبت نمود و از خطا دور شد و رندی پیشه کرد و از خدای عالم خواست که لطف و محبت خود را شامل سالک راه گرداند دیده نمی شود و این شراب با آن شراب در ماهیت متفاوت است.

رباعیات ۱۰۷ و ۱۱۰ که حداکثر اغراق در تأثیر و اهمیت و جایگاه شراب گفته شده است و انسان تصور می کند که شاید معنوی و برای وصال حق باشد با رباعی ۱۳۴ که می گوید شراب را برای خوشدلی می خوردم در هم می شکنند و مخاطب به اشتباه خود پی می برد!!



چون در اول پیدایش عالم با تو مشورت نشده است پس خوش باش!

از بودنی ای دوست چه داری تیمار و ز فکرت بیهوده دل و جان افکار
خرم بزی و جهان به شادی گذران تدبیر نه با تو کرده اند اول بار

شرح رباعی

ای دوست من! از هستی و بودن خود چه غم و اندیشه ای داری؟ و چرا از این فکر و اندیشه بیهوده و هرزه، دل و جان خود را خسته و درمانده نموده ای؟! با خوشحالی و شادی زندگی کن و جهان را با شادی بگذران. مگر نه این است که در ابتداء آفرینش هیچگونه تدبیری و مشورتی با تو ننموده اند و نظر تو را نخواستند اند؟!

نکته های رباعی

- از اینکه وجود داری چرا در رنجی و فکر بیهوده می کنی؟!
- چون بدون مشورت با ما جهان را بنا نهاده اند پس خوش باش و هیچ غمی نخور!
- در ابتدا مشورت با تو نکرده اند هر چه دلت می خواهد انجام بده.

نقد و بررسی رباعی

دو چیز بطور وضوح در این رباعی آمده است:

- (۱) انسان وجود دارد پس نباید با فکر بیهوده خود را ناراحت و غمگین کند.
- (۲) باید زندگی با شادی بگذرد و برای اینکه در آغاز خلقت انسان کسی با شما مشورت نکرده است پس هر جور می خواهی زندگی کن.

(۱) رسیدن به خوشی ها از راه سختی ها است: دوری از غم و روی آوردن به شادی یکی از اصول خدشه ناپذیر این رباعیات است. در صورتی که اگر بخواهیم راه و رسم زندگی را بدانیم و به ارزش های آن پی ببریم غم و شادی که با هم هستند خواهیم دید. انسان در نهایت مایل است که به خوشی برسد ولی باید دید که راه رسیدن به آن از غم و اندوه و سختی و ناملایمات می گذرد. و اگر به غم باندیشیم و منتظر آن نباشیم و همه محاسبات خود را متوجه خوشی و خوش بودن نمائیم به حقیقت زندگی نرسیده ایم و بدون شناخت واقعی زندگی نمی توان به موفقیت و سرانجام خوش بودن در آن دل بست.

(۲) مشکلات انسان را کاردان و شایسته می کند: غم و اندوه حاصل کار و تجربه آدمی است و مانند شادی یک واقعیت است که گریزی از آن نیست و انسان از طریق مشکلات با تجربه و کاردان و پخته روزگار می شود و تحقق خوشی بعد از درنوردیدن راه اندوهگینی امکان پذیر و پابرجا خواهد بود و اگر غیر از این باشد بی ارزشی ها جای خود را به ارزش ها و کمال و هنر خواهند داد و انسان در بی کرامتی و ذلت و خواری روزگار خواهد گذراند و دیگر رنگ خوشی را نخواهد دید و محنت و رنج اساس و پایه فکر و تلاش و زحمات او را به هدر خواهد داد!



گردش افلاک باعث غم انسان می شوند!!

افلاک که جز غم نفزایند دگر نهند بجا تا نربایند دگر
 نا آمدگان اگر بدانند که ما از دهر چه می کشیم نایند دگر

شرح رباعی

افلاک (ستارگان ، سیارات) که جز غم و اندوه به ما اضافه نمی کنند و باعث ناراحتی ما می شوند . موقعی این افلاک انسانی را بوجود می آورند که انسان های دیگری را برابند و با خود ببرند! آن انسان هایی که هنوز متولد نشده اند و پا به این جهان نگزارده اند اگر بدانند که ما از دست دهر (روزگار) چه می کشیم هیچ وقت حاضر نمی شدند که به این دنیا بیایند .

نکته های رباعی

- افلاک باعث غم و اندوه انسان می شوند.
- کسانی که نیامده اند اگر بدانند که ما از دهر چه می کشیم هرگز نمی آمدند.

نقد و بررسی رباعی

چند موضوع در این رباعی دیده می شود:

- (۱) افلاک (مدار چرخش ستارگان و سیارات) باعث افزایش غم انسان می شوند.
- (۲) این افلاک تا کسی را نربایند (نکشند) کس دیگر را متولد نمی سازند. (لفظ ربودن در رباعی ۶۰ هم آمده است)
- (۳) اگر کسانی که نیامده اند مشکلات ما را بدانند به این دنیا نخواهند آمد.
- (۴) ما از روزگار غم و غصه و ناراحتی می کشیم.

(۱) آیا سرنوشت انسان به افلاک وابسته است؟! نسبت دادن اوضاع و احوال آدمی و یا تعیین سرنوشت و آنچه را که در آینده اتفاق خواهد افتاد از حرکت ستارگان در آسمان ، یک روش و نظریه متداول قدیمی مربوط به دوران ابتدایی زندگی اجتماعی انسان است! و معلوم نیست که شاعر از کجا فهمیده و با چه استدلالی دانسته است که افلاک باعث افزایش غم انسان می شوند و در چرخش زندگی انسان دخالت دارند و موانع و مشکلاتی را برای آنان بوجود می آورند و با آنان دشمنی می کنند تا آنها را به خاک مذلت بنشانند!! مگر این گردنده ، گرداننده و صانع با تدبیری ندارد که جهان و شکوهمندی های آن را با سرپنجه عنایت و محبت و قدرت خود آفریده است که تحولات را به افلاک نسبت می دهیم؟! در این روش انسان با ستارگان طرف است که معلوم هم نیست چگونه و چطور در کار انسان وارد می شوند و در حیطه اختیار او دخالت می کنند و در تصمیم گیری های او خلل ایجاد می کنند!؟

(۲) چرا خالق جهان باید با انسان مشورت می کرد؟! خلقت انسان که حاصل عوامل و اسباب فراوانی است خارج از توانمندی و درک آدمی است و از عنایات حضرت حق است که دوست انسان است و او را آفرید تا کرامت دهد و اگر او با ما مشورت کند مگر ما از آفرینش و آینده و روزگار چه دانشی داریم که با دانش و اقتدار و حکمت او برابری کند و شاعر که گویا با تعالیم اسلام و آیات الهی قرآن آشنایی ندارد نشنیده است که خدای عالم در ایجاد آفرینش که آن را در کمال اتقان و استواری آفریده است شریک و انبازی نداشته است؟ حال بر فرض محال با شما مدعیان خرد و دانایی مشورت کند مگر شما چه چیزی فهمیده اید که بر دانش بینهایت و بی اندازه او بافزاید و یا چه نقصی در دستگاه عظیم خلقت مشاهده نموده اید که باید بهبود یابد!؟

چرا پیکان حمله فلسفی متوجه دهر است؟ چرا به خود و به رفتار خود اندیشه نمی کنیم که از اختیار آزادی و انتخابی که حضرت دوست به انسان داده است سوء استفاده می کنیم و بجای عدل ، روش ظلم و تجاوز در جهان گسترده ایم، چرا بجای فرافکنی به خود و به رفتار نابکار خود متوجه نیستیم و آن را تغییر نمی دهیم!؟



ریشه غم انسان در احساس نیستی و پوچی است

ای دل غم این جهان فرسوده مخور بیهوده نه ای غمان بیهوده مخور
چون بوده گذشت و نیست نابوده پدید خوش باش غم بوده و نابوده مخور

شرح رباعی

ای دل ، ای انسان آگاه و دارای احساس و درک درونی! غم این جهانی که کهنسال و فرسوده است مخور. تو بیهوده و بی هدف نیستی ، آنقدر ارزش داری که غم بیهوده نخوری! بطور کلی امور دو گونه اند:

(۱) کارهایی که انجام شده و گذشته اند. (بوده)

(۲) کارهایی که هنوز انجام نشده است. (نابوده)

با این تفسیر ، غم دو چیز ی که بیهوده و نیستی است نخور.

نکته های رباعی

- بیهوده غم جهان را نخورید.
- غم شما دو ریشه دارد که هر دو بیهوده و از جنس نیستی است :
(۱) آنچه را که بوده و اکنون نیست. (تأسف از گذشته)
(۲) آنچه را که هنوز نیامده است. (نگرانی از آینده)

نقد و بررسی رباعی

(۱) غم جهان گذشته و آینده مخور: نکات مثبت در این رباعی بچشم می خورد و این توصیه ها که غم و نگرانی نباید نسبت به گذشته و آینده داشت باعث آرامش انسان می شود. در اکثر موقع دیده شده است که زندگی معمولی با این دو اشکال که به قول شاعر دو نیستی است انسان را محاصره نموده و دمار از روزگار او در آورد و خوشی و شادی را از سرای او بر چیند.

اگر با دقت نگاه کنیم انسان و افعال و افکار او که در شخصیت او متجلی است از گذشته می آید و از حال می گذرد و به آینده وارد می شود. این مسیر مشخص تأثیر گزار در انسان است که نمی تواند آن را نادیده بگیرد . اگر گذشته تحلیل نشود و ریشه یابی نگردد حال نامشخص باقی می ماند و چون زمان حال خوب درک نشود و اسباب رشد آن فراهم نگردد آینده نگری دشوار خواهد شد و زندگی به بن بست می رسد.

(۲) باید به دنبال خوشی واقعی بود: اگر خوشی از راه درست حاصل شود و انسان با رعایت اصول اخلاقی و حفظ شریعت بدست آورد پسندیده و مورد تأیید و عامل رشد و ترقی است و اگر با تجاوز به مال و ناموس مردم حاصل شود انحراف و خطاست و انسان را به سیر قهقرایی می رساند.

اگر خوشی منحصرأ همین راهی است که شاعر اصرار دارد نشان دهنده شادی واقعی نیست چون خوشی زمانی حاصل است که انسان زمینه حقیقی آن را در درون خود فراهم کرده باشد و این اتفاق نمی افتد مگر آنکه آینه درون را از غبار گناه و انحراف و عصیان پاک سازد و لطف و عنایت خدای مهربان در آن متجلی نماید و انسان این توفیق را بیابد که در درون خوش باشد حتی اگر نانی بدست آورده باشد و یا با بیل زمین کشاورزی ای را شخم زده باشد و در زیر سایه درختی در خوردن لقمه حلال حاصل از بازوان خود مشغول باشد!



مرده هاز شرابی خورده اند که آنان را تا روز شمار مست و بی خبر ساخته است

این اهل قبور خاک گشتند و غبار
هر ذره ز هر ذره گرفتند کنار
آه این چه شراب است که تا روز شمار
بی خود شده و بی خبرند از همه کار

شرح رباعی

آنها که مرده اند و در قبرستان جای گرفته اند خاک و غبار شده اند و ذرات غبار وجود آنان از یکدیگر فاصله گرفته اند. افسوس که معلوم نیست که چه شرابی خورده اند که تا روز قیامت بپنجه خود شده اند و از همه کارها بی خبرند.

نکته های رباعی

- آنان که مرده اند ذرات خاک وجودشان از هم کناره گرفته است.
- شرابی که انسان پس از مرگ می نوشد تا روز قیامت مست و بی خبر و بپنجه می شود.

نقد و بررسی رباعی

(۱) با مردن به فنا نمی رویم: این سخن درستی است. انسان تا زمانی که در ترکیب تن و جان در دنیا بسر می برد در تحولات و تغییرات که همپای ماده وجود دارد زمان و فرسودگی را درک می کند ولی پس از مرگ این احساس وجود ندارد و از آنجائیکه روح از ماده و تغییر جداست زمان در آن مطرح نیست. و چون روح ابدی پایدار است و زوال نمی پذیرد لذا انسان پایدار می ماند و با مردن به فنا نمی رود و جهانی که در آن زندگی می کند که جهان آخرت است از نوع دل و درون است و خواص آن را دارد.

(۲) معیارهای پس از مرگ با دنیا متفاوت است: چنین شرابی که انسان می خورد بطور وضوح معلوم نیست که تا چه مدتی را سپری کند! مثل اصحاب کهف که چون پس از چند قرن در غار از خواب برخاستند تصور می کردند که یک ساعت و شاید نصف روز خوابیده بودند! این سرعت و گذشت زمان را انسان درک نمی کند و با آن آشنایی ندارد. جهان پس از مرگ در زمره غیب است و دنیا و جهانی که در آن زیست می کنیم شهادت است. و این دو با هم متفاوت است و دارای قوانین و روابط و از جنس و شکل دیگری هستند که ما نظیر آن را ندیده و نشنیده ایم!

(۳) جهان آخرت با وحی قابل شناخت است: در زمینه جهان پس از مرگ اطلاعات تجربی و مشاهده وجود ندارد و آنچه را که ملاک قضاوت قرار می گیرد نمی تواند خارج از وحی الهی باشد که در قرآن موجود است و بر قلب نازنین رسول خدا محمد مصطفی (ص) که پیامبر رحمت و برکت است نازل شده است. و یا آنچه را که حضرتش در قالب حدیث فرموده اند. اگر قرار باشد که انسان مطالب دقیق و درستی در این مورد داشته باشد بی شک همین راه خواهد بود که جهان آخرت را از طریق وحی بشناسیم نه از طریق دیگر که هر کس از ظن خود مطالبی را بیان می کند که نادرست و گمراه کننده است بویژه مکتب ها و مشرب های مادی هیچگونه سخن درستی در این باره ندارند چون آنان اصولاً به جهان آخرت اعتقادی ندارند و از قالب ماده و حواس ظاهری خارج نمی شوند و جهانی که در آن روح و حیات واقعی باشد نمی شناسند و اعتقادی ندارند.



شرابی که از همه چیز خوش تر است!!

خشت سر خُم ز مُلکت جم خوشتر بوی قدح از غذای مریم خوشتر
آه سحری ز سینه خُمّاری از ناله بو سعید و ادهم خوشتر

شرح رباعی

آن آجر خامی که روی سر ظرف سفالی بزرگ(خُم) می گذارند از سرزمین جمشید پادشاه پیشدادی ایران باستان خوشتر است. بوی شرابی که در کاسه سفالی است از غذای مریم(که مائده آسمانی بود) خوشتر است. آن آهی که در سحر از سینه مستی بیرون می آید از ناله ابوسعید ابوالخیر و ابراهیم ادهم (دو عارف نامدار ایران) خوشتر است.

نکته های رباعی

- بوی شراب از غذای مریم خوشتر است.
- آهی که از سینه یک مست در می آید از ناله عارفانه ابوسعید و ادهم خوشتر است!

نقد و بررسی رباعی

(۱) شراب معرفتی و آگاهی دهنده: این رباعی از نظر مفهوم شبیه رباعی ۵۴ است. در هر دو رباعی با شدت و تندی شراب (می) بالاترین ارزش است. حال باید دید که این چه نوع شرابی است که از غذای آسمانی مریم دختر عمران که مائده بهشتی بود خوشتر است؟! آیا این چه اثری است که چون رهروی آن شراب را در کام خود بریزد و جانش از عشق شعله ور شود آهی که در سحرگاه می کشد از ناله های عارفانه و اشراقی ابوسعید ابوالخیر و ابراهیم ادهم دو عارف برجسته جهان اسلام برتر باشد!

این شراب که به عادت و رسم شاعر ، خوشی در پی داشت و حتی برای یک لحظه هم که شده است بسیار ارزشمند و در اولویت بود و آن را نقد می دانست چگونه جهت خود را عوض نموده و به کیفیت و هویتی رسیده است که همه ارزش ها را در می نوردد و به بالاترین محصول معنوی می انجامد؟!

بی شک آن شراب با این قداست و عظمت خود عرفانی و معرفتی است که در آن لطف و عنایت و هدایت حضرت حق نهفته است . این شراب خُم و قدح ندارد و از جنس مایعی که ما می شناسیم نیست ، بلکه شاید نگاه صاحب‌دلی و کلام تأثیر گزار ی باشد و محبتی که نسیمش انسان را به ماوراء این دنیا و تحولات آن بالا می برد.

(۲) شرابی که ما را مست معنویت می کند؟ وقتی ما در عاشورای حسینی به یاد امام حسین و ۷۲ تن یاران در رکابش می افتیم چه حالی می شویم؟ وقتی در رمضان هر سال در شبهای قدر به یاد ضربتی که ابن ملجم مرادی به جهل و ستم بر فرق مظهر عدالت، علی مرتضی فرود آورد چه عرفانی پیدا می کنیم؟ وقتی حرم پاک نبوی را در مدینه منوره زیارت می کنیم چه احساسی داریم؟ وقتی صفا و مروه می رویم از چه شرابی می نوشیم سبکبال و از خود بیخود می شویم و ذره وجود خود را در دریای عظیم آن معنویت غرق می بینیم؟ وقتی می خواهیم مردان کامل و انسان های برجسته حق را ببینیم چه حالتی به ما دست خواهد داد؟! واقعاً این چه شرابی است که انسان در میدان مغناطیس مردان حق در کام خود می ریزد و مست حق می شود؟!



انسان ها از جامی که چشانده می شوند مست می گردند!!

در دایره سپهر ناپیدا غور
جامی است که جمله چشانند به دور
نوبت چو به دور تو رسد آه مکن
می نوش به خوشدلی که دور است نه جور

شرح رباعی

در این دایره سپهر (اشاره به گردش و حرکت اجرام در مدار منحنی خود) عمق و گسترش آن ناپیدا و بسیار وسیع است. در این گردش و روند ایام که متعلق به انسان است همه انسان ها را از جامی می چشانند و مست و بیخود می گردانند. وقتی نوبت نوشیدن تو فرا رسید آه و ناله نکن و غم و اندوه به درون خود راه نده بلکه بدور از جور و ستم به خوشدلی از این شراب استقبال کن و آن را بنوش.

نکته های رباعی

- جهان وسیع و گسترده است و عمقی برای آن نمی توان در نظر گرفت.
- در این جهان همه از جام بیخودی می نوشند.
- وقتی خواستی از جامی که در این دنیا به تو می دهند بنوشی به خوشدلی بنوش.

نقد و بررسی رباعی

این جامی که همه را از آن می چشانند و همه در طول زندگی مست و بی خبر نموده اند چیست؟! شاعر در رباعیات ذیل بی خبری و مستی را بی اطلاعی و عدم اختیار تعبیر می کند:

- در رباعی ۶۳ : از اسرار ازل چیزی نمی دانیم .
- در رباعی ۶۵ : از جهان پس از مرگ بی اطلاعیم.
- در رباعی ۷۳ : سرنوشت مرا قضای الهی بدون دخالت من نوشته شده است!
- در رباعی ۸۵ : کسی مشکل اسرار مرگ را نگشوده است.
- در رباعی ۹۸ : در مجلس عمر از شرابی خورده ایم که همه مست آن شده اند.
- در رباعی ۱۰۰ : انسان مانند مگسی می آید و می رود و هیچ خبری ندارد.
- در رباعی ۱۰۳ : در آفرینش انسان هیچ تدبیر و مشورتی با انسان نشده است!

(۱) شراب بی خودی: پس ما در زندگی از یک شرابی که خورده ایم مست و بی خبر از حقایق عالم هستیم. و چون نمی دانیم که دارای چه سرنوشتی خواهیم بود پس حال که نوبت زندگی و حیات ما شده است پس لازم است که این لحظه اندک را غنیمت شمرده و با خوردن شراب خوش بگذرانیم و ظاهراً این روش خوشی بالاترین کاری است که از عهده شاعر ساخته است که توصیه آن را مکرر نموده است!!

(۲) برای رسیدن به خوشی باید شرایط آن را در جامعه فراهم کرد: باید برای حصول به خوشی زمینه خوشی را در خود و در جامعه خود فراهم نمود. ارزش خوشی آن است که همه انسانها احساس خوشی و سعادت داشته باشند و این ممکن نیست مگر اینکه عدالت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بطور کامل برای همه اقشار جامعه اجرا گردد و پستی و بلندی اعتقادی مردم اصلاح شود و کارهایی که این مهم را تحقق می بخشد انجام گیرد. خوشی با چند حرکت کوچک آنها در گوشه ای و فارغ از مشکلات، تدارک دیده نمی شود. بلکه با قوانین اجتماعی علی الخصوص عدالت اقتصادی و حل مشکل فقر و غنی بزرگترین علل آن می تواند باشد. اگر این توصیه های فردی جای خود را در مقیاس بزرگ تر به مردم یک جامعه ای بدهد در آن اجتماع به خوشی بهتر می تواند دست یافت. بطوریکه جهان با نگاه بهتری دیده شود و انسان ها در کاروان طولانی بشر احساس سعادت و خوشدلی نمایند؟

۱۰۹

سرانجام روزی گل انسان برای ساختن کوزه ای در زیر پاهای کوزه گری قرار می گیرد

دی کوزه گری بدیدم اندر بازار بر پاره گلی لگد همی زد بسیار
و آن گل به زبان حال با او می گفت من همچو تو بوده ام مرا نیکو دار

شرح رباعی

دیروز در مسیر گذرم در بازار کوزه گری را دیدم او با لگد های خود پاره گلی را بسیار لگد می زد تا آن را مناسب ساخت کوزه نماید. به کار آن خیره شدم ناگه آن گل با زبان حال به من گفت: جای تعجب ندارد من هم زمانی مثل تو بودم و پس از مرگ خاک شدم و اکنون از آن خاک این کوزه در حال ساختن است، مرا نیکو دار و احترام بگذار.

نکته های رباعی

- گلی که از آن کوزه ها را می سازند مثل ما زمانی انسان بوده اند.
- به گل کوزه گری که زمانی انسان بوده اند احترام بگذارید.

نقد و بررسی رباعی

- (۱) چیزی که شاعر را آزار می دهد؟ این رباعی عبرت انگیز است. احساس شاعر هر چه باشد این حقیقت را نمی توان کتمان نمود که اگر چنین توجه ای باشد چقدر می تواند برای انسان مؤثر باشد. و این تأثیر تا تغییر و تحول انسان ادامه خواهد داشت. ولی با دقت معلوم می شود که تنها دغدغه شاعر این نکته نیست بلکه چیز دیگری او را می آزارد و لاینحل مانده است و آن گل شدن و در همین دنیا به فنا و نابودی انسان است!
- (۲) همه هستی انسان مادی نیست: باید دانست که همه هستی انسان در همین خاک و قبر فرو نمی رود و تمام نمی شود. انسان یک احساس ماندگاری و بقا در درون خود دارد و به قول متفکر بزرگ علامه دکتر محمداقبال لاهوری جانی که به انسان ببخشند هرگز از او نگیرند. و این نشان می دهد که آدمی از روح هم ساخته شده است و این حیات و تعقل و استعداد های درونی و هنرمندی و هزاران تحولات و جلوه های آن در آدمی از همین ترکیب شگفت انگیز تن و جان است. اگر انسان صرفاً از ترکیب مادی همین زمین بود اینهمه اعجاب در ذهن و قلب و خلاقیت تمدنی صورت نمی داد و حداکثر حیوانی می شد که هزاران نمونه آن را می بینیم!
- (۳) انسان یک وجودی استثنایی است: وقتی او چشم بینای عالم خلقت است و تنها اوست که خوب می شناسد و می فهمد که در اطراف او چه می گذرد و حتی آینده را پیش بینی می کند و هنرمندی های زیادی دارد و کارهای اعجاب انگیزی می کند که از سایر موجودات بر نمی آید نشانگر این حقیقت است که او یک وجودی استثنایی است که با ترکیب و معادله وجودی موجودات دیگر متفاوت است. هویت اصلی انسان گل نیست که بعداً به او برگردد و سرانجام خاک شود و تمام!!! این جهان بینی یأس و ناامیدی دربر گیرنده یک نگاه درست نسبت به انسان نیست و اصولاً در شأن او نمی باشد. چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.



شرابی بخورید که حیات جاودانگی در آن است

زان می که حیات جاودانی است بخور سرمایه لذت جوانی است بخور
سوزنده چو آتش است لیکن غم را سازنده چو آب زندگانی است بخور

شرح رباعی

آن شرابی که حیات ابدی و جاودانی برای انسان است بخور. آن شرابی که سرمایه انسانی است و لذت جوانی در آن است بخور. شرابی که چون آتش غم را می سوزاند و همانطور که آب زندگانی مایه حیات آدمی است انسان را می سازد و حیات عالی می بخشد، از همان بخور.

نکته های رباعی

▪ شما باید شرابی بنوشید که این مشخصات را دارد:

- (۱) حیات جاودانی برای انسان است.
- (۲) سرمایه لذت جوانی است.
- (۳) چون آتش غم را می سوزاند.
- (۴) مانند آب زندگانی انسان را می سازد.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **شراب بی قبح:** این رباعی یک تعریف کاملی از شراب ارائه می دهد که اگر شراب های رباعیات دیگر از همین مشخصات برخوردار باشد بی شک یک شراب عرفانی و سازنده و سرمایه زندگی است. این شراب بی قبح و مایع است. شرابی که هر کسی لایق آن نیست و نمی توان آن را بیابد و در کام خود بریزد. انسان تا آینه فطرت درون را از غبار راهی که در آن سیر و سلوک می کند و نشانه های مادیگرایی و دنیا خواهی و آلودگی های دیگر دارد پاک نسازد وارد این جرگه نمی شود و از آن شراب که انسان را تا ابدیت پیش می برد و درهای اسرار و ناگشوده را بروی او می گشاید و به رازهای دنیا مطلع می گرداند دسترسی نمی یابد! این شراب عشق که انسان را تا عالم غیب بالا می برد و مشکلات راه را کنار می زند و آدمی با رندی آلوده این جهان و وساوس آن نمی شود، شرابی نیست که هر کسی که خواست بدان دسترسی یابد و این راه طولانی را در اندک زمانی طی کند و شایسته وصال حق شود در این صورت توفیق و لطف بزرگی در حق او محسوب می شود.

(۲) **آب حیات جاودانگی:** باید دانست که این شرابی که آب حیات است و در ظلمات دنیا باید بدنبال آن باشیم با همراهی و راهنمایی و نفس رحمانی مردی الهی و خضرگونه بدست می آید. کاروانی از انسانهای مؤمن و صادق در ایمان که رهبران و پیامبر الهی در پیشاپیش آنها در حرکتند و در تحقق این آرمان بزرگ آنها را به مقصد می رسانند. نه راه و روش کسانی که در وادی گمراهی بسر می برند و بدون آنکه به حقیقت رسیده باشند داعیه رهبری معنوی مردم را دارند و چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند!!



باده را با خردمندان بخور!!

گر باده خوری تو با خردمندان خور یا با صنمی لاله رخی خندان خور
بسیار مخور و رد مکن ، فاش مساز اندکی خور و گه گاه خور و پنهان خور

شرح رباعی

اگر می خواهی که باده (شراب) بخوری سعی کن که با دانایان و خردمندان بخوری یا با یک زیبارویی که چهره لاله گون و سرخ دارد و خندان و خوشحال است. شراب بسیار نخور و اگر به تو تعارف کردند رد مکن ، به کسی هم نگو و خوردن شراب را برای کسی آشکار نساز. کم بخور و بعضی موقع بخور و پنهان بخور.

نکته های رباعی

■ در خوردن شراب این شرایط را رعایت کنید:
با خردمندان بخور یا با یک زیبارویی که خندان است ، بسیار نخور ، تعارف کسی را رد نکن ، برای کسی تعریف نکن ، کم بخور ، گه گاهی بخور ، پنهان بخور.

نقد و بررسی رباعی

اگر ما ایرانیان شرح حال کامل و دقیقی از دانشمندان و متفکران خود داشتیم و دوران استبداد طولانی که سایه آن برای قرن ها بر سر این ملت سنگینی می کرد نبود دیگران مجاز نبودند که هر نوشته ای را به نام متفکری که مورد علاقه مردم ما هستند منتشر سازند و در گوناگونی مفاهیم و مضامین آن در چند راهی انتخاب حیران مانده باشند!!

(۱) **گویندگان رباعی ها متعدد هستند!!** این رباعی نحوه خوردن شراب را نشان می دهد که تجربه شاعر است. و بطور کلی یک شعر رباعی بخاطر کوچک بودن میدان توضیح مطالب آنقدر وسیع نیست که شبیه غزل پیرامون آن بتواند شرح دهد تا مخاطب از کیفیت آن آگاهی یابد. در این رباعی این توضیح به شکل عمومی آمده است و اگر گوینده این رباعیات یکی باشد آنگاه می توان این توضیح را برای همه آنها در نظر گرفت و در تعریف و خاصیت شراب آورد! در حالیکه گوناگونی در سلیقه ها و مضامین و جهان بینی های مختلفی که بیان شده است نشان می دهد که گویندگان این رباعیات سعی نموده اند که نزدیک بهم رباعی بسرایند و اندیشه های خود را که اغلب مخالف آراء و نظریات دانشمندان مسلمان است ارائه دهند و اذهان را مشوب نمایند و در اعتقادات آنان خلل و شک و شبهه ایجاد کنند.

(۲) **در بعضی از رباعی ها کیفیت شراب معلوم نیست!!** گاهی شراب عرفانی است و گاهی معمولی که بی خبری و عیش و نوش و خوشی در آن تأکید می شود. گاهی برای تعریف از شراب آن را بالاتر از غذای مریم دانسته و گاهی هم باید آن را با خردمندان خورد. بدون اینکه آثار معنوی آن قابل تشخیص باشد!! برای حل این انتساب به خیام یاباید نسخه مطمئنی از عصر خیام ارائه شود که ثابت کند وی شعر هم می گفته است در حالیکه در حکایت های ۷ و ۸ چهارمقاله از ایشان بعنوان خیامی و جز منجمین اسم برده شده است و اگر خیامی که حق استادی بر نظامی عروضی داشته است شاعر هم می بود بی شک اسم وی را در مقالت دوم که مخصوص شعر است هم می آورد؟! والله اعلم بالخیر و الصواب.



در این سرای فانی یک دم هم غنیمت است

وقت سحر است خیز ای طرفه پسر پر باده لعل کن بلورین ساغر
کاین یکدم عاریت در این کنج فنا بسیار بجویی و نیابی ما را

شرح رباعی

صبح فرا رسیده است. ای پس نو جوان (تازه پسر) بلند شو این ظرف شیشه ای را از باده سرخرنگ پر کن و برای من بیار. چون در این یک لحظه عمر که به عاریت و امانت به ما سپرده اند در این کنج زندگی رو به افول و نابودی می رود. وقتی عمر گذشت و آدمی زندگی را به پایان رساند هر چقدر در جستجوی او باشی آن را پیدا نخواهی کرد!!

نکته های رباعی

- این عمر کوتاهی که داریم عاریت و امانت است.
- دنیا کنج فنا و نابودی است و ما در آن تنها مانده ایم و رو به فنا و مرگ پیش می رویم.
- خوش باشید که پس از مرگ هر چقدر بگردید انسان را نخواهید یافت .

نقد و بررسی رباعی

چند موضوع در این رباعی قابل درک است که باید به تفسیر و تعبیر آن دقت شود:

- (۱) **عمر کوتاه است** : عمر انسان با همه عظمت و ارزشی که دارد مدت و زمان آن کوتاه و اندک است. و این از دغدغه های شاعر است که چرا زمان خوشی و عیش در این دنیا کوتاه است. و چون عمر کوتاه است و زود گذر است پس باید در استفاده از آن تعجیل نمود و از هر فرصتی سود برد تا زمان باقی مانده به خوشی سپری شود. ما باید بپذیریم که انسان موجودی محدود است و زمان زیادی در اختیار او نیست و این تجربه ای است عینی که می توان از زندگی دیگران که زندگی ما هم نمونه ای از آن خواهد بود فهمید و بدست آورد. کسی ندیده که انسانی پاینده باشد چون مرگ همه را فرا خواهد گرفت پس اگر خوشی ملاک و محور زندگی است باید بدانیم که به پیروی از این عمر کوتاه ، این خوشی توصیه شده کوتاه خواهد بود و اگر بطور یکنواخت این خوشی را تجربه کنیم پس از مدتی از آن بیزار خواهیم شد!!
- (۲) **زندگی عاریت و امانت است** : خدای مهربان پس از خلقت انسان زندگی را به او هدیه داده است. و اگر جهان و پدیده های عالم را آفریده است انسان را برترین موجود معرفی نموده است. و همه هستی را برای تحقق این منظور بسیج کرده است و انسان در روند این تحولات باید به این نکته توجه داشته باشد که به هر کاری که خواست نمی تواند دست زند چون خالق جهان بر اساس مشیت خود او را آفرید و برای اهداف بلند و متعالی او را به این دنیا گسیل داشته است. تا مراحل کمال و ارزش ها را طی کند. و خود را به اهداف بلندی برساند که مقصود آفرینش است.
- (۳) **دنیا کنج فناست** : از این جمله فهمیده می شود که انسان تنهاست و در این دنیا که روزی آدم را به فنا و مرگ می رساند زندگی می کند. همه چیز روزی برای او تمام می شود . ظاهراً کنج فنا این نکته را نیز به ذهن القاء می کند که خوشی در آن وجود ندارد و اگر هم باشد موقت و ناپایدار است. در اینجا این سؤال مطرح است که اگر دنیا دار فناست پس دار بقا و جاودانگی کجاست؟! اگر در اینجا نخواهیم بود پس به کجا خواهیم رفت؟!



انگیزه اصلی زندگی انسان را آز و نیاز تشکیل می دهد

از جمله رفتگان این راه دراز باز آمده ای کیست تا به ما گوید راز
پس بر سر این دو راهه آز و نیاز تا هیچ نمائی که نمی آیی باز

شرح رباعی

از میان انسان هایی که مرده اند و از دنیا رفته اند و این راه دراز را طی کرده اند تا به حشر برسند چه کسی بازگشته است تا چیزی که دیده و از رمز و راز است به ما بگوید؟! دو چیز انسان را تحت الشعاع قرار داده و او را در دو راهه ای قرار داده است یکی حرص و طمع و دیگری نیاز و احتیاج. این دو رکن تو را بسوی مرگ می کشاند و بی شک در دنیا نخواهی ماند و چون بروی دیگر بر نمی گردی!!

نکته های رباعی

- کسی از آن دنیا برنگشته تا حقایق را بگوید.
- دو چیز انسان را به پیش می برد آز و نیاز.
- تو نمی مانی و اگر بروی باز نمی گردی.

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی موضوعات زیر قابل بررسی است:

(۱) **راه درازی پیش روی انسان است** : عمر آدمی کوتاه است ولی راهی که او باید برود تا به قیامت و روز حشر برسد بسیار دراز و طولانی است. در این راه انسان به سیر و سلوک خود ادامه می دهد تا آنچه را که خدای مهربان برای او و آینده و سرنوشت او معین فرموده است طی نماید و به کمال نائل آید. این راه دارای دو زمان و احساس است یکی در دنیا که با آن آشنایی داریم ولی در باره دنیای پس از مرگ زمان فرق می کند. و آنقدر طولانی است که با معیار و ملاک فیزیکی قابل حدس و گمان نخواهد بود. بهر حال پس از بعثت و دوباره زنده شدن آدمی از او سؤال می شود درست همان سؤالی که از اصحاب کهف شده بود که چند روز است که خوابیده اید؟! می گویند شاید ساعتی و یا نصف روزی! در حالیکه آن جوانان در آن غار چند قرن در خواب بودند!

(۲) **کسی از دنیای پس از مرگ نیامده است تا از او پرسیم که چه خبر؟! باید بدانیم که کسی از آن دنیا بر نمی گردد.** ولی کسی که از همه مطلع تر است و حتی از کسی که قرار است از آن جهان برگردد دارای اخبار صحیحی است آن شخصیت بزرگوار که از صادقی صادق تر و راستگوتر است وجود مبارک خاتم الانبیاء محمد مصطفی (ص) از طریق وحی الهی در آیات قرآنی از قیامت و نحوه برخورد با انسان و نعمتهای بهشتی و عذاب جهنم مطالب صادقانه ای آمده است اگر خواهان حقیقت آن جهان هستیم به آیات مربوطه مراجعه فرمائید.

(۳) **انسان بر سر دوراهی آز و نیاز است** : حرص به دنیا و احساس نیاز در وجود آدمی نسبت به کمال طلبی موج می زند. این دو خط ریلی است که لوکوموتیو پر تحرک آدمی بر آن قرار گرفته است و او را از دنیا عبور می دهد و انسان با اختیار و انتخاب و آزادی خود از این تضادها و تخصصاتی که آز و نیاز برای او رقم می زند باید بگذرد.



این خاک زیر پایتان محصول مغز پادشاهان است

ای پیر خردمند پگه تر بر خیز و آن کودک خاکبیز را بنگر تیز
پندش ده و بو که نرم نرمک می بیز مغز کيقباد و چشم پرویز

شرح رباعی

ای کسی که پیر خرد و اندیشه می باشی! صبح زودتر از خواب برخیز و به آن کودک که با خاک بازی می کند و آن غریبال می نماید با دقت نگاه کن. به او پند و اندرز بده و به او بگو که خاک را آرام آرام غریبال نماید. و توجه داشته باشد که این خاک مغز سر کيقباد (پادشاه کیانیان) و چشم خسرو پرویز (پادشاه ساسانیان) است.

نکته های رباعی

- خردمندان باید برای کودکان توضیح دهند که خاک از اجزاء انسان است.
- انسان می میرد و خاک می شود باید به این حقیقت توجه داشت.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **هشدار به انسان که روزی خاک می شوی!** این رباعی عبرت انگیز است و شبیه رباعی ۱۰۹ است. که هشدار است برای انسان که در برخورد و واریسی خاک توجه داشته باشد که این خاک از اجساد و اعضای انسان هایی که قبلاً دارای اقتدار و شکوهمندی بوده اند تشکیل یافته است. و از آن برای خود و ساختن جامعه خود بهره گیرند. این تیز بینی و نکته سنجی اگر برای انسان حاصل شود او را در ساختن نقش خود و تربیت و تعالی روح خود چند گام مهم جلو می برد. البته این رباعی در عین اینکه می تواند عبرت و توجه ای برای رسیدن به ارزش ها باشد از طرف دیگر بیان ترس است که از مرگ و خاک شدن انسان حاصل می شود. و این نگرانی و اندوه ناشی از آن شاعر را کلافه و تحت الشعاع خود قرار داده است که چرا مرگ و خاک شدن و عبرت دیگران گشتن؟!

(۲) **مرگ پایان کار آدمی نیست!** در حالیکه اگر سیر انسان را در همین خاک شدن پایان یافته ببینیم چنین فکر و اندیشه ای برای ما بوجود می آید ولی اگر مانند طرفداران مکتب الهی پس از مرگ انسان را در سیر و تعالی اعتقاد داشته باشیم و موضوع او را ادامه تلقی کنیم و مرگ را پایان کار ندانیم بلکه باز شدن فضای وسیعی از پیشرفت و معنویت و رشد و ترقی بحساب آوریم چنین افسردگی و غم و اندوه ناشی از مردن و مرگ همه وجود ما را احاطه نخواهد نمود و حتی کلمات و افکار و اذهان ما را محدود و منجمد نخواهد کرد که انسان را کمتر از آنچه را که هست بدانیم و به آینده او بطور دقیق اشراف نداشته باشیم.



از انسان ها کسی نمی ماند و آنان که رفته اند بر نمی گردند

وقت سحر است خیز ای مایه ناز
نرمک نرمک باده خور و چنگ انداز
کانهها که بجایند نپایند بسی
و آنها که شدند کس نمی آید باز

شرح رباعی

موقع سحر (پگاه) فرا رسیده است ای کسی که باعث خوشی و شادمانی هستی! بلند شو و اقدامی بکن. و آرام آرام باده (شراب) بخور و چنگ بنواز. زیرا کسانی که زنده اند روزی می میرند و پاینده نیستند و آن کسانی هم که مرده اند بر نمی گردند.

نکته های رباعی

- کسانی که زنده اند روزی خواهند مرد و پاینده نیستند.
- کسانی که مرده اند به این دنیا بر نمی گردند.

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی چند نکته جای واکاوی دارد :

- (۱) **وقت سحر است** : توجه به صبح ، سحر ، پگاه ، و خوردن باده در آن ما را به یاد باده عرفانی می اندازد که عارف و سالک پس از شب زنده داری و عبادت و ذکر خدا ، اکنون که صبح شده است سرمست از باده شبانگاهی است و در نظر و فکر او دنیا معنی و مفهوم خاصی می یابد و راه جدیدی که نور و رحمت الهی است در جلوی او گشوده می شود هر چند آن صراحت و روشنی در این رباعی بچشم نمی آید.
- (۲) **آن ها که زنده اند پاینده نیستند** : این واضح است که انسان در این دنیا پاینده و ابدی نیست. از طرفی انسان ابدی است و پس از مرگ زنده می شود و به سیر و حرکت خود ادامه می دهد و روح او که از جانب خداست زنده و پاینده و ابدی است. و مرگ و نیستی در او راه ندارد و آنچه را که خاک می شود اجزای مادی بدن اوست که از همین عناصر طبیعت است و انسان از این قالب بگریزد و سبکبال شود و از دروازه های این جهان بگذرد تن او بعنوان سکوهی در همین خاکدان باقی می ماند و مثل روح قدرت جستن و پرواز را ندارد!
- (۳) **کسی از آن جهان بر نمی گردد** : شاعر به معاد معتقد است ولی افسوس می خورد که چرا از آن جهان کسی نمی آید و بطور عینی نمی گوید که آنجا چه خبر است! شاعر باید بداند که اخبار و تصاویر مربوط به جهان پس از مرگ در آیات الهی در قرآن آمده است و به شکل زیبایی گفته شده است و نیز پیامبر خاتم و راستین اسلامی آنها را در احادیث خود تأیید و بازگو نموده اند. و یک مسلمان شکی از آن حقایق ندارد و کسی مؤمن است که به آخرت یقین داشته باشد تا ایمان او به تأثیر واقعی در انسان برسد و گر نه تحقق و رسیدن به ایمان راستین غیر ممکن است.



انسان بر اثر مرگ ، همه عظمت های خود را از دست می دهد

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس در پیش نهاده کله کیکاووس
با کله همی گفت که افسوس افسوس کو بانگ جرس ها و کجا ناله کوس

شرح رباعی

مرغی را دیدم که بر خرابه های دیوار شهر طوس نشسته بود در پیش خود سر (کله) کیکاووس پادشاه کیانیان را در پیش خود گذاشته بود. آن مرغ با آن کله سخن گفت: که افسوس افسوس، کجاست صدای پر طنین زنگ های جرس هایی که بر اسبان و شتران بسته شده بود. و کجاست صدای ناله طبل های شکوهمندی و عظمت پادشاه کیانیان که اکنون در سکوت مطلق فقط جمجمه استخوانی از آن باقی مانده است.

نکته های رباعی

- انسان با دیدن اجساد و پس مانده های پادشاهانی که عظمت های خود را از دهن داده اند افسوس می خورد.
- انسان با مرگ به پایان عظمت های خود می رسد.

نقد و بررسی رباعی

یک رباعی کاملاً عبرت آموز و هشدار دهنده است. شکل و نکته سنجی این رباعی در حد بالایی است. و چون مخاطبین آن را بشنوند بی شک آهنگ کلام و شکل عبارات و نوع کلمات در آنها تأثیر خواهد داشت. این تأثیر بی شک مؤثر و عمیق خواهد بود و این هنر شعر است که کلام و مفهوم در آن بهم می رسند و در مخاطبین خود تأثیر مثبت و عالی می گذارند. در جهان اسلام این هنر می تواند همچون گذشته در جوانان و مردم جوامع اسلامی تأثیر گزار باشد و این نیاز این عصر است. در این رباعی چند نکته مورد توجه قرار گرفته است:

(۱) خرابه های تمدن های گذشته : پادشاهان در نظام استبدادی گذشته بر حاصل زحمات افراد زیادی حکومت و سیطره داشتند و پشت اندر پشت می آمدند و حکومت می کردند. در تاریخ فقط اسمی از آنان مانده است. ولی از آن کسانی که آن تمدن ها را ساخته اند نامی و یادی نمی شود. این نشان دهنده آن است که مبنای حکومت بر مردم بر میزان عدل و داد نبود و انسان و سرنوشت آن در آن نظام کمتر مطرح می شد و قدرت و اقتدار حاصل از آن نصیب حاکمان می شد. در نتیجه تکاپوی بشر در تاریخ تمدن ها خرابه هایی است که بر جا مانده است و این تجربه ها ادامه دارد و انسان شاهد آن است.

(۲) همه از لبه تیغ مرگ می گذرند!! : کسی پایدار نیست. مرگ همه را روزی فرا خواهد گرفت و این سرنوشت مسلم بشر در این کره خاکی است. چه گدا یا پادشاه اگر انسان برای ماندگاری برنامه ریزی کرده باشد که برای همیشه در این دنیا بماند بطور قطع و مسلم در اشتباه و جهل غوطه خورده است. و از حقیقت زندگی بویی نبرده است. و در این میان فرق نمی کند که پس از قرن ها کله کیکاووس باقی مانده باشد و یا کله کسانی که آن کاخ و حکومت و شکوهمندی ها را با بازوان و سر انگشتان خود بنا نهاده اند!!

(۳) عظمت های گذشته به فراموشی سپرده می شوند : نه انسان و نه عظمت های ساخته دست او باقی نمی ماند و این سرنوشت محتوم تاریخ است. بویژه آن عظمت ها بر پایه های خودخواهی ها و تجاوز بنا شده باشد که دیری نخواهد پایید که همه آنها فرو می ریزد. ولی اگر خواست انسان در ردیف خوست الهی و بر پایه های عدل و انصاف صورت گیرد بی شک زوال در تمدن ها راه نخواهد داشت و این تمدن ها در سرنوشت انسانهای دیگر تأثیر گزار خواهد بود.



عقل آفرین انسان را می آفریند ولی دهر آن را مانند کوزه ای بر زمین می زند!!

جامی است که عقل آفرین می زندش صد بوسه ز مهر بر جبین می زندش
این کوزه گر دهر چنین جام لطیف می سازد و باز بر زمین می زندش

شرح رباعی

خدای عالم که عقل و تشخیص را برای انسانها آفرید انسان را نیز مانند جامی آفرید و برای حسن خلقت و کرامتش صد بوسه از مهر و احترام بر پیشانی او زد. شگفتی در اینجاست که این دهر و روزگار که مانند یک کوزه گر عمل می کند چطور می شود که جامی (نسانی) به این لطیفی و دقت و زیبایی را می آفریند و دوباره او را بر زمین می زند و می شکند؟!

نکته های رباعی

- عقل آفرین انسان را چون جامی آفرید و صد بوسه بر پیشانی او زد.
- تعجب در این است که چگونه دهر انسان را می کشد؟!

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی چند موضوع قابل بحث و بررسی است:

(۱) عقل آفرین، کوزه گر دهر: صانع و خالق انسان با دو لفظ خطاب شده است، یکی آنکه خداوند بر اساس عقل و درستی و تدبیر انسان را آفرید. و او را گرمی داشت و عزت و احترام گذاشت چون گوهر گرانبگری بود. و به قول شاعر صد بوسه بر پیشانی و صورت او زد. چون دوست او بود و دوستش می داشت. ولی همین خالق که شاعر او را کوزه گر دهر خطاب می کند موقعی که این جام لطیف و زیبا و کامل را آفرید باز او را بر زمین می زند و می شکند و به عمر و زندگی او پایان می دهد! معلوم می شود که خداوند انسان را در کمال آفرید ولی نقص کار در این است که چرا مرگ را به سراغ او می فرستد؟! این سخن نوعی انتقاد و ایراد از آفرینش انسان است!

(۲) آیا انسان یک کوزه است؟: انسان بعنوان یک موجود مادی نگریسته شده است که مانند یک کوزه که از عنصر خاک تشکیل یافته است دیده شده است. و از روح و حیات او که در این ترکیب قرار می گیرد سخنی به میان نیامده است و چون قرار است که شکسته شود آنگاه کننده کار که باز خداوند است با لفظ کوزه گر نام برده می شود یعنی سازنده ای که کوزه ای ساخته و یک موجود مادی و خاکی را بوجود آورده و اکنون پس از مدتی که سپری شده است او را به زمین می زند تا بشکند و کوزه دیگری بسازد!! (بی هدفی و بی معنی بودن پیدایش انسان!!)

(۳) خلقت انسان جای تحسین دارد ولی مرگ او خیر: همیشه در این سلسله رباعیات از انسان و خلقت و سرو گونه بودن و زیبا بودن او تحسین شده است ولی با هزار افسوس از مرگ او نام می برد و این نگرانی و تأسف و ترس از مردن انسان ذهن شاعر را به خود مشغول داشته است و او این نبودن را درک نمی کند و سرنوشت انسان را نمی داند و به این فلسفه مرگ پی نبرده است!

ظاهراً شاعر به خوشی بیشتر از هر چیز دیگر می اندیشد و منظور او این است که حال که انسان آفریده شده است و دست خالق او هم درد نکند که چقدر زیبا و کامل و تمام آفریده است و در این رباعی با کلمات جام لطیف نام می برد که چند بوسه بر جبین (پیشانی) او می زند، چرا مانند کوزه بر زمین می زندش؟! تمام این اشکالات و آمده از آنجا ناشی می شود که انسان موجود مادی تلقی می گردد و لفظ کوزه بخاطر این تصور غلط از انسان است. اگر انسان شناسی شاعر این نقص را نمی داشت به این اشتباهات مرتکب نمی شد که انسان را کوزه تصور نماید و همه چیز در این محدوده این جهانی بداند و عمر او را در این دنیا تمام شده تلقی کند. این نشان می دهد که شاعر در تفکرات خود دچار چه اشکالات فلسفی عمیق در رابطه با انسان و جهان است!!



چون جهان رو به نیستی است تو هم به نیستی می روی پس خوش باش

خیام اگر ز باده مستی خوش باش با ماهرخی اگر نشستی خوش باش
چون عاقبت کار جهان نیستی است انگار که نیستی چو هستی خوش باش

شرح رباعی

ای خیام! (شاعر) اگر از باده مست هستی خوش باش. و اگر در کنار یک زیبارویی نشسته ای که چهره او مانند ماه زیبا و تابنده است باز هم خوش باش. چرا باید خوش بود؟ چون سرانجام این جهان و انسان بر مرگ و نیستی نهاده شده است. و چون پایان جهان نیستی است عمر انسان هم در نیستی است حال اگر احساس می کنی که وجود داری پس این هستی و عمر خود را در خوشی بگذران.

نکته های رباعی

- ❖ سرانجام جهان و انسان بر فنا و نیستی است.
- ❖ چون آخر جهان بر نیستی است پس تو هم در نیستی می باشی.
- ❖ چون سرانجام انسان نیستی است انگار که انسان هم نیست!
- ❖ چون سرانجام انسان نیستی است حال که هستی خوش باش!

نقد و بررسی رباعی

چند مغلطه و تناقض در این رباعی دیده می شود:

(۱) **چون عاقبت کار جهان نیستی است پس تو هم نیستی!!** این نیستی را شاعر نقض می کند. و به انسان سفارش می کند که چون هستی پس خوش باش! در حالیکه انسان زیر مجموعه جهان است و در مقیاس جهانی، انسان موجودی نزدیک به صفر است انگار جهان پاینده است. بهر حال تا کنون میلیاردها سال از تحولات جهان و زمین گذشته است و همین تحولات و طولانی شدن تا میلیاردها سال و بلکه بیشتر که ما از زمان و مدت آن خبر دقیقی نداریم ادامه می یابد. و اگر این مدت عمر جهان را با عمر اندک انسان مقایسه علمی نمائیم بی شک انسان در مقابل عدد مثبت بینهایت جهان منفی بینهایت خواهد شد که نزدیک به صفر است! و این نشان می دهد که جهان به این زودی ها به پایان خود نمی رسد! و اگر ما وجود داریم و فکر می کنیم و آرزوها و خواسته هایی داریم نمی توانیم خود را نیستی بحساب آوریم. این معادله از اساس غلط است و با حکمت و تعقل و اصول مسلم علمی سازگاری ندارد.

(۲) **تو نیستی پس چون هستی!**: این یک تناقض است و شاید یک نوع توهّم! اگر ما نیستیم چگونه از نیستی نتیجه هستی و وجود گرفته می شود؟! قدر مسلم آن است که این انسان سخنگو که از احساس و درک خود به میان می آورد و استدلال می کند و دارای جهت و نگاه خاصی به زندگی است، نمی تواند نباشد و در نیستی غوطه ور باشد!! انسان هست و همه عظمت و عزت و شکوه مندی او در همین بودن او متجلی است. و اگر ما حقیقت وجودی انسان را نادیده می گیریم و او را از صراط مستقیم انسانیت خارج می کنیم بناچار به آن راه انحرافی که خود ترسیم نموده ایم می بریم که از پایه و اساس غلط و نادرست است!

(۳) **حال که هستی، خوش باش!**: حال که هستی فکر و تدبیر کن. حال که هستی به سرنوشت و آینده خود باندیش. و با همت و تلاش خود، خود و جامعه خود را دگرگون ساز. حال که هستی خود را به مکان معنوی و با ارزشی برسان. از پلیدی ها بگریز و خود را به بزرگراه حقیقت که سراسر نور و هدایت حق است برسان. آنگاه به شادمانی خواهی رسید که نظیر آن را ندیده ای! با این توصیف به نظر شما رزمندگان و شهداء جبهه حق علیه باطل سرزمین ایران و در حد اعلاّی آن شهداء دشت کربلا از همه مردم دنیا خوشحال تر و شادتر نبوده اند؟!



کوزه (انسان) هست ولی سازنده ، فروشنده و خریدار آن معلوم نیست!!

در کارگاه کوزه گری رفتم دوش دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
ناگاه یکی کوزه بر آورد خروش کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش

شرح رباعی

یک کارگاه کوزه گری که استاد کوزه در آن دو هزار کوزه ساخته بود ، رفتم و دیدم که بعضی از آنها به زبان حال سخن می گویند و بعضی خاموش هستند . در آن میان یکی با صدای بلند خروشی بر آورد که کجاست سازنده ، فروشنده و خریدار این کوزه ها؟!

نکته های رباعی

- انسان مانند کوزه ای است که در کارگاهی ساخته شده است.
- در نظام آفرینش رابطه انسان با خالق معلوم نیست!

نقد و بررسی رباعی

(۱) کوزه ای که سازنده ندارد!! گوشه و کنایه وایراد و انتقاد در این رباعی نسبت به انسان و خالق انسان وجود دارد! کوزه سمبل انسان است ولی همین کوزه ، فروشنده و خریدار و سازنده ندارد و این بی هدفی خلقت انسان را نشان می دهد که چرا انسان ساخته شده است ؟ چرا طرفدار و خریداری ندارد؟ و چه کسی این انسان را به سامان می رساند و فروشنده اوست؟ همه این چراها نامعلوم است و با این محاسبه در نظر شاعر که از ویژگی جهان بینی اوست انسان قدر و منزلتی ندارد و به سرانجام مبهمی در حرکت است و این به معنی عبث بودن خلقت اوست!!

این رباعی و مفاهیم آن که در مخاطب القاء می شود جز یأس و ناامیدی که سراسر چهل و نادانی است چیز دیگری نیست! تعبیر به کوزه گویا و خموش در یک کارگاه کوزه گری به انسان که وامانده و در سکوت مرگ بار بسر می برد دور از شأن و مقام و کرامت او است!

واقعاً ما انسان ها چنین هستیم که به هیچ سویی گریزی نداریم و به بن بست رسیده ایم و گنگ و بی خرد مانند مجسمه ای در یک خاموشی بسر می بریم که هیچگونه هویتی نداریم و نقشی برای ما در نظر گرفته نشده است؟! آیا این انسان شناسی یک فاجعه نیست؟! انگار چیزی که به آن پی برده نشده است انسان و ارزش ها و توانمندی های عظیم و خیره کننده آن است!!

(۲) انسان موجودی برتر از سایر موجودات: مگر ما بهتر و کامل تر از انسان موجودی را هم در روی زمین داریم؟ و آیا تا کنون موجود دیگری برتر از آن دیده ایم؟ مگر جهان را با همه زیبایی های خود نمی نگرید که چگونه چون گوی معلق همه سیارات و ستارگان آن در مدار خاص خود در یک نظم و هماهنگی عجیبی در حرکت هستند. و انسان بهترین فرآورده آن است که چشم بینای جهان است و خدای عالم روح خود را در او دمیده است و با ابزار عقل و تدبیر و خرد و راهنمایی های پیامبران الهی میدان زندگی را برای او وسیع و عالی نموده است. او که تمدن های بزرگی را برای خود تهیه و تدارک دیده است و هزاران نقش برتری دارد چگونه یک کوزه بی زبان و بی مفهوم است و در یک کارگاه کوزه گری در یک سکوت مرگبار در گوشه ای ایستاده است!



از غم ایام زمانه دلتنگ نباش و شراب بخور !!

ایام زمانه از کسی دارد ننگ
می خور تو در آبگینه با ناله چنگ
کو در غم ایام نشیند دلتنگ
زان پیش که آبگینه آید بر سنگ

شرح رباعی

روزها و لحظات غم زندگی از کسی شرم و ننگ دارد که آن کس غم زمانه را بخود راه دهد و دلتنگ و ناراحت زندگی کند. شما شرابی را که در تنگ بلور است با صدای نواختن چنگ بخورید قبل از آنکه این تنگ بلور بوسیله برخورد سنگی بشکند!

نکته های رباعی

- زمانه از کسی ننگ و شرم دارد که آن کس دلتنگ و غمگین باشد!
- شراب با ناله چنگ بنوشید قبل از آنکه تنگ شراب شکسته شود!

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی چند موضوع لازم به بررسی است:

(۱) غم زمانه : گذر ایام و روزها برای انسان هم غم است و هم شادی است. غم و شادی برای متعادل کردن روانی انسان و راهیابی او به حقیقت یک امر طبیعی است و این عکس العمل معمولی و عادی انسان در برابر حوادث و مسائل و گرفتاری هاست. و اگر شادی بود و غم نبود شادی مفهومی نمی داشت! و از طرفی اینگونه هم نیست که غم از روزگار (دهر) به انسان می رسد. در صورتی که گاهی غم ها هشدار دهنده اند و بیدار کننده انسان هستند و او را به فکر و ابتکار وامیدارند و محیط زندگی او را می سازند و او را از چنبره حوادث آینده نجات می دهند و این غم نقش اساسی در زندگی انسان دارد!

(۲) دوری از غم : بطور کلی نمی توان از غم و اندوه و نگرانی گریخت. بهر حال انسان در داخل چرخه حوادث قرار دارد و تمام مسائل او در این نشیب و فراز صورت می گیرد. گرچه بعضی از برنامه ریزی های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی دایره این غم را اندک خواهد نمود ولی هرگز نمی توان آن را از بین برد و نابود ساخت. چون نابود شود با خود شادی نابود خواهد شد و یا بی اثر خواهد ماند. مثل این است که انسان هیچگاه گرسنه نشود بی شک او معنی سیری را نخواهد فهمید! و این دو با همدند تا انسان شادی را به شکل صحیح و در راه صحیح خود بیابد و به آن برسد گر چه دوری کامل از غم غیر ممکن است!

(۳) می خور : برای دلتنگی و دوری از غم چرا باید به شراب پناه برد؟ گر چه نوع این شراب معلوم نیست و تعریف نشده است و در ظاهر همین شراب معمولی است و اگر چنین باشد در حقیقت این دوری که همان بی خبری و مستی است در مدت کم انسان را از غم دور می کند ولی پس از لحظاتی به حالت اول بر می گردد و نقش دائمی نخواهد داشت. و اگر بجای بی خبری که در شراب است به آگاهی و دانایی روی آوریم مشکلاتی که غم را ایجاد می کند بهتر می توان دید و شناخت و به حل آنان اقدام نمود و به شادی درست رسید و این کار شدنی تر از شراب خوردن است! اینطور نیست؟!



همه گره های علوم را گشادم غیر از بند اجل!!

از جرم گِل سیاه تا اوج زُحل کردم همه مشکلات کلی را حل
بگشادم بندهای مشکل به حیل هر بند گشاده شد به جز بند اجل

شرح رباعی

از کمترین عنصر که مقداری گِل سیاه و بدبو است تا دورترین ستارگان و سیارات (تا سیاره زحل) همه مشکلات کلی و علمی و تحقیقاتی را حل نمودم. همه بندها و موانع را با حيله ها و راه حل های عقلی و علمی باز نمودم همه بندها گشوده شدند غیر از بند اجل (مرگ) که همچنان ناگشوده باقی مانده است.

نکته های رباعی

- همه مشکلات علمی زمانه خود را بطور کلی حل نمودم.
- همه بندها و موانع در سر راه علم را کنار زدیم غیر از مشکل اجل و مرگ که لاینحل باقی مانده است.

نقد و بررسی رباعی

مرگ انسان مشکل زیر بنایی مجموعه رباعیات منسوب به خیام است و حتی موضوع شادی و خوشی که روی آن بسیار تبلیغ و تأکید می شود تحت تأثیر این نکته است که چون انسان قرار است که روزی بمیرد پس باید بناچار خوش باشد! و این خوشی بیشتر با شراب تحقق خواهد یافت و شراب یعنی بی خبری از دنیا و این بی خبری ما را از غم مرگ دور می کند چون اگر به فکر فنای بعد از زندگی باشیم از خوشی زندگی فاصله خواهیم گرفت. و این دردناک است! رباعی ۸۵ همین مفهوم را دنبال می کند در ذیل آن رباعی آیات مربوط به اجل و مرگ آمده است. و نیز در سوره مبارکه واقعه از آیه ۵۷ تا ۷۳ (هفده آیه) در باره رستاخیز آمده است که خلاصه آن چنین است (کتاب معاد و جهان پس از مرگ از ص ۱۶۰ الی ص ۱۶۱):

۱) ما شما را آفریدیم و به صورت نطفه ای در رحم مادر قرار گرفتید و سیر تکاملی خود را پیمودید و انسانی کامل شدید. آیا آن کس که این سیر تکاملی نطفه را در جنین رهبری می کند ممکن است آن را پس از به ثمر رسیدن متوقف سازد و یا ممکن است از تجدید حیات بعد از مرگ ناتوان باشد؟

۲) شما به این دانه ای که در زمین می افشانید بنگرید، آیا شما مراحل تکاملی آن را رهبری می کنید؟ ما اگر می خواستیم محصول آن را چیزی جز گاه خشکیده قرار نمی دادیم! اما ما این جهان را به سوی تکامل پیش می بریم و از یک دانه گندم دانه ها می روینیم و سپس جزء بدن انسان می شود و مرحله تازه ای از تکامل را سیر می کند. آیا ممکن است این شعله فروزان تکامل با مرگ این انسان بکلی خاموش گردد و سرانجام تبدیل به خاک بی ارزش شود؟! آیا این عمل بیهوده کاری نیست؟!

۳) آب گوارایی را که می نوشید بنگرید، فراموش نکنید که آب شور و تلخ و ناگواری در دریا بود، ما آن را تصفیه کردیم و به صورت ابر به آسمان فرستادیم. ما می توانستیم (املاح آن را همراه آن به آسمان بفرستیم) و آن را آب تلخی قرار دهیم، ولی نه چنین نکردیم و قانون تکامل را در آن پیاده نموده و آب گوارا را از آن ساختیم که جزء بدن گیاهان و سپس انسانها گردد آیا مرگ انسان این بساط تکامل را بر می چیند؟ آیا این بیهوده کاری نیست؟

۴) این آتش را که می افروزید بنگرید آیا شما درخت و چوب آن را ایجاد کردید؟ یا ما بودیم که برای یادآوری شما و همچنین رفع نیازمندی هایتان آن را آفریدیم. ما بودیم که به آفتاب فرمان تابش دادیم و انرژیهای پراکنده آن را از طریق تابش در بدنه درخت و چوب ذخیره کردیم تا بتوانید در چند لحظه کوتاه مجموعه ای از انرژی آفتاب را به صورت شعله های داغ از درون آن بیرون بکشید و از آن انرژی، در حیات خود استفاده کنید و جزء خود سازید. ما که این انرژی را در مسیر تکامل مرحله به مرحله رهبری کردیم تا میوه ای به نام انسان دادیم آیا ممکن است با مرگ او همه چیز پایان یابد؟ نه چنین نیست. همه این ها گواهی می دهند که حیات واقعی با مرگ جسم پایان نمی پذیرد.



پیش از پژمرده شدن دست از جام بر ندار!!

با سرو قدی تازه تر از خرمن گل از دست منه جام می و دامن گل
زان پیش که ناگه شود از باد اجل پیرهن عمر ما چو پیرهن گل

شرح رباعی

وقتی به زیبارویی با قامتی به مانند سرو و تازه تر از دسته گل رسیدی دامن گل را فراموش نکن. و دست از جام کوتاه نگردان. قبل از آنکه ناگهان باد اجل بیاید و پیرهن عمر ما چون پیرهن گل برچیده شود و رو به پژمردگی بگذارد!

نکته های رباعی

- وقتی به شراب و سروقدی رسیدی فرصت را غنیمت شمر.
- خوش بگذران قبل از آنکه مانند گل پژمرده شوی.

نقد و بررسی رباعی

۱) تراژدی مرگ: این رباعی شبیه رباعیات ۸۵ و ۱۲۱ مشکل اصلی را اجل و مرگ نام می برد که انسان را مانند گل پژمرده می کند و هستی او را به باد می دهد. اجل و مرگ انسان در اولویت فکر و اندیشه شاعر است و در ذهن و قلب او در حرکت است. بطوریکه این رباعیات را می توان **اجل نامه** و یا **تراژدی مرگ** نامید و هر چه گفته می شود متأثر از آن است! و گویا شاعر ترس عجیبی از مرگ دارد و شاید خود او دوران ضعف و پیری و سستی و بی وفایی را طی می کند و اندیشه او از یأس و ناامیدی مشحون شده است و راهی برای بقا و دوام خود احساس نمی کند و گویا این روزها این جهان را وداع کند!!

۲) با علوم حسی پی به جهان آخرت نمی توان برد: اگر بخواهیم موضوع مرگ را از طریق علوم حسی متداول حل کنیم و به اسرار آن پی ببریم همانطور که دیگر مسائل را از طریق علوم کسب شده حل می کنیم بی شک قادر نخواهیم بود چون عقل و حواس بشر و دیگر توانمندی های او هنوز به آن مرحله نرسیده است که موضوع غیر از حسی را که ورای ماده است و جهان پس از مرگ محسوب می شود زیر چاقوهای تشریح خود قرار دهد و به درستی بشناسد بلکه شناخت آن از راه خاص خود حاصل می شود و همانطور که بارها تذکر داده شده است تنها راه شناخت جهان آخرت که مؤمن باید به آن یقین داشته باشد راه وحی است که خداوند راه آن را برای فرستادگان و انبیاء خود باز گذاشته است و چون به آیات قرآنی مراجعه نمائیم جهان پس از مرگ ترسیم شده است!

در آن دنیا به حساب انسان رسیدگی می گردد که با اعمال صالح خود آن را ساخته اند و تبهکاران راهی جهنم می شوند که عمری را به شرارت و در راه باطل کوشیده اند و قرآن موقعیت هر دو گروه را نشان می دهد.



انسان ها تصویر ی سرگردان در صفحه فانوس خیال عالمند

این چرخ فلک که ما در او حیرانیم فانوس خیال از او مقالی داریم
خورشید چراغدان و عالم فانوس ما چون صُوریم کاندرو و حیرانیم

شرح رباعی

این چرخ فلک (عالم) که ما در آن حیران و سرگردان هستیم مثال فانوس خیال است که روی صفحات خود تصاویری را در حرکت دارد و در این مثال خورشید به عنوان منبع نور چراغ این عالم است و عالم فانوس اوست و ما مثل تصاویر بر صفحه بیرونی آن به شکل بی هدف در حال حرکت هستیم.

نکته های رباعی

- ما در این عالم در حیرت و سرگردانی بسر می بریم.
- انسان ها تصاویر سرگردان فانوسی هستند که چراغدان آن خورشید است.

نقد و بررسی رباعی

چند موضوع در این رباعی قابل بحث و ملاحظه است:

(۱) عالم فانوس خیال است: این یک نظریه ایده آلیستی که در آن واقعیت نفی می شود شبیه آنچه را که افلاطون حکیم یونانی شاگرد سقراط در باره عالم گفته است (مُثُل افلاطونی) و چیزی بعنوان وجود تحقق عینی پیدا نمی کند. پس آنچه را که ما می بینیم و احساس می کنیم و با حواس پنجگانه خود با جهان اطراف ارتباط احساسی و منطقی بر قرار نموده ایم همه بیهوده و بی اساس خواهد بود.

عالم فانوس خیال و دور از واقعیت نیست. عالم آیت خدا و مظهر لطف اوست و نظم حیرت انگیز او و نعمتهای بی کرائش که شماره و اندازه ای برای آنها متصور نیست برای آن است که انسان که کامل ترین موجود عالم است در آن به سلامت و اطمینان به رشد و تعالی خود در همه زمینه هایی که شایسته و در شأن اوست زندگی کند و مسیر کمال را بییماید. عالم محل شادی و تلاش آدمی است. محل گذر و پخته و باتجربه شدن و جایگاه ترقی و کسب شایستگی های فراوان انسان است. محلی است برای اینکه انسان هنرمندی ها و استعدادهای خدای خود را به همه موجودات نشان دهد.

(۲) انسان ها مانند تصویری سرگردان در فانوس خیالند: اولاً جهان یک واقعیت شناخته شده و قابل اعتماد و گاهواره آسایش و آرامش و محل رشد و کمال طلبی انسان است. و انسان تنها چشمی است که به آن می نگرد و آن را می شناسد و برای خود جهان بینی تشکیل می دهد و موجود هنرمند و عنصر فعال و رشید آن است که در آن سرگردان نیست و دقیقاً هدفمند زندگی می کند و همراه کاروان بزرگ کهکشانیها که در مدار خود به سوی حقیقت بزرگ عالم در حرکتند او هم در تلاش و کوشش است. و آنقدر بزرگ است که پا را فراتر از واقعیت ها می گذارد و به آنچه را که دنیای معنویت و کمال خدایی است و دور از دسترس حواس اوست یقین می کند و جهان غیب و شهادت را با هم ایمان دارد و آن را در زندگی و فکر و تحولات خود وارد می سازد. و به آن اندازه شگفت انگیز جلو می رود و مسیر رشد برای او هموار و عظیم است که هر چه بخواهد راه رشد و ترقی برای او باز است و به حدی بالا و بالاتر می رود که صدای

(ارجعی الی ربیک راضیة مرضیة، فادخلی فی عبادی، وادخلی جنتی - الفجر)

می شنود که خدای مهربان در باره او بی تابی می کند و بنده پاکش را به بهشت مخصوصی در کنار قرب خود دعوت می نمایند، چه سعادتی؟!



شرابی بخورید که چرخ ستیزه روی مجالی نمی دهد!!

بر خیز ز خواب تا شرابی بخوریم زان پیش که از زمانه تابی بخوریم
کاین چرخ ستیزه روی ناگه روزی چندان ندهد زمان که آبی بخوریم

شرح رباعی

از خواب بلند شو تا شرابی با هم بخوریم قبل از آنکه در پیچ و خم زمانه به فنا برویم! باید بدانید که این چرخ فلک با انسان ستیزه رویی و دشمنی دارد ناگهان روزی خواهد آمد که زمان چنداتی در اختیار تو نیست که حتی بتوانی جرعه آبی بنوشی!

نکته های رباعی

- زمانه انسان را در پیچ و خم خود اسیر می سازد.
- چرخ فلک (عالم) با انسان ستیزه جویی می کند و در صدد دشمنی با اوست.
- چرخ فلک به انسان در دم مرگ فرصت نوشیدن یک جرعه آب را نمی دهد.

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی این چند نکته قابل بررسی است:

(۱) زمانه انسان را در تب و تاب و پیچ و خم خود گرفتار می سازد : زمانه گر چه همان دهر و روزگار است. ولی تکیه این واژه مربوط زمانه است. یعنی انسان بعنوان یک فرد در یک اجتماع و حیات دستجمعی تحت الشعاع و تأثیر افکار و اعمال دیگران قرار می گیرد و در اکثر مواقع پیچ و خم هایی در آن دیده می شود و برای فرد پیش می آید که گریز و عبور از آن بسیار دشوار به نظر می رسد. این موانع و گرفتاری ها راه حرکت عادی انسان را سد می کند و نمی گذارد او از این پستی و یلندی ها به آسانی عبور کند.

(۲) چرخ ستیزه روی با انسان دشمنی دارد و در کمین اوست : جهان متشکل از سیارات و ستارگانی است که در داخل منظومه ها و کهکشان ها در حال حرکت در مدار خاص خود است. و انسان بخشی از آن و از این حرکت است و خدای مهربان که جهان و انسان را آفرید این جهان وسیع را با قضا و قدر خود اداره و کنترل و هدایت و به مقصدی که خود از آن آگاه هست راهبرد می نماید. حال معلوم نیست که این چرخ چگونه ، چطور ، چرا نسبت به یکی از عالی ترین فرآورده های خود ستم و ظلم خواهد نمود و در کمین است تا او را بر خاک مذلت بنشاند و با او در جنگ و جدال به چالش بنشیند!! لفظ ستیزه جویی و ستیزه رویی نشان می دهد که شاعر نسبت به خدای عالم انتقاداتی دارد که با این فلسفه و روش کلام ، آن را بیان می کند؟!

(۳) اگر مرگ فرا رسد انسان برای حتی خوردن یک جرعه آب هم فرصت ندارد : بلی چنین است ! یک جرعه آب نه بلکه به اندازه یک پلک زدن هم فرصت نیست! مگر فرصت زندگی که جهان برای همان فرصت آفریده شده است کم است که به فکر آن چند لحظه کوتاه افتاده ایم و قصد داریم در آن کاری انجام بدهیم!! کسی که هنری دارد و از استعدادی برخوردار است آنقدر فرصت و وقت هست که آنها را به نمایش بگذارد و جامعه را از آن بهره مند سازد. چطور عمرهای ۴۰ ، ۵۰ ، ۶۰ ، ۷۰ و بالاتر کم به نظر می رسد و اگر درست رعایت شود شاید بیشتر هم باشد . در این عمر خیلی از کارها را می توان به آسانی انجام داد و خدای عالم که مهربان و پشتیبان انسان است این توفیق را به او می دهد که بعنوان یک موفق در عرصه زندگی به مدارج بالایی برسد و خود را به شکل شایسته ای بیازماید.



عقل فضول را باید در خواب نمود

برخیـزم و عزم باده ناب کنم
این عقل فضول پیشه را مـشتی می
رنگ رخ خود به رنگ عنباب کنم
بر روی زخم چنانکه در خواب کنم

شرح رباعی

می خواهیم بلند شوم و کاری جدید انجام دهم. تصمیم دارم که باده ناب و خالص بخورم و رنگ رخسار خود را به رنگ عنباب سرخ گردانم. با شراب می خواهیم این عقل فضول را که در هر کاری دخالت می کند چنان خواب کنم که دیگر بلند نشود!

نکته های رباعی

- باید رخ خود را با خوردن شراب به رنگ عنباب سرخ نمایم.
- عقل فضول پیشه که در هر کاری دخالت دارد با خوردن شراب از دخالت در کارها منع نمایم!

نقد و بررسی رباعی

حد اقل دو موضوع در این رباعی جای بحث دارد:

(۱) **باده ناب** : باده در اینجا که خالص و یکدست است جنبه معنوی و عرفانی دارد. این باده انسان را به رنگ سرخ رنگ عاشقان است در می آورد. پس کسی که عزم باده ناب نموده است قصد او رسیدن به عشق به حق می باشد چنین عشقی اکسیری است که انسان را دگرگون می کند و تحول عظیمی را در او و در زندگی او بوجود می آورد. باده ناب از مردان بزرگ و صاحب‌بدست می آید که همه همت و تلاش خود را در این راه نهاده اند و جز خدا و حقیقت به چیزی دیگر نمی نگرند و خود را در مقابل تو نیست می دانند و چون چنین شوند به این مقام می رسند به همه چیز بلکه به وصال حق می رسند. دریافت این باده از مردان حق و عارفان خدا که دل به او داده اند و از خود گسسته اند باعث می شود تا این عقل دخالت گر فضول پیشه را مهار نمایند و بجای آن به عقل و تشخیص برسند که اسرار بر آنان هویدا می شود.

(۲) **عقل فضول پیشه** : عقل جزئی و کوچک که انسان بر حسب تجربه و کسب علم و لیاقت بر عقل فطری افزوده است یک عقل سودطلب و بدنبال شأن و مقام دنیایی است و همه ارزش‌ها را برای خود می خواهد. این عقل به لحاظ محدودیت و عدم احاطه ای که در حل مشکلات دارد و نقص و کمبودی که در محتوای خود با آن روبرو است در هر کاری دخالت می کند و در رویاهای خود به خیلی از عناصر که دستیابی به آنها دشوار و غیر ممکن است خود را رهبر و مقتدای مردم معرفی و قلمداد می کند. در صورتی که مقام عشق بسی بالاتر از این عقل است و عشق به خداست که انسان را از مظاهر دنیایی جدا می سازد تا آدمی سبکبال تر از همیشه بسوی او حرکت کند و به سعادت و رستگاری برسد و اگر این عقل فضول و جزئی کنترل و هدایت نشود انسان را به این دنیا و جلوه‌های کاذب آن دچار خواهد نمود.



انسان ها یا خفته اند یا مرده اند!!

بر مفرش خاک خفتگان می بینم در زیر زمین نهفتگان می بینم
چندانکه به صحرای عدم می نگرم ناآمدگان و رفتگان می بینم

شرح رباعی

در روی زمین افرادی را می بینم که به خواب فرورفته اند و در زیر زمین مردگان را می بینم که در آن پنهان شده اند. به همین مقدار که به جهان عدم نگاه می کنم کسی وجود ندارد افراد بشر یا به این جهان نیامده اند و یا اینکه از این جهان رفته اند.

نکته های رباعی

- انسان ها دو گونه اند:
- (۱) روی زمین هستند و رفته اند
- (۲) زیر زمین هستند و مرده اند.
- در صحرای عدم انسانی وجود ندارد.

نقد و بررسی رباعی

بر اساس این رباعی که شبیه رباعی ۱۱۲ است انسانها یا در خوابند و بی خبر و یا مرده اند و در دل زمین پنهان شده اند. با این تصور به نظر می رسد که انسانی خلق نشده اند و کسی هم به دنیا نیامده است و آنچه را هم که آمده اند مرده اند و رفته اند و از حواس ما مخفی شده اند!!

(۱) نگاه پوچ و بیهودگی به جهان: ظاهراً این صحرای عدم باید دنیا باشد. چون انسان عدم را نمی تواند ببیند و به آن دسترسی داشته باشد و شاعر فقط وجود خود را احساس می کند و بقیه را فانی و نابود شده می بیند! پس یک نفر وجود دارد و آن شاعر است!

وقتی جهان بر اساس تفکر پوچی دیده می شود چیزی از خلقت و نظم و حرکت در آن مشاهده نخواهد شد و چون قرار است که انسان با نگاه و شعور خود جهان را بشناسد و از طرفی این نگاه دچار اشکال است و واقعیت های روشن بیرون را نمی بیند به پوچی و هیچی و بی هدفی جهان منتهی می شود و در واقع انسان با این جهان بینی و نگاه پوچ بین چیزی در عالم نمی بیند و جز عدم و نیستی که از جمله آن انسان است چیز دیگری نمی بیند!!

(۲) نگاه پوچ و بیهودگی ریشه در سقوط انسان دارد!! این تفکر اساس انحراف انسان است و کسی که از ارزش ها سقوط نموده بی شک جهان را هم پوچ تلقی می کند. پس اگر خود را اصلاح کند و درون خود را پاک سازد و شستشویی به نگاه و دید خود بدهد و جهان را آنطور که سراسر نور و درخشندگی و محل رشد و تعالی انسان است ببیند راه ترقی و تعالی را خواهد یافت. و این کج بینی و بیهوده نگری از او زدوده خواهد شد و در عوض به نگاه و حواس سالمی روی خواهد آورد تا بتواند جهان را خوب و شایسته ببیند و راه هدایت و درستی را جستجو کند و در صراط مستقیم آن قرار گیرد.



انسان ها اسیر عقل هر روزه هستند!

تا چند اسیر عقل هر روزه شویم در دهر چه صد ساله چه یک روزه شویم
در ده تو به کاسه می از آن پیش که ما در کار گه کوزه گران کوزه شویم

شرح رباعی

تا کی می خواهیم اسیر و دنبال رو عقل شویم که با استفاده از تجربیات روزانه که از هر روز حاصل می شود زندگی را بر اساس آن تنظیم کنیم در این صورت چه فرقی دارد که صد سال در جهان باشیم و یا یک روز. حال که گرفتار و تحت فرمان عقل هر روزه هستیم پس کاسه شراب را بدهید قبل از آنکه در کارگاه کوزه گران خاک وجود انسان به کوزه تبدیل شود.

نکته های رباعی

- ما اسیر عقل هر روزه هستیم.
- فرقی نمی کند چند سال در جهان باشیم ، صد سالش با یک روز برابر است!!
- باید شراب نوشید و خوش بود ، قبل از آنکه کوزه شویم.

نقد و بررسی رباعی

چند موضوع در این رباعی بچشم می آید که قابل بحث و بررسی است:

- (۱) **اسیر عقل هر روزه شده ایم** : عقل نوعی تجربه روزمره زندگی است و با زمینه ای که در درون دارد محاسبه گر است و همه چیز را بطرف خود می کشد . به فکر خود و در صدد جلب سود است.ضعیف و دارای اشکالاتی است و در اکثر مواقع ضعیف عمل می کند و حقیقت را چنانکه شایسته است نمی بیند و صاحب خود را به راه درستی هدایت نمی کند . و در آینده نگری آن خلل و مشکل وجود دارد. فاصله دید آن کم است و افق دور را نمی بیند چنین عقلی اگر تقویت شود آدمی را اسیر خود خواهی ها و وسوسه های خود خواهد کرد.(بر خلاف عقلی که از لطف حق برخوردار است)
- (۲) **در دهر صدسال با یک روز فرقی نمی کند** : چون پایان کار انسان معلوم و محدود است کم یا زیاد بودن زمان تفاوتی ندارد چون سرانجام و انتهای آن بن بست است ، مثل کوچه ای که انتهای آن بسته است! و فرقی نمی کند طول این کوچه چقدر باشد! بهر حال انتهای آن به دیواری که نمی توان از آن عبور کرد برخورد می کنیم! بهر حال عقل فضول انسان را اسیر این راه می کند و انسان اسیر چاره ای برای رهایی از این اسارت ندارد.
- (۳) **شراب بده!!** : چون نهایت انسان بن بست و کوزه شدن است . پس باید با شراب بی خود شد و از جهان اطراف بی خبر باشیم در این حالت بیشتر خوش خواهیم بود!!و این خوشی یعنی بی خبری ! فرمولی که شاعر برای همه انسانها صادر نموده است در صورتی که وقتی پایه های دیدگاه اصلی که جهان و انسان است غلط باشد و آدمی را به پرتگاه ارزش ها سوق می دهد این شراب با تأثیر کوتاه و موقت خود کار ساز نیست و مشکل شاعر را حل نخواهد کرد!
- (۴) **به کوزه تبدیل می شویم** : این نگاه به مرگ بطور اصولی درست نیست. چون انسان فراتر از قالب مادی و خاکی خود که متعلق به این دنیاست و پس از مرگ در همین خاک زمین تجزیه می شود و به آن بر می گردد دارای روح و روان خدایی و بسیار ارزشمند است که زوال ناپذیر است و باقی می ماند و تمام آنچه را که انسان در شخصیت خود جمع کرده است در آن منعکس و به امانت می ماند و با مردن او از بین نمی رود و این اصل مسلم و قطعی بر اساس وحی الهی و آیات مبارکه قرآنی که بر قلب نازنین رسول خدا محمد مصطفی نازل شده است می توان مطالعه نمود.



چون قرار است که انسان از این جهان برود جهان برای او مهم نیست!

چون نیست مقام ما در این دهر مقیم پس بی می و معشوق خطا نیست عظیم
تا کی ز قدیم و محدث امید و بیم چون من رفتم جهان چه محدث ، چه قدیم

شرح رباعی

چون شأن و مقام ما در این روزگار (دنیا) معلوم نیست پس روی آوردن به شراب و معشوقه خطا و غلط عظیم و بزرگی بحساب نمی آید. تا کی می خواهیم در باره جهان از اینکه خلق نشده و همیشه بوده است و یا اینکه خدای عالم آن را آفریده است در بیم و هراس باشیم! وقتی که انسان می میرد و از این جهان کوچ می کند چه فرقی دارد که جهان محدث (آفریده شده و جدید باشد) و یا قدیم و از قبل بوده باشد؟!

نکته های رباعی

- مقام انسان در این روزگار (دهر) معلوم نیست.
- با می و معشوق بودن خطای عظیمی نخواهد بود.
- وقتی انسان نیست کیفیت جهان برای او مهم نیست.

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی که شبیه رباعی ۶۷ است به چند نکته که حائز اهمیت است می توان تأمل داشت:

(۱) مقام انسان در دهر معلوم نیست :

مقام انسان کاملاً واضح و روشن است. انسان عزیزترین موجود و برترین مقام را دارد. قدرت تصرف و تسخیر عالم با اوست. و اوست که همه پدیده ها و امکانات جهان را می تواند برای آسایش خود بکار گیرد.

اگر انسان نباشد این زمین برای چه باید بچرخد؟! خورشید برای چه منظوری باید نور افشانی کند؟! آتمسفر و باد و آتش و خاک برای چیست؟! قمر که ماه تابان است برای چه کاری دور زمین در منازل مختلف می چرخد؟! این تمدن ها برای چه هدفی بوجود آمده اند؟! امواج دریاها برای چه به تلاطم و جزر و مد می افتد؟! باران چرا باید بر زمین مرده ببارد و آن را خرم و آبادان نماید؟! سبزه ها و گیاهان و درختان و هزاران رستنی های دیگر برای چه پدید آمده اند؟! آب روان در جویبارها و رودها برای چه کسی در حرکت است؟! آیا غیر از انسان موجودی دیگری که هدف اصلی این تحولات باشد پیدا می کنید؟!

(۲) می و معشوق :

شاعر در باره این دو توضیح نمی دهد. اگر این شراب معمولی باشد و منتهی به خوشگذرانی محفلی و خصوصی گردد بی شک خطا و انحراف است! البته کسانی که در پی حقیقت نیستند و زندگی را از زاویه خوشی و راحت طلبی و آسودگی می بینند شاید خطا و اشتباه تصور نشود. ولی برای انسانی که در جستجوی حقیقت است و از شاهراه آن می خواهد به زندگی و حرکت اجتماعی معنی و مفهوم ببخشد فوق العاده مهم و در اولویت اهمیت است. تا بداند معنی وجود چیست و انسان به کدام هدف در حرکت است؟! برای رسیدن به این مطلوب باید دل و دماغ سالم داشت و ارتباط منطقی با جهان برقرار نمود نه اینکه راه درک و شناخت را بروی خود سد نمائیم!

(۳) ما از محدث و قدیم بودن جهان در بیم و امید هستیم! :

همه چیز غیر از خدا مخلوق اویند و با سر پنجه اقتدار او در صحنه آفرینش آمده اند. بحث فلسفی که مخصوص فلاسفه و متکلمین است چرا باید برای ما محل بیم و امید باشد! انسان زیر مجموعه عالم است و از نظر زمانی مدت اندکی از جهان متعلق به اوست. او باید به تکالیف خود پی ببرد که چرا خالق عالم او را آفریده است و این امکانات وسیع و حیرت انگیز را در اختیار او گذاشته است. پس اگر قرار باشد که بدنبال جریانات فکری ای باشد که به سرنوشت او مربوط نمی شود و تحولی در زندگی او ایجاد نمی کند محور اندیشه و دغدغه او واقع شود بی شک مانع پیشرفت او خواهد شد!



قادر نیستم اسرار زمانه و دریای تفکراتم را بیان کنم

خورشید به گل نهفتمی نتوانم و اسرار زمان گفت می نتوانم
از بحر تفکرم بر آورد خروش دُرّی که ز بیم سفت می نتوانم

شرح رباعی

من نمی توانم خورشید حقایق را در پشت پوششی از گل و لای مخفی نمایم. و نیز قادر نیستم که اسرار زمانه را به زبان جاری سازم. خرد و تعقل من از درون دریای تفکری که داشتم مرواریدی را بیرون آورد که از ترس دیگران نمی توانم به تجزیه و تحلیل آن بپردازم و برای آنان بازگو کنم!

نکته های رباعی

- اسرار زمانه را نمی توانم بیان کنم.
- مرواریدی در تفکرات من است که قادر به نشان دادن آن نیستم!

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی بطور خلاصه و مختصر عقیده شاعر در چند جمله نهفته است:

- (۱) خورشید حقایق را نمی توان پنهان نمود.
 - (۲) اسرار و علوم بدست آمده در این زمانه را نمی توان بیان کرد.
 - (۳) خرد و تشخیص من از دریای تفکرم گوهری بیرون داد که تجزیه و تحلیل و بیان آن نتوانم!
- بالاخره معلوم نیست که اسرار و حقایق را باید معلوم کرد یا نباید معلوم نمود و برای دیگران بازگو کرد؟! حقیقت بهترین موضوعی است که برای فطرت و جهان درون انسان هماهنگ و جذاب است. و انسان در جستجوی حقیقت و با حقیقت زنده و احساس پایداری می کند و به مراحل رشد و تعالی می رسد. پس اگر خود و یا دیگران را به تعالی برسانیم به کار بزرگی دست زده ایم و به هنرنمایی بزرگی رسیده ایم. که بی شک هدف خلقت انسان همین است.

(۱) **اهل علم در جستجوی دانایی هستند:** اهل علم و دانشمندان یکی از مهمترین همت و تلاششان رسیدن به حقیقت است خواه این حقایق از طریق عقل و خرد بدست آید و یا از طریق حس و تجربه و تجزیه و تحلیل آزمایشگاهی و یا از روش قلب و احساس درونی و یا روش های دیگر. بهر حال کسی که آن را بدست آورده است مشکلی از کار بشر را باز نموده و خود به لذت آن رسیده است و از آنجائیکه حقیقت زیباست اگر انسان به آن دسترسی یابد به زیبایی و لذت بالایی خواهد رسید که با هیچ چیز قابل برابری و مقایسه نیست.

(۲) **انکار معاد نوعی بهانه است !!** مگر اهل علم نباید دیگران را از علم خود آشنا نمایند. مگر یکی از وظائف مهم دانشمندان آگاهی و دانایی برای خود و دیگران نیست! پس این ترس و نگرانی برای چیست؟ اگر ساختار حکومت های استبدادی طوری است که بیان حقایق دشوار است پس چرا همانقدر که مقدور است بیان و منتشر نمی شود و اگر حقایق گفته نمی شود پس چرا انکارها و جدها به تصویر کشیده می شود و ایمان و باور مردم مورد تیر اندازی و هدف قرار می گیرد پس این همه به چالش کشیدن اعتقادات نسبت به اجل و معاد و اعتقاد به خدا برای چیست؟ آیا می خواهیم از طریق انکار به اثبات برسیم؟ دانشمندان حتماً برای بیان حقایق راهی را پیدا خواهند نمود تا آن مروارید هایی که سفته اند و به کمال مطلوب رسانده اند به دامن زندگی مردم برسانند و کاروان حرکت انسانها را از مسیر درست و به سوی هدف بلند و متعالی رهنمون شوند! آیا در تاریخ این ملت این کار نشده است؟!



من نمی دانم که چه کسی هستم!

دشمن به غلط گفت که من فلسفی ام ایزد داند که آنچه او گفت نیم
لیکن چو در این غم آشیان آمده ام آخر کم از آنکه من بدانم که کیم

شرح رباعی

دشمن به تصور غلط خود گفته است که من فلسفی (و منکر حق و حقیقت) هستم. در حالیکه ایزد می داند که آنچه را که او گفته است من نیستم. و لیکن از آنجائیکه ما انسان ها در این دنیا که آشیانه و منزلگاه غم و اندوه است آمده ایم حداقل نمی دانم که من کی هستم و خود را نمی شناسم!

نکته های رباعی

- دشمن در باره فلسفی بودن من (شاعر) تصور غلطی دارد.
- ایزد می داند که من منکر حق (فلسفی) نیستم.
- موضوع اصلی این است که من نمی دانم که در این دنیا چه کسی هستم.

نقد و بررسی رباعی

دو موضوع بطور کلی در این رباعی قابل تأمل و بررسی است:

(۱) من فلسفی نیستم!! : فلسفی کسی است که به حق و حقیقت اعتقادی ندارد و برای جهان خدایی که آن را آفریده باشد باور ندارد. در ذیل فهرست باورهای شاعر

به اختصار آمده است که قضاوت آن را به مخاطبین واگذار می کنیم.

- در رباعی ۷: آملی به رحمت حق ندارم و از عذاب او نمی ترسم.
- در رباعی ۲۲: کسی از دوزخ و بهشت برای من خبری نیاورده است تا آن را باور کنم.
- در رباعی ۲۸: این چرخ کهن روزی ترا خاک می کند.
- در رباعی ۲۹: حقیقت و یقین در دست نیست.
- در رباعی ۳۰: انگار چیزی به نام هستی وجود ندارد و همه نیستی است.
- در رباعی ۳۲: پس از مرگ همه با هم یکی هستیم (عدم اعتقاد به حسابرسی اعمال انسانها)
- در رباعی ۳۳: خداوند چرا در وجود انسان کم گذاشته و بعد او را می شکند.
- در رباعی ۳۴: هیچ منزلگاهی غیر از دل خاک وجود ندارد (عدم اعتقاد به معاد)
- در رباعی ۳۶: انسان در این جهان هدایت و نهایتی ندارد.
- در رباعی ۳۷: شراب و حور سرشت و لب کشت بهتر از بهشت است.
- در رباعی ۴۳: آب انگور از نعمتهای بهشت برتر است.
- در رباعی ۴۷: از کفر و دین فارغ هستم و کاری با آنها ندارم.
- در رباعی ۵۰: انسان و چرخ فلک (عالم) بیچاره قضا و قدر هستند.
- در رباعی ۵۹: آنکس که زمین و افلاک را آفریده است داغ بر دل غمناکان گذاشته است (متهم نمودن خداوند)
- در رباعی ۷۳: وقتی بدون مشورت با من مرا آفریده اند پس چرا نیکی ویدی اعمال انسان را بحساب او گذاشته اند؟!
- در رباعی ۸۳: تو که زر نیستی ای نادان! که پس از مرگ ترا از مرگ بیرون آرند.
- در رباعی ۹۶: هیچ چیز بر من معلوم نشده است.
- در رباعی ۱۲۸: انسانها چون تصاویری بر روی صفحه فانوس سرگردان و حیران هستند.
- در رباعی ۱۲۶: انسانها بیا خفته اند بی خبر و یا مرده اند در دل خاک.
- در رباعی ۱۲۷: روزی در کارگاه کوزه گری به کوزه تبدیل می شویم.

(۲) نمی دانم که چه کسی هستم!! : تا انسان جهان را به نیکی شناسد خود را نخواهد شناخت از آن جایی که شاعر دنیا و چرخ فلک را متهم به دشمنی با

انسان می کند در واقع جهان را نشناخته و ارتباط منطقی با آن را پی نبرده است. حال اگر جهان را شناسیم بی شک در خودشناسی که مقدمه حقیقت شناسی است موفق نخواهیم بود. این سؤال دائماً ذهن شاعر در نوسان است از کجا آمده ایم و به کجا می رویم؟! کسی از آن جهان نیامده است تا احوال مسافران عالم را بپرسیم؟! انسانها همه خفته اند. من به حقیقت دسترسی ندارم! همه این ابعاد اعتقادی که بطور کلی شاعر بیان می کند منجر به این موضوع شده است که او در خود شناسی موفق نباشد و به حقیقت بودن و هستی خود پی نبرد!!



انسان ها مجموعه ای از تضاد ها هستند!!

مائیم که اصل شادی و کان غمیم سرمایه دادیم و نهاد ستمیم
پستیم و بلندیم و کمالیم و کمیم آئینه زنگ خورده و جام جمیم

شرح (رباعی)

اصل وجود انسان از تضادها تشکیل یافته است. موجودی که از اصل شادی و معدن غم و اندوه، سرمایه عدالت و دادگستری و مرکز ستم و ظلم، پستی و بلندی، کمال و نقص، آینه زنگ خورده و جام و جم است (هر دو را در وجود خود دارد)

نکته های (رباعی)

- انسانها از جمع تضادها تشکیل یافته است.
- شادی و غم، عدالت و ظلم، پستی و بلندی، کمال و نقص، آینه زنگ خورده و جام جم همه در وجود انسان هست.

نقد و بررسی (رباعی)

(۱) **انسان جمع اضداد است:** انسان جمع اضداد است ولی به شکل بالقوه نه بالاجبار. این تضادها در رفتار او دیده می شود. و آموزش های مناسب می تواند در اکثر مواقع جهت این اعمال را اصلاح و به نیکی و خوبی سوق دهند. یک نکته قابل توجه است و آن اینکه این تضادها در یک انسان است و یا اینکه در بین انسانها تقسیم می شود. بعضی ها شادند و سرمایه داد و دارای کمال و در درون خود جام جم دارند و بعضی دیگر معدن غم و نهاد ستم و پست می باشند و دارای آئینه زنگ خورده اند! اگر **فرض اول** درست باشد انسان در درون خود ریشه های اضداد را دارد یعنی هم می تواند کارنیک و خصلت نیکو از خود نشان دهد و هم می تواند به دلایلی رفتار زشت و ناهنجار و ناصواب از خود بروز دهد! در **فرض دوم** از نظر اخلاقی و ارزش های آن انسان دارای کمال و تربیت صحیح انسان خوب و موفق و مورد پسند و مطلوب است و بر عکس انسان هایی هم هستند که محور بدی و گناه و شرارت را تشکیل می دهند که در اجتماع بطور وضوح متمایز از یکدیگر می باشند!

(۲) **ریشه اعمال انسان جنبه درونی دارد:** شاعر انسان و یا انسان ها را مجموعه اضداد بیان می کند ولی هیچگونه نتیجه گیری از آن نمی نماید و منظور نظر او این است که کارهایی که از انسان صادر می شود و فاعل آن بشر است ریشه در درون او دارد و عامل دیگری دخیل نیست. پس اگر چنین باشد چرا ما چرخ فلک، قضا و قدر، دهر و عناصر بیرونی را عامل تحول و دگرگونی و به شکل حاد خود دشمن و ستیزه جوی انسان قلمداد می کنیم و در اکثر مواقع انسان را تبرئه می نمائیم. آیا بهتر نیست بجای اینکه آدمی را در ترازوی قضاوت صحیح قرار دهیم و افکار و اعمال و محیط پرورش و میزان آموزش او را بررسی کنیم در حالات گوناگون او را از همه اشکالات جدا تصویر می نمائیم! آیا انسان از آن جهت که دارای اختیار و انتخاب و از شرف آزادی و کرامت برخوردار است می تواند از خصلت های فطری و درونی خود که مجموعه اضداد است به سوی نیکی و حقیقت و شرافت و ارزش ها حرکت کند. و در این جهان پر تحول بعنوان اشرف موجودات لیاقت و شایستگی و ابتکار خود را به همه نشان دهد. پیدا کردن حقیقت از میان تضادها نوعی شگفتی و خلاقیت است و این مهم تنها از انسان هدایت یافته ساخته است و مردان بزرگ که تاریخ را دگرگون نموده اند چنین انسان هایی هستند!!



پایان کار انسان اجل است

هر یک چندی یکی بر آید که منم با نعمت و با سیم و زر آید که منم
چون کارک او نظام گیرد روزی ناگه اجل از کمین بر آید که منم

شرح رباعی

پس از مدتی یکی پیدا می شود و می گوید منم (من هم هستم) این شخص با نعمت های زیاد و با ثروت و طلا و نقره از راه می رسد که من هستم! همینکه کار او سروسامان می گیرد و در نعمت و ثروت رشد و ترقی می کند ناگهان روزی اجل از راه می رسد و جان او را می ستاند و می گویت : منم! (چرا؟)

نکته های رباعی

- چرا همینکه انسان قصد دارد تا با فراهم کردن نعمتهای خود خوش باشد اجل همه چیزش را در هم می شکند؟!
- اجل همه زحمات و محاسبات آدمی را بهدر می دهد و ناکام می گزارد!

نقد و بررسی رباعی

(۱) **امکان رشد برای اکثریت مردم فراهم است:** مرگ انسان را ناکام می گزارد و مانع به ثمر رسیدن تلاش های و زحمات آدمی می گردد و اجازه نمی دهد که انسان با حاصل دسترنج خود زندگی خوشی را تدارک ببیند! در این رباعی تصویر خشن و بی منطق و مزاحمی نسبت به اجل (مرگ) ترسیم شده است. و مثل همیشه متهم است که جلوی خوشی انسان را می گیرد و با دارایی و ثروت و رشد او مخالف است و نمی گزارد آدمی سیر خوش زندگی را ادامه دهد و به کام خود برسد و آرزوهایش را تحقق ببخشد! تا آنجائیکه ما دیده ایم و قابل اثبات و استدلال است انسان ها به اندازه کافی در اکثر مواقع از مال و ثروت برخوردارند تا حاصل دسترنج و زحمات خود را استفاده نموده و بکار گیرند و حتی انسان هایی بوده و هستند که خدمات آنها به نوه ها و فرزندان بعدی رسیده است. البته کسانی هم بوده اند که فرصت تحقق آرزوهای خود را نداشتند ولی این موضوع عمومیت نداشته است و همه انسان ها را در بر نمی گرفته است.

(۲) **مرگ، انسان را از مرز این جهان عبور می دهد:** اجل و مرگ یک بخش از زندگی است و متأسفانه در پایان زندگی حضور می یابد و چون مرکبی انسان را از مرز دنیا می گذراند و در جهان آخرت (برزخ، حساب، بهشت یا جهنم) پیاده می نماید و چنان که گفته شد اگر مرگ نبود انسان در همین دنیا ماندگار می شد و به نیستی و نابودی می رسید و آثاری هم از او باقی نمی ماند!!

(۳) **زندگی بستر رشد آدمی است:** زندگی دارای ارزش و قداست و از بوی خوش حقیقت مشحون است و بیشترین ارزش و جایگاه آن این است که انسان از هیچ شروع نماید و به جایی برسد که دیگر موجودات نمی توانند برسند و این هنر و استعداد آدمی را نشان می دهد و آنقدر فرصت هست که انسان به تلاش خود ادامه دهد و مروارید وجود خود را به نمایش بگذارد. اگر اجل مانع این کار می شود و در کمین نشسته است تا او را برآید و فرصت انجام هر کاری را از او بگیرد پس این بنای عظیم تمدن بشری و نوآوری های خارق العاده آن ناشی از چیست؟!



از خاک بر آمدیم و بر باد شدیم!!

یکچند به کودک به استاد شدیم یکچند به استادی خود شاد شدیم
پایان سخن شنو که ما را چه رسید از خاک بر آمدیم و بر باد شدیم

شرح رباعی

مدتی طول کشید تا با آموزشهایی از کودکی به استادی برسیم . و چون به استادی رسیدیم از استادی خود شاد و خوشحال شدیم. شما به پایان کار و سرنوشت ما دقت داشته باشید که از خاک خلق شدیم و در نهایت به باد اجل سپرده شدیم و نابود گشتیم!!

نکته های رباعی

- از کودکی به استادی رسیدیم و خوشحال شدیم.
- پایان سرنوشت ما در این جمله خلاصه می شود که از خاک خلق شدیم و با مردن به خاک برگشتیم!!

نقد و بررسی رباعی

این رباعی شبیه رباعی ۱۳۲ است. در هر دو رباعی مرگ و اجل خوشی انسان را قطع می کند و او را از صحنه زندگی دور می سازد. منظور اصلی این است که با تلاش خود از کودکی آموزش و کسب علم را شروع کردیم و چون بزرگ شدیم و به استادی در رشته مورد مطالعه رسیدیم از این پیشرفت خوشحال شدیم تا اینکه مرگ همه این خوشی ها و رشد و موفقیت ها را بر باد داد!

(۱) زندگی با شناخت مرگ امکان پذیر است : در اینجا باز هم مرگ متهم ردیف اول است . مرگ به خوشی انسان که حاصل تجربه و علم آموزی اوست خط پایان می کشد و همه چیز را به باد فنا می سپارد . معلوم نیست چرا پایان زندگی که مرگ است خود زندگی و همه طول زندگی بحساب آمده است؟! انگار در نظر شاعر انسان در همان لحظه بدنیا می آید و در همان لحظه می میرد و چیزی از خوشی و لذت زندگی درک نخواهد کرد!! و این ترسیدن از مرگ و نزدیک و وحشتناک دیدن آن بحدی در زیر ذربین دقت و عجله رفته است که جایگاه واقعی خود را از دست داده است و بحساب آنکه مرگ هم یکی از حلقه های زندگی بحساب می آید و منزلی از منازل و مواقف زندگی پویا و رشد آفرین انسان باشد عنصر پلید ، دشمن و مانع پیشرفت و خوشی آدمی ترسیم می گردد!! وقتی مرگ را خوب دیدیم و جایگاه آن را فهمیدیم و به نقش آن پی بردیم زندگی و همه عظمت آن را خواهیم شناخت و شما بدون مرگ به وجود زندگی و اهمیت و نقش برتر آن را در جهان آفرینش وقوف نخواهید یافت. این دو لازم و ملزوم همدو و به یکدیگر معنی و مفهوم می بخشند!

(۲) خوشی واقعی انسان: انسان با بصیرت در اغلب موارد از فرصت برای رشد و ترقی مادی و معنوی خود استفاده خواهد نمود و خوشی برای او موقعی معنی خواهد داشت که به حقیقت و عدالت رسیده باشد و جهان درون خود را با ارزش های انسانی آشنا نموده باشد . زندگی سراسر نور و هدایت و نعمت های خدایی است انسان با زیرکی و احساس عمیقی که بین او و جهان و پدیده های آن وجود دارد در آن سیر و سلوک زندگی به بهترین وجه خواهد زیست و خود را به قله های سعادت و ارزشمندی خواهد رساند و ایمانی که او به خدای عالم دارد هیچگاه ناامید و افسرده نخواهد شد و به راه خود تا بازگشت به نزد دوست ادامه می دهد.



خوردن شراب برای خوشدلی است!!

من می ز بهر تنگدستی نخورم یا از غم رسوایی و مستی نخورم
من می ز برای خوشدلی می خوردم اکنون که تو بر دلم نشستی نخورم

شرح رباعی

من شراب را برای پر نمودن فقر و تنگدستی نمی خورم و یا بخاطر اینکه از غم رسوایی و مست شدن بگریزم نمی خورم. من شراب را برای خوشی دل و شاد بودن می خوردم ولی اکنون که تو به من نزدیک شدی و بر دل من نشستی دیگر نمی خورم.

نکته های رباعی

- شراب را برای خوشدلی می خورم.
- شاعر خطاب به معشوق خود می گوید: اکنون که تو با من هستی دیگر به شراب نیازی نیست.
- رسیدن به معشوق بالاتر از خوردن شراب است.

نقد و بررسی رباعی

موضوع محوری این رباعی زندگی را به خوشی گذراندن است. حال می خواهیم بدانیم که خوشی چیست؟ در این رابطه چند مطلب به نظر می رسد گر چه دایره تبیین خوشی بسی فراتر می تواند باشد:

- دوری از غم و به فکر گذشته و آینده نبودن. (نظر شاعر)
- خندیدن و شاد بودن ظاهری هر چند که دارای اندوه های پنهان باشیم.
- احساس بی نیازی نسبت به دیگران و به خود متکی بودن.
- ثروت و مکنت مالی و اقتصادی داشتن.
- رستگار شدن و نظر خدای متعال را جلب کردن .
- اقتدار و تسلط و سروری بر مردم جهان پیدا کردن.

(۱) شادی و خوشی یکی از دغدغه های آدمی: انسان بطور طبیعی به خوشی می اندیشد و سعی دارد تا زمینه آن را برای خود اجرا نماید. و از غم و اندوه و کاستی ها دوری کند ولی آیا این شرایط برای همیشه امکان پذیر است؟! از طرفی اگر انسان در درون و در ذات و فطرت خود زمینه خوشی را فراهم سازد و از نظر اندیشه و عقل به این نتیجه نرسد که ارزش ها را در خود و در فکر و عمل خود پیاده سازد هیچگاه به خوشی واقعی نمی رسد. در غیر این صورت خوشی موقت ، زودگذر و بی اثر خواهد بود و صرف خندیدن و لحظه ای در کنار سبزه نشستن و آب رونده جویبار را دیدن و توصیه های دیگری که وجود دارد ، یک خوشی پایدار را برای انسان فراهم نخواهد کرد! اگر انسان به حقیقت زندگی دسترسی نیابد و از استعداد و توانمندی های خود برای درک یک مسیر درست زندگی سود نبرد و خلاصه آنچه را که خدای عالم که طراح انسان و جهان است از او می خواهد گوش شنوا نداشته باشد هر چند تحرکاتی از خود نشان دهد معهذاً به خوشی که لایق انسان است نخواهد رسید!

(۲) خوشی با خودسازی درونی: تا انسان درون خود را از غبارهای جهل و گناه و انحراف پاک نسازد و به چهره واقعی انسان تبدیل نشود و از راه وسوسه های عقل و شیطان پرهیز نکند کی و کجا موفق خواهد بود که به رستگاری برسد و خوشی واقعی را درک نماید! پس بدون خودشناسی کی به خداخواهی خواهید رسید و اگر به خدا نرسید خوشی چه سودی خواهد داشت هر چند که در آن قهقهه مستانه باشد!!



زیستن بدون می ، غیر ممکن است

من بی می ناب زیستن نتوانم بی باده کشید بار تن نتوانم
من بنده آن دم که ساقی گوید یک جام دگر بگیر و من نتوانم

شرح رباعی

من بدون خوردن می ناب و خالص نمی توانم زندگی کنم و بار سنگین تن خود را بکشم. من بسیار خوشحال خواهم شد در آن لحظه ای که ساقی به من بگوید که بیا جام دیگری بگیر و من از مستی زیاد بگویم که نمی توانم!!

نکته های رباعی

- بدون می زیستن نتوانم.
- با باده می توانم تنم را تحمل کنم.
- دوست دارم در مستی مطلق بسر برم.

نقد و بررسی رباعی

می ، مستی ، جام دگر ، زیستن و تحمل تن وو عناوین دیگر که در سایر رباعیات آمده است ما را به این موضوع متوجه می کند مگر این می چه خواصی دارد که همه چیز را باید فدای آن نمود. و یا از طریق آن می تواند همه امور را انجام داد. در این رباعی به چند مطلب می توان پرداخت:

(۱) **می ناب** : این شراب معلوم نیست که چه هویتی دارد؟! مگر در وجود آن چه مواد و خاصیتی است که پس از خوردن آن باید هم زیست و هم بار تن را تحمل نمود؟ اگر شراب از جنس معمولی و مست کننده باشد پیداست که تأثیر آن جز بی خبری و بریدن از ارزش ها و زندگی اجتماعی و خانوادگی و حتی نکشیدن بار تن حاصل دیگری ندارد! در حالیکه این اصل مسلم است که انسان در آگاهی و دانایی شکل می گیرد و با علم و شناخت با جهان اطراف متصل می شود و معنی می یابد. این بی خبری او را از هویت خود منفک نموده و در جهان بی سرو سامان خواهد نمود.

(۲) **زیستن در بی خبری** : چه سودی در این زیستن است؟ در صورتی که زیستن یک هنر بزرگ و شاهکار خلقت است و یک راه و رسمی است که متکی به تجربه است برای رشد و تعالی آدمی که مستی و بی خبری مسیر عکس آن را نشان می دهد. باده گرایی رسیدن به پوچی و بیهودگی و راه رسیدن به انحطاط است و انسان شکست خورده از حوادث روزگار به جام پناه می برد تا خود را گم کند و با واقعیت ها روبرو نشود و این ناکجا آبادی که انسان با سرعت بسوی آن می رود چه ارزشی دارد؟! زیستن در مستی زیستن در رؤیایها و تصورات نابخردانه ، زیستن در جهل و سقوط ارزش هاست!!

(۳) **کشیدن بار تن** : انسان آگاه بهتر می تواند خود را بشناسد و تحمل مشقت ها نماید و به قدر و ارزش خود پی ببرد و موجودیت خود را خواه مادی یا معنوی به سرانجام مقصود برساند. مستی ضعف و سستی است نه توانمندی و اقتدار. پناه بردن به جام شراب از موضع ضعف و ناتوانی است نه نشانه برتری و امتیاز. کسی که مست است از جهان اطلاعی ندارد تا اینکه خود را حمل کند و از نقطه ای به نقطه دیگر نقل مکان دهد!

(۴) **یک جام دگر** : گم شدن در مستی و به فکر خود نبودن و از خود شناسی و خودسازی فاصله گرفتن جز سقوط و انحطاط چه دستاوردی دارد؟ اگر خواهان رشد و تعالی هستیم پس چرا مستی؟ و آنهم در آن حد و اندازه ای که اگر جام دیگری تعارف شود دیگر گنجایشی برای آن نیست! و این یعنی مستی تا حد مرگ! کجای این کار معقول و منطقی است و صاحب آن را در مسیر حق قرار می دهد؟!



در کار جهان هنوز به استادی نرسیده ام!

یک روز ز بند عالم آزاد نیم یک دم زدن از وجود خود شاد نیم
شاگردی روزگار کردم بسیار در کار جهان هنوز استاد نیم

شرح رباعی

روزی نیست که من از گرفتاری های عالم آزاد و رها باشم . یک لحظه نیست که از وجود خود و رفتار و اعمال خود شاد باشم. در باره شناخت جهان شاگردی و تلاش زیادی از خود نشان دادم ولی هنوز به آن استادی که بتوانم آن را بشناسم نرسیده ام.

نکته های رباعی

- نه از دنیا آزادی دارم و نه از دست خودم.
- با تمام شاگردی و تلاش علمی هنوز جهان را نشناختم.
- جهان به چه کاری مشغول است ، هنوز نفهمیده ام.

نقد و بررسی رباعی

روی این چند موضوع می توان بررسی کرد:

(۱) از بند عالم آزاد نیستم : معلوم نیست عالم با همه زیبایی های خود که جز نفع و سود برای بقای انسان ندارد. از هر نظر از انسان حمایت دارد چگونه اسباب ناراحتی و آزار شاعر را فراهم نموده است. معمولاً از دست اجتماع و یا نظام سیاسی و اقتصادی ناراحت آن گله دارند نه از ماه و آفتاب و آب و خاک و باد و ما جزئی از عالمیم و با تحولات آن متحول می شویم و در راه رشد و هدایت قرار می گیریم. مشخص نیست که چگونه و از چه راهی شاعر از دست عالم می نالد و این شکایت ریشه در کجا دارد؟!

(۲) از وجود خود شاد نیستم : چرا؟ چرا برای خود برنامه خودسازی صحیحی را شروع نمی کنیم و بر اساس دستورات اخلاقی موجود در صدد ترمیم خرابی های اخلاقی و خصلتی خود بر نمی آئیم؟ مگر یک شاعر، یک متفکر دارای ابزار هدایتی نیست و قرار نیست که راه را به دیگران نشان دهد و آنان را در مسیر درست زندگی قرار دهد چطور از دست خود می نالد؟ اگر ما اصلاح نشویم چگونه می توانیم دیگران را اصلاح کنیم؟ اگر از دست خود شرمساریم چگونه قادر خواهیم بود که دیگران را از شرمساری های فراوانی که انجام داده اند برهانیم؟!

(۳) با تمام استادی جهان را نشناخته ام : جهان از اجزای بسیار تشکیل یافته است و تحولات شگرف آن از گذشته دور آغاز و همچنان ادامه دارد. موجودات آن فراوان و تغییرات جوی و دگرگونی های زمین و زیر زمین و دریاها زیاد است. و زندگی انسان تحت تأثیر این تحولات است. شناخت جهان کار آسانی نیست چون از قوانین و قواعد بسیاری تشکیل یافته است . بهر حال شناخت همه این قوانین و قواعد از عهده بشر ساخته نیست و باید انسان به مرور زمان براساس سعی و تلاش و همکاری دستجمعی به شناخت بخشی از آن نائل آید و چون جهان به همان اندازه ای که توانستیم بشناسیم شناختیم بسیار جالب و جذاب خواهد بود و بی شک جهان شناختی ما را به خود شناسی سوق می دهد و آن آغاز تحولات روحی و معنوی انسان است و آدمی احساس عجیبی پیدا خواهد کرد و راه رشد را در پیش خواهد گرفت.



خوش باش و از گذشته و آینده یادی نکن

از دی که گذشت هیچ از او یاد نکن
فردا که نیامده ست فریاد مکن
بر نامده و گذشته بنیاد مکن
حال خوش باش و عمر بر باد مکن

شرح رباعی

از روزی که گذشته است هیچ از او یاد نکنید . فردا که نیامده است از غم و گرفتاری های آن چیزی نگوئید و فریاد نکنید. خلاصه بر آن روزی که نیامده است و یا گذشته است چیزی را بنا ننهید . در حال حاضر خوش باشید و عمر خود را با درد و رنج بر باد ندهید.

نکته های رباعی

- از گذشته یاد نکنید و از فردا هم چیزی نگوئید.
- زندگی را با خوشی بگذرانید و عمر خود را به باد ندهید.

نقد و بررسی رباعی

زندگی که با خوشی برابر است در حال گذر است . پس آنچه را که نقد است باید به خوبی و به شکل مطلوبی سپری نمود در حالیکه غم گذشته و نگرانی از آینده همواره این خوشی و تعادل انسان را بهم می زند. غم و اندوه و ناراحتی بطور کلی پذیرفته نیست و این اصراری است که در اکثر رباعیات دیده می شود.

(۱) زندگی با گذشته و حال تحقق می یابد: واقعیت های زندگی نشان می دهد که ما بدون گذشته و آینده نمی توانیم نقد ایام را بخوبی سپری کنیم. چون در شاهراه زندگی ابتداء آن را گذشته و آخر آن را آینده و آنچه را که در حال انجام است حال خواهد بود. گذشته چراغ آینده می تواند باشد و با برنامه ریزی ها باید آینده را تنظیم و درست نمود. و اگر به گذشته و آینده بی توجهی نمائیم غم و اندوه آن ما را از پا در می آورد و لطمه ای سخت به روح و روان ما وارد می سازد که جبران ناپذیر است.

(۲) شادی و غم تعادل بخشنده زندگی هستند: در تفسیر روند زندگی گفته شده است که غم و شادی برای تعادل بخشیدن زندگی لازم و ملزوم هم هستند همانطور که سختی و آسانی دوشادوش هم می آیند و انسان باید در میان این تضادها به نیکی ها و خوبی ها برسد و آنچه را که مایه رشد و تعالی است بدست آورد و در مسیر درست قرار گیرد. و گر نه ما نمی توانیم با چند عمل ساده غم را از خود و از زندگی خانوادگی و اجتماعی خود دور نمائیم. چون غم و گرفتاری بخشی از زندگی و عجین با آن است و گاهی تفکیک این دو غیر ممکن است. در هر صورت فقط می توان از مقدار سوزندگی آن کم نمود و یا از ضربه زدن و خسارت وارد نمودن آن به صحنه زندگی ممانعت کرد ولی ریشه کن نمودن آن محال است. بی شک اگر غم و سختی نباشد از شادی و موفقیت خبری هم نخواهد بود!!



این عالم فتنه گر، همه را به زیر گور و در دهن مور چه خواهد کشاند

ای دیده، اگر کور نه ای گور بین
وین عالم پر فتنه و پر شور بین
شاهان و سران و سروران زیر گلند
روهای چو مه در دهن مور بین

شرح رباعی

ای چشم آدمیان! اگر قدرت دیدن دارید و کور نیستید در گورستان ها نگاه کنید که چگونه عالمی که در صدد فتنه و آشوب بر علیه انسان است پر فتنه و شر و شور شده است. و شاهان و سران و سروران همه مرده اند و در زیر خاک رفته اند و همچنین چهره های زیبایی که مانند ماه درخشان و زیبا بودند همه در دهن مورچه ها در حال خورده شدن هستند.

نکته های رباعی

- عالم با کشتن انسانهای بزرگ در فتنه و آشوب فرورفته است.
- پادشاهان و مردان بزرگ و زنان چون ماه در دهن مورچه ها هستند.

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی در چند محور می توان بحث نمود:

(۱) **ای دیده!** : انسان از طریق دیدن و مشاهده که بهتر از شنیدن است به شناخت مطلوب می رسد و عین الیقین شناختی است که از طریق مشاهده بوجود می آید. این دیدن صرفاً عکس برداری نیست بلکه منظور فهمیدن و درک نمودن و تجزیه و تحلیل نمودن انسان است که از این راه انسان به درک حقیقت موفق می شود. پس اگر دیدن باشد و قدرت تحلیل و بررسی نباشد آن دیدن با درک و شناخت و یقین برابر نیست!

(۲) **نگاه به گورستان** : بطور کلی قبرستان که انسان در آن دفن می شود مایه عبرت است. هر چه باشد خود انسان هم روزی در چنین جایگاهی قرار می گیرد. البته بخش مادی انسان تجزیه و به زمین و عناصر آن بر می گردد و غذای حشرات می شود ولی بخش روح و روان آدمی که بخش اصلی و محوری شخصیت اوست مورد محافظت قرار می گیرد و به سیر خود تا قیامت و جهان پس از مرگ ادامه می دهد.

(۳) **شاهان و زیبارویان در دهن مورند** : همه انسان ها چنین هستند. فرقی بین انسانها در این رابطه نیست. و هدف از دفن نمودن این است که انسان به خاک زمین برگردد نه اینکه جسم او برای همیشه به همان شکل باقی بماند و چون مصریان قدیم همه چیز انسان را در جسم او می دیدند با مومیایی جسم او را علی الظاهر سالم نگه می داشتند تا در آخرت بر انگیخته شود و مثل یک شاهزاده زنده گردد و خود را نشان دهد!!

مگر غیر از شاهان افراد دیگری در بین مردم نبودند که مردن آنها مایه تأسف شود؟ چه فرقی میان پادشاهان و زیبارویان با مردم عادی و نوکران و چاکران درگاه آنها وجود دارد که نامی از آنها برده نمی شود؟ مگر پادشاهان و سروران در جلوی چشمان انسان هستند و کار آنها مورد توجه قرار گرفته است در حالیکه در این تاریخ حیات انسانی به شکل ها و روش های گوناگون آمدند و رفتند و تلاش های آنان این جوامع بشری را شکل و معنی داده است پس چرا از این فعالیت و زحمات بسیار گسترده تاریخی و طاقت فرسا یادی نمی شود و به تصویر شعر و هنر در نمی آید و شاعران که اکثر آنان به دربار شاهان مفتخر بودند و خودشان هم از همان اقشار پائین دست بحساب می آمدند مجالی پیدا نکردند تا تلاش های آنان را به نسل های بشر نشان دهند و تأسف بخورند آیا شایسته حتی این ابراز تأسف هم نیستند!!



غم جهان نخور که وفایی در ذات آن دیده نمی شود

بر خیز و مخور غم جهان گذران بنشین و دمی به شادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفایی بودی نوبت به تو خود نیامدی از دگران

شرح رباعی

بلند شو اقدامی انجام بده و غم جهان گذران را نخور. در گوشه ای بنشین و لحظه ای را به شادمانی بگذران. این غم مربوط به جهان است اگر جهان در ساختار خود وفایی داشت نوبت حیات پس از مرگ دیگران به تو نمی رسید!

نکته های رباعی

- غم جهانی که در حال گذران و عبور است به خود راه نده.
- در گوشه ای بنشین و شادمان باش.
- در طبیعت و ذات جهان وفایی دیده نشده است.

نقد و بررسی رباعی

در باره جهان دو اظهار نظر شده است:

(۱) جهان در حال گذر است ، غم او نخور : جهان مهمان است و در حال گذر است ، ثباتی در آن نیست و در حال تغییر و تحول است پس چیزی که پایدار و جاودانه نیست دل به او نبند و غم او را در دل وارد نساز. چون او به تو و عهدی که با تو بسته است وفادار نیست ولی این غم که از او به تو رسیده است تو را از پای در می آورد و روزگارت را سیاه خواهد نمود!! وقتی جهان در حال گذر است و چون آب رونده می گذرد و روزی پیر و شکسته می شود انسان همه آنچه را که متعلق به اوست هم روزی به همین شکل پیر خواهد شد و عمر او هم به پایان خواهد رسید. پس دل بستن به دنیا و حتی خوشی به سبزه و آب و گل آن موقت و زودگذر و بی ثبات خواهد بود!

(۲) در طبع جهان وفایی نیست : جهان نور و روشنی است همه چیز در آن زیبا و در جای خود قرار گرفته است. و انسان یکی از آن عناصری است که جهان را تشکیل می دهد. و اگر انسان بخواهد گرایش و تمایل خود را به جهان زیاد کند و از رفع نیاز پا را فراتر گذارد باید بداند که این اعتماد دو طرفه نیست چون روزی انسان جهان را ترک خواهد کرد و همه آنچه را که ساخته است و یا به او تعلق دارد بجای خواهد گذاشت و خود راهی دیار آخرت خواهد شد. و آنچه را که جمع نموده و از دارایی او بحساب می آید و در طول زندگی به هر نحوی بدست آورده است با خود نمی تواند که همراه ببرد!

این روش غلط انسان که گاهی تعبیر به بی وفایی جهان و دنیا می شود در واقع تلقی غلط انسان است از کیفیت جهان . چون روی روابط بین خود و جهان از تفکر صحیحی پیروی نمی کند و جهان را خوب نشناخته و زمان کوتاهی که در آن زندگی می کند از برنامه ریزی خوب و مؤثری برخوردار نیست که باندازه نیاز برداشت شود بهر حال انسان مسافر است و جهان کاروانسرای اوست و ممکن است هر زمان زنگ های کاروان انسانها برای حرکت به صدا در آیند و او را از جهان عبور دهند و به جهان دیگر که با آن ناآشناست وارد نمایند!!



دنیا شورستانی است که انسان با غصه های خود تا جان کندن پیش می رود

چون حاصل آدمی در این شورستان جز خوردن غصه نیست تا کندن جان
خرم دل آنکه زین جهان زود برفت و آسوده کسی که خود نیامد به جهان

شرح رباعی

چون آنچه را که انسان در این دنیای پر از تلخی بدست می آورد جز خوردن غصه و نگرانی نیست و سرانجام مردن و جان کندن است. خرم دل و سعادت‌مند کسی است که زود از این جهان برود و آسوده کسی است که به این جهان نیامده است!

نکته های رباعی

- حاصل انسان در این دنیا جز تلخی و غصه و عاقبت جان کندن نیست!
- سعادت‌مند کسی است که هر چه زود جهان را ترک کند!
- کسی آسوده است که به جهان نیامده باشد!!

نقد و بررسی رباعی

چند موضوع نیاز به بحث و تجزیه و تحلیل دارد:

- (۱) **دنیا شورستانی است که سراسر تلخی و ناگواری است:** انسان هایی که در دنیا زندگی می کنند چنین تعریفی از آن بدست نمی دهند. اینگونه نظر نمی دهند که سراسر تلخ و ناگوار است!! خوشی و ناگواری هر دو با هم هست. ولی آنچه را که این روابط را تلخ و ناگوار می سازد ارتباط غلط و حریص گونه و نسنجیده آدمی نسبت به جهان است! اگر قرار باشد که انسان با هر وسیله ای در جمع مال و ثروت و کسب سایر امکانات در صدد تقویت بنیه خود بر آید و همه ارزش ها را زیر پا بگذارد باید بداند که جهان برای دیگران بسیار تلخ خواهد شد و سرانجام روزی هم فرا خواهد رسید که خود هم در این تلخی و ناگواری فرو خواهد رفت و در بی ارزشی ها سقوط خواهد نمود.
 - (۲) **حاصل عمر انسان غصه و سپس جان کندن است!** : غصه در زندگی وجود دارد و گاهی این غصه ها طومار زندگی انسان را بر هم می زنند. ولی از طرفی دیگر هزاران مزیت و خوبی هم وجود دارد تا آدمی از این رهگذر به رشد و تعالی برسد و خود را برای دنیای وسیع تری که جهان آخرت است آماده سازد و لیاقت و شایستگی بهشت خدا را بیابد. انسان از نور و روشنی جهان می گذرد و این فرصت خوبی است که باید به قیمت و ارزش نادر آن پی برد و استفاده نماید.
 - (۳) **کسانی که حیات دارند نه به خرمی دل رسیده اند و نه به آسودگی!** : شاعر جهان را شور و تلخ قلمداد می کند و آنگاه انسان را بدون مقدمه بعنوان کسی معرفی می کند که آسوده نیست و در درون خرمی و شادی ندارد. که این برداشت یک نوع برداشت یک تلقی و برداشت غلط و یکجانبه از جهان و انسان است. و این جهان بینی اصولاً فاقد ارزش و قداست است. این نگاه پائین و متزلزل نسبت به جهان ناشی از عدم شناخت جهان است و شاید توقعات بی جایی است که عده ای در ذهن و فکر خود ایجاد نموده اند و آنطور که جهان هست و تکلیف و نقشی که انسان در راستای عدالت و فضائل اخلاقی و ارزش های انسانی دیگر دارد با آن برخورد نمی کنند و تنها به آرزوها و خواسته های خود توجه دارند و لا غیر.
- انسان باید جایگاه واقعی خود را بیابد و بداند که چگونه باید مشکلات خود را حل نماید و اگر وحدت انسان هادر رأس تلاش های او باشد بی شک خیلی از ناهنجاریها قابل حل و فصل است. و انسان با فکر و عقل و تجربه و همکاری و مساعدت و در پیش داشتند ارزش ها محیط خوش و با کرامتی را برای خود و دیگران می تواند تدارک ببیند.



دنیا محل بیداد و ظلم است و کسی از دست اجل آزاد نیست

رفتم که در این منزل بیداد بُدَن در دست نخواهد به جز از باد بُدَن
آن را باید به مرگ من شاد بدن کز دست اجل تواند آزاد بدن

شرح رباعی

من از این جهان می روم ، باید بدانید که در این دنیا که منزل بیداد و ستم است چیزی نصیب انسان نمی شود و جز باد و بیهوده بدست نمی آورد! آن کسی می تواند از مرگ من شاد باشد که بتواند از دست اجل رها شود و گرفتار مرگ نگردد.

نکته های رباعی

- صلاح آن است که از این دنیای پر ستم برویم.
- زندگی محصولی جز باد و بیهوده بدست نمی آورد.
- کسی از مرگ دیگران شاد می تواند باشد که خود اسیر مرگ نگردد!

نقد و بررسی رباعی

چند مطلب شایسته و نقد و بررسی در این رباعی است:

(۱) **از این منزل بیداد باید کوچ کرد :** دنیا که محل نشو و نمای انسان است و همه خوشی های آدمی از اوست و همه زیبایی هایی که انسان می بیند در دامن طبیعت است بعنوان محل بیداد و ظلم و تجاوز بحساب آمده است انگار طبیعت بجای محبت شلاقی در دست گرفته و بر سر و گردن انسان می نوازد! بدرستی مشخص نیست انسان دانا و آگاه به طبیعت که صاحب اختیار و آزادی است و طبیعت و قوای آن را به تسخیر و بهره برداری خود درآورده است چگونه و برای چه دلیلی چنین تهمت هایی را روا می دارد؟! اگر بدبینی و منفی بافی که ناشی از ضعف ایمان و عقل و خرد آدمی است از او دور شود انسان طبیعت را منبع خیر و برکت می بیند که از لطف و مرحمت حضرت دوست همه موجودات بر سر خوان بیکران نشسته اند و سود می برند و ادامه حیات می دهند.

(۲) **چیزی جز باد بدست نمی آوریم :** با این توصیف نقش انسان و هنرنمایی های او بی نتیجه تلقی شده است. اگر همه تلاش های بشر باد و بیهوده است پس این ساخته های دست او چیست که جهان را پر نموده است؟! اگر انسان صاحب نقش و عمل نیست و چون سنگی در یک صفحه صیقلی به هر طرف می چرخد این زیبایی هایی که در تاریخ می بینیم از چیست؟! آیا کسانی که برای حفظ شرف و ارزش ملی خود جلوی متجاوزین را گرفته اند باد بدست آورده اند؟! این قضاوت که از ناشکیبایی انسان سرچشمه می گیرد در شأن انسان نیست و باید به خوبی دستاورد های بزرگ بشر را مشاهده نمود. تا توانمندی های او مشخص شود .

(۳) **همه طعمه مرگ می شویم :** اگر مرگ نبود انسان ابدی نمی شد و از این زندان دنیا رها نمی شد و خود را به جهان وسیع تر از دنیا نمی رساند . آن کسانی که مرگ را خطر ناک می دانند جهان کوچک را خانه ابدی انسان می پندارند و این تصور از آنجا ناشی می شود که جهان بینی مادی آنها اجازه فکر و تعقل بیشتری به آنها نمی دهد ! اگر نگاه و دید را عوض کنیم و جهان بینی منطقی و صحیحی را برگزینیم و به سراغ وحی الهی برویم موضوع مرگ همچنان لاینحل و وحشتناک و عامل بازدارنده انسان باقی نخواهد ماند و همانطور که بارها گفته شده است مرگ یکی از حلقه های متصل زندگی است و در تکمیل حیات آدمی است تا او را از دروازه های دنیا عبور دهد و به جهان بزرگ و پر از نعمت و لطف حق برساند.



آن رندی که با حق و باطل کاری ندارد جرأتش از همه بیشتر است!!

رندی دیدم نشسته بر خنک زمین نه کفر و نه اسلام و نه دنیا و نه دین
نه حق نه حقیقت نه شریعت نه یقین اندر دو جهان که را بود زهره این

شرح رباعی

یک انسان زرنگ و رندی را دیدم که در قسمت روشن و آشکار زمین نشسته بود(و همه او را می دیدند). هیچ اعتنایی به کفر و اسلام و دنیا و دین نداشت و همچنین هیچ توجه ای هم به حق و حقیقت و شریعت و یقین نداشت من از شما سؤال می کنم که در دوجهان چه کسی زهره و جرأت این رند را دارد!!!

نکته های رباعی

- رندی را دیدم که بر خنک زمین نشسته است و به هیچ ارزشی توجه نداشت!!
- در نیا و آخرت چه کسی چنین جرأت و جسارتی از خود می تواند نشان دهد که مثل یک رند باشد؟!

نقد و بررسی رباعی

(۱) **لاابالی بودن افتخار نیست!!** شاعر این بار یک شخصیت افسانه ای را که نام او را رند می گزارد معرفی می کند و ظاهراً به اعتقاداتش افتخار هم می نماید ، کسی که در جای روشن و آشکار زمین نشسته و توجه ای به هیچ ارزشی ندارد. چنین شخصی آیا می تواند الگویی برای رشد و پیشرفت باشد و یا بیشتر به یک کاراکتر سینمایی شبیه است که هر نقشی را که به او بدهند بازی می کند!! آیا این از افتخارات است که انسان مثل یک شخصیت بدلی به شکل و شمایل در بیاید که به هیچ مکتب و مسلکی پایبند نباشد و بجای انتقاد از این بی بند باری و لاابالیگری این عمل نابخردانه او جسارت و جرأت تلقی شود؟! و اگر چنین انسانی بعنوان قهرمان و الگوی نمونه معرفی شود و دیگران را بدنبال او به حرکت در آوریم خسارت جبران ناپذیری متوجه جامعه انسانی نخواهد شد و جوانان طعمه اصلی این بدنمایی ها و عوام فریبی ها نخواهند بود؟

(۲) **هدف اصلی زندگی رسیدن به قله رشد و ترقی است:** انسان باید خود را به ارزش های متعالی برساند و بر اساس فکر و چاره جویی های اصولی، درست زندگی کند و حال و آینده خود را بر طبق آن تنظیم و تداوم بخشد . گرایش به خوب و بد ، زشت و زیبا ، و سایر تضادها ارزشی را برای انسان نشان نمی دهد و چنین انسانی بی شک از عقل و خرد بدور است هر چند عده ای را به مریدی بدنبال داشته باشد! بشر تمام تلاش خود را برای فضائل اخلاقی و قوانین صحیح گذاشته است تا با ارزش ها زندگی کند و به زندگی خود قدر و قیمت بدهد. زشتی ها زندگی را زشت و بی ارزش می کنند و کفر همه ارزش ها را به زیر سؤال می برد . جنایتکاران و دیکتاتورها تاریخ چنین انسانهایی هستند که به آنچه را که اصلاً نمی اندیشند حقیقت و یقین است. و آیا در طول تاریخ از دست کسانی که نالیده ایم و آنان را تبهکاران تاریخ معرفی می کنیم از این گروه و دسته نیستند!!! به نظر شما نرون ها ، چنگیز ها ، تیمورها ، هیتلر ها ، صدام ها ، بوش ها ، از چه مرامی و روشی تبعیت می نموده اند!!!



اگر به یک قرص نانی بسازی ، نیازی به خوان دیگران نداری

قانع به یک استخوان چو کرکس بودن به زانکه طفیل خوان ناکس بودن
با نان جوین خویش حقا که به است کالوده به پالوده هر خس بودن

شرح رباعی

انسان مانند کرکس (لاشخور) به یک تکه استخوان قانع باشد و بخورد بهتر از آن است که جیره خوار و طفیل سفره غذای افراد ناکس و بی شخصیت باشد. آدمی با نان جوین خویش بسازد شایسته تر است که خود را آلوده به پالوده هر افراد خس و پستی بکند.

نکته های رباعی

- انسان قانع سر سفره ناکس نمی نشیند.
- به نان جوین عادت کنید و خود را آلوده به هر خسی نکنید.

نقد و بررسی رباعی

(۱) رباعیات منسوب به سلایق گوناگون شکل گرفته است: روح این رباعی بطور کلی با اکثر رباعیات منسوب به خیام فرق دارد و دارای ارزش هایی است که عبرت آمیز است. معلوم نیست این همه تناقض و مفاهیم ضد و نقیض در رباعیات برای چیست؟ از پائین ترین مرحله ایمان و اعتقاد و درستی در آن است تا بالاترین مطلب و سخن حق و حقیقت. بطور وضوح معلوم است که از سلایق گوناگون شکل گرفته است و نمی توان از یک شخص صادر شده باشد و سروده های یک شاعر باشد. مگر می شود یک انسان متعهد که می خواهد با اشعار خود که افکار و اندیشه های اوست دیگران را در مسیر درست زندگی قرار دهد به اشکال متفاوت و ضد هم رباعیاتی را منتشر نماید! چنین عملی بسیار بعید است! این بار بر خلاف دیگر حالات در مقام یک معلم اخلاق دیگران را نصیحت می کند که از قناعت در زندگی دوری نکنند و در سفره هر ناکسی که از اخلاق و ارزش های انسان فاصله دارد نزدیک نشوند. با نانی هر چند که از جو باشد بسنده کنند و برای خوردن پالوده به هر خسی که فاقد خصلتهای نیکوی انسانی است بر سر یک سفره ننشینند!

(۲) نکات مهم اخلاقی: تمام این مراحل اخلاقی برای تحکیم شخصیت فردی و اجتماعی انسانها لازم است و این جزء مشترکات کلیه دستور العمل های اخلاقی می تواند باشد که انسان ضعیف که ناتوان در کسب تجربه ها و لیاقت هاست از دسترنج انسانهای زشت و ناهنجار در اختیار آنان می گزارد و در کارهای نادرست شریک جرم آنان می شود برای اینکه دچار پلیدی ها نشویم باید این چند نکته مهم را که در رباعی آمده است انجام دهیم:

- (۱) از دسترنج خود قانع باشیم.
- (۲) مانند لاشخوران (کرکسان) مال دیگران را به منقار نگیریم.
- (۳) طفیل سفره دیگران نشویم و برای کسب رزق و روزی تلاش کنیم.
- (۴) اگر شده با نان جوین بسازیم ولی از دیگران مساعدت نگیریم.
- (۵) برای خوردن پالوده دیگران ، دست به هر کار پستی نزنیم.
- (۶) به تحکیم و استقلال شخصیت خود پردازیم و از وابستگی به دیگران پرهیز کنیم.



حق و حقیقت ، به درستی معلوم نیست!!

قومی متفکرند در مذهب و دین قومی به گم‌ان فتاده در راه یقین
می ترسم از آنکه بانگ آید روزی کای بی خبران راه نه آن است و نه این

شرح رباعی

مردم در چند گروه دست به تحقیق زده اند! گروهی در مذهب و دین تفکر می کنند و دست به بررسی وجستجو زده اند. قومی هم هستند که تصور می کنند به یقین رسیده اند. می ترسم نکند روزی فرا رسد و بانگی بر آید و بگوید: ای بی خبران حقیقت نه آن است و نه این!

نکته های رباعی

- برای رسیدن به حقیقت گروه های مختلفی در تلاشند.
- حقیقت این راه ها معلوم نیست چون به نظر می رسد که آنان در بی خبری بسر می برند.

نقد و بررسی رباعی

رباعی ۲۹ که می گوید حقیقت و یقینی در دست نیست از نظر مفهومی به این رباعی نزدیک است! گر چه قضاوت بین گروه هایی که به نحوی بدنبال دین و یقین هستند به آینده موکول می شود ولی معلوم است که نظر شاعر نفی همه اینگونه تفکرات است! و از لفظ بی خبران مشخص می شود که جویندگان مذهب و دین به حقیقت نمی رسند. بهر حال چند نکته را نمی توان به تجزیه و تحلیل آن نپرداخت :

(۱) **کدام مذهب و کدام دین ؟** : هیچ معلوم نیست که این مذهب و دین کدام است؟ در دنیا کسان زیادی هستند که از مذاهب و ادیان گوناگون صحبت می کنند و هر کدام مدعی ارتباط با خدا و حقیقت هستند و راه حلی را برای انسان و جامعه او پیشنهاد می کنند؟! ظاهراً طبق نظر شاعر همه مذاهب و ادیان چنین خاصیتی دارند و استثنایی وجود ندارد! بی شک کسی که این ادعاها را دارد با معارف اسلامی و آیات قرآنی چقدر آشناست! و چقدر قرآن مجید را خوانده و به حقیقت آیات آن دقت نموده است. بی شک اگر آیات قرآن را می خواند می دانست که حقیقتی هم وجود دارد و راهی داریم که صراط مستقیم الهی است هر کسی بخواهد می تواند در آن قرار گیرد و راه هدایت را از خدا بخواهد. حق و باطل در سیر تاریخ زندگی انسان وجود دارند و هیچگاه یکی نیستند نه در دنیا و نه در آخرت .

(۲) **راه یقین کدام است؟** : یقین یک حقیقت صد در صدی است. هیچگونه اشکال و شبهه ای در آن وجود ندارد. در زندگی روزمره به فراوانی ما به چنین مرحله ای می رسیم و با این نیت ها و روش ها حقایق را پیدا می کنیم. ولی راه ایمان باید از یقین بگذرد. کسی که به این مرحله نرسیده است که جهان آخرت وجود دارد و انسان محبوس در این عالم نیست. او باید به این راه یقین کند تا ایمانی کار ساز را برای خود تدارک ببیند و آن ایمان او را از خطرات زندگی محفوظ دارد.

(۳) **پس راه درست کدام است؟**: راه درست وجود دارد. کسی نمی تواند آن را انکار کند. اگر انسان تابع مذهبی هم نباشد بالاخره عقل و تشخیص وجود دارد و می توان خود را به راه درست الهی برساند. در هر صورت جوینده یابنده است و خدای مهربان بنده اش را تنها نمی گزارد ولی اگر بدون محابا حقیقت را نفی کنیم و همه مذاهب را بدون بررسی انکار کنیم آیا به آنچه را که حقیقت است خواهیم رسید؟! قرآن و آیات آن راه حقیقت را نشان می دهند. باید به آن روی آورد و در کلمات و عبارات آن فکر و اندیشه نمود و در این عصری که همه امکانات روابط عمومی و اجتماعی و اطلاعات علمی و صنعتی است دستیابی به این مهم کار چندان دشواری به نظر نمی رسد.



در بین آسمان و زمین خران زندگی می کنند!!

گاوی است در آسمان و نامش پروین یک گاو دگر نهفته در روی زمین
چشم خردت باز کن از روی یقین زیر و زبر دو گاو مшти خربین

شرح رباعی

در آسمان شکلی از تجمع ستارگان شبیه گاو وجود دارد که به این پروین (ثریا) می گویند. (پروین از ۶ ستاره تشکیل یافته است و به شکل گردنبند است نه به شکل گاو!) یک گاو دیگری هم در روی زمین مخفی شده است (شاید اشاره به یک اعتقادی باشد و یا اینکه منظور شکلی از خشکی ها در زمین) چشم خرد و دانایی خود را از روی یقین باز کن که هر چه بین این دو می بینی مшти خربین است!!

نکته های رباعی

- بین ستارگان و زمین هر چه هست مшти خربین است.
- با چشم خرد، انسانی را نمی بینی!

نقد و بررسی رباعی

(۱) **توهین به انسان قابل توجیه نیست:** توهین آمیز بودن این رباعی کاملاً مشخص است و معلوم نیست این رباعی طنز و فکاهی است و یا توهین و جسارت و هجو دیگران. نه عباراتش علمی و صحیح است و نه در مفهوم، راه هدایتگری را پیموده است و ظاهراً از دست گروهی ناراحت است که این رباعی را در رد آنان سروده است و به آنان خطاب خر نموده است. اگر از رفتار کسی ناراحت و گله مند هستیم در هر صورت نباید از مسیر درست بیان حقایق غافل شویم و با هر سبک و عبارتی طرف مقابل را بر زمین بزنییم و حیثیت آن گروه را لگدمال کنیم!!

(۲) **شعر ایرانی بدنبال حقیقت و عدالت است:** در شعر بدنبال چه موضوعی باید باشیم؟! شعر ایرانی این مزیت را دارد که دارای پیام مهمی برای انسان ها باشد. از حکمت و مطالب مهمی که سرشار از درستی و هدایت و راهیابی به حقیقت سررشته شده است و حل مشکلات فردی را نشان می دهد و آدمی را در مسیر خودسازی می اندازد، چهره های درخشانی چون فردوسی، حافظ، مولوی، عطار، اقبال..... نه تنها افکار و اندیشه های عالی را ارائه داده اند بلکه در زمان حیات خود به نیکی و شایستگی زندگی نموده اند. خود و کلام خویش را به مردم معرفی نموده اند. و زمانی که آن سروده ها را با دقت می خوانیم تحت تأثیر آن کلام قرار می گیریم و می پنداریم که هم اکنون آنها وجود دارند و در دل مخاطبین جایگاه ویژه ای دارند.

(۳) **معنای این رباعی در شأن ملت ایران نیست!** در این رباعی به ما توصیه شده است که اگر چشم خرد باز شود و انسان از روی عقل و خردمندی نگاه کند به یقین می رسد که بین زمین و آسمان مшти خربین و نادان وجود دارند! واقعاً چنین چیزی می تواند واقعیت داشته باشد؟! آیا شعر به این معنی است که هر چه در قالب شعر ارائه شده است دیگران بپذیرند و هیچگاه به نقد و تحلیل آن نپردازند و از سراینده آن نپرسند که منطق این سخن از کجاست؟ و چگونه راه گمراهی را هدایت و درستی و سعادت نشان می دهد؟! علی الخصوص این سخنان که به زبان هنری رباعی بیان می شود برای ملتی که به خودشناسی رسیده و در یک انقلاب بزرگی آرمان های انسانی و اسلامی را در شکل حکومت استقرار بخشیده است و قصد تحول اساسی در جامعه و جهان را دارد این رهنمودهای غلط و نابجا و فاقد ارزش می تواند کمکی به او کرده باشد تا بتواند خود را از توطئه های سهمگین بین المللی نجات دهد؟! و کشور را در مسیر رشد و تعالی قرار دهد؟! قضاوت درست پیرامون این سخنان را به وجدان های بیدار و سالم محول می کنیم.



باید فلک دیگری ساخت تا انسان آزاده به کام دل خود برسد

گر بر فلکم دست بُدی چون یزدان بر داشتی من این فلک را ز میان
از نو فلکی دگر چنان ساختمی کازاده به کام دل رسیدی آسان

شرح رباعی

اگر من مانند یزدان دستی بر فلک (جهان آفرینش) داشتم نظام آفرینش را از مین بر مکی داشتم و از نو جهان دیگری می ساختم تا آزاده به کام دل خود برسد و به آنچه که می خواهد دسترسی یابد.

نکته های رباعی

- باید بساط این جهان را برچید و بجای آن جهان دیگری ساخت.
- باید آزادگان به آرزوهای خود برسند.
- خداوند این جهان را برای انسان آزاده نیافریده است تا به آرزوهای خود برسد.

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی دو عنوان به تفکیک مورد بررسی نیاز دارد:

(۱) جهان دیگری بجای این جهان باید ساخت : با این تعریف هر گاه فلک موجود جای خود را به فلک دیگر بدهد اینان بالتبع تغییر روش خواهد داد و این تصور شاعر است! در حالیکه جهان در نظام صحیح و کامل و مستحکم خود بنا شده است و هیچ اشکالی در روش و ساختمان آن نیست.

آن چیزی که باید تغییر کند انسان و روش اوست. انسان هر چقدر آگاهتر و داناتر باشد و خود را به میدان حقیقت برساند شایسته تر می تواند مشکلات پیش آمده اجتماع خود را حل کند و خود در مسیر رشد و ترقی قرار گیرد. اگر انسان دارای رهبری درست فکر باشد و الگوی لایقی برای جامعه خود فراهم آورد تحول شگرفی را بوجود خواهد آورد. در این صورت نه ما قادریم که جهان را تغییر دهیم و نه نیازی به این کار است. به خود پردازیم نه به جهان. در صدد تغییر و تحول خود باشیم نه در اندیشه دگرگونی جهان خلقت!!

(۲) آزاده باید به کام خود برسد : این موضوع به سیر تاریخی زندگی انسان ارتباط دارد. هر کس باید به تکلیف و وظائف خود عمل کند. و مطمئن باشد که جامعه و زندگی به همین شکل باقی نمی ماند و در نهایت روزی به هدف نهایی خود خواهد رسید و اگر دارای فراز و نشیب فراوانی است بالاخره روزی این تلاش ها او را به وحدت خواهد رساند و جهان به دل و داد و امنیت سوق پیدا خواهد نمود.

در نظر شاعر انسان آزاده انسانی است که باید به آرزوهای خود در جهت خوشی و لذت برسد. پس اگر در جامعه که همه بتوانند به لذات خود دسترسی یابند آن جامعه ایده آل است. ای کاش معلوم می شد که این آزاده چه نقش هایی دارد و می خواهد چه کارهایی را انجام دهد اگر قرار است که آزاده به خوشی برسد و کار دیگری را دنبال نکند در این زمینه ارزشی را به نمایش نگزارده است.

جهان در انتظار عدل و زندگی با کرامت و ارزش است. جهان ارزش ها برای او هدف است نه صرفاً خوشی یکجانبه. امروزه باید در مسیری حرکت نمود که انسان با توانمندی خود جهان را تحت تأثیر بگذارد و او را از این ورطه ای که افتاده است و جهان بحران ها شده است نجات بدهد. بشر به کانون خطر نزدیک می شود و دنبال مرام و شخصیتی می گردد که او را از این باتلاق حوادث نجات دهد.



سخن موافق از کسی نمی شنوی ، کسی از آن جهان برنگشته است

مشنو سخن از زمانه ساز آمدگان می خواه مروق به طراز آمدگان
رفتند یکان یکان فرزاز آمدگان کس می ندهد نشان ز باز آمدگان

شرح رباعی

سخن کسانی که موافق زمانه و حوادث هستند نشنویید. شراب بی غش و خالص پشت سر هم بخواید مانند افرادی که پشت سرهم می آیند. تمام افرادی که به این دنیا آمده اند یکی یکی رفتند و از کسانی که رفته اند کسی برنگشته است تا پیامی بیاورد.

نکته های رباعی

- به خوردن شراب مداومت و پیوستگی داشته باشید!!
- انسانها یکی یکی می آیند و می روند کسی از آن جهان برنگشته است.

نقد و بررسی رباعی

سه موضوع در این رباعی جای بحث و بررسی دارد و جای تأسف است که شاعر بجای راهنمایی دیگران را به خوشگذرانی و غفلت از زمانه دعوت می کند . خود قضاوت کنید.

(۱) موافق زمان حرکت نکن! :

با جامعه و مردم آن قطع ارتباط باش. زمانه را فراموش کن. کاری با مردم و افکار آنان نداشته باش. این جدایی در برگیرنده چه سود و حقیقتی برای انسان است؟! مگر قرار نیست که انسان بعنوان عضوی از یک جامعه به تکاپو پردازد و در میان جمع معنی یابد و به برنامه ریزی صحیحی در زندگی فردی و اجتماعی نائل آید. این تجویز جدایی و دوری و کناره گیری از جامعه و مردم آن نوعی تفرقه و نفاق است که جمع انسان به نقص و جدایی منتهی می شوند و این زیان آور است. کسانی که چنین تجویز می کنند از پیشرفت و رشد جامعه اطلاعی ندارند و آن را در دستور کار خود ندارند!

(۲) در خوردن شراب مداومت داشته باش! :

این شراب بی شک یک شراب معمولی و مست کننده است. چرا چنین است! چرا چنین توصیه ای به انسان می شود که اول از جامعه خود فاصله بگیرد و آنگاه مست و بی خبر زندگی کند؟! مگر در این مطلب چه رشد و ترقی و تعالی ای وجود دارد؟ و این دستور العمل های غلط و ناشیانه چه فایده ای برای انسان و جامعه و سرنوشت آن خواهد داشت؟ عیش و خوشی و بی خبری و دوری از اجتماع مردمی و شکستن وحدت انسانها و آنگاه گذراندن روزگار در این ورطه یأس و ناامیدی!!

(۳) کسی از آن دنیا نیامده است :

شاعر بی خبری از آخرت و جهان پس از مرگ را بهانه و دلیلی بر عیش و خوشی قرار داده است و این مشکل فلسفی و اعتقادی را مبنای لذت و عیش و عشرت خود تلقی می کند! و این طرز فکر در اکثر رباعیات بطور مستقیم و غیر مستقیم خود را نشان می دهد در حالیکه زندگی را باید به درستی انجام داد و فکر و تعقل را فراموش نکرد و به ارزش ها احترام گذاشت. اگر با این بهانه ها زندگی را دستخوش نادانی و خطر کنیم آیا روزگارمان تلخ تر از هر زمان دیگر نمی شود؟



عاشق و مست دوزخی نیست!!

می خوردن و گرد نیکوان گردیدن به زانکه به زرق زاهدی ورزیدن
گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود پس روی بهشت کس نخواهد دیدن

شرح رباعی

انسان شراب بنوشد و با افراد نیکو و زیبا باشد و بدور آنان بگردد بهتر از آن است که مثل زاهدانها به فریب و نیرنگ رفتار نماید. اگر قرار است که عاشق و مست اهل دوزخ باشد فردای قیامت کسی روی بهشت را نخواهد دید!

نکته های رباعی

- می خوردن و با زیبارویان بودن بهتر از فریبکاری زاهدانهاست!
- بهشت و جهنمی وجود دارد.
- عاشق و مست دوزخی نیست.
- اگر عاشق و مست دوزخی باشد کسی روی بهشت را نخواهد دیدن!

نقد و بررسی رباعی

۱) این شراب کدام شراب است؟

این رباعی از نظر مفاهیم و استفاده از واژه ها یکسان شبیه رباعی ۴۴ است. گر چه در باره ماهیت می توضیحی داده نشده است ولی شاعر می گوید که افراد مست به دوزخ نمی روند و از اهل بهشت می باشند در حالیکه در رباعی ۴۳ آب انگور را برتر از بهشت می داند. و در رباعی ۱۳۴ خوردن شراب را برای خوشدلی خود مطرح می سازد! این شراب سُکر آور و مست کننده است و یا شراب معمولی که روی عقل و خرد آدمی تأثیر می گذارد و او را از خود و جامعه و آینده قرار می دهد چه فرقی با ریاکاری زاهدان دارد، آیا خود این در ردیف آن نیست؟! در بعضی رباعیات شراب و راه مستی را بالاتر از بهشت می داند ولی در این رباعی که شاعر به بهشت و جهنم معتقد است افراد مست را بهشتی می داند! خلاصه خواه به بهشت معتقد باشد یا نباشد در هر صورت مستی در قاموس تفکرات شاعر یک اصل انکار ناپذیر است که دوری از آن غیر ممکن است. و چون میدان یک رباعی برای نشان دادن منظور اصلی کوچک و محدود است نمی توان این شراب را عرفانی و برای شناخت خدا و از خود بیخود شدن در سیر و سلوک دانست!

۲) آیا فقط مستی زمینه خوشدلی را فراهم می کند؟

ولی این سؤال مطرح است با اینکه این شراب معمولی و هدف انسان مست از آن صرفاً برای رسیدن به خوشدلی است پس این هدیه دادن بهشت به چنین انسانی برای چیست و چرا؟! این توهم از کجا پیدا شده است؟! کسی که ابداع کننده بهشت است و انسان و جهان را آفریده است خود بهتر از ما می تواند تعیین کند که چه کسانی و با چه مشخصاتی می توانند وارد آن شوند؟! ما که مستی و شراب را تجویز می کنیم و راه دیگری را برای رسیدن به خوشدلی نمی پذیریم چگونه از مسیر بی خبری و دوری از حقیقت که از آثار مستی است خود را در میان بهشت و نعمت های بی کران آن تصور می کنیم؟! انسان با ایمان و عمل صالح و اعتقاد عمیق و یقین به خدای عالم و جهان غیب به بهشت می رود نه با این بهانه ها و ادعاها!!



خوش باشید ما از غیب خبری نداریم!

توان دل شاد را به غم فرسودن وقت خوش خود به سنگ محنت سودن
کس غیب چه داند که چه خواهد بودن می باید و معشوق و به کام آسودن

شرح رباعی

درست نیست دلی که شاد است با غم و درد فرسوده اش کنیم و وقت خوش را با محنت و رنج از بین ببریم. کسی از غیب و آینده خبری ندارد که به ما بگوید که چه اتفاقی خواهد افتاد. پس باید شراب نوشید و معشوقی داشت و آنچه را که لازم است به آن، برسیم و آسوده باشیم! (در آسودگی به آن برسیم)

نکته های رباعی

- شایسته نیست که انسان شادی خود را با غم فرسوده کند.
- کسی از غیب خبر ندارد پس لازم است که خوش بگذرانیم.

نقد و بررسی رباعی

(۱) آیا بیان مشکل فلسفی بهانه شاد زیستن است؟

در اکثر مواقع موضوع خوشی و شاد بودن با یک مشکل فلسفی بیان می شود و معلوم نیست که چه احتیاجی به این کار است؟ ظاهر امر نشان می دهد که شاعر تکیه اصلیش همین مشکلات فلسفی است و چون نمی تواند آنها را با درک و فهم خود و یا روش علمی که می داند حل کند به شراب و معشوق پناه می برد تا شاید به آن مسائل فکر نکند و آزار و اذیت نبیند؟!

(۲) همه شناخت ها حسی نیست!!

مگر قرار است که همه شناخت ها از طریق حواس پنجگانه تحقق یابد و مشکلات خود را از این راه حل کنیم؟! پس اگر نتوانستیم آن مشکل را حل کنیم توجیهاتی برای خود ابداع کنیم و به شکل دستور العمل اجرایی در اختیار دیگران بگذاریم و از هنر شعر برای تأثیر این ایده استفاده نمائیم. این روش پسندیده نیست و نمی تواند علمی و درست باشد. و بعید است یک انسان سالم و با فکر و عقل و تجربه کافی دیگران را بجای دعوت به ارزش ها و راه درست که آینده او را تأمین کند او را به بی تفاوتی و پوچ گرایی که اسم آنها را خوشی می گذارند سوق دهد!

(۳) جهان غیب از طریق قرآن قابل شناخت است:

شاعر یا مسلمان نیست و یا قرآن را مطالعه نکرده است. مسلمانان در نظم و نثر خود بر علیه معتقدات مسلمانان چیزی نمی نویسند و این وجه مشترک وجود دارد که جهان غیب و مرگ و نظیر آن باید از قرآن اخذ شود چون منبع وحی الهی و گنجینه اعتقادی دین توحید و خداپرستی است. اگر آیات قرآنی که قابل فهم و درک هستند مطالعه شود بویژه برای کسی که اهل تحقیق است به راستی و آسانی می تواند درک کند که پس از مرگ چه اتفاقاتی خواهد افتاد! پس اگر این راه را نرود و بخواهد با فکر خود جهان نامحسوس را مشاهده نماید بی شک قادر نیست و خود را بدون هیچ نتیجه ای به درد سر می اندازد.



حکایت فاخته ای که بر کنگره قصری پهلو زده بود!!

آن قصر که با چرخ همی زد پهلو بر درگه آن شهان نهادندی رو
دیدیم که بر کنگره اش فاخته ای بنشسته همی گفت که کوکو کوکو

شرح رباعی

آن قصری که از نظر عظمت و شکوهمندی با چرخ فلک برابری و مقابله می کرد و بر درگاه آن پادشاهان به علامت تسلیم صورت بر زمین می مالیدند. عاقبت چنان ویران و به خرابه تبدیل شد که فاخته ای (جغدی) بر دیواره های قصر نشست و با صدای خاص خود بگوید: کوکو کوکو (کجاست آن پادشاهان و آن عظمت ها و اقتدار؟!)

نکته های رباعی

- عاقبت کاخ پادشاهان و شکوهمندی آنها روزی به ویرانه ای تبدیل می شود.
- هیچ عظمتی در سرای این دنیا و در گذر زمان پایدار نیست.

نقد و بررسی رباعی

(۱) صدایی در سکوت اعصار!!

این رباعی از نظر مفهوم و شکل ارائه در حد بسیار عالی است. آهنگ کلام و اوج و فرود آن بسیار عبرت انگیز و مایه تعقل و تفکر است. این صحنه پند و عبرت که توسط شاعر به چیره دستی و هنر و لیاقت به نظم در آمده است انسان را تا اعماق دور تاریخ پیش می برد و در عین اینکه پادشاهان دارای قصر های شکوهمند و با عظمتی بوده اند و با دستور شتابزده خود سپاهی را به حرکت در می آوردند و یا جلاد را برای کشتن انسانی گسیل می داشتند و آوازه و شهرت آنان در اکناف کشورشان زبانزد بود و کسی را یارای مقاومت و ممانعت در برابر این اقتدار و صلابت نبود اکنون کاخ آنان و مقر حکومتشان در تحولات زمان به ویرانه ای تبدیل شده و همه آن صداها و نعره ها به سکوتی مرگبار منتهی شده است که با صدای لطیف و باریک جغدی که خود را در این تنهایی سکوت اعصار و تاریخ پنهان نموده است این ویرانه ها را می لرزاند و هشدار می دهد متأسفانه کسی را نمی یابد!

(۲) مخاطب واقعی این کوکو کیست؟

مخاطب این صدا کیست؟ این کوکو چه کسی را فرا می خواند و دعوت به اندیشه و تفکر می نماید؟ پادشاهان، مردم این عصر، حاکمان و مدیران جامعه که بر کرسی ریاست تکیه زنده اند، مال اندوزان تاریخ، انسان معمولی و رهگذر که از کنار این خرابه تاریخی آرام بی توجه می گذرند و هیچ صدایی نمی شنوند؟! طرف خطاب این کوکو انسان هایی هستند که هنوز نفهمیده اند که دنیا محل گذر است هر که باشی و از هر راهی که بخواهی جمع کنی در این دنیا جاودانه نیستی! آنان هنوز نمی دانند که بر دسترنج دیگران نباید کاخ آسودگی و ماندگاری بناکنند و این شکوهمندی ها را بر روی بازوان خسته بردگانی که شاید ما از نسل آنان باشیم بسازند که روزی به ویرانه ای گمنام تبدیل می شود و صدای نفس نفس زدن آنان با صدای ضعیف کوکوی جغدی از وجدان آدمی عبور می کند و در درون آن این صدا چنان می پیچد و طنین دارد که انسان یارای مقاومت و تحمل در برابر آن را ندارد! واقعاً همه چنین هستند؟! به اعماق خود برگردیم و لایه های کتاب پر از اسرار درون را ورق بزنیم!! به کتاب خود مراجعه کنیم که همه اسرار زندگی به مرور زمان در آن نوشته شده است!!



از این آمدن و رفتن انسان چه سودی وجود دارد؟!

از آمدن و رفتن ما سودی کو؟ و ز تار امید عم — ما پودی کو؟
چندین سر و پای نازنینان جهان می سوزد و خاک می شود دودی کو؟

شرح رباعی

از آمدن انسان به این دنیا و رفتن و مردن او چه سودی حاصل شده است؟ کدامیک تارهای امید عمر ما به نتیجه مطلوب رسیده است؟ براتی چه باید سر و پای افراد نازنین و دوست داشتنی در این جهان بسوزد و خاک شود؟ دود این سوختن کجاست؟

نکته های رباعی

- آمدن و رفتن انسان به این دنیا هیچ سودی نداشته است؟
- انسان به هیچ امیدی نرسیده است!
- برای چه سر و پای افراد نازنین جهان باید بسوزد و خاک شود؟

نقد و بررسی رباعی

دو نکته بطور مشخص در این رباعی قابل تحقیق و بررسی است:

(۱) آمدن و رفتن انسان از این دنیا چه سودی دارد؟

جهان بیهوده و بی هدف خلق نشده است و انسان بسوی آن بر نمی گردد. این سیر آدمی از این دنیا شروع و به جهان غیب ختم می گردد و انسان با روح جاودانه خود در این دنیا آمده است تا لیاقت در مسیر بندگی خود را تقویت نماید و به پاداش الهی برسد و خود را در بهشت او جای دهد. و اگر انسان اختیار نداشت عبور او از جهان بی ثمر بود و این نشان می دهد که جهان برای رشد و تعالی انسان است و انسان صاحب انتخاب و اختیار جهان را برای آخرت و بقای خود باید به نیکی بشناسد و از آن برای سعادت و رستگاری بهره مند شود. با دقت در این آیات نگاه کنید که حضرت حق به بنده و رسول خود محمد مصطفی (ص) چگونه سخن گفته و آیاتی را نازل فرموده است:

ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون ۵۶/الذاریات
افحسبتم انما خلقتناكم عبثاً و انکم الینا لاترجعون ۱۱۵/مومنون
و ما خلقتنا السماء و الارض و ما بینهما باطلاً ۲۷/ص

(۲) چرا باید سر و پای افراد نازنین بسوزد و خاک شود؟:

این سوختن مردگان رسم و عادت هندوهاست که ساکن هندوستان (و شاید از دوستان فیتز جرالده) باشند! معلوم نیست از چه راهی این رباعی به مجموعه رباعیات راه یافته است؟ از طرفی طبق عادت انتقاد از مرگ است و ظاهراً وقتی سؤال مطرح می شود که چرا انسان آفریده شده است! اعتراض به زندگی و اهداف زندگی است. و اگر این اعتراضات را به دشمنی های چرخ و فلک اضافه کنیم مجموعاً اعتراضات متعددی است که در این رباعیات نسبت به خدای عالم و خلق او وجود دارد! اگر شاعر به فلسفه خلقت انسان و جهان مطلع بود و آن را از قرآن خوانده بود و می دانست که انسان غیر از جسم، روح هم دارد و جهان ما جهانی دیگر را در پیش دارد و انسان و جهان عبث و بیهوده آفریده نشده است بلکه مسئولیت و تکالیف فراوانی بدوش انسان گزارده شده است و با کلمه ای که می گوید به سوی من بر می گردید نشان می دهد که انسان و جهان هدفمندند و در مسیر درست آفرینش شرکت دارند.



از خاک گور ما خاک گور دیگران را پر می کنند و می سازند

از تن چو برفت جان پاک من و تو خشتی دو نهند بر مگاک من و تو
و آنگاه برای خشت گور دگران در کالبدی کشند خاک من و تو

شرح رباعی

در زمان مرگ موقعی که جان از وجود انسان جدا می شود انسان را در داخل قبر می گذارند و چند خشت (آجر خام) را بعنوان لحد بر روی گودال قبر می گذارند و همین کار موقعی که برای دیگر مرده ها انجام می دهند از خاک قبر من و تو بر می دارند و خشت ها را آماده می سازند تا قبر آنها تکمیل شود.

نکته های رباعی

- در موقع مرگ جان از تن جدا می شود.
- وقتی دیگران مردند از خاک قبر ما خشت روی قبر آنان را درست می کنند.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **مرگ در نگاه شاعر:** مرگ موضوع اصلی این رباعی است که در رباعیات گوناگون و به شکل انتقادی یا اعتراضی و کنایه بیان شده است و این ترس و نگرانی و وحشت از مردن بطور مستقیم و غیر مستقیم در اکثر رباعیات موج می زند. اگر بگوئیم رباعیات مرگ نامه، گور نامه، قبر نامه، کوزه نامه گزاف نیست نگاه کنید:

رباعی ۵۹: در طبل زمین چقدر لب و زلف دفن شده است.

رباعی ۷۱: زمین از مرگ و خوردن انسان سیر نمی شود.

رباعی ۷۴: چه زمزم، چه آب حیات، آخر بدل خاک فرو خواهی شد.

رباعی ۸۴: وقتی پایان کار اجل است چه خواب و چه مستی فرقی نمی کند!

رباعی ۸۵: کسی مشکل اسرار اجل را نگشوده است.

رباعی ۸۸: تا حشر همه خون عزیزان بارد.

رباعی ۱۰۶: اهل قبور از شراب بیخودی خورده اند.

رباعی ۱۱۴: موظب باش این خاک سر کیقباد و چشم پرویز است.

رباعی ۱۱۶: مرغی که کله کیکاووس را در جلوی خود گذاشته و گفته افسوس افسوس!!

رباعی ۱۱۷: چرا این جام لطیف (انسان) ساخته می شود و بعد بر زمین می زندش!

رباعی ۱۲۱: همه بندها گشوده شد غیر از بند اجل.

رباعی ۱۲۲: خوش باش که باد اجل ویرانگر در راه است.

رباعی ۱۲۷: وقتی که من نیستم دیگر جهان مهم نیست!

رباعی ۱۳۲: در هر موقعیت و درجه ای که باشی ناگهان اجل از راه برسد که منم.

رباعی ۱۳۳: از خاک بر آمدیم و با مرگ بر باد شدیم.

رباعی ۱۳۸: همه در گورند، آیا نمی بینی؟!

رباعی ۱۴۱: از دست اجل نمی توان آزاد ماند!

رباعی ۱۵۱: چرا سر و پای نازنینان می سوزد و خاک می شود؟!

(۲) **مرگ در نگاه سقراط حکیم:** حال نگاه کنیم به دیدگاه شاعره توانا مرحوم خانم پرویم اعتصامی که چگونه با زیبایی تمام

از زبان سقراط حکیم نظرات جالبی را در باره مرگ و زندگی پس از مرگ به ترسیم کشیده است:

یکی پرسید از سقراط که مردن چه خواندستی	به گفت ای بی خبر، مرگ از چه نامی زندگانی را
اگر زین خاکدان پست روزی بر پری بینی	که گردون ها و گیتی هاست مُلک آن جهانی را
چراغ روشن جان را مکن در حصن تن پنهان	میچ اندر میان خرقة، این یاقوت کـانی را



می روشن بخور که فلک بهر هلاک من و تُست!!

می خور که فلک بهر هلاک من و تو قصدی دارد به جان پاک من و تو
در سبزه نشین و می روشن میخور کاین سبزه دمد ز خاک من و تو

شرح رباعی

شراب بخور که چرخ فلک (عالم) برای هلاک من و تو بسیج شده است. قصد او این است که جان پاک من و تو را بگیرد. در سبزه بنشین و شراب روشن بخور. این همان سبزه ای است که بارها پس از من و تو از خاک ما خواهد رُست.

نکته های رباعی

- فلک بر علیه شما قصد کاری دارد.
- در کنار سبزه شراب بنوشید که این سبزه بعداً از خاک من و تو بارها خواهد روئید.

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی سه نکته برجسته و مورد بررسی بچشم می خورد:

(۱) **آیا فلک درصدد هلاک انسان است!** چرخ فلک با همه امکانات خود در خدمت انسان و برای آرامش و امنیت انسان در تلاش است که گل سر سبد خلقت است و چون خلق شد و استوار گردید خالقش خود را احسن الخالقین نامید. انسان جزئی از همین فلک است چگونه این مادر که فرزندی برومند و بزرگ را تربیت کرده است بر علیه فرزند خود در تدارک توطئه و نابودی و شکست او دست بکار شده است. خورشید، ماه، سیارات و ستارگان، هوا، باد، آتش و خاک و هزاران پدیده این عالم بویژه حیوانات، گیاهان و فلزات و غیره در خدمت چه کسانی هستند و برای سربلندی چه افرادی آماده خدمت شده اند؟! جهان در تسخیر و قابل بهره برداری چه کسانی است؟! آیا تمدن ها از این پدیده ها توسط انسان ها ساخته نشده اند؟! بهتر نیست بگوئیم فلک فداکار، خورشید پر نعمت و پر نور، زمین پر بار، آب گوارا، هوای مطبوع، باران لطیف،

(۲) **در کنار سبزه باش:** این رباعی شبیه رباعیات ۹ و ۱۴ و ۲۵ و ۵۳ سبزه را ناشی از خاک انسان می داند چون شاعر وقتی به سبزه ها می نگرد هشدار می دهد که این سبزه ها از خاک تو رُسته است. در کنار سبزه ها می نشیند تا با یاد آنکه روزی خواهد مرد و از خاک وجود او سبزه ها خواهد روئید توجه او را به فنا و نابودی جلب می کند و لذا به جام شراب پناه می برد تا از مرگ بگریزد و از یاد او که را سخت رنج می دهد و می آزارد و مشکل اساسی فلسفی وی است لحظه ای بر کنار باشد. در حالیکه زندگی و مرگ با هم هستند و پا به پای هم حرکت می کنند و آن خدایی که زنده می کند و مرده را از زنده پدید می آورد انسان را در این گردونه تحولات به پیش می برد تا پس از زندگی مرگ و پس از مرگ حیات دوباره و جاودانه به او بدهد!! این نظام خلقت است که تغییر و تحولی در آن اتفاق نخواهد افتاد!

(۳) **می روشن بخواه:** شراب ناب، شراب بیغش، می روشن اصطلاحاتی است که شاعر در معرفی شراب بکار می برد. این شراب برای دوری از مرگ و نیستی است!! همان نیستی که چون سبزه ها دیده شود انسان را به یاد آن می اندازد. حال چرا باید شراب نوشید؟! چون فلک که منظور گردش ایام و عالم است در پی این است که انسان را به هلاکت برساند! حال اگر بر فرض محال این تصورات درست باشد برای جلوگیری از هلاکت نمودن فلک و گریز از مرگ راه بی خبری و مستی و عدم هوشیاری شرط خلاص از مهلکه می تواند باشد؟! در عوض اگر به این موضوع هم ناندیشیم و به سراغ اجرای توصیه های شاعر بسوی خوشی و عشرت و بی تفاوتی برویم چه سودی در نهایت خواهد داشت؟ چون مرگ خواهد آمد و هم زمان این عشرت به مقدار جیک جیک جوجه ها کم و اندک و کوتاه است!! اینگونه نیست!؟

در کنار گل به عظمت گل فکر کنید و لذت ببرید

بنگر ز صبا دامن گل چاک شده بلبل ز جمال گل طربناک شده
در سایه گل نشین که بسیار این گل در خاک فرو ریزد و ما خاک شده

شرح رباعی

نگاه کنید بسیم صبحگاهی شرقی (باد صبا) که گلبرگ های گلستان را چاک نموده و همه گل ها در نهایت زیبایی شکفته اند. بلبل در این فضای مطبوع با دیدن جمال گل به طرب و شادی رداخته است. بیا در کنار گل و در زیر سایه زیبایی آن بنشین و از رنگ و بوی معطر آن استفاده کن که چه زمان ها بگذرد که این گل پژمرده و بعد خاک شده است و ما هم مرده ایم و خاک شده ایم. (نه گلی است و نه انسانی لست!!)

نکته های رباعی

- باد صبا دامن گل را چاک زده و گل در نهایت زیبایی خود را عرضه نموده است!!
- در کنار گل شکفته شده بسر برید و از آن لذت ببرید که زمان زندگی شما و گل اندک است!

نقد و بررسی رباعی

(۱) گل مظهر شناخت جهان است :

این رباعی یکی از رباعیات زیبا، جذاب و دارای هشدارهای مهمی است. انسان خودش گل است ، بهترین و عالی ترین موجود آفرینش . حال می خواهد که این گل در کنار گل قرار گیرد. برای چه؟! شناختن و آگاه شدن و در مسیر حقیقت قرار گرفتن و نقش خود را به درستی شناختن و یافتن و آنگاه در جهان غوغا افکندن . که ای انسان ها ما هم انسانیم و برای تحول و تغییر آمده ایم تا به رشد و بالندگی برسیم . گل مظهر زیبایی است و اگر در گلبرگ های آن دقت شود از لطافت و طراوت خاصی برخوردار است. زیبایی و تناسب و جذابیت انسان را تحت تأثیر و در بهت و حیرت فرو می برد. در کنار گل قرار گرفتن و با او هم نشین شدن و در کمال و زیبایی آن عمیق شدن آغاز تحول و تفکر جدیدی در انسان خواهد شد که جهان آفرینش چقدر زیبا و حیرت انگیز است!!

تکیه اصلی شاعر که از نکته سنجی های اوست بر فنای گل است و به مخاطب می گوید که گل همین پنج روز و شش باشد و بزودی پژمرده و همه کاخ زیبایی و تناسب او فرو می ریزد. باید خود را به او برساند و در کنار او در باره عظمت و بزرگی و شگفت انگیزی او تفکر و تعقل نماید همانکاری که بلبل در برابر جمال گل قرار می گیرد و شادی می کند و از خود طرب و سرور نشان می دهد و یک لحظه صدای دلنشین او قطع نمی شود!

(۲) همه پدیده ها مانند گل شگفت انگیزند :

نه تنها گل چنین است. بلکه همه گیاهان و درختان و رستنی ها چنین حالتی می توانند داشته باشند و حتی حیوانات گوناگون در دریا و خشکی و هوا چنین شگفتی هایی را از خود به نمایش گزارده اند. جهان ، جهان شگفتی هاست و در هر گوشه و کناری از این عالم اگر با چشم بینا و عقل فعال و تیز بین نگاه شود این حیرت و شگفتی پدیده ها قابل مشاهده است. این درک شگفتی ها تنها از انسان ساخته است و اوست که قادر است با حواس خود بویژه با چشم بینای خود این عظمت را ببیند. و اگر گل یک عنصر جهانی است این همه عظمت دارد خود انسان که گل سر سبد عالم خلقت است دارای چه شگفتی هایی می تواند باشد!؟



غم داشتن و نداشتن بی حاصل است این دم عمر را غنیمت بشمار

تا کی غم آن خورم که دارم یا نه
وین عمر به خوشدلی گزارم یا نه
پر کن قدح باده که معلوم نیست
کاین دم که فرو برم بر آرم یا نه

شرح رباعی

تا کی غم چیزهایی را بخورم که معلوم نیست آنها را دارم یا خیر؟! و مشخص نشده است که موفق می شوم که عمر را به خوشدلی و راحتی بگذرانم یا نه؟! برای رسیدن به خوشدلی قدح باده را پر کنید و به ما بنوشانید که معلوم نیست در این دمی که در آن هستیم و نفسی که فرو برده ام بالا بیاید یا نه؟!

نکته های رباعی

- نباید غم چیزهایی را خورد که بود یا نبود آن نامعلوم است.
- در این دم باید خوشدل بود که بازدم آن معلوم نیست!

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی دو موضوع جدید قابل بررسی است:

(۱) غم داشتن و نداشتن :

تلاش برای داشتن در حد نیاز و فراتر از آن کار معمولی و متداول انسان هاست. انسان همه لحظات خود را صرف کارهایی می کند که نیاز آن را در خود احساس می کند. دائماً این سؤال در ذهن آن است که چرا ندارد و یا چگونه باید داشته باشد؟! این داشتن و نداشتن نگرانی برای او ایجاد می کند و لحظات عمر او را مصروف و متوجه خود می گرداند. داشتن و بعد عمری بدست آوردن گر چه نیاز انسان را از نظر ظاهر بر طرف می نماید ولی طمع دیگران را نسبت به مال آدمی تیزتر می کند و این حرص و ولعی که دیگران در رابطه با دارایی ما نشان می دهند گاهی با خطر همراه است که می تواند امنیت و آسایش ما را به مخاطره اندازد.

باید راه تعادل را پیدا کرد که در حدی که مورد نیاز زندگی است در تلاش و تدارک باشیم و به دیگران مجال به زیتستن و مساعدت را بدهیم تا خوشی و شادی در یک مجموعه بدست آید. و غم و اندوه مال و ثروت ، آدمی را از پای در نیاورد.

(۲) این دم که فرو برم! :

همین یک دم غنیمت است. شاید باز دمی نباشد. در حالیکه می دانیم زندگی فقط یک دم نیست و از دم و بازدم های بسیاری تشکیل یافته است. واگر قرار است که از زندگی به درستی و کیاست استفاده شود وقت و زمان به اندازه کافی هست. هیچ جای نگرانی وجود ندارد به شرط آنکه انسان وقت و زمان را درک کند و بداند که از این لحظات چگونه می تواند سود ببرد و در چه راهی باید قرار گیرد.

اگر خوشی و سعادت ملاک کار اوست باید آگاهی یابد که باید زمینه این خوشی را در ارکان زندگی فراهم کند و با استحکام زندگی می شود به خوشی رسید. خوشی موقت و زود گذر که بی خبری از واقعیت را بدنبال دارد نمی تواند پاسخگوی نیاز واقعی آنان باشد. تجربه ثابت نموده که رسیدن به راه حقیقت که انسان از روی فطرت خواهان آن است به زندگی معنی می بخشد و رستگاری و خوشحالی را معنی و مفهوم می دهد نه چیز دیگر.



هیچ ارزشی به پای شراب نمی رسد!!

یک جرعه می کهن ز ملکی نو به
و ز هر چه نه می طریق بیرون به
در دست به از تخت فریدون صد بار
خشت سر خم ز ملک کیخسرو به

شرح رباعی

یک جرعه نوشیدن شراب کهنسال از سرزمین جدیدی که اشغال شده است بهتر است. از هر چیزی که غیر از شراب است باید خارج شد. آن شرابی که در دست است صدبار از تخت حکومت فریدون بهتر است و همچنین خشتی که روی خم شراب می گذارند بهتر از سرزمین کیخسرو است!!

نکته های رباعی

- هیچ چیز بهتر از شراب نیست.
- هر چیز غیر از شراب را باید کنار زد.

نقد و بررسی رباعی

(۱) شراب عرفانی یا شراب بی خبری :

این رباعی از نظر مفهومی نظیر رباعیاتی است که دارای مضامین رباعیات ۵۴ و ۱۰۷ است. و ظاهراً از روی کلمات و مفاهیم آنان ساخته و تقلید شده است. با این تفاوت که روانی و یکدستی رباعیات مذکور را ندارد! این رباعی در تعریف و تمجید از شراب است و در بعضی از رباعیات دیگر شبیه این رباعی اغراق ها و تحسین های اینچنانی در زمینه مستی و مصرف شراب گفته شده است. بزرگ نمایی و با اهمیت جلوه دادن شراب بدون اینکه نوع شراب معلوم شود (معمولی یا عرفانی) تلاش برای مهم و مؤثر جلوه دادن آن است. مگر اینکه این شراب حالت معمولی داشته باشد در این صورت این همه اغراق و تعریف زیاد برای چیست؟! این شراب خوشی و بی خبری چرا تا این حد مورد تبلیغ و توجه و حمایت است؟! بهر حال اگر شراب روحانی و معنوی باشد و انسان را به تحول و پرواز معنوی برساند در این صورت تا حدودی این اغراق ها قابل توجیه و قبول است در غیر اینصورت هیچ منطق و استدلالی پشتوانه این سخنان نمی تواند باشد!

(۲) با شراب و مستی پیشرفت نتوان کرد :

خوردن شراب برای ابراز خوشی و خوشحالی در مراسم رسمی چندان درست و مطابق مصلحت نیست. خیلی چیزهای دیگر است که می تواند اسباب خوشی را برای انسان بوجود آورد و در عین مثمر ثمر بودن دارای نتایج خوبی برای انسان باشد. تربیت فرد و اداره جامعه و سربلندی و سعادت انسان ها از طریق کسب تجربه مفید و آگاهی و دانایی است. نمی توان بدون این سکوی پرش به حقیقت دست یافت. با شراب پیشرفت نمی توان نمود و انسان با استعمال آن به باد می رود و از خود بی معنی و تنها می شود!! و به مرور توانمندی ها و ارزش های معنوی خود را از دست خواهد داد!



عمر گرانبهای خود را به دنیا نفروشید

آن مایه ز دنیا که خوری یا پوشی
معذوری اگر در طلبش می کوشی
باقی همه رایگان نیرزد هشدار
تا عمر گرانبهـا بدان نفروشی

شرح رباعی

آن سرمایه و دارایی ای که از دنیا بدست می آوری و آن را می خوری و یا می پوشی بی شک چاره ای نداری مگر اینکه برای رفع نیاز در طلب آنها کوشش نمایی! بقیه چیزهایی که خارج از نیاز تست حتی اگر رایگان هم به تو بدهند ارزشی ندارد. تا عم گرانبهای خود را در راه آن بگذاری و بفروشی و تباه سازی.

نکته های رباعی

- از دنیا در حد نیاز در تلاش باشید.
- خارج از نیاز اگر تلاش کنی عمر خود را ضایع نموده ای و آن را به قیمت کم فروخته ای!

نقد و بررسی رباعی

این رباعی تأکید بر قناعت است زیاده خواهی نوعی صرف بیهوده عمر تلقی شده است و از انسانها خواسته شده است که در حد نیاز تلاش کنند و خارج از چهارچوب نیاز که نوعی تلف نمودن عمر است خود را به مشقت ناندازند. اینگونه طرز فکر و روش زندگی که شاعر توصیه می کند در رباعیات دیگر هم با سبک و سیاق مختلف دیده می شود :

- در رباعی ۸۰: اگر نیم نانی در دست داری نه خادم و نه مخدوم کسی باش.
- در رباعی ۸۶: طمع نسبت به جهان نداشته باش.
- در رباعی ۹۷: هر چه بدست می آوری با دوست بخور.
- در رباعی ۱۰۱: اگر نانی و کوزه آب سردی داری خدمت دیگران برای چه؟!
- در رباعی ۱۴۳: مانند کرکس (لاشخور) به یک استخوان قانع باش ، خود را خوار نساز.

این توصیه ها دو وجه دارد:

(۱) در پیش گرفتن روش قناعت :

یک وجه این توصیه قناعت است. که در علم اخلاق یک ارزش محسوب می شود. و اگر خوب درک شود قناعت یک ثروت زوال ناپذیر و گنجینه گرانبهائی است. و تجربه روزمره نشان داده است که قناعت بر ذخیره مالی و معنوی انسان می افزاید و انسان دچار فقر و نیاز نسبت به دیگران نمی گردد و این روش در واقع شکر نعمت های الهی است که در اختیار انسان واقع شده است تا درست و به شکل قناعت و بدون دورریز ناصواب و اسراف و زیاده روی استفاده شود.

(۲) کم کاری برای فرصت خوش گذرانی :

وجه دوم این توصیه می تواند کم کاری و تن به کار ندادن هم باشد. و چون انسان نیاز به کامل شدن دارد و راه رشد و تعالی را برگزیده است به تلاش بیشتر ادامه می دهد نه آنکه در گوشه ای بنشیند و به کم بسازد. بهر حال انسان می تواند به تلاش خود با بدست آوردن دارایی های مادی و معنوی ادامه دهد و این کار می تواند پایانی نداشته باشد و با وجه اول که قناعت است منافاتی نداشته باشد پس در عین کار و انباشتن ثروت انسان قانع باشد به ارزش والایی دست یافته است.



حکیمی گفت: غم جهان زهر است که تریاقش می است!!

از آمدن بهــــــــــــار و از رفتن دی اوراق وجود ما همی گـرـدد طی
می خور مخور اندوه که فرمود حکیم غم های جهان چو زهر و تریاقش می

شرح رباعی

از آمدن فصل بهار و رفتن زمستان (دی) این اوراق وجود ماست که یکی بعد دیگری ورق می خورند و طی می شوند. شما شراب بنوشید که حکیمی فرموده است: غم های جهان مانند زهرند که تریاقش خوردن می است.

نکته های رباعی

- گذشت ایام فصل بخرهار و زمستان همان سپری شدن عمر انسان است.
- در گذر ایام عمر باید شراب نوشید!!
- حکیمی فرمود: غم های جهان زهر است و تریاقش می.

نقد و بررسی رباعی

(۱) آیا شراب از غم آدمی می گاهد؟

می برای دوری از غم جهان تجویز می شود. این روش آموزش شاعر در این رباعی است. انسان بطور طبیعی از غم و اندوه و درد و غصه گریزان است و سعی او بر این لست که خود را در همه حالات در خوشی احساس کند ولی هیچگاه به شکل کامل چنین موقعیتی برای انسان اتفاق نمی افتد. و آن خوشی هایی که انسان بدنبال آن است اغلب با غم و ناراحتی و رنج های بی شمار همراه است و او گریزی ندارد!

(۲) با شناخت غم و شادی مسیر درست زندگی شناخته می شود:

غم و شادی دو روی یک سکه اند و از نتایج رفتار و اعمال و افکار انسان ها هستند. و امواجی می باشند که شخصیت و موجودیت روانی انسان را در بسیاری مواقع مورد تهاجم خود قرار می دهند. انسان آگاه و متوجه این امواج پر قدرت، می تواند از آن بنحو شایسته ای استفاده نموده و زندگی خود را در مسیر تعادل و درستی قرار دهند. بهر حال غم ها در اکثر مواقع هشدار دهنده اند و چون آژییری انسان را بیدار می کنند و از خطراتی که هستی آدمی را تهدید می کند آشنا می سازند. و اگر غم را فهمیدیم و به فلسفه وجود آن را در زندگی فردی و اجتماعی خود درک کردیم به شادی بطور شایسته ای خواهیم رسید چون این دو با همدند و باید با تجربه غم و طی مراحل آن به شادی واقعی برسیم.



کوزه ای به من گفت : شاهی بودم و جام زرینی داشتم ولی اکنون

از کوزه گری کوزه خریدم باری آن کوزه سخن گفت ز هر اسراری
شاهی بودم که جام زرینم بود اکنون شده ام کوزه هر خماری

شرح رباعی

من از کوزه گری کوزه ای خریدم و آن کوزه از هر اسراری برای من سخن گفت: که من پادشاه مملکتی بودم و جام زرینی داشتم اکنون که مرده ام از گِل من کوزه ای ساخته اند و در دست افراد مست و خماری قرار گرفته ام.

نکته های رباعی

- کوزه هم از خود و سابقه خود با زبان حال سخن گفت.
- این کوزه قبلاً شاهی بوده و اکنون کوزه دست مستان شده است.
- انسان پس از مرگ به کوزه تبدیل می شود.

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی چند نکته مورد تجزیه و تحلیل است:

(۱) کوزه اسرار گو:

این عقل فعال و خوش انسانی است که این اسرار را از کوزه در می یابد و گر نه کوزه سخنی و زبانی ندارد تا اسرار گذشته خود چیزی بگوید. بهر حال انسان از دیدن کوزه که بدست استاد کوزه گری از خاک ساخته شده است به این فکر می افتد که نکند این کوزه ها از گِل وجود انسان هایی است که قبلاً بوده اند و اکنون در گورستان ها بسر می برند؟! شاعر بطور کلی در بیان این سلیقه ذهن فعالی دارد و از تصورات قوی برخوردار است همانطور که کوزه را به شکل های گوناگون می بیند و تعبیرات مختلفی از آن ارائه می دهد و تمام این موارد ناشی از نگرانی است که از مرگ و مردن دارد و بین دیدگان او و حقیقت حیات جاودان پرده ضخیمی وجود دارد که نوری از آن رد نمی شود!!

(۲) شاهی بودم!:

من آدم مهمی بوده ام و در کاخ زندگی می کردم اکنون مرده ام و از گِل وجود من این کوزه را ساخته اند. شاعر اصرار دارد که به ما بفهماند که این کوزه فقط یک مشت گِل نیست بلکه انسان بزرگ است و در زمان خود با عزت و جلالت و عظمت زندگی می کرده است. ولی در دستان یک استاد کوزه گر به شکل کوزه در آمده است هر چند نگرانی در این جملات موج می زند ولی هشدار و آگاهی است برای همه انسانها که متوجه باشند تا از عمر به نیکی و شایستگی استفاده کنند و خود را به نقطه اوج کمالات برسانند با این توصیف موجب باشند که روزی دنیا را ترک خواهند نمود.

(۳) کوزه ی هر خماری شدم:

با این بیان از گِل وجود انسان غیر از کوزه شاید وسایل دیگری هم ساخته می شود ولی کوزه سمبل و نشانه این تحول و تغییر است. و این منحصرأ تصورات و ابهامات انسانی باشد که در جهانی بینی و نگاه خود به انسان او را محدود و محصور در این دنیا می داند که در همین سیر کوتاه زندگی از تولد شروع و به مرگ ختم می گردد. در حالیکه در نگاه الهیون که به وحی خاتم الانبیاء(ص) اعتقاد دارند مرگ آغازی است برای یک دوره طولانی زندگی اصیل و وسیع که جهان آن به مراتب از این جهان وسیع تر بوده که شرح آن جهان و مسائلی که برای انسان اتفاق خواهد افتاد در آیات قرآن به تفصیل ذکر شده است در هر صورت کلید آگاهیهای آن جهانی دردستان وحی الهی است نه در علوم حسی موجود!!



شراب بنوش و خوش باش چو رفتی، رفتی!

ای آنکه نتیجه ی چهار و هفتی و ز هفت و چهار دایم اندر تفتی
می خور که هزار بار بیشتر گفتم باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی

شرح رباعی

ای کسی که با عقل محاسبه گر در فکر سود و زیانی و از این داد و ستد و تجارت زندگی بطور دایم در تلاش هستی. شراب بنوش و خوش باش که من هزار بار بیشتر به تو گفتم که اگر بمیری و بروی بازگشت تو غیر ممکن است.

نکته های رباعی

- تو دائم در تلاش بدست آوردن سود هستی.
- شاد باش و شراب بنوش که پس از مرگ بر نمی گردی.

نقد و بررسی رباعی

سه نکته بطور مجزا در این رباعی به چشم می آید:

(۱) انسان در تلاش می باشد

از خصیصه های انسان تلاش و فعالیت برای رسیدن به اهدافی است که نیازهای او را برطرف سازد. هر چقدر این کوشش ها آگاهانه و بر معیار و ملاک حقیقت باشد راه درست و مستقیم هدایت زودتر آشکار شده و انسان به مقصد خواهد رسید. در غیر اینصورت نیت شوم و راه زشت به اهداف بد و پلید منتهی می شود!

در کار بشر هر دو هست و دیده می شود. برای اصلاح مسیری که برگزیده ایم و سرمایه هایی که در این راه نهاده ایم باید دیدگاه و جهان بینی صحیحی هم داشته باشیم چون با نگاه درست به راه درست و به هدف درست می رسیم و این شدنی است ان شاء الله.

(۲) خوشی با می امکان پذیر است؟

خوشی با آگاهی و ایمان بجای خوشی با می پیشنهاد می شود. انسان موجودی دارای شناخت و آگاهی است. و چون داناتر شود خوشی را بهتر در زندگی خود وارد می کند. و اگر ارتباط خود را با جهان قطع کند از خوشی فاصله می گیرد! بجای خوشی کاذب و موقت باید حرکت در جهت رستگاری و سعادت باشد در این صورت است که خوشی واقعی را در درون خود احساس خواهیم نمود و لا غیر.

(۳) چون رفتی باز نمی گردی!!

وقتی انسان از مرز خروجی دنیا می گذرد دیگر بر نمی گردد و معلوم نیست که ما چرا نگران این موضوع هستیم؟ اگر قرار است که انسان در زمان حیات خود دست به کارهایی بزند عمر او به اندازه کافی است و چون وحدت در روش و رویه بین انسانها باشد به قدرت عظیمی تبدیل می شوید که هیچ چیز جایگزین آن نیست!

پس انسان دارای توانمندی و توانایی هایی هست که می تواند خود و جامعه خود را دستخوش تغییر نماید. آیا ما در این مدت عمر که کوتاه هم هست به آنچه را که در تکلیف و وظیفه ماست انجام داده ایم و به آن مرحله از خرد و موقعیت و رستگاری رسیده ایم که به مدت کوتاه و گاهی آن لحظات آخر عمر می نالیم و یا از مرگ و نیستی دنیایی گله داریم؟! حال که مطمئن شده ایم که بر نمی گردیم باید برای زندگی دنیایی و در این فرصتی که داریم درست برنامه ریزی کنیم تا آن را از دست ندهیم و پشیمان و نادم نباشیم. چون عمر به درستی بهره وری شود و از شب و روز که گذشت ایام است بخوبی و شایستگی درک و مورد استفاده قرار گیرد جایی برای نگرانی نمی ماند.

اگر بدنبال جاودانگی هستیم باید اول از مرز دنیا بگذریم تا خود را به جهان دیگر که پس از این جهان است و جاودانگی در ابعاد آن تحقق یافته است برسیم. و گر نه بودن در این دنیا فانی که شادی و غم با هم هستند و تغییر و تحول و حرکت در ذات آن است نمی توان برای یک زندگی ابدی برنامه ریزی کرد و خواسته های طولانی داشت و در صدد انجام آن ها بود این تصورات نشدنی است!!



در این دنیا شراب بهشتی بساز ، معلوم نیست که به بهشت برسی یا نرسی!

ای دل تو به اسرار معما نرسی در نکته زیر کسان دانا نرسی
اینجا به می لعل بهشتی می ساز کانجا که بهشت است رسی یا نرسی

شرح رباعی

ای دل! ای انسان آگاه! تو نمی توانی به اسراری که مربوط به انسان و خلقت او و جهان است برسی! تو با همین شرابی که رنگ سرخ (می لعل) است و انگار بهشتی است بساز. معلوم نیست که تو بعد از مرگ به بهشت برسی یا نرسی تا بتوان در آنجا از این شراب استفاده کنی.

نکته های رباعی

- ای انسان هیچگاه به اسرار عالم و انسان نمی رسی.
- در همین دنیا می لعل بساز که مثل شراب بهشتی است. فردا معلوم نیست به بهشت برسی یا نرسی.

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی لازم است روی سه موضوع بررسی شود:

(۱) به اسراری نمی رسی!:

اسرار علم و آگاهی و راز هر پدیده ای است که به چرایی و چگونگی و سؤالات متعدد مربوط به آن پدیده را توضیح می دهد. که اصل اساسی و مغز و لب آن در نزد خدای متعال است. که آفریننده و هدایت کننده جهان خلقت است. و علمش که بر اساس آن جهان آفریده شده است به همه میزان عظمت ذات باری تعالی عظیم است و نمی توان انتظار داشت که آن علم بینهایت در ظرف کوچک آدمی بگنجد مگر آنکه حضرت دوست به بنده پاک و رسول صادق خود عنایت فرماید تا به گوش بندگان برساند. با این ابزار معمولی و حواس پنجگانه ضعیف نمی توان به اسرار الهی پی برد و اگر قرار است که به اسرار پی ببریم باید راه کشف و شهود و سیر و سلوک را پیمود که راه ویژه بندگی و عبودیت خداست تا تلاش در عبادت و خواستن از دوست ، لطف نموده و انسان را به مقداری که صلاح می داند آگاه سازد.

(۲) می بهشتی را در همین جا فراهم ساز!!:

به یقین تشکیل بهشت و نعمت های آن در این دنیا فانی غیر ممکن است . و اگر تصور شود که می توان با این عمر کوتاه ، خوشی پایدار بوجود آورد و زندگی را روی طوری اداره نمود که روی پاشنه خوشی و لذت بچرخد چندان با واقعیت ها هماهنگی ندارد و کسانی که همه خوشی ها را در همین زندگی می جویند به این حقیقت توجه ندارند که جهان پر تحول محل گذر است نه جایگاه ثبات و پایداری و جاودانگی. آن شراب اگر معنوی باشد باز هم از جانب اوست و همان نشان شراب بهشتی را دارد که آدمی را مجذوب عشق حق می گرداند و او را شیفته حق و حقیقت می گرداند . پس آنچه را از جانب اوست بالاتر و عالی تر از آن چیزی است که انسان می سازد و در تدارک آن است!

(۳) به آن بهشت شاید برسی یا نرسی!:

این خوشی چند لحظه ای دارای چه امتیازی برای انسان است که انسان بتواند جرأت کند و بهشت حق را در ابهام و شک و تردید قرار دهد و بودن آن را زیر سؤال ببرد؟ اگر این بهشت و آن وعده ها راست باشد که حتماً هست تو با دست خالی و بدون داشتن نقش عالی در این جهان به چه وظیفه و تکلیفی عمل نموده و تا چه حد از فرمان خدای خود عمل نموده ای که توقع بهشت و نعمتهای آن را داشته باشی؟! بهشت هست و آن را به ازاء کارهای نیکویی که انجام داده ای می دهند و باید لطف خدا هم باشد تا ترا به سعادت و رستگاری برساند. چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند!!



ای کاش پس از مرگ امیدی برای ادامه حیات بود!

ای کاش که جای آرمیدن بودی یا این ره دور را رسیدن بودی
کاش از پی صد هزار سال از دل خاک چون سبزه امید بر دمیدن بودی

شرح رباعی

ای کاش جایی برای آرامش و آسودگی انسان بود! و یا این راه دوری که انسان از دنیا تا آخرت دارد می توانستیم برسیم! ای کاش پس از هزار سال که مردیم و خاک شدیم امید داشتیم تا مانند سبزه ای از دل خاک می روئیدیم.

نکته های رباعی

- ای کاش دنیا محل آرامش آدمی بود!
- ای کاش راه دور از زندگی تا پس از مرگ راه کوتاهی بود و ما به آن می رسیدیم.
- ای کاش امید برای بودن پس از مرگ وجود داشت.

نقد و بررسی رباعی

سه نکته در این رباعی قابل تأمل است:

(۱) ای کاش دنیا جای آرمیدن بود؟ : دنیا جای آرامش انسان است و همه پدیده ها برای تحقق آن در تلاشند. و اگر خللی در این آرامش می بینیم از ناحیه انسان و انسانهایی صورت می گیرد که تابع هیچ ارزشی نیستند. و در رأس همه به عدالت اجتماعی که انسانها در آن باید به آرامش برسند اهمیت نمی دهند. پس این ضعف از طرف انسان اعمال می گردد و گرنه عوامل این دنیایی برای آرامش انسان و برای رشد و تعالی مادی و معنوی او آماده و دادن سرویس خدمات و فداکاری هستند و جای هیچگونه نگرانی نیست! و اگر طبیعت و تغییرات آن حوادث و لطماتی را به انسان در بعضی مقاطع وارد می سازد بر اثر کسب تجربیاتی که انسان ها بدست خواهند آورد به مرور در جوامع خود به حالت عادی و آرامش خواهند رسید

(۲) ای کاش به راه دور می رسیدیم؟ : به راه دور هم خواهی رسید. و آخرت را زیارت خواهید کرد ولی تا زمانی که در این دنیا هستیم به راه راست و حقیقت باندیشیم و زندگی را بر اساس ارزش های متعالی و اخلاقی بنا نهیم و طوری روزگار را سپری کنیم که به رستگاری و فلاح و سعادت برسیم. ما که زندگی را که واقعیتی است غیر قابل انکار نادیده می گیریم چگونه حاضر می شویم که به افق های دوردست ذهن خود را به حرکت و فعالیت واداریم! چرا نقد ایام و زندگی خود را با تصورات باطل به هدر می دهیم. از آنجائیکه همه چیز در همین زندگی قابل شناخت و بررسی است با دقت و پشتکار پایه های یک زندگی صحیح را برای خود و دیگران درست محکم بسازیم .

(۳) ای کاش امید بودن پس از مرگ وجود داشت؟ : وقتی خوب زندگی کردیم و به اصول آن پایبند بودیم هیچگونه لزومی ندارد که به آینده و جهان پس از مرگ نگرانی و هراس بخود راه دهیم. وحشت از مرگ بخاطر عدم زندگی درست است . وقتی دنیا را بشناسیم و زندگی را بر اساس این درستی تدوین . برنامه ریزی کنیم این جهان را به خوبی خواهیم گذراند و سرانجام این جهان که آن جهان است به آسانی و بدون ترس و واهمه به سیر و سلوک خود ادامه خواهیم داد. بهر حال امید به نیت و اعمال ما بستگی دارد و آینده به زندگی این دنیایی وابسته است. هر چقدر بیشتر و بهتر کشت کنی فردا به روش عالی تری درو خواهید نمود و اگر در این دنیا تلاش نکنید و در کلاس و مکتب آن تعلیم نبینیم و به حقیقت نرسیم و زندگی درستی نیابیم به پاداش آن که بهشت هست کی می رسیم؟!



در نهایت انسان به شکل سبویی در می آید

بر سنگ زدم دوش سبوی کاشی سر مست بُدم که کردم این عیاشی
با من به زبان حال می گفت سبو من چون تو بُدم تو نیز چون من باشی

شرح رباعی

دیشب با سنگی بر یک سبوی کاشی زدم. این کار به آن دلیل انجام شد که من مست و بی خبر بودم و از روی بی حرمتی و اوباشی چنین کردم. آن سبو با زبان حال به من گفت که: من هم مثل تو در گذشته انسانی بوده ام، تو هم روزی خواهی مرد و از خاک تو سبویی خواهند ساخت!

نکته های رباعی

- همه انسان ها خاک کوزه گری خواهند شد.
- انسان پس از مرگ به سبویی تبدیل می شود.
- سرانجام انسان در همین دنیا رقم می خورد و بس!

نقد و بررسی رباعی

غیر از حال و هوای رباعی که عبرت انگیز و عمیق و تأمل بر انگیز است دو موضوع در این رباعی قابل بحث و بررسی است:

(۱) زبان حال کوزه: این درک زبان حال به این معنی می تواند باشد که انسان در جستجوی حقیقت سرانجام و عاقبت خود است. این حساسیت که در ذهن آدمی است و ما دائماً به آن می اندیشیم که چه خواهیم شد و با این آهنگ زندگی به کدام هدف در حرکتیم؟ گر چه این سؤالات مطرح است و ذهن فعال را به خود معطوف نموده است. ولی باید دانست که دیدن کوزه اگر برای عبرت و پند و اندرز باشد و انسان با دید و عقل زیرک و باهوش بتواند از کوزه ای نتیجه بگیرد بسیار می تواند برای او مفید باشد.

ولی اگر با دیدن کوزه به پایان زندگی و انسان باندیشد و دنیا را محل نهایی انسان بداند باغم و نگرانی عمیقی روبرو خواهد شد با چنین حالتی خود زندگی برای انسان مرگ و نابودی است در این صورت دست به کارهایی خواهد زد که بر خلاف اخلاق و ارزش ها خواهد بود که با کرامت انسان و عظمت و بزرگی ای که او بدنبالش است منافات خواهد داشت. در هر حال آن سبویی که شاعر در نظر دارد نهایت زندگی انسان است و انسان در کوچه زندگی که برای خود درست کرده است به بن بست خواهد رسید!

(۲) من و تو روزی کوزه می شویم: این عبارت نشان دهنده نگرانی انسان است که در همین دنیا ختم به قبر و گل کوزه گری خواهد شد. و دنیای پس از مرگ وجود ندارد! در واقع این طرز فکر انکار معاد و زندگی پس از مرگ است. پس اگر قرار باشد که انسان در هر لحظه به فکر مرگ و نابودی باشد چگونه می تواند حیات خود را جدی بگیرد و در آن به بالندگی و رشد و ترقی برسد؟!

مگر با امید نباید زندگی کرد و زندگی درستی را بنا نهاد و مگر زندگی و اصول آن که برای انسان ارزش و آسودگی و معنویت خواهد داشت با ذهنی که دائماً به مرگ و نیستی می اندیشد چگونه باید کنار آمد؟ اگر باید از زمان کوتاه عمر به بهترین وجه استفاده کرد پس چرا نباید بهترین راه را پیدا نمود و همان زمان کوتاه زندگی را به شایستگی طی کرد و از حقیقت زندگی لذت برد؟!



از زندان وجود به بیرون راهی نیست!!

بر شاخ امید اگر بری یافتمی
هم رشته ی خویش را سری یافتمی
تا چند ز تنگنای زندان وجود
ای کاش سوی عدم دری یافتمی

شرح رباعی

اگر من انسان امیدواری بودم و بر شاخه امید میوه و فایده ای می یافتم و در این رشته فکری کسی را همفکر خود می یافتم می دیدیم که هستی یک زندان کوچکی است و راهی از تنگنای آن به بیرون نیست . ای کاش راهی به سوی عدم می داشتیم و از این دنیا خارج می شدیم!!

نکته های رباعی

- وجود و هستی کوچک و دارای تنگنایی است که خروج از آن غیر ممکن است.
- ای کاش از هستی راهی به عدم بود!
- اگر امید می داشتیم و همفکری می یافتیم می فهمیدیم که از زندان وجود راهی به بیرون نیست و همه محکوم به زندگی هستیم!

نقد و بررسی رباعی

سه موضوع را می توان مورد بحث و بررسی قرار داد :

(۱) امیدی وجود ندارد!!: چرا؟ انکار امید و امیدواری برای چیست؟ چرا سعی و تلاش انسان و کوشش های او در عرصه های علمی و فلسفی و در صحنه های طبیعی و صنعتی و در رشته های گوناگون مورد نیاز بشر با ناامیدی برخورد می شود؟ پس این همه فعالیت های علمی برای چیست؟ واقعیت های زندگی و اجتماع انسانها و تلاش های دستجمعی غیر از این را نشان می دهد . چرا حال ناگوار خود را شکل فلسفی مایوس کننده و بر پایه های انکار اعتقادات حقیقی قرار داده ایم؟ و آن را به شکل کلی و عمومی تعمیم می دهیم؟ وقتی در جهان با عظمت راه می رویم ، نفس می کشیم و آب روان و سبزه خرمی را می بینیم و در کنار انسان پرندگان و مرغان هوا و زمین را در جست و خیز مشاهده می کنیم حرکت و تحول تمام جهان و طبیعت را می بینیم . در کجای این جهان وسیع ناامیدی حتی به مقدار سر یک سوزن دیده و حس شده است؟! انصاف بدهید!

(۲) هستی (وجود) زندانی بیش نیست : این چه زندانی است که در همه اطراف آن نور و روشنی و امید و حرکت و تکامل و بالندگی است! مگر انسان که در دنیای زیبا زندگی می کند و از حیات شگفت انگیز بهره مند می شود و از کودکی به پیری در حرکت و نشو و نماست و در پی آرزوهای خود در تلاش است و از شکل ابتدایی زندگی گذشته خود را به بهترین شکل رفاهی فعلی رسانده است و در آینده نزدیک با امید به خدا و فهم و آگاهی عدالت و آگاهی و دسترسی حقایق را برای عموم انسانها ممکن می سازد ، چرا این امیدها دیده نمی شود و خود را به سوراخ سوزنی محدود به ناامیدی و به بن بست منتهی می دانیم؟! چرا این همه دنیای آزاد و سربلند را رها نمود و به سوی معبر ها و گذرگاه های بسته حرکت می کنیم؟! چرا راه خود را از کوچه های تنگ و تاریک افکار پوسیده قرار داده ایم؟! چرا به نور خورشید و همه طیف های زیبایی آن که جهان را زیبایی بخشیده است و تصویر عظیمی از جهان زیبا و با عظمت را در ذهن و قلب آدمی به شگفتی نشان می دهد کور شده ایم؟! بهتر نیست برای درمان این مشکل به پاکسازی درون بپردازیم و نگاه سالمی بیابیم؟! و مشکل را بطور اساسی حل کنیم؟!!

(۳) بسوی عدم راهی نیست : ما خود از عدم آمده ایم . چرا از هستی و وجود که در آن هستیم و از نور آن بهره مندیم تقاضای عدم کنیم؟ آیا شاعر در عقل و فهم کامل است یا در مستی و بی خبری بسر می برد ؟ ما که در نور غوطه وریم و جهان پهناور در اختیار ماست و پدیده های عالم به اشکال و تنوع برای آسودگی ما در تلاشند و خدای مهربان هم پشتیبان انسان و دوست اوست و در کنار او قرار گرفته و از او و همه فرزندان او حمایت جدی می کند و اگر خطا و گناهی مرتکب شده ای هر وقت که جدی باشی و از روی نیت پاک بگویی و دنبال کنی می پذیری و راه کمال و رشد باز است چرا تقاضای عدم و نابودی داشته باشیم؟! آیا عاقلانه است؟!!



خوش باش که چرخ بد خو صد بار انسان را پیاله یا سبو می نماید!

بر گیر پیاله و سبو، ای دلجو
 فارغ بنشین به کشتزار و لب جوی
 بس شخص عزیز را که چرخ بد خوی
 صد بار پیاله کرد و صد بار سبوی

شرح رباعی

ای انسان خوب و پسندیده! پیاله ای از شراب بردار و فارغ از کار و غم جهان در کنار کشتزار و لب جویی بنشین. این دوره عمر را به خوشی بگذران که این چرخ فلک (عالم) بدخوی و کج رفتار اشخاص عزیزی را کشته و آنها را صدها بار به شکل پیاله و سبو در آورده است!

نکته های رباعی

- در کنار کشتزاری و لب جویی خوش بگذران.
- موزن چرخ فلک باش که افراد عزیزی را به شکل سبو و پیاله در آورده است.

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی سه موضوع بطور تفکیک قابل بررسی و ملاحظه است:

(۱) **فارغ بنشین**: همه مشکلات را کنار بگذار. همه چیز را بدور انداز. فقط به خوشی باندیش. مگر انسان کاری غیر از خوشی ندارد؟ مگر انسان مشکلات و گرفتاری های پیش آمده را چگونه می خواهد حل و فصل نماید؟ انسان با توجه به نقشی که در خودسازی خود و جامعه اش دارد می خواهد که نقش جهانی و متحولی داشته باشد و جهان و تحولات آن را با افکار خود بر هم زند و متعالی سازد چگونه می تواند آسوده و بی تفاوت بنشیند و خود را از حوادث روزگار بر کنار دارد، چنین عملی از او ساخته نیست مگر اینکه انسان به خود و به حقیقت و مسیر زندگی که صراط مستقیم حق است توجه ای نداشته باشد! در این صورت تکمیلی را احساس نمی کند و سقوط در تباهی ها سرنوشت اوست!!

(۲) **چرخ بد خو**: بر خلاف نظر شاعر که نمی دانیم تابع کدام مکتب فکری و اعتقادی است باید بداند که جهان نور و روشنی و جایگاه ترقی و پیشرفت آدمی است و اگر چشم و گوش باز کنیم به راحتی خواهیم دید که امکانات فراوان و محیر العقولی را برای رفاه و شادی انسان فراهم نموده است. خوب نگاه کنید و خوب دقت کنید که جهان محل استراحت و کامروایی و رسیدن به اهداف بلندی است که ما را به حق و حقیقت سوق دهد چون اگر دنیایی و جهانی نبود و انسان بر حسب اختیار در آن قرار نمی گرفت و خود را نشان نمی داد و حسنات و خیرات کسب نمی نمود به بهشت خدا که در نتیجه اعمال نیکوی اوست چگونه می رسید و تا ابد منتعم می شد؟! تو در این جهان که در نظر تو کم و اندک و ناچیز است در مسیر حقیقت باش و خود را بر اساس آن تنظیم کن بی شک جهان به مراتب فراتر در انتظار تست تا تو را به کام و آرزوهای تو برساند؟

(۳) **صد بار پیاله و سبو شدن انسان**: این نگاه مادی و ظاهر بینی از انسان است و ماده اصلی انسان گل نیست که به خاک و سبو و پیاله تبدیل و تحول یابد. آنچه را که دیده می شود که در قبر می گذارند یک جزء بسیار کوچک ترکیب انسان است که انسان هنگام اوج گرفتن و گذشتن از این دنیا نیازی به آن ندارد و به عبارتی آن بخش مادی و خاکی توان پرواز ندارد و در همین خاک به آن بر می گردد. و روح که همه چیز در آن منعکس است و اصل انسان است در جهان وسیعی به سیر خود ادامه می دهد تا لطف و نعمتهای بیکران الهی شامل حالش شود. و او را در وراء این دنیای مادی به سعادت و رستگاری برساند. و آنچه را که می بینیم همه انسان نیست که از نبود آن تأسف بخوریم!



آن هایی که رفته اند خبری نیاورده اند

پیری دیدم به خـانه خماری
گفتم نکنی زرفتگان اخباری
گفتا می خور که همچو ما بسیاری
رفتند و خبر باز نیامد باری

شرح رباعی

من مرد پیری را در خانه یک مستی دیدم از او پرسیدم که چرا کسانی که مرده اند خبری از آنان ندارد؟ گفتش که شراب خور که مانند من وتو انسانهایی بوده اند که رفته اند و هنوز خبری نیاورده اند.

نکته های رباعی

- کسانی که از این دنیا رفته اند خبری از آنان نیست.
- هیچکس از دنیای پس از مرگ اطلاعی ندارد.

نقد و بررسی رباعی

دو نکته در این رباعی قابل بررسی است :

(۱) چرا انسان از سرنوشت مرده ها خبری ندارد : ما در جهان محسوس زندگی می کنیم آنچه را که خارج از قوانین طبیعی است از حیطه حواس ما بدور است. و این درست است که کسی از آن جهان برنگشته است تا خبری بیاورد . ولی پیامبران الهی از طریق وحی ، جهان پس از مرگ را برای انسان ها بازگو نموده اند و از جمله سند محکمی که در این زمینه وجود دارد آیات الهی در قرآن مجید است. و در این باره کتاب و مرجعی مطمئن تر از قرآن در این باره مطالب متقنی ارائه نموده است. پس اخبار از جهان پس از مرگ نه از طریق حواس ظاهری بلکه از منظر وحی الهی این اطمینان داده شده است . پس اگر به آیات قرآن مراجعه شود و از روی صدق و دقت مطالعه گردد جهان وسیع و گسترده پس از مرگ برای انسان آشکار می شود.

(۲) چرا از کسانی که رفته اند کسی بازنگشته است؟ : این سخن صحیحی است. کسی که از کالبد مادی خارج شود به آن بر نمی گردد و حیات دوباره نمی یابد. این بازگشت و درخواست آن برای این است که به حواس خود خیلی اعتماد داریم حتماً می خواهیم با حواس خود آن حقیقت را بباییم و این اصرار در اکثر رباعیات دنبال می شود. مگر غیر از حواس نمی توان به چیزی که در دور دست حواس ماست ایمان یافت و به وجود آن پی برد؟

اصولاً ایمان به خدا و روز قیامت از ارکان ایمان مؤمنین است و اگر کسی به این مرحله از یقین نرسیده باشد از حواس و آثار ایمان به خدا بهره ای نخواهد برد. و زندگی خود را نخواهد توانست دستخوش تحولات قرار دهد و اگر قرار باشد به هر چیزی که ایمان داریم و قبول کرده ایم حتماً باید از زیر چاقوی تشریح ما بگذرد این دید مادگرایی است و کسی که چنین فکری کند به جهان بینی مادی روی آورده است! در حالیکه جهان بینی الهی که از پایه های اعتقاد به جهان پس از مرگ است تا حاصل نشود و انسان به آن مرحله نرسد که این اعتقاد را بیابد از ایمان بهره ای نبرده است و مردان مؤمن به این مرحله رسیده اند و زندگی خود را نورانی نموده اند.



حدیث چون و چرا مشکلی را حل نمی کند

تا چند حدیث پنج و چار ، ای ساقی
مشکل چه یکی چه صد هزار، ای ساقی
خاکیم همه ، چنگک بساز ، ای ساقی
بـادیم همه ، باده بیار ، ای ساقی

شرح رباعی

تا کی می خواهیم سخن از مشکلات و علت ها و ناروایی ها بگوئیم ، ای ساقی! وقتی مشکل هست چه فرقی می کند یا یکی باشد یا صد هزار ، ای ساقی! همه ما خاک شدیم ، چنگی بنواز ای ساقی! همه ما باد و بیهوده شدیم ، شرابی بیار ، ای ساقی!

نکته های رباعی

- سخن از مشکلات این دنیایی خواه کم یا زیاد بیهوده است.
- همه انسان ها خاکند ، بادند ، بیهوده اند.
- اصل خوشی است خوشی را از دست نده.

نقد و بررسی رباعی

دو نکته قابلیت بحث در این رباعی را دارد :

(۱) **حدیث پنج و چهار** : این حدیث مربوط به عقل فعال و محاسبه گر است که بدنبال سود و زیان است و دائماً در این فکر است که چه زبانی قرار است نصیب انسان شود. و چون عقل و خرد آدمی بخواهد که به حل مشکلی بپردازد به مشکلات زیادی برخورد می کند که چون سنگ بزرگی جلوی خود احساس خواهد نمود و از آنجائیکه متن زندگی پر از حوادث و موانع است و انسان نمی تواند از این مشکلات روزمره بگریزد و از آن یک لحظه خلاصی یابد. ما چاره ای نداریم مگر اینکه از این موانع به سلامتی بگریزیم و راه درستی را بیابیم . استفاده از عقل ایمانی ، مشاوره با مردان دانا و خردمند و برنامه ریزی درست و منطقی زندگی و سایر توانمندی هایی که انسان می تواند بدان دست یازد از این حدیث پنج و چهار می توان گریخت و به حقیقت و سعادت رسید و آن را احساس کرد و در درون خود آن را مشاهده نمود.

(۲) **خاکیم و بادیم !** : شاعر انسان را از همین خاک می داند که سرانجام باد او را متلاشی خواهد کرد. این نوع دیدگاه انسان را محدود و ذلیل و نابود شده تلقی می کند و کرامتی برای او در نظر نمی گیرد . آن احساس جاودانگی انسان در طول عمر در درون خود دارد و در برابر هر مانع و زیان و انحطاطی مقاومت دارد و خود را بالاتر از دنیای مادی که سرانجامش نابودی است می بیند در افکار و نظرات شاعر به چشم نمی آید و معلوم نیست این انسانی که شاعر می گوید که صرفاً خود را خاک می پندارد مربوط به کدام جهان بینی است ، مادی یا الهی؟! همانطور که گفته شده است یک فرد مادی زندگی را در همین دنیا آغاز و پایان یافته می یابد و آینده ای برای او در نظر ندارد و همه چیز در این دوره زندگی به اتمام می رسد. در حالیکه یک فرد معنوی با دیدگاه الهی دنیا را یک مقطع کوچکی از سیر و سلوک انسان می داند که بخش عظیم آن که بسوی ابدیت است در جهان پس از مرگ تحقق خواهد یافت . شاعر به نگاه اول متمایل است و به اشکال گوناگون زندگی را محدود می بیند و به ابدیت روح و انسان معتقد نیست.



همه نعمت های آخرت در این جهان هم هست!

چندان که نگاه می کنم هر سویی در باغ روانست ز کوثر جویی
صحرا چو بهشت است ز کوثر کم گوی بنشین به بهشت با بهشتی رویی

شرح رباعی

من از هر سو که نگاه می کنم در باغ سرسبز و خرمی قرار دارم که آبی همچون چشمه کوثر در آن در جریان است. این صحرای پر گل از بهشت بهتر است. پس از کوثر سخنی نگو و در همین بهشت دنیایی در کنار زیارویی بنشین و از بهشت آخرت چیزی نگو.

نکته های رباعی

- در دنیا هم می توان همانند باغ بهشتی بوجود آورد.
- در کنار این باغ ها، خوش بگذران که بهتر از بهشت است.
- نعمت های دنیایی برای خوشی انسان کافی است از نعمتهای بهشتی کمتر بگوئید!

نقد و بررسی رباعی

حول سه محور می توان در این رباعی صحبت کرد:

- (۱) **باغ چون بهشت و آب چون کوثر!**: گر چه باغ و حوضی که ما می سازیم بسیار زیبا و جذاب باشد ولی همدیف باغ های بهشتی نخواهد بود. چون آن چیزی که در کیفیت آنان وصف شده است و در آیات قرآنی آمده است در دنیا وجود ندارد و تحقق آن غیر ممکن است. تشبیه و ترجیح باغ های دنیایی بر باغ های آن جهانی یک روش متداول در رباعیات است. و این به آن خاطر است که شاعر به خوشی ارزش بالایی قائل است و هیچ چیز را با آن برابر نمی داند. و هر طور شده است نمی خواهد آن را از دست بدهد در صورتی که روزی آن باغ ها رو به زوال می رود و آن انسان همچون گلی پژمرده شده و سر در خاک خواهد نهاد. پس مشخص است که اینهمه اغراق و تمجید نیاز ندارد!!
- (۲) **از کوثر نگو!**: دنیا بر آخرت ترجیح ندارد. دنیا بی ثبات و ناپایدار است و جهان آخرت باقی و جاودانه. چون حیات واقعی در آن است.

(وَأَنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ-۶۴ / عنکیوت)
(وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى - ۱۷ / اعلی)

آب کوثر نعمت های بیکران الهی است که از آیات الهی شروع و از طریق دامن پاک و عصمت زهرای مرضیه دخت گرامی رسول حق و خاتم النبیین در سراسر دنیا منتشر می شود و در آخرت نصیب مؤمنین و مؤمنات می گردد. این چه جای مقایسه و اظهار برتری است که چند لحظه خوشی در کنار آبی را بالاتر از کوثر حق و چشمه حیات ابدی انسان بدانیم!

- (۳) **بنشین در همین بهشت دنیایی!**: دنیا بهشت نیست و اگر بدنبال بهشت واقعی هستیم باید مسیر درست و بخق زندگی را بیابیم و از طریق شاهراه حقیقت و عدالت و همه ارزش ها خود را به آن برسانیم. هیچگاه خوشی های ناپایدار دنیایی برای انسان بهشت پایدار را به ارمغان نخواهد آورد. و این سخنان که انسان را به دنیا طلبی و دنیا خواهی سوق می دهد و دل آدمی را در همین محدوده دنیایی زمین گیر می کند بی شک مانع پرواز او می شود و این مرغ معنوی را در دام تنگ خود اسیر می سازد که در شأن آدمی نیست.



کارهایی که انجام می دهید از قبل تعیین شده است!!

خوش باش که پخته اند سودای تو دی فارغ شده اند از تمنای تو دی
قصه چه کنم که بی تقاضای تو دی دادند قرار کار فردای تو دی

شرح رباعی

تو فعلاً خوش بگذران ، که دیروز در باره تو فکر و خیالاتی را پخته و آماده نموده اند تا انجام دهند و در باره تو آرزوها و خواسته ای را طرح ریزی کرده اند . من چه قصه و حکایتی را می توانم را در باره سرنوشت تو بگویم که بدون دخالت و نقش آفرینی تو برای فرداهای تو از دیروز برنامه ریزی نموده اند.

نکته های رباعی

- در باره سرنوشت و آرزوهایی که داشته اند برای انسان ها تصمیم گرفته اند.
- در کارهایی که انسان انجام می دهد همه مربوط به دیروز است و انسان دخالتی در آن ندارد.
- سرنوشت انسان از دیروز تعیین شده است.

نقد و بررسی رباعی

دو موضوع در این رباعی باید مورد بحث قرار گیرد:

- (۱) **چه کسانی بجای انسان تصمیم می گیرند؟** این کسانی که به شکل جمع هستند و برای انسان از دیروز تصمیم گرفته اند و آرزوهای زیادی برای انسان دارند چه کسانی هستند؟ انگار آنان انسان را مجبور می سازند که کارهایی را انجام دهد. و معلوم نیست که این ارتباط چگونه حاصل می شود و انسان که در ظاهر صاحب اختیار و نوآوری و انتخاب است و همه امور را در کمال آزادی تعقل نموده است چگونه از آنان دستور می گیرد؟! و اصولاً چه نیازی به این دستورات است؟! اگر انسان با نقشه های قبلی در حرکت است پس این توصیه ها ی شاعر برای چیست؟! و دستور خوش بودن چقدر می تواند در سرنوشت انسان تأثیر داشته است؟! در مجموع ارتباط منطقی بین بیت اول و دوم وجود ندارد . و شاعر در توصیه خوشی و عشرت که سخت طرفدار آن است مخاطبین را موعظه می کند تا از این فرمول استفاده کنند .
 - (۲) **آیا انسان اختیاری از خود ندارد؟! :** چرا انسان بی اختیار است و این بی اختیاری از کجا فهمیده شده است و اگر دارای اختیار نیست چه کسانی و یا کسی او را مجبور به انجام آن کارها می نماید؟! آنچه را از انسان دیده می شود و کارهایی را که انجام می دهد و در مقایسه با سایر موجودات دارای اختیار و قدرت انتخاب است. و تمام این ها نشانه اختیار اوست. پس اگر او صاحب اختیار نبود اینهمه آگاهی و دانایی از جهان چه سودی برای او داشت؟
- اگر انسان شبیه یک لوکو موتیو در ریل قطار در حال حرکت است و نه توان حرکت دارد و نه مقصدی را می خواهد پس این تحولات بزرگی را که او آفریده و در سطح جهانی از خود بجا گذاشته است برای چیست؟! چرا تیر ملامت ها را بسوی انسان شلیک می شود؟ و او را ناکارآمد جلوه داده می شود؟ و برای اینکه او را به صحنه تنبلی و بیکاری و خوشی بکشانیم و از نقش اصلی دور سازیم وحد و اندازه و شأن و کرامت او را هدف قرار داده و به مرحله ذلت و خواری برسانیم. اگر چشم باز کنید و از روی دانایی نگاه کند انسان بر خلاف گفته های پندار گونه شما برتر و عظیم ترین موجود زمین است!!



کوزه ها از گل بجا مانده کله پادشاه و دست گدا ساخته می شوند!!

در کارگاه کوزه گری کردم رأی در پایه ی چرخ دیدم استاد به پای
می کرد دلیر کوزه را دسته و سر از کله پادشاه و از دست گدای

شرح رباعی

در یک کارگاه کوزه گری با دقت نگاه کردم چرخ کوزه گری را دیدم که با پای استاد کوزه گری با دلیری و هنرمندی دسته و سر آن کوزه را تکمیل می کرد که گل آن کوزه از کله پادشاه و از دست گدا می بود .

نکته های رباعی

- در کارگاه کوزه گری دیدم که از گل آدمیان کوزه می سازند.
- کوزه ای که کوزه گر می ساخت از گل مرده پادشاه و گدا بود.
- انسان ها بعد از مرگ به گل کوزه گری تبدیل می شوند.

نقد و بررسی رباعی

کوزه هم در کارگاه کوزه گری و هم در دستان یک انسان برای استفاده از آن در نظر شاعر بسیار پر معنی و پر از رمز و راز و حوادث است و همه چیز انسان بویژه سرنوشت آن را در همین کوزه می بیند در این رباعی باز هم کوزه بعنوان سمبلی نقش اول را دارد :

(۱) **انسان شبیه کوزه است** : آوردن انسان در حد یک کوزه در شأن او نیست. چرا شاعر اینقدر به کوزه توجه و دقت دارد و می پندارد که انسان عاقبت به کوزه تبدیل می شود. همین کوزه ای که در آن آب سرد می نوشند و مسکر می خورند! چرا نگاه به انسان به افق های دور نیست؟ چرا این موجود که اشرف موجودات عالم است و باید جهان را متحول سازد اینقدر حقیر و ذلیل دیده می شود؟! در حالی که چنین نیست. ما باید بالاجبار نگاهمان را نسبت به انسان عوض کنیم و از دریچه اطمینان و درستی به انسان بنگریم . چنانچه انسان خوب شناخته نشود و توانمندی های ذاتی او مورد بررسی دقیق قرار نگیرد پس حجم بزرگی از علم و فکر و راه حل برای او و زندگی او و آینده او برای چیست؟ و چه خاصیتی خواهد داشت؟!

(۲) **کوزه گر کوزه را شبیه انسان می سازد** : کوزه شبیه انسان نیست . نه تنها کوزه بلکه هیچ چیز شبیه انسان نیست . مگر ما نمی دانیم و در آیات قرآن ندیدیم که آمده است: (فاذا سویته نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین- ۹۱/انبیاء) مگر خدای مهربان پس از خلقت انسان روح خود را در او دمیده و به او کرامت و ارجمندی و ابدیت نبخشیده است؟! و او را بر همه موجودات انتخاب و خلیفه خود در روی زمین نساخته است و مگر به او فرمان نداده است که از همه موجودات برتر و از همه ملائکه ممتاز باشد و در پدیده های عالم نفوذ کند و آنها را بر اساس خواست خود دگرگون سازد و به شکل دلخواه در آورد؟ آیا باز هم می گوئید که کوزه است؟! آیا باز هم میگوئید که کاسه است؟!

(۳) **نگاه به کوزه عبرت انگیز است** : نگاه کوزه واقعاً عبرت آمیز است. و انسان آگاه که نگاهی نفوذ پذیر دارد و پدیده های اطراف خود را خوب می شناسد. و در ارتباط با همین پدیده ها همه چیز را آیات الهی و معنی دار می یابد و در این نگاه به قدر و قیمت خود و جایگاه انسان پی می برد. وقتی به کوزه می نگرد عبرت می گیرد و حتی به آن شکلی هم که شاعر می گوید باز هم جای عبرت و پند دارد . بهر حال ما هم در ظاهر روزی می میریم و خاک می شویم . والله اعلم بالصواب.



حکم قضا فلک را سرگردان کرده است!!

در گوش دلم گفت فلک پنهانی حکمی که قضا بود ز من می دانی
در گردش خویش اگر مرا دست بدی خود را برهانندیم ز سرگردانی

شرح رباعی

چرخ فلک به شکل پنهانی که فقط خودم می فهمیدم در گوش دل من گفت: حکمی که قضا و قدر الهی در باره من روا می دارد به درستی می دانی؟! (من اسیر و فرمانبر آن هستم و چاره ای ندارم) در حالیکه اگر به اراده من بود من خودم را از این سرگردانی رها می کردم!!

نکته های رباعی

- چرخ فلک به اراده خود حرکت نمی کند او را قضا و قدر اداره می کند.
- اگر اداره جهان دست فلک بود خودش را بهتر اداره می نمود.
- جهان به شکل فعلی در سرگردانی است.

نقد و بررسی رباعی

در این رباعی لبه تیغ حمله متوجه قضا و قدر الهی است که جهان و انسان را آفریده است. در چند محور محتویات این رباعی قابل بحث است :

- (۱) **شاعر از نظر دیدگاه فلسفی دچار اشکال اساسی است!** : این نظر فلک نیست بلکه نظر شاعر است که نتوانسته جهان را بشناسد که قوانین طبیعی که به ید با کفایت حضرت حق در قالب قضا و قدر در آمده است و جهان را با همه عظمت خود در یک نظم حیرت انگیز اداره می کند بشناسد! این محاسبات و طرح مشکل که مربوط به اندیشه انسان نسبت به جهان است ابتداء در انسان بوجود می آید و هر گاه انسان نتواند آن را حل کند آثارش در سخن و شعر نمودار می گردد. بی شک اگر این شخص که دقیقاً معلوم نیست که چه کسی است با الفبای قرآن و وحی الهی آشنایی داشت چنین سخنانی را که مشخص نیست از کدام مکتب و مشرب انحرافی است بر قلم خود جاری نمی نمود!
- (۲) **جهان بدون قضای الهی!** : آیا قضای الهی که جهان بر اساس آن آفریده شده است و نظم موجود را برقرار کرده است موجب سرگردانی فلک گردیده است و اصولاً این حرکت دقیق و حساب شده که در عالم است نوعی بی نظمی و خلل در آن مشاهده می شود؟! اگر اداره جهان را به خود این پدیده ها واگذار می شد و هر موجودی راه خود را می رفت همه چیز در دیدگاه شاعر درست می شد؟! شما مگر نمی دانید که اگر یک لحظه کوتاه این قضا و مشیت الهی در اداره جهان از آن گرفته شود همه نظم و نظام حیرت انگیز آن فرو می ریزد و چیزی باقی نخواهد ماند؟! معروف است که می گویند اگر ذره ای از نظم شگفت انگیز جهانی سر به عصیان بگذارد همه نظم و ترتیب بهم می خورد و چیزی باقی نمی ماند و دیگر چیزی بعنوان آب و خاک و درخت و حیوان و انسان و جمادات و غیره نخواهد بود! این چه سخنی است که اداره جهان در دست خود جهان و فلک باشد؟! مگر این کار شدنی است! آیا این یک تصور و تخیل نابجا نیست که انسان به درجه ای برسد که به این نظم موجود انتقاد داشته باشد واقعاً شگفت انگیز نیست!!

- (۳) **اگر دست من بود!** : شاعر در چند جای رباعیات اعتراض می کند که چرا بدون مشورت انسان او را آفریده اند و چرا بدون نظر آینده او را رقم می زنند؟ و یا می گوید که من نمی دانم جهنمی هستم یا بهشتی؟ و یا از زبان فلک می گوید که اگر دست من بود از این پس بی سر و سامانی و سرگردانی خود را نجات می داد؟! معلوم نیست چرا و چگونه این تصورات ایجاد شده است که جهان سرگردان و بی هدف است؟ حال فرض کنیم که اداره جهان را به جهان بدهند و یا اداره خیلی از کارها را بعهده انسان بگذارند چه اتفاقی می افتد؟ مثلاً اگر حرکت کره زمین به دور خورشید را بعهده خود بگذارند و یا گردش خون را در اختیار انسان و به اراده او قرار دهند چه اتفاقی می افتد؟ آیا این بی نظمی از آن نظم جاری بهتر خواهد بود! عاقلان دانند!!



خوش باش که به زودی به گل کوزه گران تبدیل خواهی شد

زان کوزه ی می که نیست در وی ضرری پر کن قدحی بخور به من ده دگری
زان پیشتر ای صنم که در بگـذری خاک من و تو کوزه کند کوزه گری

شرح رباعی

از آن کوزه شراب که ضرری در آن نیست قدحی (کاسه ای) را پر کن. هم خود بخور و هم یک دیگر به من ده. قبل از آنکه، ای صنم (عزیز من) از جلوی من بروی و انسان به عمرش خاتمه داده شود و من و تو کوزه کوزه گران شویم!!

نکته های رباعی

- قبل از آنکه عمر به پایان برسد خوش باش.
- پیش از آنکه کوزه کوزه گران شویم شراب بنوش!

نقد و بررسی رباعی

باز هم کوزه و می و گذشت زمان. سه عنصر تکراری در اکثر رباعیات دیگر که شاید در ظاهر شکل و عبارت آن با هم تغییری داشته باشد ولی در مفهوم و معنی یکی است. نگرانی از مرگ و گذشت زمان و عمر و خلاصه خوش بودن و خود را به خوشی رساندن عناصر اصلی تفکر و اندیشه شاعر است که از آن دست بردار نیست!!

(۱) می خوارگی!! : می خوارگی در شریعت محمدی تحریم شده است. و اسلام بر آگاهی و توانایی انسان تکیه دارد. و هر چقدر انسان آگاهتر به راه هدایت تا رسیدن به حقیقت آشناتر خواهد بود و رستگاری و سعادت او در همین کسب توانمندی حاصل خواهد شد. خوردن شراب به هر سبک و شکلی انسان را به دانایی و آگاهی نمی رساند و هر چند چیزی بدست آورد روزی آن را از دست خواهد داد. از طرفی ارزش انسان به آگاهی اوست و اگر مشکلی وجود دارد خواه فاسفی یا اقتصادی و یا سیاسی با راه حل مناسب خود قابل حل و فصل است نه با خوردن مسکری که برای لحظاتی انسان را به حال بی خبری فرو می برد!

(۲) زمان می گذرد! : زمان و عمر باید بگذرد و این روال عادی زندگی انسان است که همراه با کاروان پر شتاب عالم انسان هم در جریان تحولات آن در سیر و سلوک باشد. اگر انسان آگاهی یافت و دانست و شناخت و خود را در شاهراه حقیقت رساند عمر او به خوشی خواهد گذشت. و خالق جهان از او راضی خواهد شد. در غیر اینصورت خواه به آن شکلی که شاعر پیشنهاد می کند عمر به خوشی هم سپری شود عاقبت پشیمانی و گذشت ایام چیزی را عاید انسان نخواهد نمود. پس راه عاقلانه آن است که زمان را با فکر و کار درست درنوردم نه با بی خبری و خوشی زود گذر!

(۳) روزی کوزه خواهیم شد! : وقتی مُردیم چه فرقی برای شما دارد که خاک قالب تن انسان به چه شکلی در آید؟ چرا به آن بخش اصلی انسان که روح و روان است و جنبه ملکوتی و ماوراء دنیای مادی سیر می کند توجه نمی کنید! چرا نمی گوئید که مرغ باغ ملکوت بودم و چند روزی آمدم در این قالب تن قرار گرفتم و اکنون به اصل خود و سرزمین واقعی خود بر می گردم. مگر همه هستی شما از خاک بود که اینچنین به کوزه می نگرید و خود را در آن می بینید! و اگر چنین است و این عینک مادیگرایی و ظاهر نگری از روی چشمان شما نمی افتد بی شک شما به آن موجودی که اشرف مخلوقات است نرسیده اید! این نوعی گریز از واقعیت هاست که نمی توانید به انسان به آن شکلی که هست بنگرید!



اگر در اختیار من بود به این جهان نمی آمدم!!

گر آمدنم به خود بُدی، نامدمی و ر نیز شدن به من بُدی، کی شدمی
به زان بُدی که اندر این دیر خراب نه آمدمی، نه شدمی، نه بُدمی

شرح رباعی

اگر آمدن به این دنیا بدست من بود و من اختیار داشتم هیچوقت به این دنیا نمی آمدم! و اگر رفتن از این دنیا به دست من بود هیچوقت نمی رفتم! آیا بهتر از این نبود که در این عالم که دیر خراب است نه می آمدم و نه می رفتم و نه می بودم؟!!

نکته های رباعی

- آمدن به دنیا و رفتن از آن در دست انسلن نیست.
- اگر دست من بود نه می آمدم و نه می رفتم و نه می بودم.

نقد و بررسی رباعی

(۱) **فلسفه پوچی و لاابالگری:** این رباعی نشان دهنده یک نوع هرج و مرج طلبی فلسفی در ذهن شاعر است. و حتی نمی توان نام این بی نظمی فکری را یک عبارت و اندیشه فلسفی گذاشت. چون مبنایی که برای اندیشیدن نشان می دهد فاقد اعتبار است و عدم صداقت و اطمینان در جملات آن دیده می شود. این منفی بافی و مخالفت خوانی نوعی کینه توزی و خودکامگی است که فقط به دنبال آرزوهایی هستیم که از آن طریق به کام و لذت و عشرت برسیم و با حقیقت و عدالت و سایر ارزش ها که شاهراه سیر و سلوک آدمی در این دنیا هستند کاری نداشته باشیم! اگر آمدن به دست تو بود و تو نمی آمدی، پس چرا وقتی هستی نمی خواهی که بروی؟! آیا این دو جمله با هم در تناقض نیست. در مصرع چهارم نوعی پوچ گرایی حتی در ادای جملات و ادبیات آن وجود دارد. که چگونه انسان از آمدن و بودن و رفتن خود شرمسار است و مخالفت و ضدیت دارد؟! این نظریه تابع کدام فلسفی و فکری است که انسان از اینکه به حیات آمده است در فشار و فلاکت است و از بودن در عذاب و ناراحتی است و هر چه زود تر می خواهد که نظم زندگی و حیات انسانی خود را بهم ریزد و به شکل دیگری از زندگی را که برای او هم مبهم است دست یابد؟! آیا این انسان شناسی است یا طرحی برای توهین و فروپاشی انسان و انسانیت است؟!!

(۲) **انسان شناسی بر پایه پوچگرایی آنهم به نام خیام!!!** این انسان شناسی است یا یک فاجعه فرهنگی است که یأس و ناامیدی و گزافه گویی و تحقیر آدمی در لابلای کلمات آن موج می زند؟ این یقه دراندن و قلدری و خودخواهی برای چیست؟ مگر می شود که نعمت هایی را که انسان را در بر گرفته و هستی او را متعالی نموده است و در هر لحظه و زمان خود را به شکلی و نوعی و طیفی در خدمت انسان است و برای انسان و رشد و کرامت او در جلوه گری است در جهان بوجود آید و آنگاه ما بر اساس تفکرات غلط و خودخواهانه خود آن حقایق و روشنی ها را نفی وانکار نمائیم و ارزشی قائل نباشیم؟! این افکار پوسیده و بی معنی و سراسر انکار و بی توجهی از کجا آمده است که باید ان را به نام یک ریاضی دان معروف ایرانی که شاید در عمر خود شعری هم نگفته و اگر هم گفته نمی تواند بر خلاف افکار رایج او که در کتاب های معتبر وجود دارد باشد پذیرفت و در جهان منتشر نمود؟! چرا خیام؟ آیا دیواری کوتاه تر از آن نبود؟! چرا این دروغ ها و انکارها از زبان کسی در جهان منتشر شده است که بوعلی سینای زمان خود بود و سرشار از ایمان به خدا!!! این بی وفایی و کینه جویی و سرقت حیثیت علمی و فلسفی و زدن تهمت و افترا به یکی از نوابغ بشری، برای چیست؟!!



عیشی بالاتر از عیش سلطانی!!

گر دست دهد ز مغز گندم نانی و ز می دو منی ز گوسفندی رانی
بالاله رخی و گوشه ی بستانی عیشی بود آن نه حد هر سلطانی

شرح رباعی

اگر دست دهد و پیش آید که از مغز گندم نانی و از شراب به اندازه دو من و از گوسفندی رانی داشته باشم و در گوشه بستانی با زیارویی که چهره لاله سرخرو دارد همنشین شود عیشی خواهد بود که سلطان هم چنین عیشی و خوشی نخواهد داشت.

نکته های رباعی

- عیش واقعی چنین است: نانی و شرابی و ران گوسفندی در کنار لاله رخی در بستانی.
- عیش دنیایی بالاترین عیش است.

نقد و بررسی رباعی

(۱) آیا بهشت آخرت در این جهان، جای تحقق دارد؟ در این رباعی انگار شاعر عیش بهشتی را شناخته ولی آن را در همین جهان می خواهد. و آدرس آن عیش جاودانگی را در همین جا می دهد. ولی آن کجا و این کجا؟! این عیش که شاعر ارائه می دهد و در رباعیات گوناگون این مجموعه نظیر یکدیگر تکرار و اصرار می شود نوعی تفریح و خوش گذرانی پس از یک دوره کار و تلاش و بازدهی است! نمی توان همه ابعاد زندگی را در این عبارت عیش که آن را بالاتر از عیش سلطانی می داند تصور نمود و از آن متنعم شد! زندگی دارای بستر خاصی است و به رهرویی نیاز دارد که آن را بشناسد و در مسیر آن خود را از مرحله پائین به مراحل بالا برساند. حال اگر خود را در این حالت بیابی ابتدا خود را در جهل و بی خبری احساس می کنی و ضعف و سستی در خود مشاهده می کنی ولی با تلاش قوی و قدرتمند می شوی و فضائل و ارزشها را کسب می کنی و از طریق ایمان و عمل صالح خود را به حقیقت می رسانی و آن گوهر قیمتی را در درون خود زیور می دهی. چرا باید چنین کرد؟

(۲) **زندگی و خوشی بر طریق حقیقت:** چون وجود و فطرت آدمی با حقیقت که خدای عالم آفریده است عجین شده است و در ذات آن نهفته و شکل یافته است و کل نظام خلقت بر اساس حق و حقیقت در جریان است و کسی قادر نیست خللی در آن بوجود آورد و آن را تغییر و تحول نماید. و اگر قرار باشد که با خوردن گندم و ران گوسفند به عیش واقعی برسیم در این صورت همه انسان ها می توانند خود را در سعادت و رستگاری ببینند! در حالی که چنین نیست عیش بدون حقیقت بدست نمی آید و تصویری بی اساس خواهد بود. و اگر لازم است که نسبت به مسائل پیش آمده خود را به نادانی بزنیم و مانند کبک سر خود را در زیر برف پنهان کنیم و ابراز خوشی و عیش نمائیم این یک فریب و نیرنگی بیش نخواهد بود!! که متأسفانه فریب دهنده و فریب خورنده خود انسان است!! این صحنه و نمایشی است که هیچ چیز در آن عوض نمی شود و هیچگاه انسان به آرامش واقعی نمی رسد!!



اگر جهان با عدالت اداره می شد اهل فضل رنجیده خاطر نمی شدند!

گر کار فلک به عدل سنجیده بُدی احوال فلک جمله پسندیده بُدی
و ر عدل بُدی به کارها در گردون کی خاطر اهل فضل رنجیده بُدی

شرح رباعی

اگر کار و اعمال چرخ فلک بر اساس عدل قابل سنجش بود آنگاه تحولاتی که در فلک روی می داد پسندیده و مورد قبول بود و چنانچه عدل و داد در کارهای گردون بود کی خاطر اهل فضل و دانش رنجیده خاطر می شد!!

نکته های رباعی

- اگر کار فلک بر اساس عدل بود همه کارهای او هم پسندیده بود.
- اگر کار فلک بر عدل بود اهل فضل ناراحت نمی شدند و همه چیز بر نظر آنان می چرخید!

نقد و بررسی رباعی

سه موضوع در این رباعی قابل بحث و بررسی است:

۴) آیا جهان بر اساس عدل نمی چرخد! : نظم حاکم بر جهان که دقیق تر از ساعت است نشان دهنده عدل و استحکام در کار موجودات عالم است. حرکت کهکشانش هادر جهان بی نهایت حیرت انگیز است. همه نشانگر آن است که خالق مقتدر با حکمت و توانمندی های خود جهان را آفرید و اداره می کند. خداوند عادل است و همه امور را بر اساس آن تدبیر می کند. در صورتی که شاعر کار فلک را عادلانه نمی داند و اگر خوب دقت شود خواهیم فهمید که در فلک و جهان عدل است در کار و زندگی بشر که بدست اوست این عدالت دیده نمی شود!!

آنچه را که سرنوشت انسان را رقم می زند عمل و اختیار اوست و این انسان ها هستند که با اعمال خلاف عدالت اجتماعی خود نظم عادلانه را بر هم می زنند و انسان ها را دسته بندی و جدا می کنند و مشکل آفرین می شوند! و گر نه در کار فلک جز نور و هدایت و سرسبزی و حیات و مساعدت چیز دیگری دیده نمی شود!

۵) چرا خاطر اهل فضل رنجیده می شود؟ : این موضوع که اگر در جهان عدل بود جهان بر نظر و خاطر اهل فضل می چرخید یک تصور نادرست است بلکه باید گفت که هرگاه در جامعه و نظام آن عدل و عدالت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی باشد خردمندان با آن موافق بوده و جامعه خردمندان خواهد چرخید. باید به جامعه و مردم آن نگاه کرد که چگونه زندگی می کنند و چقدر به ارزش ها و فضائل و مکارم اخلاقی خود و مردم خود را نزدیک نموده اند! اگر جامعه بر اساس قوانین و روابط صحیح و با نظر حقیقت و عدالت تدوین شود سایه عدل و داد و انصاف بر سر آن مردم سایه حمایت خواهد گسترد و در این زمان است که افراد صاحب علم و دانش با آن نظام همکاری نموده و آن را رشد و ترقی خواهند داد و این در یک جامعه قابل تحقق است.

۶) رابطه و تأثیر فلک بر انسان : فلک هیچگاه متهم نیست و نباید مورد تهاجم و ایراد و انتقاد انسان قرار گیرد. بهر حال از چرخش آن است که انسان به حرکت و سیر خود ادامه می دهد و هر چه لطف و صفاست و نور و درخشندگی است از اوست و از خورشید و باد و هوا و هزاران پدیده های دیگر که اگر برای یک لحظه از انسان و کره زمین دریغ شود دیگر نه زندگی خواهد بود و نه انسان و گیاه و حیوانات. و اگر قرار بر این بود که فلک نبود و گردش آن هم نبود، انسان هم نبود! آیا غیر از این است؟! به گردش افکار انسان توجه شود و مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد نه چرخش چرخ فلک که علی الدوام بر اساس حقیقت قضا و قدر بطور دقیق و در مسیر استحکام در حال حرکت و تحول است.



این گلی که گوزه ها را از آن می سازند از گل وجود انسانهای بزرگ است

هان کوزه گرا پیاپی اگر هشیاری تا چند کنی بر گل مردم خواری
انگشت فریدون و کف کیخسرو بر چرخ نهاده ای چه می پنداری

شرح رباعی

هان متوجه باش، ای استاد کوزه گر، اگر هوشیاری مواظب باش که با پاهای خود مشغول گل مالی هستی بی احترامی به گل انسان ننمایی! مگر نمی دانی که این گل ها انگشت فریدون و کف دست کیخسرو است که تو آن گل ها را روی چرخ کوزه گری نهاده ای و در حال یاختن کوزه هستی! چه تصویری داری؟!!

نکته های رباعی

- کوزه گری که کوزه می سازد نباید به گل آن بی حرمتی کند!
- این گل ها از اعضاء وجود پادشاهان بزرگ است.

نقد و بررسی رباعی

این رباعی از نظر مفهومی با بعضی از رباعیات شبیه است بهر حال دو موضوع بطور جداگانه قابل بررسی است :

(۱) توهین به انسان!! : اگر انسان سرانجام گل می شود و آن گل در دستان یک استاد کوزه گر به کوزه تبدیل می شود و در زیر پاهای آن به شکل مطلوب در می آید نوعی توهین و بی حرمتی تلقی می شود؟! اینجا این سؤال مطرح است که آیا با پا روی گل رفتن و آن را برای ساختن کوزه آماده نمودن توهین و بی حرمتی است ولی اگر انسان محدود در این دنیا نمائیم و برای او روحی و حیاتی اثبات نکنیم و آخرین منزل هستی را قبر و گورستان بدانیم توهین و بی کرامتی به انسان نیست؟!!

انسان ها را به بی خبری و مستی و نادانی دعوت کردن توهین نیست؟! راه خوش گذرانی نشان انسان ها دادن، انسانی که باید در تکاپو باشد و خود را به بالاترین قله ترقی و رشد برساند راه مطلوب و درستی است؟! چطور می توانیم دیگران را به انحطاط دعوت کنیم و آنگاه به دیگران توصیه نمائیم که پرتگاه ها را بروند و خود را از بالای آن پرت کنند! چرا راه ترقی و پرواز را نشانمان نمی دهیم؟!!

(۲) انگشت و کف دست پادشاهان : چرا فقط پادشاهان؟ مگر پادشاهان و رؤسای کشور هایی که شاعر در ذهن خود دارد چه نقشی را برای سرنوشت و خوشبختی انسان داشته اند؟! تا آنجا که ما می دانیم این پادشاهان با سیطره نظامی و نصب پدرانشان به قدرت می رسند و با مردم ارتباطی ندارند و اگر در رفاه زندگی می کنند و همه امکانات مادی کشور را به کاخ و دربار خود کشیده اند برای رشد و ترقی مردم نبوده است پس چرا اینقدر برای پادشاهان بی خاصیت اشک تمساح بریزیم و دائماً نگران کله، چشم و کف دست آنان باشیم؟!!

مگر آن کسانی که این پادشاهی را برای آنان تدارک دیده اند و با دسترنج خود کشوری را می سازند و نان و غذای مردم را تولید می کنند و روی سفره هاشان می گذارند حداقل مثل پادشاهان گرامی نیستند و جای نگرانی برای شاعر ندارند؟ چرا شاعر با آنان که شاید خودش هم از آن قشر باشد حشر و نشر ندارد و در ذهن و قلب خود برای آنان جایی را در نظر نگرفته است؟ چرا نگران زیر دستان نیستیم و قلب و ذهن خود را از مستبدین تاریخ پر کرده ایم و وارونه شدن شکوه و جلال استبدادی آنان مایه نگرانی ما شده است؟! آیا تولیدکنندگان تاریخ مورد ارزش و سنبل عزت و کرامت انسانی هستند یا مصرف کنندگان دستمایه های مردمی که در مزارع خود در حال تولید گندم و برنج هستند؟!!



در گذر زمان ، افراد بزرگی در خاک می افتند!!

هنگام صبوح ای صنم فرخ پی بر ساز ترانه ای و پیش آور می
کافکند بخاک صد هزاران جم و کی این آمدن تیرمه و رفتن دی

شرح رباعی

موقع صبح است ، ای زیبارویی که قدم و وجودت خیر و میمون است. ترانه ای بخوان و شراب را به نزد ما آور. چون صد هزاران چهره هایی چون جمشید و کیکاووس را به خاک انداختند و کشتند و این بخاطر گذشت ایام و ماه های تیر و دی بوده است.

نکته های رباعی

- صبح شده است خوش بگذران و شراب آور.
- انسانهای بزرگی در حال نابودی هستند ، به این موضوع توجه داشته باش.

نقد و بررسی رباعی

این رباعی شباهت زیادی در شکل و مفهوم و معنی با رباعیات نظیر خود دارد. در این رباعی دو موضوع قابل بحث است :

(۱) صبح است شراب آور!!: این چه شرابی است ؟ و چرا صبح؟! آیا شاعر از یک دوره شب زنده داری راز و نیاز دیشب برگشته است و اکنون در سحر به شرابی رسیده است که او را در مسیر روشنی جدیدی قرار می دهد و همه وجودش را نورانی کرده است و جز حق در قلب و ذهن و کلامش نیست؟ آیا چنین شرابی است؟! او یا شرابی است که برای خوشگذرانی و عشرت چند روزه دنیایی برای آنکه از جهان اطراف دور شویم و غم زمانه کالبد ما را نشکند و دمار از روزگار ما در نیاورد می خوریم و آن را به دیگران سفارش می کنیم؟! از ظاهر کلام شاعر به نظر می رسد که بیشتر به شراب نوع دوم تمایل دارد . اینهمه نگرانی از مرگ و نیستی که دغدغه اصلی شاعر است و نگرانی از صد هزاران جمشید و کیکاووس او را می رنجاند بی شک نمی تواند شراب عرفانی نوع اول باشد!! که پر از آگاهی های عرفانی است.

(۲) گذشت زمان صد هزاران جم و کی را بر زمین زده است : بلی چنین است ، مگر چه اشکالی دارد؟! مگر قرار است این انسان ها ابدی باشند و برای همیشه در کاخ های خود که از رنج های طاقت فرسای دیگران ساخته شده است جام های شراب را بالا ببرند و در کنار ندیمان و وزیران در کام خود بریزند و قهقهه مستانه آنان ستون های کاخ را بلرزاند و از این رفتار اقتدار حکومتی خود را به رخ مردم بکشانند و در دل آنان ترس و واهمه ایجاد کنند که حاصل دسترنج آنان را به غارت می برند و در عمرشان حتی موفق نشده اند برای یک لحظه هم که شده است چپاولگران حیات و زندگی خود را ببینند و اعتراض و دادخواهی داشته باشند؟!

این نگرانی ها نشان می دهد که شاید شاعر خود از همین قشر باشد ، کسی که در زندگی هر چه دیده از همین قماش بوده اند و در ذهن خود کس دیگری را راه نداده است ! و این مایه تأسف است که چطور شعر در خدمت مردم و زندگی عادی آنان نیست؟! چرا شعر که باید دریچه های حکمت ودانایی بسوی انسان های تشنه بگشاید در سراسیمه انحطاط دست و پا می زند؟! چرا ایرانی که با آزادی بدست آمده در این عصر می خواهد که به نقش ملی و جهانی خود واقف شود. و در جهت ابعاد گوناگون ترقی و رشد در فعالیت باشد به نام او و به نام بزرگ ترین دانشمندش این اباطیل و بیهوده گویی ها را در جهان منتشر می نمایند!! واقعاً آنان بدنبال چه موضوعی هستند که در لابلای این رباعیات نهفته داشته اند!!

پایان کتاب تأملی بر رباعیات منسوب به خیام